

انتشارات مجمع عرفان

سِفینه عرفان

مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

دوم هجدهم



عصر جدید

نمونه چاپ دفتر کتاب

دارشانت - آلمان

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان، در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا و در مرکز مطالعات بهائی در آکوبو (ایتالیا) و به زبان آلمانی در تامباخ (آلمان) تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این دفتر درج شده در مجامع مذکور که به زبان فارسی برگزار شده ارائه گردیده است.

- مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسندگان آنها است.
- نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی مجمع عرفان:

`Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1(847) 733-3526
Fax: 1(847) 733-3527
E-mail: iayman@ameritech.net

خوش نویسی سوره غصن از امان الله موقن

سفینه عرفان

از انتشارات مجمع عرفان

دفتر هشتم

ناشر مؤسسه عصر جدید، دارمشتات، آلمان

با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند
۱۶۲ بدیع - ۱۳۸۴ شمسی - ۲۰۰۵ میلادی

فهرست مندرجات

۷

پیشگفتار

ثالثی عرفان

۱۲	سوره غصن
۱۵	لوح هودج
۱۷	برخی از آثار قلم اعلی
۲۶	توقيع حضرت نقطه اولی خطاب به سلطان عبدالمجید

گلچین عرفان

۲۸	وحد رافتی	مروری بر سوره غصن
۴۰	ثنا روحانی	مروری بر مضامین لوح هودج
۵۸	مهری افنان	برخی از خطابات قلم اعلی به علمای معاند
۶۹	محمد افنان	سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولی
۸۸	شاپور راسخ	پیامهای حضرت نقطه اولی به حکام زمان
۱۰۵	محمد افنان	معرفی مجموعه ای از آثار حضرت نقطه اولی
۱۲۳	فریدالدین رادمهر	بحثی در باره توقیع حضرت نقطه اولی در معرفت الهی
۱۷۸	تورج امینی	نظریه هنر در دو آئین بابی و بهائی
۱۸۹	شاپور راسخ	دو ندای نجات و فلاح
۲۰۱	علاءالدین قدس	سوابق و مضامین لوح عمه
۲۱۵	فاروق ایزدی نیا	نقطه بیان در آثار طلعت پیمان
۲۷۲	فرانک نیکوکار	عالم ملک و جهان ملکوت
۲۹۰	شراره تاج ترقی	محبت در آثار حضرت عبدالبهاء
۳۲۰	فتحیه رشیدی	پاسخ به چند پرسش: پژوهشی در آثار حضرت عبدالبهاء

رشحات عرفان

۳۳۱	بیت العدل اعظم	معصومیت حضرت ولی امرالله
۳۳۴	محمد افنان	آیه و آیات
۳۳۹		تذکر

ضمائم

۳۴۰		کتابشناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری مأخذ مراجع و مأخذ مقاله "برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء
۳۴۷	فلاور سامی	فهرست مقالات سفینه عرفان (دفتر اول تا دفتر هفتم)
۳۵۳		انتشارات مجمع عرفان
۳۵۸		

امروز افق سماء عرفان
به آفتاب حقیقت روشن و
منور

مجموعه الواح، ص ۱۶۳، لوح عبدالوهاب

هذا يوم فيه تزينت سماء
العرفان بانجم الحكمة و
البيان و اشرقت من افقها
شمس البرهان فضلاً من
لدى الله ربّ الارباب

ادعية محبوب، ص ۲۹۳

پیشگفتار

"حمد مقصودی را لایق و سزااست که کوثر حیوان
عرفان را من غیر تفاوت و ملاحظه شئون بر جمیع
مَنْ عَلَى الْأَرْضِ عَرَضَ نَمُود." (آیات بینات، ص ۲۶۱)

حضرت بهاءالله کلمات الهی را به رحیق مختوم تشبیه فرموده‌اند که به "ایادی عطا" و "اصبع قدرت" مَهر از سر آن برگرفته‌اند و آن آثار مبارکه را همچون بیانی معرفی می‌نمایند که از لسان عظمت جاری و ظاهر گشته و اضافه می‌فرمایند خوشا به حال کسی که این شراب صافی را از دست بخشش الهی اخذ نماید و بیاشامد (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۳۲) و در مقامی دیگر تأکید می‌نمایند که "این کلمات عالیات خالصاً لوجه‌الله نازل و در هر حرفی از آن رحیق مختوم مستور. طوبی از برای مقبلی که از او بیاشامد و به مقصود فائز گردد." (قلم اعلی، ج ۷، ص ۱۸۷) و نیز می‌فرمایند "هر نفسی آنچه را از قلم مالک قدم جاری و ساری است بیاشامد و به او فائز شود جمیع عالم قادر بر منع او نباشد، به حق ناطق شود و الی‌الحق توجّه نماید و للحق بر خدمت امر قیام کند." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۳۰)

هدف و منظور اصلی مجمع عرفان و انتشارات آن تشویق و ترغیب و تقویت و اشاعه و ترویج کوشش‌هایی است که در اثر ژرف‌نگری و مطالعات منظم تحقیقی در آثار مبارکه و مبانی و اصول الهیات بهائی مساعدت و راهنمایی می‌نمایند که بتوان این شراب قدس معنوی را اخذ نمود و آشامید.

از آن روی که آثار مبارکه به لسان قوم نازل و صادر شده است (مجموعه الواح، ص ۷۱) درک مفاهیم و مطالب مندرج در آن آثار نیازمند آشنائی به فرهنگ و ادب رایج در بین آن قوم است. به عبارت دیگر باید با توجّه به سوابق تاریخی و فرهنگی آن قوم زبان آثار مبارکه را فرا گرفت. بنابر این،

هدف دیگر مجمع عرفان و اتشارات آن شناساندن زبان و لحن خاص آثار مبارکه و معرفی سوابق دینی و فرهنگی و لطائف و ظرائف ادبی آثار مزبور است. سفینه عرفان مجموعه‌ای از مطالب و مقالاتی است که به منظور تحقق بخشیدن به این اهداف و مقاصد تهیه و ارائه می‌گردد.

در صدر مندرجات سفینه عرفان بخش "لثالی عرفان" قرار دارد. این بخش شامل متن سوره غصن و لوح هودج و توقیع سلطان عبدالمجید است که مقالات مربوط به آنها در این دفتر آمده است و همچنین برخی (ار) آثار قلم اعلی که تاکنون طبع و نشر نیافته و از مرکز جهانی بهائی برای انتشار در سفینه عرفان عنایت شده است در این قسمت درج گردیده. تاکنون متجاوز از هفتاد فقره از آثار مبارکه برای نخستین بار در دفاتر سفینه عرفان منتشر شده است.

بخش "گلچین عرفان" اختصاص به مقالات تحقیقی دارد که غالب آنان در جلسات مجمع عرفان مطرح شده است. این مقالات هم متضمن شرح و تفصیل تعدادی از الواح و آثار مبارکه و هم حاوی ارائه و تشریح اصول معتقدات امر بهائی و مطالب و نکات آموزنده‌ای در آثار مبارکه است.

بخش "رشحات عرفان" معمولاً شامل نوشته‌های کوتاهی در توضیح و تبیین اصطلاحات و نکات خاص و سوابق برخی از آثار است و در این دفتر متضمن ترجمه مکتوب بیت‌العدل اعظم در باره معصومیت حضرت ولی امرالله و نیز توضیحاتی در مورد دو اصطلاح "آیه" و "آیات" در آثار مبارکه است.

مجمع عرفان در سال ۲۰۰۴ میلادی در هفت دوره به زبان‌های فارسی و انگلیسی و آلمانی در مدارس بهائی بوش Bosch و لوهلن Louhelen در آمریکای شمالی، در دانشگاه لندن در انگلستان، در مرکز مطالعات بهائی در آکوتو Acuto در ایتالیا، و در مرکز اجتماعات امری در تامباخ Tambach در آلمان برگزار شد. در این هفت دوره، ۶۲ نفر از محققان از ۱۴ کشور مجموعاً ۸۹ خطابه ایراد نمودند که ۴۹ سخنرانی از آنها به زبان فارسی بود و متن تعدادی از آنان در این دفتر درج شده است. خلاصه تمامی سخنرانی‌هایی که در مجمع عرفان ایراد شده است را میتوان در تارنمای مجمع عرفان www.irfancoolloquim.org مشاهده کرد.

معهد اعلى در پيام مورخ اول فوريه ۲۰۰۴ از وصول گزارش اقدامات و انتشارات سالانه مجمع عرفان و ملاحظه توسعه و پيشرفت آنها ابراز خوشوقتي فرموده و به تقديم ادعيه در اعتاب مقدسه براي ادامه موفقيت آموز اقدامات مزبور اطمينان داده‌اند.

مايه کمال خوشوقتي و اميدواري است که مجمع عرفان و سفينه عرفان شاهد افزايش روزافزون ارائه مقالات تحقيقي توسط بانوان، به ويژه جوانان دانش پژوه، است. مشتاقانه اميد ميرود که اين استقبال و اين روش پيوسته ادامه و توسعه يابد.

تهيه مطالب سفينه عرفان مديون همکاري بي‌دريغ دانش پژوهان ارجمندي است که حاصل مطالعات خود را به رايجان در اختيار ياران ميگذارند، و راهنمائي‌ها و ملاحظات پرارزش دانشمنداني است که به بررسي مقالات مي‌پردازند. تدوين انتشارات مجمع عرفان برخوردار از همکاري و مساعدت صميمانه خادمان دفتر امور احبای ايراني در آمريکاست.

انتشارات و اقدامات مجمع عرفان با پشتيباني و مساعدت کريمانه بانيان "صندوق يادبود حاج مهدي ارجمند" که پايه‌گذاران اين خدمات هستند ادامه مي‌يابد و از کمک‌هاي اهدائي مستمر به يادبود متصاعدین الی‌الله جناب نورالدين ممتازی و امة‌الله ناديا خانم سعادت و تبرعات کريمانه دکتر ناصر و مهشيد خانم درخشان بهره‌مند مي‌گردد. اميد است که اين گونه مساعدت‌هاي مادي و معنوي روزبروز افزايش يابد و سبب ايجاد توسعه و تنوع بيشتري در خدمات و اقدامات مجمع عرفان گردد.

لئالی عرفان

سورہ غصن

بداعزاز میرزا علی رضا ستونی - نازلہ در ادرہ

قد نزل لمیرزا علی رضا لیکون بغیایات تم مرزوقا

نبوالباقی فی فبق الابھی

اتی امر الله علی ظلل من البسمان والمشرکون یومئذ فی عذاب عظیم قد نزلت جنود الوحي برایات
 الالهام عن سماء اللوح باسم الله المقتدر التقدير اذا یفرجن المؤمنون بنصر الله وسطانہ والمنکر وحنینہ
 فی اضطراب مبین یا ایہا الناس اتقوا عن رحمة الله بعد الذی احاطت المکنات عما خلق بین السہوت
 والارضین ان لا تبدا لوارحمته الله علی نفلکم ولا تحرموا انفسکم منها ومن عرض عنہا انه علی حصران عظیم
 مثل الرحمة مثل الآيات انہا نزلت من سماء واحدة ویقون المؤمنون منها حصر حیوان والمشرکون یشرکون
 من ماء الحیمم واذ یتلی علیہم آیات الله تشتعل فی صدورہم نار البغضاء کذلک بدلوا نعمۃ الله علی انفسہم وکانوا
 من الغافلین ان ادخلوا یا قوم فی ظل الکلمۃ ثم اشربوا منها ریح المعانی والبسمان لان فیہا کنہ
 کوشرا البسمان وظهرت عن ابق مشیۃ ربکم الرحمن بانوار بدیع قل قد اشعب بحر القدم من ہذا البحر الا عظیم
 فطوبی لمن استقر فی شاطئہ ویكون من المستقرین وقد اشعب من سدرۃ المننتی ہذا الہیکل المقدس
 الابھی غصن القدس ہنیئاً لمن استظل فی ظلہ وکان من الراقدین قل قد بنت غصن الامر من ہذا
 الاصل الذی استحکمہ الله فی ارض المشیۃ وارتفع منہ الی مقام احاط کل الوجود ففعالی من ہذا الصنع
 المتعالی المبارک الغریز المنیع ان یا قوم تقرّبوا الیہ وذوقوا منہ اثار حکمۃ والعلم من لدن عزیز علیہم
 ومن لم ینق منہ یكون محروماً عن نعمۃ الله ولویرزق کل ما علی الارض ان انتم من العارفين قل قد فضل

من لوح الاعظم كلمه على افضل وزينها الله بطراز نفسه وجعلها سلطاناً على من على الارض وآية
 عظيمة واقداره بين العالمين ليمجدن الناس به برهيم العزيز المقتدر الحكيم ويسجن به بارئهم ويقتد
 نفس الله القائمة على كل شئ ان هذا الانزيل من لدن عليم تديم قل يا قوم فاشكروا لله لظهوره
 لانه هو الفضل الاعظم عليكم ونعمته الاتم لكم وبه يحي كل عظم رميم من توجبه اليه فقد توجه الى الله فمن
 اعرض عنه فقد اعرض عن جمالي وكفر بهاني وكان من السر من انه لوديعه الله بينكم وامانه فيكم
 وظهوره عليكم وظلوعه بين عباده المقربين كذلك امرت ان ابلقم رساله الله بارككم وبلغكم بما
 امرت به اذ يشهد الله على ذلك ثم ملكته ورسله ثم عباده المقدسين ان استنشقوا رائحة الرضوان
 من اوراده ولا تكونن من الجاهلين ان اغتموا فضل الله عليكم ولا تتجبروا عنه وانا قد بعثنا على
 هيكيل الانسان فتبارك الله مبدا ما يشاء بامر المبرم الحكيم ان الذينهم منعوا انفسهم عن ظل لخصن
 اولئك تاهوا في العراء واحسرتهم حرارة الهوى وكانوا من المالكين ان اسعوا يا قوم الى ظل الله
 ليخظكم عن حسيروم الذي لن يجداه لنفسه ظلاً ولا مأوى الا ظل اسمه الغفور الرحيم ان البسوا
 يا قوم ثوب الايقان ليخظكم عن رمى الظنون والاهام وتكونن من الموقنين في هذه الايام التي لن
 يوقن احد ولن يستقر على الامر الا بان ينقطع عن كل ما في ايدي الناس ويتوجه الى منظر قدس منير
 يا قوم اتخذون بحجت لانفسكم معيناً من دون الله وتيسعون الطاغوت ربان من دون ربكم المتقدر القدير
 دعوا يا قوم ذكرهما ثم حذوا كاس الحيوان باسم ربكم الرحمن تالله بقطرة منها يحي الامكان
 ان انتم من العالمين قل اليوم لا عاصم لاحد من امر الله ولا مهرب لنفس الا الله وعند الهوى

فصل الر
 الحيات ان

و ما بعد الحق الا الضلال لميسين ولقد حتم الله على كل نفس بان يتلغوا امره على ما يكون مستطيعا
 عليه كذلك قدر الامر من صبح الفت ذرة والاقدر على الواح عر عظيم ومن احيى نفسا في هذا الامر
 لمن احيى العباد كلهم وسيعبث الله يوم القيمة في رضوان الاحديه بطراز نفسه المهيمين العزيز الكريم
 وان هذا نصر تكلم ربكم ومن دون ذلك لن يذكر اليوم عند الله ربكم رب آباؤكم الاولين انك
 انت يا عبد ان استمع ما وصيتناك في اللوح ثم اتبع فضل ربك في كل حين ثم انشر اللوح بين يدي
 الذين هم آمنوا بالله وبآياته ليتبلغن ما فيه ويكونن من المؤمنين قل يا قوم لا تعبدوا في الارض ولا تجدوا
 مع الناس لان هذا لم يكن شأن الذين هم اتخذوا في ظل ربهم مقاما كان على الحق امين واذا وجدتم
 عطفانا فاسقوه من كاس الكوثر والتسليم وان وجدتم ذات اذن واعية فاتلوا عليه آيات الله
 المقدر العزيز الرحيم ان افحوا اللسان بالبيان احسنه ثم ذكر الناس ان وجدتموهم مقبلا الى
 حرم الله والادعوهم بانفسهم ثم اتركوهم في اصل بحيم اياكم ان لا تنشر والى المعاني عند كل امة
 عظيم لان الاعمى يكون محروما عن مشاهدة الانوار ولن يفرق البحر عن لو لو قدس ثمين انك
 لو تعلق على البحر الف سنة من آيات عزيزه هل يفقه في نفسه او يوثق فيه لا فربك الرحمن الرحيم
 ولو تفرقت الآيات على الاصم هل يسمع منها حسفا لا فوجال عزيزه كذا لك القينك من
 جواهر الحكمة وابيانه لتكون ناظرا الى شطر ربك وتتقطع عن العالمين والروح حليكت و
 على الذين هم استقروا على مقر القدس كانوا في امر ربهم على استقامته

ميسين

لوح هودج

تلك آياتُ ظَهَرَتْ فِي خِدْرِ البَقَاءِ وَ هَوْدَجِ القُدْسِ حِينَ وُرُودِ اسْمِ الأَعْظَمِ عَن شَطْرِ السُّبْحَانِ فِي أَرْضِ الصَّامُصُونَ يَمَّ بَحْرِ عَظِيمٍ. إِذَا نَزَلَتْ جُنُودُ وَحْيِ اللّهِ بِطِرَارِ الَّذِي انصَعَقَتْ عَنهَا كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الأَرْضِينَ. وَ أَشْرَقَتْ قُدَّامَهُمْ شَمْسُ الجَمَالِ فِي هَيْكَلِ قُدْسٍ لَطِيفٍ. وَ خَاطَبَ الفُلكَ بِمَا جَرَى مِن قَلَمِ اللّهِ مِن قَبْلِ فِي لَوْحِ الَّذِي خَاطَبْنَا فِيهِ مَلَأَحَ القُدْسِ بِبَدَأِ حُزْنٍ خَفِيِّ. وَ بِمَا نَزَلَ حِينَئِذٍ فِي هَذَا اللُّوحِ مِن قَلَمِ قُدْسٍ مُنِيرٍ. وَمَنْ يُرِيدُ أَنْ يَطَّلِعَ بِأَسْرَارِ الأَمْرِ مِن لَدُنِ حَكِيمِ عَليْمٍ فَلْيَنْظُرْ فِي اللُّوحِينَ لِيَعْرِفَ أَسْرَارَ اللّهِ وَ تَقَرَّ بِهَا عَيْنَاهُ وَ يَكُونَ مِنَ المُوقِنِينَ.

قَدْ تَمَّ مِيقَاتُ الاستِواءِ فِي هَوْدَجِ القُدْسِ وَ خَرَجَ جَمَالُ الهُوِيَّةِ بِمَنْظَرٍ عَزَّ كَرِيمٍ. قُلْ قَدْ انْتَهَى سَفَرُ التُّرَابِ إِلَى سَاحِلِ بَحْرِ عَظِيمٍ. إِذَا يَبْكِي هَوْدَجُ الخُلْدِ وَ يَسْتَبْشِرُ سَفِينَةَ قُدْسٍ مُنِيرٍ. أَنْ يَا مَلَأَحَ القُدْسِ قَدْ جَاءَ الوَعْدُ فِيمَا وَعَدْنَاكَ بِلسَانِ صِدْقٍ عَليْمٍ. فَاسْتَعِدَّ فِي نَفْسِكَ لِتُحوَّلَ نَفْسُ اللّهِ عَلَيَّ مَا سِوَاهُ بِهَذَا الأَمْرِ المُحَدَّثِ القَدِيمِ. سَيَظْهَرُ عَلَيكَ كُلُّ مَا وَعَدْنَاكَ بِالْحَقِّ إِنْ أَنْتَ مِنَ الصَّابِرِينَ. وَ أَخْبَرْنَاكَ مِن قَبْلِ كُلِّ مَا يُقْضَى وَ مَا التَّفَتَ بِهِ أَحَدٌ مِنَ العَالَمِينَ. وَ أَغْفَلْنَاهُمْ عَن ذَلِكَ بِمَا اكَتَسَبَتْ أَيْدَاهُمْ وَ إِنْ هَذَا لَعَدْلٌ مُبِينٌ. فَوَاللّهِ إِنْ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ فِي ظِلِّكَ سَتَأْخُذُهُمْ عَذَابٌ فِتْنَةٍ عَظِيمٍ. قُلْ تَاللّهِ هَذَا مَحَكُّ اللّهِ قَدْ اسْتَقَامَ بِالْعَدْلِ وَ يَفْصِلُ بَيْنَ الحَقِّ وَ الباطِلِ وَ الشُّكِّ عَنِ اليَقِينِ. وَلَكِنْ أَنْتَ طَهَّرَ النُّظَرَ عَن حُدُودَاتِ البَشَرِ وَ لَا تَرْتَدِّ البَصَرَ عَن هَذَا المَنْظَرِ المُنِيرِ. وَ هُبَّ عَلَيهِمْ مِن رِوَائِحِ الفُضْلِ لَعَلَّ تُخَلِّصُهُمْ عَن ظُنُونِهِمْ وَ تُقَلِّبُهُمْ إِلَى اللّهِ العَزِيزِ الحَكِيمِ. وَ تُطَهِّرُ قُلُوبَهُمْ عَن هَوَاهُمُ وَ تُبَلِّغُهُمْ إِلَى وَطَنِ قُدْسٍ بَدِيعٍ. وَ لَعَلَّ تَحْتَرِقُ بِذَلِكَ حُجُبَاتُ التَّقْلِيدِ وَ يَسْتَشْرِقُ جَمَالُ التَّوْحِيدِ فِي مِشْكُوةِ أَفئِدَةٍ لَطِيفٍ. وَ لَا تَزِنِ العِبَادَ بِمِيزَانِ اللّهِ لِأَنَّهُمْ يُزِنُونَ فِي كُلِّ حِينٍ وَ يَكُونُونَ مِنَ الزَّانِينَ. فَاعْفُ عَنَّهُمْ وَ تَجَاوَزْ عَن جَرِيرَاتِهِمْ لِأَنَّكَ أَنْتَ الكَرِيمُ ذُو الفُضْلِ العَمِيمِ. إِذَا لَمَّا أَغْمَضْتَ عَيْنَاكَ عَنِ العِصْيَانِ وَ فَتَحْتَهَا بِالإِحْسَانِ هُبَّ عَلَى أَهْلِ الأَكْوَانِ مِن نَسَمَاتِ قُدْسٍ كَرِيمٍ. لَعَلَّ يَسْتَشْعِرُونَ فِي أَنفُسِهِمْ بِمَا فَضَّلَهُمُ اللّهُ عَلَى الخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ. وَ جَعَلَهُمْ مُعَاشِرَ نَفْسِهِ وَ شَرَفَهُمْ بِلِقَائِهِ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ ثَمَرَاتِ الوَصْلِ مِن شَجَرِ قُدْسٍ مُبِينٍ. وَ أَقْمَصَهُمْ قَمِيصَ الإِخْتِصَاصِ وَ فَضَّلَهُمْ عَلَى خَلْقٍ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ. وَ كَتَبَ أَسْمَانَهُمْ فِي الأَوَاحِ عِزِّ حَقِيقِ. كُلُّ ذَلِكَ يَصْدُقُ عَلَيْهِمْ لَوْ أَنْ يُعَيَّرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَ يَعْرِفُونَ مَا أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمْ وَ يَشْكُرُوهُ فِي كُلِّ حِينٍ. وَ إِنَّكَ أَنْتَ يَا

فُلِكَ الْأَمْرِ فَاحْمِلْ هُوَاءَ ثُمَّ اجْرِ عَلَى الْبَحْرِ بِإِذْنِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ. أَنْ يَا سَفِينَةَ الْقُدْسِ فَبَشِّرِي فِي نَفْسِكَ بِمَا وَرَدَ فِيكَ جَمَالُ عِزِّ مَنِيْعٍ. أَنْ يَا بَحْرَ الْبَقَاءِ قَرِّ عَيْنَاكَ بِمَا وَرَدَ عَلَيْكَ بَحْرُ رُوحٍ لَطِيفٍ. لِذَا خُلِقْتَ قَبْلَ الْبِحَارِ إِنْ تَكُونُ مِنَ الْمُسْتَشْعِرِينَ. إِذَا فَأَكْرِمْ ضُيُوفَ اللَّهِ عِبَادَ الَّذِينَهُمْ رَكِبُوا عَلَيْكَ وَوَرَدُوا فِيكَ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْمُضْطَرِّينَ. فَاحْفَظْ أَمَانَاتِ اللَّهِ وَ لَا تَخَانُ فِي نَفْسِكَ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِنِينَ. أَنْ يَا حِيَتَانَ الْبَحْرِ فَاسْتَبَشِّرُوا فِي أَنْفُسِكُمْ ثُمَّ اذْكُرُوا بَارئِكُمْ بِمَا فُزْتُمْ بِإِلْقَاءِ اللَّهِ فِي أَيَّامِ الَّتِي أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْجَمَالِ عَنِ مَطْلِعِ اسْمِ قَدِيمٍ. أَنْ يَا هَوَاءَ الْبَحْرِ هُبَّ عَلَى أَجْسَادِ الطَّيْبَةِ الْمُنِيرَةِ الَّتِي خَلَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ. وَ سَرَّ فِي نَفْسِكَ ثُمَّ أَبْشِرِي فِي رُوحِكَ بِمَا رَزَقَكَ اللَّهُ مِنْ هَوَاءِ رُوحٍ خَفِيفٍ. فَوَ اللَّهُ إِذَا اسْتَبَشَّرْتَ سُكَّانَ أَهْلِ الْبَحْرِ وَضَجَّتْ سُكَّانُ الْبَرِّ بِمَا خَرَجَ جَمَالُ الْهُوِيَّةِ عَنِ هَوْدَجِ الْبَقَاءِ وَ اسْتَقَرَّ عَلَى فُلِكَ قَرِبَ رَفِيعٍ. قُلْ يَا أَهْلَ السَّرِّ وَ الشَّهَادَةِ وَ الْغَيْبِ وَ الظُّهُورِ لَا تَخْزَنُوا عَنِ شَيْءٍ ثُمَّ افْرَحُوا بِفَرَحِ اللَّهِ الْمُقَدَّسِ الْمُتَعَالَى الْعَلِيمِ. قُلْ إِنْ هَذَا لَفَرَحٌ الَّذِي أَخَذَ الْمَوْجُودَاتِ كُلَّهَا وَ أَحَاطَ كُلَّ مَنْ فِي الْعَالَمِينَ. وَ لَنْ يَأْخُذَ أَحَدًا دُونَ أَحَدٍ إِنْ يَتَوَجَّهُونَ إِلَى مَنْظَرِ اللَّهِ الْمُقَدَّسِ الْعَزِيزِ الْمُنِيرِ. قُلْ هَذَا لَفَضْلٌ يُقَلَّبُ كُلَّ الذَّرَّاتِ إِلَى جَمَالِ الْهُوِيَّةِ أَقْرَبَ مِنْ أَنْ يَذْكَرَ الْمَحْبُوبُ اسْمَ الْحَبِيبِ. وَ كَذَلِكَ تُلْقَى مِنْ آيَاتِ الرُّوحِ وَ نَبْطُ بِسَاطِ الْفَضْلِ عَلَى كُلِّ مَنْ فِي الْمُلْكِ أَجْمَعِينَ. وَ إِنَّكَ أَنْتَ أَنْادِيكَ يَا لُجَّةَ الْقُدْسِ فِي آخِرِ الْقَوْلِ بِمَا وَرَدَ عَلَيْكَ لُجَّةَ اللَّهِ الْمُهَيِّمِينَ الْغَالِبِ الْقَوِيمِ. أَنْ يَا طَمَطَامَ الْأَحْدِيَّةِ فَاسْرُرِي فِي ذَاتِكَ بِمَا لَسْتَوْى عَلَيْكَ طَمَطَامَ السُّرُورِ وَ إِنْ هَذَا لَفَضْلٌ عَظِيمٌ. أَنْ يَا قَمَقَامَ الْعِزِّ فَابْهَجِي فِي رُوحِكَ بِمَا وَرَدَ فِيكَ قَمَقَامُ اللَّهِ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ. فَهَنِيئًا لَكَ بِمَا اسْتَحْضِرَ فِي حَوْلِكَ أَرْوَاحَ الْمُقَرَّبِينَ. وَ اسْتَقْبَلُوا حِينَئِذٍ كُلَّ الذَّرَّاتِ وَ قَامُوا فِي هَوَاكَ وَ كَانُوا مِنَ الْمُنْظَرِينَ. لِيَمُرَّ عَلَيْهِمْ نَسَائِمُ الْقُدْسِ عَنِ شَطْرِ الْأَحْدِيَّةِ مِنْ هَذَا الرِّضْوَانِ الْمُقْتَنِعِ الْمُقَطَّعِ الْمَسْتَوْرِ الْمَشْهُورِ الظَّاهِرِ الْخَفِيِّ. فَطُوبَى لَهُمْ وَ لِمَنْ دَخَلَ فِي ظِلِّهِ وَ شَرَّفَ بِإِلْقَائِهِ وَ شَرَبَ عَنِ كَاسِهِ وَ تَمَسَّكَ بِحَبْلِهِ الْمُحْكَمِ الْقَوِيمِ. وَ بِذَلِكَ أْتَمَمْنَا الْفَضْلَ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ. وَ أَنْزَلْنَا مِنْ سَحَابِ الْقُدْسِ مَا يُطَهِّرُ بِهِ أَفْنِدَهُ الْعَارِفِينَ. وَ قَدَّرْنَا لِكُلِّ الْأَشْيَاءِ قَمِيصَ الْهَدَايَةِ إِنْ يُقْبَلُوا إِلَيْهِ وَ تَكُونُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. وَ كَذَلِكَ قَدَّرْنَا فِي سَمَاءِ الْأَمْرِ مَا يُعْنِي بِهِ الْعَالَمِينَ.

(از یمین امر صادر) قَدْ ظَهَرَتْ فِتْنَةُ الَّتِي نَزَلْنَاهَا فِي هَذَا اللَّوْحِ. قُلْنَا وَ هُوَ الْحَقُّ: فَوَاللَّهِ إِنْ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ فِي ظِلِّكَ سَتَأْخُذُهُمْ عَذَابُ فِتْنَةٍ عَظِيمٍ.

برخی از آثار قلم اعلی

بسم ربنا العلیّ الأعلی

قد ارسلت الیک من قبل کتاباً علی لسان عربیّ مبین و اذ انزل علیک هذا اللوح علی لسان عجمیّ بدیع تا جمیع نعمات قرب فردوس حجازی را از نواهای عزّ و رقاء عراقی بشنوی، تا همه روح شوی و به اعلی مراتب معارج معنوی پرواز نمائی بی آنکه قدم برداری و منتها مقامات عوالم معانی را سیر فرمائی بی آنکه از محلّ ظاهر خود حرکت نمائی، تا به ولّه الهی جذب روحانی را مشاهده کنی و جان در راه دوست بنهی و سر در بیابان عشق درباری. اینست معنی طایر ساکن و ساکن طایر و جاری منجمد و منجمد جاری و بعد معلوم بوده که سالکان صحرائی طلب و رجا و وصل و لقا را مراتبهای بسیار است و مقامات بی‌شمار. بعضی بعد از مجاهده نفسانی و تعب جسمانی از رتبه اسفل لا به حدیقه بلند آلاً مقرّ یابند و از ظلّ نفی فرار نموده به محلّ وسیع اثبات مسکن گزینند، و از مراتب فقر فنا به محافل غنای بقا ساکن شوند و این منتهی مراتب عالم سعی و اجتهاد است و بعضی دیگر خبری از لا نیافته از منتهی افق آلاً درگذرند و از شئون فنا رشحی نچشیده از ملکوت بقا عروج نمایند و از صهبای قدم مرزوق شوند و این فرقه را در طیّ مراتب سلوک و ارتقای مقامات وصول مشیی دیگر است و مقامی دیگر. و بعضی دیگر از ملکوت اسماء حرفی اخذ نکرده و از جبروت صفات که به ملک راجع است اطلاعی نیافته از غیب بقا طالع شوند و به غیب بقا راجع گردند. صد هزار بحر عظمت در قلب منیرشان مواج و از لبهایشان اثر تشنگی ظاهر و هزار هزار انهار قدس در دلشان جاری، ولکن در ظاهر اثری از آن مشهود نه. دفاتر حکمت بالغه ربّانی در الواح صدرشان مسطور، ولکن در عالم بروز حرفی مذکور نه. در مصر یقین ساکنند و در دیار تسلیم سایر. مست جمالند و محو جلال ذوالجلال. دل به دل راز گویند و سینه به سینه نکته سرآیند. اسرار هوّیه از جبین قدسیشان ظاهر و انوار احدیه از وجه بدیعیشان طالع. سر در قمیص خفا برده‌اند و آستین بر دو جهان افشاندند. این نفوس بی پر پرواز نمایند و بی رجل مشی کنند و بی دست اخذ نمایند. به لغت عما سخن گویند و به فنون غیب تکلم کنند. جمیع اهل ارض به حرفی از آن آگاه نیستند آلاً من شاء ربّک و لکلّ نصیب فی کتاب و کلّ بما قدر لهم لفائزون.

و دیگر معلوم بوده و هست که در این کور که علم بیان مرتفع شده و شمع تبیان مشتعل آمده ربّی جز طلعت اعلی موجود نه. اوست واحد در ذات و واحد در صفات و متفرّد در جبروت اسماء و متوحد در ملکوت افعال. بحور توحید به مبارکی اسم مبارکش در موج آمده و احکام محکم قضا به امر مبرم او نافذ شده و امور قدر به اقتدار سلطنت او ثابت گشته که را قدرت آن است که در آن سماء طیران نماید و که را یارای آنکه به جز حضرتش محبوبی در دل نگارد. کلّ در ظلّش ساکنیم و از بحر فیضش سائل. نمله هرچه پرواز کند عرض و طول سماء را طیّ نتواند نمود و صعوه هر قدر صعود نماید به سدرهٔ بقا نتواند رسید، ولکن چون در مراتب عرفان جمیع ناس یکسان نیستند لهذا بعضی سخنان به میان می‌آید و بعدها اختلاف خواهد شد به عدد انفس عباد و فرق مختلفه به عدد کلّ شیء موجود شود و این حتم است و مردی نیست از برای آن و حال معلوم است که بعضی طاغی و بعضی متقی و برخی عاصی هستند. باید به مهر و وفا و شوق و رضا مردم را نصیحت نمود تا عاصیان پند گیرند و متّقیان بیفزایند و این نمی‌شود که عاصی یافت نشود. تا غافر از افق بدا ظاهر است عاصی در امکان هویدا. آن بی این ظاهر نشود و این بی آن موجود نگردد. مقصود آنکه آن جناب جمیع اصحاب را به رحمت و شفقت متذکّر دارند و از بعضی عیوب چشم پوشند که شاید اختلاف رفع شود و ائتلاف به میان آید و سبّ و لعن و بغض و نفاق به مثل امم سابقه به میان نیاید که شاید تربیت شوند و به آن روح مقصود و جوهر وجود و لطیفهٔ کبری در قیامت اُخری شیئی از این مکاره وارد نیاید چنانچه بر نقطهٔ بیان وارد شد.

و دیگر آنکه آنچه در بیان فارسی مسطور گشت من عند الله همان کافیهست و آنچه حکم آن نرسیده احدی به آن مکلف نیست. نظر به اول ظهور داشته که چه قدر عاملین بوده که ذره‌ای از اعمال را وانگذاشته و به جمیع عامل بوده و هیچ ثمری بر آن مرتّب نگشته. اول دین محبت به خدا و اولیای او است و آخر دین اظهار حبّ به عباد او، ولکن قسم به خدا که اگر کسی عامل نشود احکام الهی را از احباب او محسوب نمی‌شود. از شرایط حبّ اقبال به اوامر اوست و اعراض از مناهی. چون این ایام زمان خفاست و شمس ازلی در افق جان مستور باید همه را به حبّ جمع نمود و حفظ کرد. زمان اتمام احکام و اکمال اعمال خواهد آمد.

المنزول من الهاء بعد الباء

بسمی المشفق الکریم

یا جواد یذکرک مالک الایجاد فی المعاد بما یقرّبک الی اللّٰه ربّ العالمین لا تنظر الی الخلق و ما عندهم ان انظر ما امرت به فی کتاب اللّٰه مولی الأنام طوبی لعبد ما منعتہ شئون البشر عن مالک القدر قام و قال اللّٰه ربّنا و ربّ من فی السمّوات و الأرضین قم علی خدمة الأمر ثم انصر ربّک بأعمال المخلصین کذلک نطق المظلوم اذ کان بین یدی القوم فضلاً من عنده و هو الفضال الکریم انک اذا شربت ریحیق البیان من کوثر معانی ربّک الرحمن. قل لک الحمد یا مقصود الامکان بما اسمعتنی ندائک و اریتنی افکک و هدیتنی الی صراطک المستقیم. اسئلک ان تجعلنی مستقیماً علی هذا الأمر العزیز العظیم البهاء المشرق من افق سماء الجبروت علیک و علی الذین ما منعتهم سبحات الجلال عن اللّٰه العزیز الحمید.

جناب ذبیح فی [الکاف]

هو المقدّس الأمانع الأبھی

هذا لوح القدس یذکر فیہ ما یشتعل به فی قلوب العباد ناراً لعلّ یحرق بها کلّ الحجبات و الاشارات و یجعل انفسهم خالصاً للّٰه المقتدر العزیز الجمیل تاللّٰه الحقّ من یقرء آیات اللّٰه علی شأن الذی یجرى من لسانه لینقطع عن کلّ من فی السمّوات و الأرض و یتقرّب الی مقرّ القدس هذا المنظر المشرق المنیر ولو یطعنّ العباد بحبّ الذی یجرى منه حیثنذ تلك الكلمات لیفدین انفسهم لهذا المظلوم الذی ابتلی بین یا جوج التفاق و لن یجد لنفسه ناصرأ الا اللّٰه الملك العزیز الکریم و انک انت یا ذبیح ان استمع لما یوحی عن جهة الکبریاء مقرّ الذی استوی علیه عرش ربّک العلیّ الاعلیٰ بانّی انا حیّ فی الأفق الأبھی اسمع و اری ما فعلوا المشرکون به جمالی الأخری بعد ظهوری الأولى و انا الشاهد علی کلّ شیء و انا المقتدر المهیمن العزیز القدير. ان یا ذبیح لا توقّف فی امراللّٰه ثم اشهد بما شهد اللّٰه قبل خلق الأرض و السمّاء. ثم انقطع عن مظاهر الاسماء، ثم انظر الی الذی خلقهم بأمر من عنده و لا تکن من الممترین. طهر نفسک عن کلّ الاشارات. ثم بصرك عن رمد الكلمات. ثم انظر بطرفی الی جمالی. ثم انطق بکلماتی فی ثنائی. ثم عرف بعینی هذا الجمال الطاهر المشرق المقدّس البدیع ان یا عبد قم باقتداری. ثم کسر سلاسل التقلید باسمی

القدير. ثم اغلال الوهم بسطاني المقتدر العزيز المحيط فوالذي نطق الفجر بنثائي لو تريد ان تعرفني بغيري لن تعرف ابدأ و بذلك امرت في الواح الله النقّس العزيز المنيع. ان يا ذبيح انا تحيرنا من هؤلاء العباد تالله الحق نزلنا عليهم آياتاً لو نقرئها على الجبال لتندك و على السماء لتنفطر و على الأرض لتتشقّ و مع ذلك ما يحركوا هؤلاء في انفسهم و ما صعدا الى الله في اقلّ من الحين قست قلوبهم بما اتبعوا انفسهم و هويهم و عرضوا عن الذي بأمره خلقت السموات و الأرضين فوعمر ك يأمرهم من احد ليعبدوا العجل يعبدوه في مذ الليالي و الأيام و يتخذوه لأنفسهم رباً من دون الله و ما يتفحصون ليعرفوه و يسجدوه من غير شعور و كذلك كان الأمر ان انت من العارفين و ان يأتيهم الله بسطانه و يشهدنّ ملائكة السموات في حوله و يظهر لهم كل الآيات لن يؤمنوا به ابدأ و يعبدون الوهم في انفسهم من دون بيّنة و لا كتاب مبين فانظر حين الذي جاء على بسطنة الله و آياته ثم برهانه عرضوا عنه اكثر العباد بما اتبعوا الأوهام في انفسهم و كانوا من الغافلين و كلّ استدلّوا بما عندهم من كلمات الله و كلمات الذين خلقوا بحرف منه ثم عرضوا عن الذي خلق منزل الآيات بأمره المحكم المتعالى العزيز المنيع و أنهم لو ينظروا الله بالله و ارادوا عرفانه بنفسه ما احتجوا عن الله و لقائه و ما ضلّوا السبيل كذلك فاشهد في كلّ ظهور من اول الذي لا اول له الى آخر الذي لا آخر له لتكون من العارفين مع انّ ظهور قبلى قد خرق بقوة الله كلّ الأوهام و وصيهم في كلّ سطر بأن لا يعترضوا على الذي يظهر بالحقّ و يشتاق ظهوره كلّ من في الملاء الأعلى و ما خلق بين السموات و الأرضين فلما ظهر بالحقّ عرضوا عنه و احتجوا بحجبات انفسهم و كانوا من المعرضين و اذا قيل لهم بأى حجة أمنتهم بعلى من قبل يقولون الآيات و اذا يتلى عليهم آيات ربك العزيز العليم يسودّ وجوههم و ينهزمون عنه و يجعلون اصابع الاعراض في آذانهم لئلا يسمعا كلمات الله كذلك غشّتهم حجبات الغفلة و كانوا من الخاسرين و أنك لو تتوجّه بسمع الفطرة الى ما يخرج من افواههم لتسمع منهم ما سمعت من ملة الفرقان حين الذي اتى الله على بساط القدس و قضى الأمر من لدن مقتدر قدير و أنك لو تسمع منى دعهم و ذكرهم و ما عندهم عن ورائك ثم اقبل بوجهك الى جمال ربك و لا تخف من احد و لا تكن من الصابرين. ثم خذ كأس البقاء بيدك اليمنى ثم اشربها باسمى الأبهى فتوكّل على الله و أنه ينطقك بالحقّ و يعرفك ما لا عرفه احد من العالمين و أنا لو نذكر لك ما ورد علينا لا يتمّ بالقلم و المداد و لا يكفيه الألواح و كان الله على ذلك شهيد و عليم ولكن نسئل الله بأن يحضرك تلقاء العرش لتشهد و تطلع بأسرار التى سترناها عن العباد و ما اذكرنا حرفاً منها بين الخلائق اجمعين قم على نصره الله و امره تالله انّ الذي اتخذه الناس من دون الله محبوباً لأنفسهم فيا ليت كان كأحد مثلهم ولكنّ

النّاس كانوا من عبدة الأوهام و الأصنام و كذلك نذكر اسمائهم عند ربّك في تلك الأيام التي بقينا بين الأنام من غير ناصر و معين و لقد ارسلنا اليك من قبل لوحاً ثمّ من قبله لوحاً ثمّ من قبله لوحاً و نسئل الله بأن يرزقك بها و يظهر لك ما كنز فيها و أنّه لهو الغفور الرّحيم و قد حضر في هذا السّجن بين يدينا كتابك و قرأناه و وجدنا منه نفحات حبّك في الله ربّك و ربّ آبائك الأوّلين و عرفنا شوقك في الله و اشتياقك بلفائه و ما اردت الورود على مقرّ ربّك المتعالی العزيز المنيع أنا ما خالفنا في الوعد و نوفي ما وعدناه كذاك كتبنا على نفسنا الحقّ قبل خلق السّموات و الأرضين و اردنا ان نحضرك تلقاء الوجه ولكن المشركين حالوا بيننا و بينك و اخرجونا عن الذّيار الى ان جعلونا مسجوناً في هذه الأرض البعيد و أنّك لو تريد ان تسافر الى الله و تهاجر اليه اذاً اشرفت شمس الاذن عن افق الأمر لتفعل ما تريد و اذناك لتحضر بين يدينا و تشهد ما لا شهده احد من العباد و تطّلع بما هو المستور عن انظر العالمين.

ای ذبیح قلم الله اراده نموده که بلسان بدیع پارسی با تو تکلم فرماید، چه که حبّش با تو بوده و انشاء الله خواهد بود. پس بشنو نعمات قدس الهی را که بحر فی از آن افنده منقطعین مجذوب شده و خواهد شد. لم یزل فراموش نشده و انشاء الله نخواهی شد. سه لوح منیع به اخوی داده شد که ارسال دارد. شاید لأجل مصلحتی که در سرّ او مستور است تأخیر نموده، ولكن کلّ ابداع را لوحی مشاهده کن و بر صدر آن بخطّ ابهی از قلم قدس اعلی باین کلمات احلی مکتوب که ای عباد ظهور حقّ لم یزل بدونش مشتبه نشده و لایزال باعمال و افعال و صفات مقدّس از کلّ ممکنات بوده و خواهد بود، چه که او بنفسش معروف بوده و ماسوایش باو معروف. ایاکم یا قوم بدونش توجّه نمائید چه که دونش مخلوقند بامر او و منجعلنند باراده او. ای عباد ببصر اطهر بمنظر اکبر ناظر شوید. لم یزل بنفس خود مکلف بوده‌اید و آیه عرفان جمال رحمان در شما موجود و أنّه لا یأمر العباد بما لم یکن عندهم و لا یستطیعنّ علیه. اگر این رتبه در انسان موجود پس خود بنفس خود مکلف است در عرفان الهی و محتاج باحدی نه و اگر این آیه مفقود لا بأس علیه و لن یجری علیه قلم الأمر و النّهی. باری بشنو ندای این طیر مغنی در کلّ شیء را و بهیچ حجابی محجوب مشو و بهیچ سبحاتی ممنوع نه. ببصر خود در امر الله مشاهده کن و در ظهور این عبد بین عباد و ستر خویش و اعلاء امر تفکر کن که شاید بلطفیه امری که نفسی از او مطّلع نیست مطّلع شوی و به کوثر بقا و تسنیم ارقّ اصفی فائز گردی. فوالذی انطقنی بین السّموات و الأرض که اگر از قضایای وارده و رزایای نازلّه این ارض ذکر نمایم البتّه محزون شوی و سر به صحرا گذاری و لذا

حفظاً لفسک اظهار نشده که شاید بالموافقه ذکر شود و لیس هذا علی الله بعزیز، و آن جناب مطلعند که در اقل از آن این عبد به حفظ جان خود نپرداخت. لیلأ و نهارأ در دست مشرکین مبتلا بوده تا آنکه امرالله مرتفع شد و اسم قدیر بر عرش خود مستوی گشت. نفسی را که واللہ الذی لا اله الا هو مثل آنکه اهل هند طیور خود را که بطوطی مینامند تعلیم میدهند همان قسم تعلیم نمودم و حفظش فرمودم و چون مشاهده نمود که این عبد در کمال ظهور بین عباد بوده و ضری به او راجع نشده و در این ارض هم احدی متعرض نه از خلف ستر بیرون آمده بر قتل قیام نمود و چون خود را خاسر یافت به افترا قلم برداشت و نوشت آنچه نوشت. اگر آن جناب به بصر حدید در آن نسبتهایی که به این عبد داده ملاحظه نمایند کذبش را مثل آفتاب مشاهده کنند و ادراک نمایند که مقصودی از این وساوس نداشته جز آنکه ناس را از منبع امر منع نماید. حال معلوم است که بر این غلام مسجون چه گذشته. نفسی که قادر بر او بوده و جمیع شهادت میدهند که آنچه اراده میشد قادر بودم، معذک با علم به او و بما فی صدره به ایادی قدرت حفظش فرمودم. حال بیرون آمده و مقتریاتی به این عبد نسبت داده که قلم حیا میکند از ذکرش، و ای کاش که از اصل امر مطلع میشدید. اگر حال بصری یافت شود و در کلماتش نظر کند بما هو علیه واقف شود. الواح بدیعی از سماء قدم نازل در جواب اعتراضاتی که بحق وارد آورده اند. انشاءالله به نظر آن جناب میرسد. درست تأمل فرمائید و تفکر کنید. انشاءالله بالالی مودوعه در آن فائز میشوید. بشنو در این آخر قول ندایم را. جمیع این خلق را مفقود شمُر و معدوم دان مگر نفوسی که الیوم بر امرالله ثابت و راسخند. اینست کلمه حق و ما بعد الحق الا الضلال. انشاءالله امیدواریم که از سحاب رحمت الهی ممنوع نشوید و از غمام مکرمتش محروم نگردید.

ای ذبیح در بدایع حکمت ملاحظه نما که در کل اشیاء از آنچه خلق شده ما بین ارض و سماء آیات حکمتیه و ظهورات صنعیه ظاهر و مشهود است. اشارات وهمیه لم یزل ناس را از ساذج عز احدیه و فطرت اصلیه الهیه محروم نموده، و از تغییرات و تبدیلات ملکیه مضطرب مشو، چه که در کل شیء این تبدیل بوده و خواهد بود، و لکن آنچه ظاهر شود و هویدا گردد البته در او حکمتی مستور است که جز افتد صافیه آن لطیفه دقیقه را درک ننماید. مثلاً در شمس ظاهره ملاحظه فرما که جمیع من علی الارض را تربیت مینماید و اعطاء کل ذی حق حقه در این مقام از او مشهود، و لکن سراج را ضر تمام حاصل و کذلک قمر و نجوم را که کل در نفس خود از نور او بلاضیاء خواهند ماند چنانچه ابدأ در یوم فضلی از این اسماء ظاهر نه. حال باسی بر شمس نبوده. ظهور او سبب

اطفای ضیاء دون او شده. حال ملاحظه نمائید که قمر و نجوم و سراج را که منیرند و از اعظم مخلوقات محسوب از ظهور شمس و تربیت آن در این مقام محروم و اشیاء ضعیفه به تربیت شمس در کمال علو و ظهور. اذاً تفکر فی نفسک لتکون من الفائزین لعلّ تصل الی مراد الله و لا تحتجب عن اشارات المعرضین و همچنین در شمس سماء معانی مشاهده کن و در اسرار خفیه الهیه و رموزات مستوره ربانیه تفکر نما که شاید از فیوضات این بحر اعظم که جمیع ابحر اولیه و آخریه از او ظاهر و به او راجعند محروم نمایی. لسان الله میفرماید که به اصل امر ناظر شو در این ظهور و به آنچه از قدرت محضه ظاهر شده چه از آیات محکمه و چه از ظهورات آفاقیه و انفسیه تا در امرش مستقیم مانی و کلمه حق را چون کلمات دوش قیاس مفرما چه که از ماسوایش ممتاز بوده و خواهد بود و هر نفسی بعد از استماع مطمئن میشود بأنّ هذا لهو الحق. ملاحظه در ظهور اولم فرما که ناس را جز اشارات کلماتی که در مابینشان مذکور بوده از یمن رحمان محروم نساخته و چون آذان غیر مطهره به کلمات قبلیه مانوس نبوده لذا از استماع و ادراک نعمات رحمانیه و کلمات عز صمدانیه در یوم قیامه محروم گشته. این است که در کل کتب و صحف و زیر و الواح به لسان قدرت و غلبه نازل فرمودم که در حین ظهور احدی جز به نفس ظهور تمسک نجوید، چه که سالک سیل هدی به وطن اصلی خود که مقام مسجد اقصای نفس انسانیت فائز نخواهد شد، مگر آنکه قلب و بصر و سمع را از کل آنچه شنیده مقدس نماید و این امر بر کل ملل در احیان ظهور صعب و مستصعب بوده، چه که هر ملتی به اشارات کلمات قبلیه به حجات غلیظه محتجب شده و این بسی واضح است، احتیاج به تفصیل نبوده و نخواهد بود، و در ظهور سنه ستین آن جناب به چشم خود ملاحظه نموده و به گوش خود شنیده، و لکن ملت بیان را لایق و سزاوار نه که از جمال قدم که در قطب زوال به سلطان عظمت و اجلال واقف و مشرق و مزی است محتجب مانند، چه که جمیع حجات قبل را ظهور قبلم مرتفع فرمود و به اصرح بیان و ابدع تبیان جمیع را وصیت فرموده و در کل الواح عرفان نفس قدم را معلق نفرموده. فواحسراً علی هؤلاء الذین علّقوا عرفان الله و نفسه بما خلق بقوله المبرم المحکم الحکیم. باری لازال شأن ناس این بوده که در ایام الله که شمس مشرق و مزی و طالع و ظاهر و هویداست اعتنائی نداشته و بحجات نفس و هوی محتجب بوده‌اند و بعد از غیبت گروهی مجدداً به وهم صرف اظهار ایمان نموده و لکن غافل از آنکه اریاح امتحان در کل احیان در هبوبست و قواصف افتتان در کل آن از شطر رحمان مرسول. ذره را از ذره و شعر را از شعر تفصیل میفرماید. ان یا قلم القدم غیر اللحن ثمّ غنّ علی لحن عربی مبین لعلّ یجذب افئدة الممکنات الی ساحة قدسک و یقرّبهم الی وجهک المقدّس الطاهر الأطهر المنیر

و ينفطعهم عن الذين اعتكفوا على اصنام النفس و الهوى و اعرضوا عن الذى يشهد له كل الكائنات بأنه لهو الله المقتدر العلى العظيم. قل يا قوم ان ادخلوا هذا الرضاض البيضاء الذى ظهر على لون كتيب الحمراء فى شاطيء قلزم الكبرياء تالله الحق لو تشهدنه ببصرى لتشهدن فيه كل الألوان بعد الذى جعله الله مقدساً عن كل لون و عن كل ما خلق بين السموات و الأرضين قل أنكفرون بنفسى ثم تقرؤون عما خرج من قلمى فواحسرتا عليكم يا ملأ الغافلين.

ان يا ذبيح تفكر الذى جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا المتبصرين بحيث لو يشهد احداً مشيه ليقن بأنه لم يزل كان كافراً بالله ثم مشركاً بنفسه و معرضاً عن لقائه و متوهماً فى امره و متمسكاً بدونه و متشبثاً بذيل كل مشرك عنيد و أنه بعد الذى ظهر الله بسلطانه و ختم النبوة بحمد رسول الله اذا يستدل بالامامة ثم بما قاله حسين ابن روح بعد الذى هو احتجب الناس من كلمات التى يروى عنه بأن القائم كان فى جابلقا و امثاله كما سمعت بأذنك و كنت من السامعين و أنك لو تنظر اليوم لتعرف بأن ملأ الفرقان ما احتجبوا عن الله و مظهر نفسه الا بما رواه هذا الرجل و كان الله على ما اقول شهيد و عليم و أنك ان رأيت قل ان يا ايها الكافر بالله و المعرض عن حضرته و المشرك بجماله و المنكر بآياته التى احاطت العالمين لو اردنا اليوم بأن نجعل كل الأشياء ولياً لنقدر بكلمة التى يخرج من قلمى الذى يحركه اصابع قدرتى المتعالى العلى الحكيم مت بغيضك يا ايها المعرض عن الله فى ازل الأزال لأنك لو كنت موقناً بالله فى عهد ما كفرت بنفسه فى تلك الأيام التى ظهر فيها بسلطان الذى احاط كل الخلايق اجمعين.

قل يا ايها المردود و مظهر النمرود بأى حجة أمنت على من قبل ثم من قبله بمحمد رسول الله ثم من قبله بابنى الذى سمى بالروح ثم من قبله بالكليم الذى ناديناه من شجرة التى توجهت اليها لحاظ الله مرة و نطقت فى كل الأحيان بأنى انا الله لا اله الا انا المقتدر العزيز الكريم. قل ان يا كفة التراب لم اعرضت عن رب الأرباب بعد الذى شقت سحاب الأمر و اتى على سماء القدس و قضى الأمر من لدى الله الواحد المقتدر العزيز الحكيم. قل تالله اذا يلعنك كل الذرات ثم على فى الرفيق الأعلى ولكن أنك احتجبت فى نفسك و اشتغلت بما سميت باسم الذى به تفتخر بين امثالك و كنت من المحتجبين.

اياك ان يا ذبيح لا تحتجب بحجبات نفسه تالله الحق اليوم يفر ابليس من تلبسه و الدجال من اضلاله و أنك فاحفظ نفسك عن نفحاته تالله أنها تهب من اصل الجحيم و جعله الله عبرة للذيينهم

كانوا على الأرض بحيث لن يقدر ان يمشى على ربوة ذات قرار فكيف على صراط الله الذى كان ادق من الشهر و احد من سيف قاطع حديد و أنك انت فاعرف مراد الله فى الذى نطقت لسان الصّدق عليه لتكون من العارفين فو عمرک يا ذبيح لم يكن فى قلبى بغض احد من الممكنات لأنّ الله طهره عن كل دلالة و عن كل ما يقع عليه اسم شىء و كان الله على ما اقول شهيد ولكن لما عرفوا هؤلاء نعمة الله بأبصارهم و قلوبهم. ثم انكروها اوحى عن شطر الأيمن مقرّ عرش ربك الرحمن ما يتنبّه به عباده ليكوننّ من المتنبّهين و لثلا يقربهم المقربون و تأخذهم نفحات العذاب منه و من الذينهم كفروا و اشركوا بالله بعد الذى ينزل عن سماء الأمر و فى حوله من الملائكة قبيل و أنك انت فكّر فيما جرى من قلم الله. ثم تفكّر فى كلماته لعلّ تصل ما كنز فيها من لآلى آتى لا مثل لها فى الابداع و تستغنى بها عن العالمين كذلك اطلعناك و اخبرناك مرّة اخرى فضلاً من لدن ربك العلى الأعلى على نفسك و على الذينهم معك لتكون مطلعاً به و بما خرج من قلمه ثم من فمه و تكون على بصيرة منير و تقول فى كل حين ان الحمد لله الذى هدانا بنفسه المتعالى العليم المحيط.

توقيع حضرت تقطه اولي

به سلطان عبدالمجيد

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذي نزل الكتاب على من يشاء من عباده و انه لا اله الا هو لغنى حميد. هو الذي بيده ملكوت كل شيء و لا يعزب من علمه شيء. لا اله الا هو قل اياه فاعبدون و ان ذلك الكتاب حكم من الله لمن على الارض ان اخرجوا من دياركم لعهد بقیة الله امام حى مبين و انه لكتاب لاريب فيه قد نزل من لدن عبده على حكيم و انه لعلی حکيم صراط الله فى السموات و الارض يدعوا الناس من حکم ربك الى صراط قويم و انه لهو السر فى السموات يلقى الامر من لدن بقیة الله امام حق مبين فانه لهو النور عن يمين الطور فى كتاب ربك لا اله الا انا قل اياه فارهبون اقرء كتاب ربك يا ايها المجيد بحكم ربك فى كتاب حفيظ ان اعلم ان الله يعلم ما فى السموات و ما فى الارض و ما كنت فى حکم الرسول لذو ظلم عظيم ان اتق الله يا ايها الرجل فان اليوم لا مفر لاحد الا ان يؤمن بآيات ربك و كان من الساجدين و لقد نزلنا كتاباً الى الملوك ليعلموا حکم البدع من لدن بقیة الله امام عدل قويم و اذا نزل الكتاب اليك ان احضر اولي العلم بين يدك. ثم قل من ذكر الله اتلوا كتاب الله بالعدل. ثم انصفوا بين يدي الله فى احكامه فان الله يحكم يوم القيمة بين الكل بالقسط و انه لا اله الا هو الخبير عليم يا ايها الملاء ان اشهد فان حجة الله بالغة عليكم بعدما قد قرأتم آية من ذلك الكتاب و الله شهد عليم يا ايها الملاء ان اتقوا الله ثم انصفوا بالعدل هل يفرق حكم من جاء من عند الله بآيات معدودة او جاء بآية واحدة لا و القرآن انا نحن لانفرق بين احد من رسل الله و انا لهم مسلمون ولو نزل القرآن آية واحدة هل يقدر احد ان يقول فيها بعضا من الحرف فسبحان الله عما يشركون و كفى بذلك الكتاب حجة لمن فى السموات و الارض والله شهيد عليم لو اجتمع الانس على ان ياتوا بمثل ذلك الذي نزلنا الآن اليك لن يستطيعن و لن يقرن ولو كان الجن يمدونهم على الضعف والله خبير عليم و لقد نزلنا كتاباً من قبل فيه آيات بينات من لدنا لقوم يسمعون

انّ الذين اتبعوا آيات الله بالحقّ فاولئك هم المهتدون و انّ الذين اتبعوا اهلواهم فاولئك هم الظالمون . يا ايها الملاء من اهل الروم ان اتقوا ربكم الرحمن في هذا الحكم و انه لحقّ مثل ما انتم في عهد الله لتوقنون و لقد كفر الذين اتبعوا بعد (جاء چند كلمه در نسخه موجود خالی است) حكم الطاغوت و اصحاب النار و انّ اولئك هم ائمة النار و انهم في دين الله لا يسجدون و انّ اولئك هم اصحاب النار في كتاب الله لخالدون شهد الله لعبدته على في القرآن انه صراط الله في السموات و الارض و لا يعزب من علمه شئ و انه لوصى رسول الله في كتاب مبين و انّ اليوم وارث الملك نفس من ذريته و امام حقّ مبين هو الذي بيده ملكوت كل شئ و لا يعجز في قدرته شئ و كلّ الخلق في حكم الكتاب له خاشعون و ان كنتم في ريب من هذا الحكم فاخرجوا من حكم القرآن فانّ الله قد نزل تلك الآيات بمثل القرآن على قلب رسول الله خاتم النبيين و انه باذن الله قد نزل على قلب من جعله الله حجّة لمن في السموات و الارض و انه لمهدى صراط الله في كتاب مبين و اننى عبد قد امنت بالله و آياته و ما نزل في القرآن من لدن عزيز حكيم. قل انى القى الامر باذن الله من لدن امام حقّ عظيم و انه لهو السرّ في ام الكتاب على بناء قديم ان اعملوا يا اهل الارض. انّ اليوم لامفرّ لاحد من امر الله و كلّ يوم القيمة الى الله يبعثون و انّ آية مما نزلنا الآن اليك يعدل في كتاب الله آيات النبيين و ما من بعد كلّ الخلق من حجج الله ليستلّون و لقد بلغنا حكم ربك في ام القرى و من حولها في ثلاث كتاب من آيات الحقّ. قل اتبعوا امر الله لعلمكم تفحون و ان مات احد منكم على غير هذا الحكم فانه يوم القيمة من اصحاب النار ليكون من المحضرين و ارسل بمثل ذلك الكتاب الى الملك شطر من الارض بمداد الذهب لتكوننّ لمن الناصرين لمكتوب و من كفر بآياتنا ولم يخرج من بيته مهاجراً الى بلد الذکر تنزل حكمه في الكتاب بمثل ما نزل في شأن ابي لهب في القرآن ان اتقوا الله و من بعد كلّ الناس ليقروا. يا ايها الرجل قد اتبعت الشيطان في حكم حبس رسول الذکر بعد ما تقرء من كتابنا حرفاً بديعاً ان اتق الله و لا تكذب حكم الله و ارسل الرسول في حكم ما نزلنا في الكتاب اليك على حكم عزّ جميل و انك لا تعلم حكم الخلافة و انّ الرسول في تلك الارض عبد ضعيف ولكن ان اعلم انا نحن مرسله و انا نحن على كلّ شئ لغالبون و انا نحن على كلّ شئ لشاهدون و انا نحن على كلّ شئ باذن الله لقادرون. ان اعلم حكم الله ان ترسله بعد ذلك الكتاب فانا تكتب عليك حكم قتلك من يدى نفسك و انا على ما نشاء لعالمون. ان اتبع حكم الله يا ايها المجيد و لا تتبع هواك ليضلك عن السبيل و ما كان حكم الله في شأن الا بلاغ مبين و سبحان الله ربك ربّ العزة عما يصفون و سلام على المهاجرين و الحمد لله رب العالمين.

گلچین عرفان

مروری بر سوره غصن

وحید رافتی

سوره غصن یکی از آثار مهمه نازل از قلم جمال اقدس ابهی محسوب می‌گردد و بدین سبب حضرت ولی امرالله آن را در زمره آثار مشهور آن حضرت منظور فرموده‌اند (عالم بهائی The Bahá'í World، ج ۲۰، ص ۱۰۳۸). این اثر منیع در ایام اقامت جمال قدم در ادرنه به زبان عربی از قلم اعلی عز نزول یافته است.

حضرت ولی امرالله در شرح آثار نازل در دوره ادرنه در توقیع مبارک قرن احبای ایران چنین می‌فرماید: "... الواح صیام از یراعه مالک انام صدور یافت و سوره غصن بشارت‌دهنده کتاب عهد و کتاب بدیع در اثبات امر رفیع منیع و سوره مبارکه رئیس مترادفاً متواتراً از قلم عز نزول یافت ... (توقیعات مبارکه، ص ۱۶۰)

بنابر استنتاجی که از بیان فوق می‌توان نمود چون نزول کتاب بدیع در سنه ۱۲۸۳ هـ.ق. / ۱۸۶۶ م بوده، سوره غصن نیز باید در حدود همان سنه ۱۲۸۳ هـ.ق. از قلم اعلی عز نزول یافته باشد (کتاب بدیع، مؤخره).

سوره غصن به کرات در مطبوعات مختلف بهائی انتشار یافته و از جمله آن را می‌توان در مائده آسمانی (ج ۴، صص ۱۱۵-۱۱۹): رحیق مختوم (ج ۱، صص ۷۲۸-۷۳۲)؛ آثار قلم اعلی (ج ۴، صص ۳۳۱-۳۳۵)؛ و ایام تسعه (صص ۳۶۰-۳۶۶) مطالعه نمود.

سوره غصن بنابر عبارت "قد نزل لمیرزا علی‌رضا" که در صدر آن ملاحظه می‌گردد (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۳۳۱) به اعزاز جناب حاجی میرزا علی‌رضا مستشارالدوله که به لقب مؤتمن‌الملک نیز ملقب شده و مستوفی خراسان بوده نازل گردیده است. در باره حیات و خدمات میرزا علی‌رضا جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم کتاب ظهورالحق چنین مرقوم فرموده‌اند: "و از اعظام مؤمنین اهل مشهد میرزا علی‌رضا مستشارالدوله و مؤتمن‌الملک سبزواری‌الاصل در سنین اولیه ظهور بدیع بواسطه جناب باب‌الباب فوز بایمان یافت و غلبه ارادت حاصل نمود و با وجود شهرت لقب و نام و عظمت و مقام و ثروت و مکنت تمام بعنوان بابی مشهور شده، پیوسته از نصرت و مساعدت مالی دریغ ننمود و هنگام حرکت آنجناب با اصحاب از مشهد برای تهیه مایحتاج سفر از نقود و مراکب و غیرها بذل همّت کرد و در اواخر آن دوره برادر کهنتر خود میرزا محمد‌رضا مؤتمن‌السلطنه را به خانه ملاصادق مقدّس برده در زمره مؤمنین وارد کرد..." (ظهورالحق، ج ۳، ص ۱۷۴).

میرزا علی‌رضا مستوفی فرزند محمدابراهیم بوده و همان طور که در متن فوق مذکور شده، علی‌رضا دارای برادری به نام میرزا محمد‌رضا بوده که او نیز القاب مؤتمن‌السلطنه و مستشارالملک را داشته و وزیر خراسان بوده و در ربیع‌الثانی سال ۱۳۰۸ ه.ق. / نوامبر-دسامبر ۱۸۹۰م از این عالم صعود نموده است. مرقد حاجی میرزا محمد‌رضا در جوار حرم حضرت رضا است و مندرجات سنگ مقبره او را محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در کتاب مطلع‌الشمس درج نموده است (مطلع‌الشمس، صص ۵۱۲-۵۱۳). شرحی از احوال حاجی میرزا محمد‌رضا مستوفی در کتابهای تاریخ رجال ایران و تاریخ شهدای امر (ج ۳، صص ۴۲۷-۴۳۵)، و نیز مجموعه سفينه عرفان (ج ۳، صص ۲۰۵-۲۰۷) به طبع رسیده است.

کلمه عربی "غصن"، که معنی لغوی آن در زبان فارسی "شاخه" می‌باشد، در آثار مذهبی قبل اهمّیت و سابقه‌ای عمیق داشته و کاربرد آن در آثار مبارکه بهائی می‌تواند با سوابق مزبور مرتبط باشد.

در سفر پیدایش در تورات (باب چهلونهم، آیه ۲۲) چنین آمده است که "یوسف شاخه باروری است، شاخه بارور بر سر چشمه که شاخه‌هایش از دیوار برآید." و در کتاب اشعیاء (باب چهارم، آیه ۲) می‌فرماید: "در آن روز شاخه خداوند زیبا و جلیل و میوه زمین به جهت ناجیان اسرائیل فخر و زینت خواهد بود." و نیز در کتاب اشعیاء (باب یازدهم، آیات ۱ و ۲) می‌فرماید: "و نهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت."

در سوره ابراهیم (آیات ۲۴ و ۲۵) در قرآن مجید کلمه طیبه الهیه به شجری تشبیه شده است که ریشه آن ثابت است و شاخه‌اش در آسمان قد برافراشته و میوه خود را عرضه می‌دارد. در احادیث اسلامی، از جمله در حدیثی از امام محمد باقر، در باره آیه فوق چنین آمده است که رسول‌الله خود را اصل، امیرالمؤمنین را فرع، ائمه اطهار را عبارت از اغصان، علم را میوه، و شیعه را بمنزله اوراق این شجر دانسته‌اند. اصل عربی حدیث مزبور چنین است که "قال رسول‌الله ص: انا اصلها، و علی فرعها و الائمة اغصانها، و علمنا ثمرتها، و شیعتنا ورقها..." (بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۴۲)

در باره غصن و سوره غصن در آثار بهائی نصوص عدیده ملاحظه می‌گردد. غصن، و جمع آن، اغصان، در آثار حضرت بهاء‌الله اشاره به پسران آن حضرت است، چنان که حضرت عبدالبهاء عباس را غصن اعظم، و پسر بعدی خود، میرزا محمدعلی، را غصن اکبر تسمیه فرموده‌اند (برای ملاحظه شرح مطالب در باره غصن و نحوه کاربرد آن در آثار بهائی نگاه کنید به اسرارالآثار، ج ۴، صص ۴۱۰-۴۱۷).

حضرت ولی عزیز امرالله در کتاب قرن بدیع در باره سوره غصن چنین می‌فرماید: "... در همین دوره بود که سوره «غصن» از سماء مشیت سلطان ابداع نازل گردید و در آن لوح اعزّ ائمه اقدس ابهی مقام حضرت من‌اراده‌الله مشخص و آن وجود مبارک به القاب و نعوت جلیله «غصن‌القدس» و «غصن‌الامر» و «ودیعه‌الله» ملقب و به بیان «انا قد بعثناه علی هیکل الانسان» مخصّص و موصوف شد و این لوح کریم و سفر قویم مبشر مقام عظیمی بود که بعداً در کتاب اقدس به فرع منشعب از اصل قدیم اعطاء و سپس در کتاب عهد مصرح و منصوص گردید..." (قرن بدیع، صص ۳۵۷-۳۵۸).

و نیز حضرت ولی عزیز امرالله در موضع دیگری از کتاب قرن بدیع چنین می‌فرماید: "... در سوره مبارکه «غصن» که در ارض سرّ از مخزن قلم اعلی نازل این آیات باهرات و کلمات تامّات در شأن آن غصن دوحه بقا و فرع سدره منتهی وارد قوله الاعزّ الامنع الابهی «قد انشعب من سدره المنتهی هذا الهیکل المقدّس الابهی غصن القدس فهنیاً لمن استظلّ فی ظلّه و کان من الراقدين. قل قد

نبت غصن الامر من هذا الاصل الذى استحكمه الله فى ارض المشية و ارتفع فرعه الى مقام احاط كل الوجود فتعالى هذا الصنع المتعالى المبارك العزيز المنيع ... قل يا قوم فاشكروا الله لظهوره و انه لهو الفضل الاعظم عليكم و نعمة الاتم لكم و به يحيى كل عظم رميم. من توجه اليه فقد توجه الى الله، فمن اعرض عنه فقد اعرض عن جمالى و كفر ببرهانى و كان من المسرفين انه لوديعه الله بينكم و امانته فيكم ... ان الذينهم منعوا انفسهم عن ظل الغصن اولئك تاهوا فى العراء و احرقتهم حرارة الهوى و كانوا من الهالكين." (قرن بديع، ص ۴۷۹)

حضرت ولی‌امرالله در رساله دور بهائی نیز فقراتی از سوره غصن را نقل نموده و بدانها استشهاد فرموده‌اند تا بر اساس آثار جمال قدم مقام، موقعیت، و نقش حضرت عبدالبهاء را در امر بهائی به عنوان مبین آیات‌الله و مرکز عهد و میثاق الهی نشان دهند و هویت آن حضرت را که "نه فقط در ظهور حضرت بهاء‌الله، بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی را داراست" (دور بهائی، صفحه ۵۳؛ و نیز صص ۵۹ - ۶۰) تشریح و تثبیت نمایند.

سوره غصن اثری در اظهار امر و اعلان ظهور الهی و تأسیس میثاق امر بديع است. در سوره غصن جمال قدم به ظهور امر الهی و نزول وحی اشاره می‌فرمایند که در نتیجه آن موحدین و مشرکین از یکدیگر امتیاز یافته‌اند. ظهور امر الهی و کلمه ربانی از مظاهر فضل و رحمت پروردگار برای اهل عالم است که باید قدر آن را دانست و خود را از فیوضات آن محروم نساخت. حضرت بهاء‌الله در سوره غصن از حضرت عبدالبهاء به "صنع" متعالی و مبارک تعبیر نموده و آن حضرت را با کلماتی نظیر "وديعه‌الله" و "امانته" ستوده‌اند.

امر جمال قدم در سوره غصن آن است که اصحاب باید به این صنع و امانت الهی قریبیت حاصل نمایند و از اثمار حکمت و علم او مرزوق گردند، چه محرومیت از این نعمت بمنزله محرومیت از جمیع مواهب و نعمای الهی است. پس از ذکر مقام غصن و دعوت اهل ایمان به پناه‌آوردن به او جمال قدم قوم را از تبعیت جبت و طاغوت برحذر داشته و نجات و فلاح و هدایت الهیه را در تمسک به امر الهی دانسته و امر می‌فرمایند که اهل بهاء به تبلیغ نفوس پردازند و آنان را به رضوان الهی دعوت نمایند.

اهمّ وصایا و نصایح قلم اعلی در این لوح مبنی بر آن است که اهل بهاء از آیات الهیه تبعیت نمایند، فساد ننمایند، مجادله نکنند، خلق را به بیانات حسنه به حق بخوانند و اگر ناس را مقبل یافتند به

ابلاغ کلمه پردازند و آنان را که مقبل نمی‌بینند به حال خود گذارند، چه سنگ را قابلیت درک آیات الهیه نیست و شخص کر از استماع محروم است.

همان طور که اشاره شد سوره غصن در زمینه قضیه عهد و میثاق الهی و تثبیت مسئله رهبری در جامعه بهائی پس از صعود حضرت بهاءالله یکی از مهمترین آثار آن حضرت محسوب می‌گردد و چون از آثار اولیه پس از تعیین و تولد هویت امر بهائی است نشان صریح از آن دارد که چگونه مسئله عهد و میثاق در زمره اولین مسائلی بوده که در این اثر تنصیص شده و سپس در کتاب اقدس و کتاب عهدی تحکیم و تأکید گردیده است.*

آنچه در مطالعه سوره غصن و الفاظ و مفاهیم مندرجه در آن جلب نظر می‌کند وفور اشارات و تلمیحات و اصطلاحات قرآنی در این اثر منیع است. غنای سرشار این اثر از این گونه مطالب نشانی از شرائط و اصول فکری و اعتقادی سنین اولیه پس از اظهار امر جمال قدم در بغداد و تثبیت تحقق مواعید قرآنی و نیز استوار ساختن دعاوی ظهور جدید بر معتقدات اسلامی است که زیربنای اعتقادات میرزا علی‌رضا مستوفی را تشکیل می‌داده است.

از این نظر حقیر ادامه این مقاله را به ارائه سوابق اشارات قرآنی و اسلامی مندرج در سوره غصن اختصاص می‌دهد و به اختصار مطالب لازمه را مطرح می‌سازد. مطالعه مفصل و مشروح این مطالب مستلزم مراجعه به تفاسیر و مأخذ عدیده اسلامی است.

خوانندگان گرمی با مطالعه سطور ذیل به خوبی درخواهند یافت که وفور مصطلحات مزبور در سوره غصن و نحوه کاربرد و اشاره به آنها چگونه ابواب جدیدی را برای فهم مفاهیم قرآنی می‌گشاید و ارتباط و توالی جلوه‌های معانی مودوعه در آثار وحی را آشکار می‌سازد. توضیحات ذیل همچنین به خوبی و وضوح نشان می‌دهد که چگونه بسیاری از آیات قرآنی در باره قیامت و اوصاف بهشت و دوزخ و نیز اصطلاحاتی نظیر "نعمت" و "امانت الهیه" می‌تواند با قضایای عهد و میثاق الهی در ارتباط باشد و معانی و مصادیق آنها را در وقایع و حوادث این ظهور اعظم مجسم سازد.

اتی امرالله

خداوند در مطلع سوره نحل (۱۶)* می‌فرماید "آتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ." مضمون کلام الهی آن که فرمان خدا فرا میرسد، تقاضای تعجیل در آن مکنید، و خدا

از شرک مشرکان منزّه است. مقصود از "امرالله" در آیه فوق ظهور قیامت است. در روض الجنان در شرح این فقره آمده است که: "... فرمان خدای آمد، یعنی آن که آید، و خواهد آمدن. و اگرچه لفظ ماضی است، مراد استقبال است ..." (روض الجنان، ج ۱۲، ص ۴)

لاهیجی در تفسیر خود مراد از "امرالله" را قائم آل محمد دانسته است (تفسیر لاهیجی، ج ۲، ص ۶۹۴). جالب توجه است که سورة غصن با عبارت "اتى أمر الله" آغاز می‌گردد که مشعر بر نزول فرمان الهی و اعلان قیامت و یوم جدید است. در عین حال، از نقطه نظر وجوه و نظائری که برای کلمه "امر" در نظر گرفته شده است (الوجوه، صص ۴-۹). عبارت "اتى أمر الله" را می‌توان به تنزیل وحی که در موضع دیگری از سورة غصن آمده است، و همچنین به تحقق قضای محتوم الهی، تعبیر نمود.

ماء حمیم

شراب حمیم اصطلاح قرآنی در آیه ۴ سورة یونس (۱۰) است. خداوند در این آیه می‌فرماید که بازگشت همه خلق بسوی خدا خواهد بود. این وعده الهی است که خلق را از ازل می‌آفریند و به سوی خود برمی‌گرداند. آنان که دارای اعمال صالحه‌اند به ثواب می‌رسند و کافران جزای خود را که آشامیدن از شراب حمیم و عذاب دردناک است در روز قیامت دریافت خواهند کرد. حمیم به معنای داغ و جوشان است.

بدلوا نعمة الله

خداوند در آیه ۲۸ سورة ابراهیم (۱۴) به احوال مردمی اشاره می‌فرماید که نعمت خدا را به کفر مبدل می‌سازند و در نتیجه قوم خود را به دیار نیستی می‌فرستند. بنابر قول مفسران اسلامی مراد از "نعمت" در این آیه مبارکه رسول خدا است (روض الجنان، ج ۱۱، ص ۲۷۸). لاهیجی در تفسیر خود بر اساس حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین چنین آورده است که آن حضرت فرمودند: "مائیم آن نعمت خدا که عباد را به آن انعام کرده و رستگاری یابند به سبب ما آنانی که رستگاری یافتند در روز قیامت (تفسیر لاهیجی، ج ۲، ص ۶۳۶).

رحیق - کوثر

حضرت بهاء‌الله در سوره غصن الفاظ "رحیق"، "کوثر"، و "تسنیم" را آورده‌اند، که هر سه از الفاظ قرآنی است. "رحیق" و "تسنیم" در آیات ۲۵ و ۲۷ سوره مطفین (۸۳) آمده است که خداوند می‌فرماید "يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ... وَ مِزَاجُهُ مِنَ تَسْنِيمٍ". قسمتی از سوره مطفین که حاوی آیات فوق است در وصف معاد و روز قیامت است که در آن روز ابرار از فِجَار باز شناخته می‌شوند و مقربین از رحیق مختوم می‌آشامند. رحیق مختوم شراب خالص بی‌غشی است که با چشمه تسنیم ممزوج شده است. بنابر این رحیق شراب اهل بهشت و تسنیم نیز چشمه‌ای بهشتی است که آبی گوارا دارد (فرهنگ اساطیر، ص ۱۴۷). لفظ "کوثر" که دو بار در سوره غصن آمده است در مطلع سوره کوثر (۱۰۸) در قرآن مجید مذکور است که می‌فرماید "إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ". "کوثر" نیز بنابر شرح مفسران اسلامی نام حوضی، نهری، و یا چشمه‌ای در بهشت است. احادیث ائمه شیعه که شریف لاهیجی در تفسیر خود به آنها استشهاد نموده (تفسیر شریف لاهیجی، جلد ۴، صص ۸۷۳-۸۷۴) حاکی از آن است که کوثر منبع خیر کثیر است و نیز آن را به علم و عمل و نبوت و کتاب و شرف دارین و نیز به ذریت طیبه تفسیر کرده‌اند.

بر اساس روایات اسلامی سرچشمه کوثر سدره‌المنتهی است و ساقی آن علی‌بن‌ابی‌طالب است که دوستان را از آن سیراب می‌کند و دشمنان را تشنه به جهنم می‌فرستد. آنان که از کوثر سیراب می‌شوند تشنگی نخواهند یافت. در ادب فارسی کوثر مفاهیم بسیار گسترده‌ای یافته و مجازاً به معانی سخا و بخشندگی و گوارائی و فراوانی به کار رفته است (فرهنگ اساطیر، ص ۳۵۵).

سدره‌المنتهی

خداوند در آیات ۱۳-۱۵ سوره نجم (۵۳) چنین می‌فرماید: "وَلَقَدْ رَأَوْا نَزْلَةَ أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ". آیات فوق فقراتی از آیات مبارکه مربوط به معراج حضرت رسول است که آن حضرت بجز شب معراج یک بار دیگر با دیده دل خداوند را در مقام سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى مشاهده نمود و بهشتی که مسکن پاکان است در همان جایگاه سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى قرار گرفته است. سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى بنابر روایات اسلامی در بالای آسمان هفتم قرار گرفته و درک و بینش

هیچ موجودی از آن فراتر نتواند رفت. از پای سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى انهار آب، شیر و باده خوشگوار جاری است (فرهنگ اساطیر، ص ۲۴۱ - ۲۴۲).

در تفسیر شریف لاهیجی حدیثی از رسول خدا نقل شده است که "آن حضرت فرمودند که من چون به سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى رسیدم دیدم که در آنجا مکتوب است «انی انا الله لا اله الا انا وحدی محمد صفوتی من خلقی ایدته بوزیره و نصرته بوزیره». پس حضرت فرمود که من از جبرئیل پرسیدم که کیست وزیر من؟ گفت علی بن ابی طالب. و در کل قائمه از قوائم عرش نیز این کلمات تامات را مکتوب دیدم ... " (تفسیر لاهیجی، ج ۴، صص ۲۹۲ - ۲۹۴)

نفس الله القائم

یکی از القاب مظهر امر الهی "نفس الله القائم" است، چنان که جمال قدم در لوحی دیگر نیز به این معنی چنین اشاره فرموده‌اند: "... ان انظر الى نفس الله القائم على السنن و النفس الامارة التي قامت على الارض ... " (منتخباتی از آثار، ص ۱۰۸)

همان طور که در لوح مبارک فوق ملاحظه می‌گردد نفس اماره در مقابل نفس الله القائم مظهر اعراض و کفر است. نفس الله القائم سابقه‌ای در معارف اسلامی دارد و در زیارت‌نامه حضرت امیرالمؤمنین که از صفوان جمال (شتردار) روایت شده چنین آمده است: "... السلام على وجه الله الذي من آمن به أمن، السلام على نفس الله تعالى القائم في بالسنن و عينه التي من عرفها يطمئن ... " (بحار الانوار، ج ۱۰۰، صص ۳۳۰ - ۳۳۱)

صفوان بن مهران جمال اسدی از محدثان بزرگ شیعه و از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم بوده است.

تنزیل من لدن علیم قدیم

کلمه "تنزیل" که در آیاتی نظیر "تنزیل العزيز الرحيم" (آیه ۵ سوره یس ۳۶) و "تنزیل من الرحمن الرحيم" (آیه ۲ سوره فصلت ۴۱) و "تنزیل من حکیم حمید" (آیه ۴۲ همان سوره) و مواردی دیگر در قرآن مجید مذکور شده در زبان فارسی به معنی "فرود آوردن" و "فرود آمدن" است که از آن به وحی تعبیر می‌شود، یعنی آن چیزی که از جانب خدا بر انبیاء و رسل الهی نازل می‌گردد. اشتقاق این لغت از ماده "نزل" که در قرآن مجید در بیش از دوست و هفتاد مورد مذکور شده دارای معانی

و مفاهیم اصطلاحی و مجازی متعدّد است (دایرةالمعارف تشیع، ج ۵، صص ۱۰۸-۱۱۰). همان طور که در ذیل "اتی امرالله" مذکور شد تنزیل فرود آمدن وحی الهی و تحقق امر محتوم پروردگار است، که به صورت کلمه خلاقه الهیه در عالم تجلی می‌یابد و از صاحب تنزیل به رسول الهی و مظهر امر تعبیر می‌شود.

یحیی کل عظم رمیم

خداوند در آیه ۷۸ سوره یس (۳۶) می‌فرماید "وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ". مضمون کلام الهی آن که منکران معاد مثلی زده‌اند که این استخوانهای پوسیده را چه کسی دوباره زنده می‌کند. مراد آنان آن که محال است پس از مرگ دوباره زنده شود. سپس خداوند در آیه بعد چنین می‌فرماید که خداوندی که خلق را اول بار حیات بخشید قادر است که دوباره نیز آنان را زنده فرماید.

انه ... امانته فیکم

خداوند در آیه ۷۲ سوره احزاب (۳۳) می‌فرماید "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا".

در شرح و تفسیر آیه فوق در تفسیر شریف لاهیجی چنین آمده است: "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ" بدرستیکه ما عرض کردیم امانت یعنی ولایت و امامت را که ریاست عامه است [عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ] بر آسمانها و زمین و کوهها؛ یعنی عرض کردیم بر استعداد ذاتیه آنها [فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا]؛ پس ابا کردند و سرباز زدند اینکه آن را بردارند [وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا]، و بترسیدند از حمل آن، زیرا که آنها را استعداد و قابلیت آن نبود [وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ] و برداشت به غیر حق آن را آدمی بنابر استعداد ذاتی جلی خود [إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا]. بدرستیکه هست آدمی بسیار ستمکار بر نفس خود و بر غیر خود [جَهُولًا] بسیار نادان، زیرا که غالبست در او قوت غضبیه و شهویه که این دو صفت علت آن دو صفتند؛ و "إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا" توصیف جنس است به اعتبار اغلب افراد. تفسیر امانت به ولایت و امامت در احادیث اهل بیت طیبین و طاهرین علیه السلام متکررالورود است و جمعی که امانت را به تکلیف تفسیر کرده‌اند منافات بما نحن فیه ندارد زیرا که امامت بعد از نبوت

فرد کامل تکلیف است، پس تفسیر امانت به ولایت و امامت تفسیر به فرد کامل خواهد بود، هر چند امانت را افراد متعدده از تکالیف شرعیه بوده باشد و مؤید این است آنچه روایت کرده‌اند که وقت حضور نماز رنگ مبارک حضرت امیرالمؤمنین متغیر می‌شد و تزلزلی در ارکان بدن مبارک او بهم می‌رسید و چون به آن حضرت می‌گفتند که مالک یا امیرالمؤمنین؟ در جواب می‌فرمودند که "جاء وقت الصلوة، وقت امانة عرضها الله على السموات و الارض و الجبال فا بين ان يحملنها و اشفقن منها ..." (تفسیر لاهیجی، ج ۳، صص ۶۶۵ - ۶۶۶)

حضرت عبدالبهاء در اشاره به آیه قرآنیه و تفسیر آن به عهد و میثاق الهی در لوح جناب علی اکبر میلانی ابن حاجی احمد در تفلیس چنین می‌فرمایند: "هو الله ای مشغول به خدمت امرالله. صد هزار شکر باید نمود که آن خانمان به خدمت امر مؤید و آن دودمان به این فضل اعظم مخصّص. این نیست مگر از خلوص آن متصاعد الی الله. برکت آباء سبب موفقیت ابناء میگردد. کمر را بر خدمت امر محکم بند و در ثبوت و رسوخ ضعفاء بر عهد و پیمان بکوش، چه که میثاق الهی امانت ربّانی است که جبال و ارض و سموات حمل آن نتوانستند، چگونه سست عنصران حمل توانند. **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ** ..." (وحید رافتی، مآخذ اشعار، ج ۳، ص ۱۱۸)

مکتب اصفهانی

الجبیت و الطاغوت

در آیه ۵۱ سوره نساء (۴) ذکر جبیت و طاغوت به میان آمده و از جبیت بت، ساحر و کاهن مراد شده و طاغوت را به معنی شیطان دانسته‌اند. مراد از این دو کلمه که ظاهراً از زبان حبشی به عربی وارد شده و در قرآن به کار رفته موجوداتی نظیر اصنام، احجار، و اشجار، و به طور کلی هر چیزی است که به جای خداوند و حق قادر متعال محل توجه و عبودیت قرار گیرد.

بنا به قول رازی در روض الجنان جبیت و طاغوت معبودان دون خدایند (روض الجنان، ج ۵، ص ۳۸۱). لاهیجی در تفسیر خود حدیثی نقل کرده است که جبیت و طاغوت در حق غاصبین حق آل محمد رسول الله و کسانی که به منزلت آنها رشک می‌برند نازل شده است (تفسیر لاهیجی، ج ۱، ص ۴۸۸).

جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار در ذیل عبارات سوره غصن چنین توضیح داده‌اند که "مفهوم است که غصن مذکور نفس ابهی و جبیت و طاغوت میرزا یحیی و سید محمد اصفهانی است ..." (اسرار الآثار، ج ۴، صص ۴۱۶ - ۴۱۷)

بدیهی است که چون بنابر تصریحات حضرت ولی امرالله مراد از غصن مذکور در سوره غصن حضرت عبدالبهاء می‌باشند، جیت و طاغوت نیز می‌توانند عبارت از مظاهر نفی و انکار در دوره میثاق تلقی گردند، که محمدعلی غصن اکبر و میرزا بدیع‌الله و میرزا مجدالدین از زمره آنان محسوب بوده‌اند.

اليوم لاعاصم لأحد

در آیه ۴۳ سوره هود (۱۱) از قول پسر نوح چنین نقل شده است که گفت در هنگام طوفان بر فراز کوهی خواهم رفت و از خطر محفوظ خواهم ماند. حضرت نوح در جواب فرمود که ای پسر امروز هیچ کس را از امر خدا جز به الطاف او نجاتی نیست. نوح این کلام بگفت و موج میان آنها جدائی انداخته، پسر نوح با دیگر کافران غرق شد.

من احیی نفساً

خداوند در فقره‌ای از آیه ۳۲ در سوره مائده (۵) چنین می‌فرماید که هر کس نفسی را حیات بخشد مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده است. در تفسیر شریف لاهیجی در شرح این آیه چنین آمده است: "[و من أحيها] و هر که سبب حیات نفسی شود، مثلاً به عفو قصاص و منع از قتل و از غرق شدن و از سوختن [فكأنما أحيأ الناس جميعاً] پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد و عن سماعة عن أبي عبدالله عليه السلام في تفسير هذه الآية قال: «من أخرجها من ضلال إلى هدى فكأنما أحيها، و من أخرجها من هدى إلى ضلال فقد قتلها.» یعنی کسی که بیرون آرد نفسی را از گمراهی بسوی راه راست گویا که احیاء آن نفس کرده و هر که بیرون آرد آن نفس را از هدایت بسوی گمراهی پس بتحقیق کشته است آن نفس را. در حدیث دیگر وارد شده که امام علیه‌السلام فرمودند که: «من أحيها أي من أنقذها من حرق أو غرق.» یعنی احیاء نفس نجات‌دادن آن است از سوختن و غرق شدن. شخصی از حضار مجلس گفت: اخراج نفس از ضلالت بسوی هدایت از مصادقات احیاء هست؟ حضرت فرمود: «ذلک تأویلها الاعظم» ... "(تفسیر لاهیجی، ج ۱، ص ۶۴۷)

ربکم و رب آبائکم الاولین

عبارت فوق در آیه ۲۶ سوره شعراء (۲۶) و در آیه ۱۲۶ سوره صافات (۳۷) آمده است، به این معنی که خداوند آفریننده شما و پدران گذشته شما است. جمال قدم در کتاب اقدس (فقرات ۱۰ و ۱۸۰) نیز می‌فرماید: "... امرأ من لدى الله ربکم و رب آبائکم الاولین" و "... فاسئلوا الله ربکم و رب آبائکم الاولین."

یا قوم لا تفسدوا فی الارض

عبارت "و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها" فقره‌ای از آیات ۵۶ و ۸۵ در سوره اعراف (۷) است. معنی کلام آن که بعد از اصلاح زمین در آن فساد نکنید. در باره مقصود از "فساد" و "اصلاح" در این آیات مفسران اسلامی نظریات مختلفی ابراز کرده‌اند. بعضی فساد را عبارت از شرک و معصیت و ظلم و نافرمانی (روض الجنان، ج ۸، ص ۲۲۳) دانسته‌اند و گفته‌اند که افساد عبارت از رسانیدن چیزی به حدی است که از حیز انتفاع خارج شود (روض الجنان، ج ۸، ص ۲۹۴). "اصلاح" عبارت از بعث انبیاء و احکام و حدود الهی است. لاهیجی بر اساس روایات اهل تشیع اصلاح را عبارت از ارسال پیغمبر آخرالزمان دانسته و چنین آورده است که اصلاح به وجود رسول الله و حضرت امیرالمؤمنین صورت گرفته و ترک حضرت امیر سبب بروز فساد در ارض گردیده است (تفسیر لاهیجی، ج ۲، صص ۴۴-۴۵).

جمال قدم نیز در کتاب اقدس (فقره ۶۴) چنین می‌فرماید: "ایاکم ان تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ومن افسد انه لیس منّا ونحن برءاء منه کذلک کان الامر من سماء الوحی بالحق مشهوداً." و نیز در مناجاتی که از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته چنین مذکور است: "... ای رب هذه ایام فیها حبس الغافلون اولیائک و اصفیائک و منعوهم عن اصلاح العالم و تریبته الامم، انک تعلم یا الهی بانهم ما ارادوا فی الارض فساداً و لا سفک دماً قد ارادوا ان ینوروا العالم بانوار الامانة و العفة و الصدق و الوفاء. انک انت مولی الوری ... (ادعیه مبارکه، ج ۳، ص ۱۱)

• مطلب مربوط به سوره غضن و عهد و میثاق بهائی در مقاله جناب دکتر محمد افنان (سینه عرفان، ج ۴، ۲۰۰۱، صص ۵۰-۵۷) نیز به تفصیل مورد مطالعه قرار گرفته است.

** شماره سوره‌ها بعد از نام آنها در بین الهالین آمده است.

مروری بر مضامین لوح هودج

سنا روحانی (علیزاده سیسان)

لوح مبارک هودج آخرین اثری است که از قلم معجز شیم حضرت بهاءالله در سرزمین عراق عزّ نزول یافته. این لوح مقدّس در ماه اوت (اگست) ۱۸۶۳ میلادی در آخرین روز سفر زمینی هیکل اطهر که از بغداد آغاز و به سامسون، که در کنار دریای سیاه واقع است، منتهی شد، به درخواست میرزا آقاخان کاشی، کاتب وحی مبارک، شرف صدور یافت.

لوح هودج به "سوره هودج" و همچنین به "لوح سامسون" نیز معروف است و در کتاب "النالی الحکمة" (ج ۱، چاپ دوم، ص ۱۲) چاپ و منتشر شده است. این لوح عظیم به زبان عربی نازل و به بیان "تلك آیاتُ ظَهَرَتْ فِي خِدرِ البَقَاءِ وَ هودَجِ القُدُسِ.. " مصدر و به آیه "فَوَاللّٰهِ اِنَّ الَّذِيْنَ يَدْخُلُوْنَ فِيْ ظِلِّكَ سَتَاخُذُهُمْ عَذَابٌ فِتْنَةٌ عَظِيْمٌ" ختم می‌گردد.

«هودج» به معنی تخت روان و کجاوه است که بر پشت مرکبی که عموماً اسب یا قاطری بود قرار می‌گرفت و دارای صندوق و یا زنبیلی بود که در آن دو نفر می‌توانستند بنشینند. وجه التسمیة لوح مبارک هودج به این موضوع ارتباط دارد که از قرار مسموع این لوح جلیل زمانی که هیکل اقدس در کجاوه استقرار یافته بودند از یراعه ملیک اسماء نازل گشت، و اشارة هیکل مبارک به خدر البقاء، در ابتدای لوح مبارک، به خدری است که حول هودج کشیده شده است زیرا خدر بمعنی پرده و پوشش است.

گرچه تمعن و تعمق در متون و لثالی مکنونه این لوح مهیمن از حیطة قدرت این ذره فانیه خارج است ولی از آنجا که مالا یدرک کله لا یترک کله با توجه به آستان سلطان قدم و توکل و استمداد از تأییدات اسم اعظم سعی می‌شود تا حد مقدور به مواضع مهمه و دُرر منثوره این رق منشور اشاراتی بشود، که امید است ملحوظ نظر یاران عزیز قرار گیرد. در این مسیر به سه جنبه مطالب این لوح کریم توجه خواهد شد که بدین قرار است:

۱- جنبه تاریخی لوح هودج

۲- ارتباط لوح هودج با مواضع لوح ملاح‌القدس:

- ارتباط زمانی
- مواضع و استعارات ادبی
- لحن نزول
- انذارات و پیش‌گوئی‌ها

۳- بررسی مواضع سائره در لوح هودج

۱- جنبه تاریخی لوح هودج

حضرت بهاءالله یوم ۱۴ ذی‌القعدة ۱۲۷۹ قمری، مطابق با ۳ ماه می ۱۸۶۳ میلادی، مقارن غروب آفتاب از بغداد با همراهان سفر تاریخی خود را آغاز فرمودند. با خروج موکب مبارک از باغ نجیب‌پاشا بساط شادی و سرور یاران الهی در باغ رضوان برچیده شد.

حضرت ولی‌امرالله شرح این وقایع رهیبه را در کتاب قرن بدیع چنین توصیف می‌فرماید قوله عز کبریائه: "یکی از نفوس که شاهد آن منظره پر شور و انجذاب و ناظر مراتب شوق و اشتیاق احباب بوده می‌نویسد: رستاخیز عظیمی را که در باره یوم حشر و روز قیامت تصور می‌نمودیم در آن یوم رهیبه مشاهده کردیم. یار و اغیار هر دو گریان و نالان و رؤسا و اکابر قوم که افتخار حضور داشتند از این حالت حیران و سرگردان. غلیان احساسات به درجه‌ای بود که زبان از وصفش عاجز و بیان از تقریرش قاصر است."

جمال اقدس ابهی بر اسبی قزل از بهترین جنس اصیل که تابعان و محبان حضرتش مخصوص این سفر تهیه نموده بودند سوار و در حالی که گروهی از عشاق روی مبین و منجذبان خلق و خوی

نازینش را ترک می فرمود عازم نخستین مرحله سفر پر هیمنه و شکوه به مدینه کبیره [اسلامبول] گردیدند. نبیل که خود ناظر آن صحنه پر جلال و منظره پر عظمت بوده می نویسد 'چه سرها که از هر سو به تکریم و تعظیم خم می شد و به پای مرکوب که چنین راکب عظیمی را در بر داشت بوسه میزد و چه دستها که از هر جانب برای اخذ رکاب مبارک به حرکت می آمد و برای حصول افتخار بر یکدیگر سبقت می جست. ' یکی دیگر از اصحاب که در سفر به ملازمت هیکل اطهر مفتخر بوده می نویسد 'چه بسا جواهر حبّ و ایقان و هیاکل ود و ایمان که خود را به پای حصان افکنده موت را بر فراق دلبر آفاق ترجیح می دادند و گوئی اسب بر روی آن نفوس مخلصه حرکت می کرد. " (قرن بدیع، صص ۳۱۵-۳۱۶)

حضرت بهاء الله بنفسه المهیمنه علی الکائنات می فرمایند: "إذا سمعت بأن سراج الحجاز ترک مشکاة العراق لا تحزن لأن فيه أسرار عظیم فسیوقد فی بلور آخر و هذا تقدیر من عزیز قدیم... قل إن فی إخراج الروح عن جسد العراق لآیات بدیعا لمن فی السموات و الأرض فسوف تجدون هذا الفتی الالهی راکبا علی براق النصر إذا یتزلزل قلوب المغلین" (حضرت بهاء الله، نشر دوم، ص ۱۶۸) مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: اگر شنیدی که نور حجاز بلور عراق را ترک گفته است محزون مباش زیرا در آن اسرار عظیمه موجود، چون که آن نور در بلوری دیگر افروخته خواهد شد و این است از تقدیر عزیز قدیم. بدرستی که در خارج شدن روح از جسد عراق آیات و نشانه های بدیعه ای از برای جمیع آنانی که در آسمانها و زمینها می باشد، بزودی این غلام الهی را سواره بر اسب نصرت و ظفر خواهید یافت. لذا قلوب حسودان و دشمنان به لرزش خواهد افتاد.

باری "کاروان مهاجرین با پنجاه رأس قاطر و ده سوار محافظ مع فرمانده آنها و هفت دستگاه کجاوه (هودج) که هر دستگاه آن با چهار چتر آفتابی مجهز بود به حرکت افتاد و فاصله بغداد تا بندر سامسون در کنار دریای سیاه را که از صحاری و جبال و اودیه و تلال مستور و شامل مراتع و مناظر زیبای آناتولی شرقی بود در مدت یکصد و ده روز با قطع منازل کوتاه طی نمود. در این سفر که مصادف ایام بهار بود هیکل مبارک گاهی سوار بر اسب و هنگامی در کجاوه مخصوص حرکت می فرمودند و اصحاب غالباً در اطراف رکاب مبارک پیاده طی طریق می نمودند. در عرض راه بر حسب دستورات مؤکد نامق پاشا کلیه ولایه و متصرفین و قائم مقامان و مدیران و شیوخ و

مفتیان و قضاة و مأمورین دولت و رجال و أعظم مملکت در هر محل کمال احترام و رعایت را مجری داشتند." (قرن بدیع، چاپ دوم، ص ۳۱۷)

تعظیم و تکریم مردم و هیمنه و ابهت جمال بی مثال الهی در طول این سفر همچنان ادامه داشت تا آنکه حضرت بهاءالله به مدینه کبیره [استانبول] نزول اجلال فرمودند. در طی مسیر شمس حقیقت و همراهان در بعضی از قراء و قصبات، از قبیل کرکوک و اربیل و موصل و نصیبین و ماردین و دیاربکر و خارپوط و سیواس، مدت کوتاهی توقف فرمودند.

همان شخصی که افتخار التزام رکاب مبارک را دارا بود اضافه می نماید که: "چون هنگام صبح از شهر ماردین عبور کردیم گروهی از سواران با پرچمهای افراشته و آهنگ طبل و دهل در پیشاپیش حرکت می کرد. متصرف و جمعی از عمال دولت و وجوه ملت همراه بودند و کثیری از مرد و زن و کوچک و بزرگ نیز در کوچه و بازار و بر فراز بامها انتظار موبک مبارک را می کشیدند و با طنطنه و جلال مخصوص از آن شهر ما را مشایعت نمودند" (قرن بدیع، چاپ دوم، ص ۳۱۸)

نیل زرنندی در تاریخ خود این چنین می گوید: "افرادی را که عرض راه ملاقات نمودیم همگی یکدل و یکزبان ذکر نمودند که تا آن زمان در آن راه که پیوسته محل ایاب و ذهاب حکام و مشیران از اسلامبول تا بغداد بود هرگز نفسی را که به چنین عظمت و بزرگواری ظاهر و نسبت به عموم بدین درجه مهربان و کل را مورد لطف و احسان خویش قرار داده باشد مشاهده ننموده بودند" (قرن بدیع، چاپ دوم، ص ۳۱۸)

این چنین بود عزت و عظمت و بزرگواری حضرت بهاءالله و فرح و انبساط و سرور و شادمانی ملتزمین رکاب مبارک. حضرت عبدالبهاء که در این سفر جوانی نوزده ساله و قوی و خوش اندام بودند همواره پیشاپیش دیگران و قبل از وصول قافله طی طریق می فرمودند تا وسائل استراحت و آسایش پدر بزرگوار خود را به احسن وجه فراهم آورند. چون هیکل مبارک و کاروان به نزدیکی بندر سامسون رسیدند، در قهوه خانه بزرگی که سر راه بود توقف نمودند و بالاخره منظره دریای سیاه نمایان بود. میرزا آقا جان خادم الله از جمال مبارک تقاضا نمود که هیکل مبارک لوحی به اعزاز این موقعیت نازل بفرمایند.

"میرزا آقا جان لوازم تحریر را حاضر نمود. دستهای مبارک حضرت بهاءالله در همان کجاوه در روی کاغذ به حرکت آمد و در حالی که کلمات را روی کاغذ می‌آوردند به صدای بلند نیز تلاوت می‌فرمودند و به این ترتیب آیات مهیج سوره هودج در حین نزدیک شدن به سواحل دریای سیاه در حالی که دورنمای این دریا نمایان بود نازل گردید." (قرن بدیع، چاپ دوم، ص ۳۱۸)

در اولین آیه مبارکه این لوح کریم، حضرت بهاءالله میفرماید: "تلک آیات ظهرت فی خدر البقاء و هودج القدس". خدر کلمه ای است عربی، بمعنی پرده و پوشش.^۱ اشاره مبارک به خدر البقاء خدّری است که حول هودج کشیده شده بود و هیکل اقدس در آن جالس بودند.

ورود به سامسون آخرین مرحله از سفری بود که صد و ده روز به طول انجامید. هدف اصلی مفسدین و محرکین از برای این سفر توهین و تحقیر جمال اقدس ابهی بود ولی این اشخاص نه تنها نتوانستند آمال شیطانی خود را جامه عمل بپوشانند، بلکه این تدبیر آنها باعث شد که صیت عظمت و جلال آن جمال بی‌مثال و یارانش شهره آفاق گردید.

۲- ارتباط لوح هودج با مواضع لوح ملاح القدس

لوح مبارک هودج دارای رموز و اشارات روحانی و نیز تشبیهات و استعارات و تمثیلهای ادبی است که کمک ذی‌قیمتی به جهت غور و تفحص و درک معانی حقیقی آن می‌نماید. و هر عالم و محقق را مدد می‌دهد تا بر حسب قدرت و استعداد خود لثالی ثمینة مندرجه در این اثر مقدس را بدست آرد. بنظر این فانیه جمیع آیات این لوح مبارک از جهتی اشاره به عظمت ظهور حضرت بهاءالله و فتنه ناقضین سست‌عنصر و مسئله عهد و میثاق الهی می‌نماید و از جهتی دیگر سبب هوشیاری و آگاهی مؤمنین می‌شود که به دام ناکثین و ناکصین بدخصال گرفتار نشوند.

لذا این لوح مبارک دارای وجه تشابه بسیاری با لوح مبارک ملاح القدس می‌باشد. هم از لحاظ مواضع مندرجه و هم از لحاظ کلمات و عبارات و صنایع ادبی، هیکل منیر زیارت هر دو لوح را برای اطلاع بر أسرار الهی لازم می‌دانند، چنانچه در بدایت لوح مبارک هودج جمال قدم اشاره به لوح ملاح القدس می‌فرماید: "و خاطب الفلک بما جرى من قلم الله من قبل فی لوح الذی خاطبنا

فیه ملاح القدس بندا حزن خفی... و من یرید أن یطلع بأسرار الأمر من لدن حکیم علیم فلینظر فی اللوحین لیعرف أسرار الله و تقرّ عیناه و یكون من الموقنین " مضمون بیان مبارک چنین است: کشتی را به آنچه از قبل از قلم پروردگار در لوح ملاح القدس به لحن حزینی نازل شده مخاطب ساخته... می‌فرمایند هر آن کس که اراده نماید بر اسرار امر که از طرف حکیم علیم نازل شده اطلاع یابد در هر دو لوح نظر نماید تا بر اسرار الهی آگاه شده دیده آرامی یابد و در جرگه مؤمنین درآید.

لوح مبارک ملاح القدس در یوم پنجم نوروز (اواخر ماه مارس) سال ۱۸۶۳ از قلم معجز شیم حضرت بهاءالله در بغداد در مزرعه و شاش نازل شد و همان طوری که جمال مبارک می‌فرمایند "خاطبنا فیه ملاح القدس بندا حزن خفی" [مضمون: ناخدای الهی را با ندائی اندوهگین و خفی مورد خطاب قرار داده‌ایم.] و این اثر تماماً حکایت از ابتلای مظهر ظهور الهی به آتش بغض و عداوت ناقضین و ناکثین است. عبارات و جملات نازله در این لوح بسیار حزن‌انگیز و منظری بسیار مؤثر از چگونگی گرفتاری حمامه وفا در دست کلاب ارض و هجوم آنها ترسیم می‌کند. لحن کلام الهی در این لوح باعث حزن و اندوه شدید اصحاب گردید. نبیل زرنندی حکایت می‌نماید: "چون لوح ملاح القدس به صدای بلند تلاوت می‌شد، دریای احزان به موج می‌آمد و قلوب مستمعین مالامال غم و اندوه می‌گردید، به طوری که جمیع اصحاب دریافتند که عنقریب دفتر حوادث بغداد منطوی و فصل جدیدی به جای آن مفتوح خواهد گردید" (نفحات ظهور، ص ۲۴۷)

مطلب اصلی لوح مبارک ملاح القدس عهد و میثاق الهی است و انداز به سوء اعمال بی‌وفایان. در لوح مبارک هودج نیز مسئله عهد و میثاق محک الهی است که در هر زمان و هر ظهوری، مؤمنین به این محک در معرض امتحان و افتتان قرار می‌گیرند، چنانچه حق در قرآن کریم فرموده "أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ" (سوره عنکبوت، آیه ۲) ترجمه: "آیا مردم چنین پنداشتند که بصرف اینکه گفتند ما ایمان به خدا آورده‌ایم رهانشان کنند و هیچ امتحانشان نکنند."

خوانندگان گرامی باید ارتباط زمانی بین این دو لوح مقدس، یعنی لوح ملاح القدس و لوح هودج، را در نظر داشته باشند. زمانی که لوح مبارک ملاح القدس عز نزول یافت در اواخر ماه مارچ بود و هیکل مظهر حضرت بهاءالله اظهار امر علنی فرموده بودند و عده زیادی از بابیان هنوز به عظمت

مقام حضرت بهاءالله پی نبرده بودند و میرزا یحیی را رئیس و سرپرست خود می‌دانستند. در ۲۱ اپریل جمال مبارک در باغ رضوان اظهار امر علنی نموده ظهور خود را آشکار فرمودند، و در ماه اگست حضرت بهاءالله با نزول لوح مبارک هودج مؤمنین را مجدداً به عظمت مقام خود آگاه نمودند و مسئله عهد و میثاق الهی را محک امتحان قرار داده‌اند، لذا هیکل مبارک حضرت بهاءالله دعوت می‌فرمایند کسانی را که می‌خواهند از اسرار امر و رموز الهی آگاه باشند به مطالعه هر دو این لوح مبارک پردازند.

انذارات و پیش‌گوئی‌های حضرت بهاءالله و مطالب لوح مبارک ملاح‌القدس نه تنها در باره حوادث ایام حضرت بهاءالله و خطاب به مؤمنین آن زمان صادق است، بلکه وقایع دوره میثاق حضرت عبدالبهاء، و ولایت حضرت ولی‌امرالله، و این ایام ساحت بیت‌العدل اعظم الهی، را نیز شامل می‌شود. حضرت عبدالبهاء در باره لوح مبارک ملاح‌القدس این چنین می‌فرمایند: "لوح ملاح‌القدس را بخوانید تا به حقیقت پی برید و ملاحظه نمائید که جمال مبارک وقایع آتیه را از پیش به تمامه خبر دادند، ان فی ذلک لعلبة للمتبرین" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۴۲۵) البته این اشاره صریحی به ادامه این گونه امتحانات الهیه در مستقبل ایام و در جمیع احیان است، زیرا که به وسیله این محک الهی نور از نار و حق از باطل و شک از یقین متمایز و مشخص می‌گردد، چنانکه جمال قدم در لوح هودج می‌فرمایند: "فوالله ان الذين يدخلون فی ظلك ستأخذهم عذاب فتنة عظیم، قل تالله هذا محک الله قد استقام بالعدل و یفصل بین الحق و الباطل و الشک عن الیقین." مضمون بیان مبارک چنین است: قسم به ذات الهی آنهایی که در ظل تو خواهند آمد عذاب فتنة عظیمی ایشان را در بر خواهد گرفت. بگو این چنین است محک الهی که بر اساس عدل قائم شده است و فصل می‌دهد بین حق و باطل و شک و یقین را" و در لوح مبارک ملاح‌القدس حضرت بهاءالله با بیانی صریح می‌فرمایند که ناقصین در فکر پرواز و جولان در رتبه و مقام مظهر مقدس امر الهی هستند و به علت ضعف و سقم نفوس دنییه خود اراده نمودند هم‌آواز و هم‌مقام جمال مبارک گردند. از این جهت به اراده غالبه ربانیه نوایای این نفوس مکشوف و به قعر نار راجع شدند. قلم اعلی در این باره چنین تصویر می‌نماید: "أرادوا أن یصعدوا إلی مقام الذی جعله الله فوق مراتبهم إذا أطردهم شهاب الدرۃ من سکان ملکوت اللقاء فسبحان ربی الأبهی و سمعوا لحن الکبریاء عن وراء سرادق الغیب فی مکمن السنا فسبحان ربی الأبهی بأن یا ملائکة الحفظ ان ارجعوا هؤلاء إلی مواقعهم فی ناسوت الإنشاء فسبحان ربی الأبهی لأنهم أرادوا أن یطیروا فی هواء الذی ما طارت

فیه أجنحة الورقاء" مضمون بیان مبارک چنین است: آنهایی که خواستند در مقامی مقرر گزینند که خداوند آن را بالاتر از رتبه ایشان قرار داده بود، شهابی دری (ستاره دنباله‌دار) از ساکنین ملکوت لقاء الهی آنان را طرد کرده از آن مکان بیرون افکند و آنان لحن خداوند کبریا را شنیدند که از پس پرده غیب خطاب به ملائکه حفظ امر نمود که ای ملائکه این نفوس را به مقرهایشان در ارض ناسوت انشاء برگردانید زیرا که اراده نموده‌اند در هوایی پرواز کنند که ورقای الهی در آنجا پرواز نکرده است. و همان طوری که در کتاب مستطاب اقدس نازل "إن الذین نقضوا عهد الله فی أوامره و نکصوا علی أعقابهم أولئک من أهل الضلال و لو یأتوا بکل الأعمال" مضمون آیه مبارکه چنین است: آنانی که عهد الهی را نقض نموده اوامر پروردگار را پیروی ننموده از آن روی برگرداندند، ایشان از گمراهانند حتی اگر به کل اعمال عامل گردند.

جناب ادیب طاهرزاده، در کتاب خود موسوم به نفحات ظهور حضرت بهاءالله، در توضیح این آیه مبارکه چنین می‌نویسند: "حضرت بهاءالله با این کلمات عالیات برای نخستین بار به صراحت بیان می‌فرمایند که کسانی که به نقض عهد قیام کنند از جامعه اهل بهاء طرد خواهند شد. اصطلاح «شهاب درّی» نازل در لوح مبارک را ممکن است اشاره رمزی به عاملی نیرومند چون عهد و میثاق دانست که حضرت بهاءالله برای حفظ و صیانت امر الهی تاسیس فرموده‌اند." (نفحات ظهور، ص ۲۵۸)

این گونه بیانات مبارکه در لوح هودج و لوح ملاح‌القدس اولاً به صرف فضل و رحمت پروردگار به جهت هوشیاری و آگاهی مؤمنین و اصحاب دوره جمال مبارک در آن زمان و پیش‌گویی نقض اکبر از طرف یحیی ازل که به اغوای سید محمد اصفهانی باعث امتحانات و افتتانات آن دوره گردید از قلم اظهر نازل شد، و ثانیاً به جهت اندازی عمومی به جمیع مؤمنین امر الهی در هر دوره و زمان است، زیرا همیشه مسئله عهد و میثاق الهی محک امتحان و غربالی بوده جهت انفصال و تمیز بین مؤمن صادق با وفا و نفوسی که مدعی ایمان بودند.

حضرت ولی محبوب امرالله در مورد فتنه و نقض اکبر از طرف یحیی ازل چنین می‌فرمایند: "دیانتی که فقط بیست سال از شروع آن گذشته بود و به آهستگی می‌رفت تا آسیب طوفانهای بلا را پشت سر گذارد در این هنگام دچار بلیه‌ای جدید و چنان عظیم گشت که از بیخ و بن به لرزش درآمد.

نه واقعه جان‌گداز شهادت حضرت اعلی، و نه سوء قصد پلید به جان شاه و نتایج خون‌بار آن، نه تبعید قهرآلود جمال مبارک از موطن خود و نه حتی غیبت دوساله آن جمال منیر در کوه‌های سلیمانیه هیچ یک از لحاظ نتایج نابود کننده‌ای که می‌توانستند به دنبال داشته باشند قابل مقایسه با این اولین ضربه داخلی نبودند که وحدت این جامعه نوخیز را مورد تهدید قرار داده و می‌رفت تا شکافی عمیق و جبران‌ناپذیر در بین منسوبین آن ایجاد نماید ... عمل ظالمانه میرزا یحیی، یکی از برادران ناتنی حضرت بهاء‌الله ... چنان فاجعه‌ای را بوجود آورد که آثار درد آن تا قریب به نیم قرن بر روی سرنوشت امر مبارک باقی ماند. جمال اقدس ابهی خود از این زمان بعنوان «ایام شداد» یاد می‌فرمایند و در همین دوره بود که «حجاب اکبر» پاره شد و «فصل اکبر» واقع گردید (شمس حقیقت، ص ۲۸۷)

باری جمال قدم اهل ایمان را متذکر می‌شوند که تمام این فضل و احسان و موهبت اختصاصی که حق به آنها داده و آنها را معاشر نفس خود نموده و بر سائر خلق ارجح شناخته و اسماءشان را در لوح عز حفیظ ذکر کرده متعلق به آنانی است که قدر این نعمت را بدانند و به درگاه پروردگار توانا شکر و سپاس فراوان گویند و این عنایت و نعمتی که به آنها داده شده را تغییر ندهند و تبدیل نکنند، چنانکه می‌فرمایند قوله الکریم: "کل ذلک یصدق علیهم لو لن یغیروا نعمة الله علی أنفسهم و یعرفون ما أنعم الله علیهم و یشکروه فی کل حین" و در لوح ملاح‌القدس در اشاره به همین موضوع می‌فرمایند: "پس ای ساکنان بساط حب الهی و ای شاریان خمر رحمت صمدانی قرب جمال دوست را به دو جهان تبدیل ننمائید و از لقای او به لقای ساقی نپردازید و از خمر علم و حکمت او بخمر جهل و غفلت دل مبندید ... و دل منزل اسرار باقی است، او را به توجه اشیاء فانی مشغول ندارید"

پس خوشا به حال کسانی که در ظل جمال بی‌مثال درآمده و ایمان خود را به رتبه ایقان مزین نموده و با اطاعت خالصانه و انقطاع تام به حبل محکم اوامر و احکام او از محک امتحان سربلند درآیند. حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک هودج می‌فرمایند قوله المتین "فطوبی لهم و لمن دخل فی ظلّه و شرف بلقائه و شرب عن کأسه و تمسک بحبله المحکم القویم" مضمون بیان آنکه: خوشا به حال ایشان و کسانی که در ظل او وارد شده، به لقاء او فائز گشته، از کأس او نوشیده، و به حبل محکم او تمسک جسته. و نتیجه بی‌وفائی را با اصطلاحات و کلمات حزن‌انگیز در

نادر

ملاح‌القدس توضیح می‌فرمایند که "یا الله" من لم یکن فی قلبه روائح الحب من الفتی العراقی النوراء فسبحان ربی الأبهی لن یقدر أن یصعد الی رفرق الهاء فی هذا الجبروت القصوی فسبحان ربی الأبهی". مضمون بیان مبارک این است که: قسم به ذات حق آن کسی که از قلب او رائحه محبت جمال مبارک نوزد نمی‌تواند به رفرق هاء در جبروت اعلی پرواز کند. و در قسمت فارسی آمده است "در این وقت غلمان باقی و ساقی قدسی خمر یاقوتی ابدال فرمود. به قسمی سکر خمر معارف الهیه و کأس حکمت صمدانیه جذب و وله آورد که از هستی خود و موجودات رستند و به جمال دوست دل بستند، و قرنهای و عهدها در آن مقام خوش روحانی و گلزار قدس رحمانی با کمال فرح و انبساط مسکن و مقر داشتند، تا آنکه نسائم امتحان سبحانی و اریاح افتتان سلطانی از سبای امر لایزالی بوزید، تا آنکه به جمال ساقی اشتغال نموده و از وجه باقی غفلت نمودند."

۳- بررسی مواضع سائره در لوح هودج

از آنجائی که همیشه فضل و رحمت الهی بر ممکنات سبقت گرفته، و از آنجائی که این ظهور اعظم به جهت فرح و سرور عالمیان مبعوث شده، و گرچه در لوح هودج انذارات و عبارات تحذیریه و تنبیهیه آمده، ولكن دریای شفقت و رأفت ربانی به موج می‌آید و عباراتی که از آنها عرف فرح و سرور می‌وزد از قلم اعلی نازل می‌گردد و یاران را أمر می‌نماید که محزون نباشند، بلکه به شادی خداوند مقدس متعالی شادی نمایند، زیرا که این فرحی است که تمام موجودات را در بر گرفته ولی انذار می‌فرمایند که این نیز مشروط به شرطی است و آن توجه خالصانه به منظر حق و تمسک به ذیل مقدس مظهر أمر الهی، جمال اقدس ابهی، است، چنانچه می‌فرمایند قوله الکریم: "قل إن هذا لفرح الذی أخذ الموجودات کلها وأحاط کل من فی العالمین، و لن یأخذ أحد دون أحد إن یتوجهون إلی منظر الله المقدس العزیز المنیر" و همچنین "فطوبی لهم و لمن دخل فی ظلّه و شرف بلقائه و شرب عن کأسه و تمسک بحبله المحکم القویم"

و همچنین عباراتی مانند "أن یا سفینه‌القدس فابشری فی نفسک"، بدین مضمون که ای کشتی قدس در نفس خود مستبشر باش؛ "ان یا بحر البقاء قر عیناک"، بدین مضمون که ای دریای بقا دیده‌ای روشن جو؛ "ان یا حیتان البحر فاستبشروا"، بدین مضمون که ای ماهیان دریا مستبشر گردید؛ "وسرّ فی نفسک ثم ابشر فی روحک"، بدین مضمون که در نفس خود مسرور باش و به

روح خود بشارت ده؛ "ان یا طمطم الأحدیة فاسرر فی ذاتک"، بدین مضمون که ای دریای احدیت در ذات خود به سرور آی. و از چنین عبارات فرح‌آمیز در این سوره کریمه بسیار است. البته لثالی ثمینة مندرجه در لوح مبارک هودج بسیار است، ولی در این بحث مختصر سعی می‌شود به بعضی از آن مطالب اشاره شود که عبارتند از:

*** آیات مبارکه راجع به همراهان جمال مبارک در این سفر**

*** عظمت و جلال و جمال مظهر امر الهی**

*** خطاب لسان الهی به مظهر ظهور خود**

*** آیات نازله خطاب به فلک و دریا**

الف- آیات مبارکه راجع به همراهان جمال مبارک در این سفر

در قسمتی از لوح مبارک هودج جمال مبارک همراهان خود را مورد خطاب قرار داده آنها را متذکر به فضل و عنایتی که شامل حالشان شده می‌نمایند، چنانکه می‌فرمایند قوله العزیز: "لعل یستشعرون فی أنفسهم بما فضلهم الله علی الخلائق أجمعین، و جعلهم معاشر نفسه و شرفهم بلقائه و أنزل علیهم ثمرات الوصل من شجر قدس مبین، و أقمصهم قمیص الإختصاص و فضلهم علی خلق ما کان و ما یکون، و کتب أسمائهم فی الواح عز حفیظ" بدین معنی که خوب است آنها در نفس خود پی برند به آنچه که خداوند برتر نمود ایشان را از سائر موجودات و آنها را معاشر نفس خود قرار داد و به لقاء خویش مشرف نمود و از شجره قدس مبین میوه‌های وصل و قرب را برایشان نازل کرد و از خاصان خود شمرد و بر خلق آنچه بوده و خواهد بود ترجیح داد و نامشان را در الواح عز حفیظ ثبت نمود، ولی جمال مبارک کل این فضل و موهبت را، همان طوری که ذکر شد، مشروط فرمودند به ثبوت بر عهد و میثاق الهی و شکر خداوند بر نعمتهائی که ارزانی نموده، چنانکه می‌فرمایند قوله الکریم: "کل ذلک یدصدق علیهم لو لن ینغیروا نعمة الله علی أنفسهم و یعرفون ما أنعم الله علیهم و یشکروه فی کل حین"

جمال مبارک در ذکر همراهان خود عباراتی مانند "ضیوف الله" مهمانان الهی، "امانات الله" امانات الهی، "أجساد الطیبة المنیرة الی خلقهم الله من نور ذاته قبل خلق السموات و الارضین" اجساد

طبیئه منیره‌ای که از نور ذات پروردگار عالمیان قبل از خلق آسمانها و زمین خلق نموده است ذکر نموده‌اند.

نفوس مبارکه‌ای که در این سفر افتخار همراهی هیکل مبارک را داشتند عبارت بودند از عائله مبارکه و برادران مؤمن حضرت بهاءالله، آقای کلیم و میرزا محمد قلی، و بیست‌وشش نفر از اصحاب و همچنین نبیل اعظم و میرزا یحیی که در وسط راه به گروه مسافری پیوستند. و اینجا جای آن است که مختصراً اشاره به عده‌ای از آن اصحاب شود.

یکی از همسفران جمال مبارک میرزا آقای کاشانی ملقب به اسم‌الله‌المنیب بود. این شخص از جوانی به امر حضرت باب اقبال نمود و در جرگه بایان درآمد، در بغداد به حضور حضرت بهاءالله مشرف شد و قلبش از عشق جمال مبارک سرشار گردید. آنجا در خانه محقری زندگی می‌کرد و به اقل طعام قانع و اکثر اوقاتش را در استنساخ آیات مبارکه می‌گذراند. وقتی شنید که افتخار همراهی جمال مبارک را در این سفر دارد تصمیم گرفت که به جای آنکه سواره در جوار مولای خود سفر کند پیاده تمام راه را طی نماید. "حضرت عبدالبهاء بیان می‌فرمایند که چگونه آن حضرت و جناب منیب بسیاری از شبها در دو طرف هودج مبارک طی طریق می‌کرده‌اند." (نفحات ظهور، ص ۳۰۲) این شخص مخلص نیز افتخار آن داشت که در طی سفر حامل فانوس در جلوی کجاوه جمال مبارک باشد. در این سفر سخت و طولانی در بیابانها و کوه و دره‌ها جناب منیب با صدای رسا و زیبایی خود و با خواندن مناجاتها و سرود و اشعار باعث فرح و سرور جان و وجدان همراهان حضرت بهاءالله می‌شد.

جناب منیب مدتی همراه اصحاب در حضور حضرت بهاءالله در اسلامبول بودند و وقتی سرگونی حضرت بهاءالله به ادرنه پیش آمد جمال مبارک از او خواستند که برود به ایران و بشارت ظهور حضرت بهاءالله را به بایان اعلان کند و تبلیغ امر نماید. جناب منیب در مدت اقامتش در ایران به جان و دل به مأموریت خود عمل نمود تا آنکه سفری به ادرنه رفت و هم‌زمان با حرکت حضرت بهاءالله به عکا دچار بیماری شدید شد. با وجود این، حضرت بهاءالله همراهی او را با حضرتشان را قبول فرمودند تا آنکه در ازمیر ناخدای کشتی او را مجبور ساخت که کشتی را ترک کند. او قبلاً به عرض حضرت بهاءالله رسانده بود که آرزوی فدا شدن در راه محبوبش را دارد. لذا، با تمام مریضی

و ضعف بدنی قبل از ترک کشتی خود را به اقدام مبارک انداخت و برای آخرین بار رجای فدا شدن را نمود، و حضرت بهاءالله اجابت فرمودند. و کمی پس از انتقال به بیمارستان در از میر روحش به ملکوت ابهی صعود نمود. حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدسه می‌فرمایند تمام ارواح مقدسه و اهل ملاً اعلی با شور و وله به استقبال او شتافتند. (نفحات ظهور، ص ۳۰۵)

از دیگر همراهان قافله حضرت بهاءالله آقایان میرزا محمود کاشانی و آقا رضا شیرازی بودند، این دو نفس نفیس تمام راه تا بندر سامسون در پیشاپیش کجاوه حضرت بهاءالله بودند و در هر محلی که قافله جهت استراحت توقف می‌کرد این دو شخص مسئولیت آشپزی و تهیه غذا را برای مسافرین به عهده داشتند.

حضرت عبدالبهاء چنین تعریف فرموده‌اند: "این دو لحظه‌ای راحت نداشتند. به محض اینکه کاروان توقف می‌کرد آنها بلافاصله شروع به تهیه غذا برای اهل کاروان که در حدود هفتاد و دو نفر بودند می‌نمودند، و این در حالی بود که آنها تمام روز و یا تمام شب به جلوداری اسبهای کجاوه حامل جمال مبارک پرداخته بودند. هنگامی که غذا حاضر می‌شد، کسانی که خوابیده بودند بیدار می‌شدند، غذا می‌خوردند، و دو باره بخواب می‌رفتند. این دو مرد به شستن ظروف و بستن آنها می‌پرداختند و پس از آن آنقدر خسته بودند که حتی در روی سنگ خارا نیز به خواب می‌رفتند. در هنگام حرکت اغلب اوقات این دو نفر آنقدر خسته بودند که در حین راه رفتن به خواب می‌رفتند. گاهی یکی از آنها را میدیدیم که از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌جست و بعد معلوم می‌شد که در حالت خواب احساس نموده که به جوی باریکی رسیده و سعی کرده که از روی آن بپرد. خلاصه آنکه آن دو از بغداد تا سامسون در نهایت فداکاری خدمت نمودند، واقعاً تحمل آن همه کار سنگین با آن روی گشاده از قدرت انسان خارج است ولی از آنجائی که این دو نفس نفیس (به روح الهی) منور بودند توانستند این خدمات سنگین را با شادمانی انجام دهند" (شمس حقیقت، ص ۲۳۲)

آقا میرزا محمود و آقا رضا عاقبت به عکا تبعید شدند و در آنجا به خدمت جمال اقدس ابهی قائم بودند و پس از صعود حضرت بهاءالله ثابت بر عهد و میثاق مانده و با خلوص تمام به خدمت حضرت عبدالبهاء قائم بودند.

در بین این نفوس مخلصه درویش صدقعلی بود. این شخص در بغداد از جمال مبارک خواهش و رجا نمود که اجازه بفرمایند که او در سفر همراه ایشان باشد. جمال مبارک خواهش او را اجابت فرمودند. لذا او مسئولیت مهتری اسبان را در سفر به عهده گرفت و روزها پیاده در کنار قافله حرکت می‌کرد و با خواندن اشعار به لحن خوش سبب سرور احباب می‌شد و شبها به کار خود، یعنی تیماری اسبها، می‌رسید. این شخص مخلص تا آخر حیات خود مورد عنایت و الطاف حضرت بهاء الله قرار گرفت.

میرزا جعفر یزدی یکی دیگر از آن نفوس موقنه است که قبل از ایمان خود در جرگه علمای اسلام حساب می‌شد. این شخص مؤمن در راه سفر به هر طریقه‌ای که ممکن بود به خدمت احباب می‌پرداخت. در وقت استراحت قافله او به همراهی حضرت عبدالبهاء برای خریدن کاه و سایر مایحتاج قافله به دهات مجاور می‌رفتند. البته این کار در ایامی صورت می‌گرفت که قحطی وجود داشت و تهیه مواد غذایی بسیار دشوار بود و ساعتها طول می‌کشید.

میرزا جعفر در ادرنه و سپس در سجن عکا در معیت حضرت بهاء الله تبعید شد. حضرت عبدالبهاء این چنین تعریف می‌فرمایند: "زندانی را گلستان میدید و تنگی سجن را فضای بوستان می‌یافت. در سربازخانه به مرض شدید مبتلا گشت و اسیر بستر امراض متعدده گردید. عاقبت طیب جواب داد و دیگر حاضر نشد. جناب آقا میرزا جعفر دم درکشید و نفس اخیر برآورد. میرزا آقا جان به ساحت اقدس شتافت و خبر فوت میرزا جعفر عرض کرد، و گذشته از نفس اخیر بعضی از اعضاء را قوت ماسکه نمانده بود و به کلی باز شده بود و متعلقینش به گریه و زاری انباز. جمال مبارک فرمودند بروید مناجات «یا شافی» بخوانید، میرزا جعفر زنده می‌شود و به نهایت سرعت به حالت اول می‌آید. بر سر بالین او آمدم در حالتی که سرد شده بود و جمیع آثار موت ظاهر و مشهود بود. اندک اندک به حرکت آمد و اعضاء به حالت اصلی عود نمود. یک ساعت نگذشت که میرزا جعفر برخاست و نشست و بنای مباحزه و مطایبه گذاشت. باری بعد از آن واقعه مدت مدیدی زیست نمود. همواره به خدمت یاران می‌پرداخت و این خدمت را مدار مفخرت می‌دانست، یعنی هر نفسی را خادم بود. در نهایت تبتل و تذکر بود و در منتهای ایمان و ایقان و اطمینان. عاقبت در سجن اعظم عالم ناسوت بگذاشت و به جهان لاهوت پرواز کرد. *عليه التحية و الثناء و عليه البهاء الابهي*." (تذکره‌الوفا، صص ۲۴۱-۲۴۲)

اکثر همراهان حضرت بهاءالله در این سفر طولانی، بجز میرزا یحیی و سید محمد اصفهانی که بحرانی عظیم در میان مؤمنین ایجاد کردند، و در ادرنه این فتنه به اوج خود رسید و انفصال قطعی حاصل شد، بقیه از اصحاب مخلص و خدوم جمال مبارک بودند، و رغم سختی سفر، چه پای پیاده و چه سواره همیشه غرق در دریای سرور و شادی بودند، زیرا ایامی را با محبوب خود می گذراندند. البته جای آن است که نقض آقا جان، کاتب وحی، که پس از صعود حضرت بهاءالله بی وفائی نمود و علیه حضرت عبدالبهاء قیام کرد، را در خاطر داشته باشیم.

ب- عظمت و جلال و جمال مظهر امر الهی

جمال قدم در این لوح مبارک به کرات و به طرق متعدده اشاره به نفس پر عظمت و جلال خود می فرمایند و القاب و تعابیر مختلفی را ذکر می نمایند مانند: "اسم الأعظم"، "شمس الجمال"، "جمال الهویه"، "ملاح القدس"، "جمال عز منیع"، "بحر روح لطیف"، "هواء روح خفیف"، "منظرالله"، "لجةالله".

در قسمت اول این لوح مبارک حضرت بهاءالله می فرمایند: "إذاً نزلت جنود وحی الله بطراز الذی انصعقت عنها کل من فی السموات و الأرضین، و أشرقت قدامهم شمس الجمال فی هیکل قدس لطیف" جمال مبارک اشاره می فرمایند به نزول آیات این لوح مهیمن. در وقتی که ایشان در هودج قدس جلوس فرموده بودند، جنود وحی الهی به طرزی نازل می شدند که کل آنچه در آسمانها و زمین بودند منصعق شدند و در نتیجه شمس جمال الهی در وجود و هیکل قدس لطیف ظاهر گردید. بنا به نظر فانیه این اشاره به وجود هیکل مبارک است که نور شمس الهی در آن تابیده شد و تذکری است جهت بایبان به ظهور جدید مظهر امر الهی.

و در جایی دیگر جمال مبارک اشاره به ظهور مبارک خود، که مصدر فرح عالمیان است، می فرمایند قوله العظیم: "قل هذا لفضل یقلب کل الذرات الی جمال الهویه أقرب من أن یذکر المحبوب اسم الحیب، و كذلك نلقى من آیات الروح و نسط بساط الفضل علی کل من فی الملك أجمعین" مضمون بیان مبارک چنین است: این فضلی است که تمام ذرات را به سوی جمال مبارک منقلب نموده و هر یک را به سوی ایشان نزدیکتر کرده است، و این قرب به حدی است که نزدیکتر است

از ذکر حبیب بر لسان محبوب خود ... این چنین آیات نازل می‌شود و بساط فضل بر کل عالم گسترده می‌گردد.

همچنین در این مورد لقای خود را لقاء الهی قرار داده‌اند و حین خطاب به اصحاب می‌فرمایند: "... لعل يستشعرون في أنفسهم بما فضلهم الله على الخلائق أجمعين، و جعلهم معاشر نفسه و شرفهم بلاقئه" و به ماهیان دریا می‌فرمایند: "أَنْ يَا حَيْتَانَ الْبَحْرِ ... ثُمَّ اذْكُرُوا بَارئِكُمْ بِمَا فَزْتُمْ بِلِقَاءِ اللَّهِ" مضمون بیان مبارک چنین است: ای ماهیان دریا به ذکر الهی درآئید چه که به لقاء او فائز شده‌اید.

البته در آثار جمال اقدس ایهی جهت توضیح مطلب و رسوخ آن در ذهن بسیار از اینگونه تمثیلات و صور ملاحظه می‌شود، مخصوصاً مقام "لقاءالله" که معنی آن لقاء من بظهره‌الله می‌باشد. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان به تفصیل مقصود از لقاءالله را توضیح فرموده‌اند. قوله عز بیانه: "منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاءالله و عرفان اوست" (ایقان، ص ۳۱۵) و در لوحی می‌فرمایند "و الذی أقبل إنه ممن فاز بلقاءالله" (آثار قلم اعلی، جلد اول، ص ۴۵۷). البته لقاءالله وعده حق به مؤمنین خود در ادیان گذشته نیز بوده، چنانکه در انجیل متی آمده است: "خوشا به حال پاک‌دلان زیرا ایشان خدا را خواهند دید" (باب ۵، آیه ۸) و در قرآن کریم از لسان حق نازل قوله تعالی: "أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا" (سوره کهف، آیه ۱۰۵). ترجمه این آیه مبارکه چنین است: کسانی که به خدای خود کافر شدند و روز ملاقات خدا را انکار کردند اعمالشان هم تباه گشته روز قیامت آنها را هیچ وزن و ارزشی نخواهد بود.

ج: خطاب لسان الهی به مظهر ظهور خود

حضرت بهاءالله، مظهر ظهور کلی الهی، در قسمتی از لوح مبارک هودج هیکل مقدس خود را مورد خطاب قرار می‌دهند، زیرا آیات الهی نازله از کلک اطهر دارای سبک و لحنهای مختلفی می‌باشد که خود موضوعی است وسیع و عمیق، ولی در این لوح مبارک به وضوح می‌توانیم شأن و لحن ألوهیت در أمر و فرمان به نفس مظهر ظهور را ملاحظه نمائیم که لسان الهی خطاب به حضرت بهاءالله، ملاح‌القدس (خود نفس هیکل مطهر)، می‌فرمایند: "فاستعد فی نفسک لتحول نفس الله علی

فلک ما سواه بهذا المحدث القديم". مضمون بیان مبارک چنین است: آماده و مستعد باش، چه که نفس الله بر این سفینه وارد خواهد گشت، زیرا این امری است قدیم که تجدید می‌شود. این آیه مبارکه صراحتاً اشاره‌ای است به ظهور شمس الهی در نفس هیکل مبارک. خداوند امر می‌فرماید که حضرت بهاءالله نفس الهی را بر آن کشتی وارد نماید و این امری است جدید که در آن زمان صادر گشته ولی از آنجائی که عالم حق بلامکان و بلازمان می‌باشد از اول ابداع این امر در عالم حق موجود بوده.

و در قسمتی دیگر لسان حق، حضرت بهاءالله را مورد خطاب قرار می‌دهند و امر می‌فرمایند که نظر خود را از گناهان بندگان پاک نماید و بر اساس میزان الهی آنها را حکم ننماید زیرا "سبقت رحمته الممكنات" پس به فضل و به بخشش خود گناهان را ببخشد تا قلوب از شهوات نفسانی و ظنون ظلمانی پاک و مقدس شود که شاید بدین وسیله حجابهای تقلید را پاره نمایند و به محبوب حقیقی رسند، چنانچه می‌فرمایند قوله الکریم: "ولکن أنت طهر النظر عن حدود البشر لا ترتد البصر عن هذا المنظر المنیر. و هب علیهم من روائح الفضل لعل تخلصهم عن ظنونهم و تقلبهم إلى الله العزیز الحکیم. و تطهر قلوبهم عن هواهم و تبلغهم إلى وطن قدس بدیع. و لعل تحترق بذلك حجابات التقليد و يستشرق جمال التوحید فی مشکوه أفئدة لطیف. و لا ترن العباد بمیزان الله لأنهم یزنون فی کل حین و یكونن من الزانین.^۲ فاعف عنهم و تجاوز عن جریراتهم لأنک أنت الکریم ذو الفضل العمیم" و چون جمال مبارک چشمان خود را از گناهان بندگان بریستند و همانگاه آن را بر لطف و احسان برگشودند، نسائم قدس الهی بر اهل اکوان وزید "إذا لما أغمضت عیناک عن العصیان و فتحتها بالإحسان هب علی الأكوان من نسائم قدس کریم".

د: آیات نازله خطاب به فلک و دریا

جمال اقدس ابهی در این سوره کریمه با کلماتی بلیغ و فصیح و تعابیری بسیار زیبا دریای سیاه و سفینه قدس و ماهیان و حتی هوای آن دریا را مورد خطاب قرار داده‌اند، چنانکه می‌فرمایند: "و إنک أنت یا فلک الأمر فاحمل هؤلاء ثم اجر علی البحر یأذن من الله العزیز القدر. أن یا سفینه القدس فأبشری فی نفسک بما ورد فیک جمال عز منیع أن یا بحر البقاء قرّ عیناک بما ورد علیک بحر روح لطیف لذا خلقت قبل البحار إن تكون من المستشعرین، إذا فاکرم ضیوف الله عباد الذینهم رکبوا

علیک و وردوا فیک و لا تکن من المضطربین، فاحفظ أمانات الله و لا تخان فی نفسک ... أن یا حیطان البحر فاستبشروا فی أنفسکم ثم اذکروا بارتکم بما فزتم بقاء الله فی أيام التی أشرقت شمس الجمال عن مطلع اسم قدیم، أن یا هواء البحر هب علی أجساد الطیبة المنیره التی خلقهم الله من نور ذاته قبل خلق السموات و الارضین " مضمون بیانات مبارکه چنین است: ای سفینه امر (که می شود آن را رمزی برای امر مبارک و شریعت حضرت بهاءالله و یا کشتی که حامل آن نفوس می باشد تصور نمود) مسافرین خود را بر روی دریا به اراده خداوند عزیز قدیر حمل کن و ای سفینه قدسی بشارت ده به نفس خود که جمال مبارک بر تو وارد شده، و ای دریای بقا چشمانت روشن باد که بحر روح بر تو وارد شده و از این جهت قبل از خلق دریاها خلق گشتی، پس مهمانان الهی را که بر تو وارد شدند اکرام نما و متلاطم مباش و امانات حق را حفظ نما، ای ماهیان دریا مستبشر گردید و به ذکر حق دمساز شوید چه که در ایامی که شمس جمال از مطلع اسم قدیم اشراق نموده به لقاءالله فائز شده اید، و ای نسیم دریا بر اجسام طیبه منیره ای که خداوند از نور ذات خود آنها را قبل از خلق آسمانها و زمین آفریده است مرور کن. سپس حضرت بهاءالله قسم یاد می فرمایند که ساکنین اهل دریا از این بشارت مسرور و ساکنین خشکی از دوری جمال هویه نالان و گریانند.

در لوح مبارک هودج جمال مبارک دریای سیاه را که واسطه عبور هیکل اطهر و عائله مبارکه و اصحاب شده با الفاظ و کلماتی عرفانی مورد خطاب قرار می دهند مانند "لجة القدس"، "طمطمام الأحدیة"، "قمقام العز"، "بحر عظیم"، "بحر البقاء".

یادداشتها

- ۱- لسان العرب: ستر یمد للجاریة فی ناحیة البیت، ثم صار کل ما وراک من بیت و نحوه خدرا.
- ۲- منظور از این کلمه، به معنای زناکاران، نفوسی است که از اوامر الهی تجاوز می کنند، و اشاره به مفاهیم وارده در عهد عتیق است، که مکرر لفظ زنا و زانی را در شهر اورشلیم به ساکنان آن در ایام انبیای بنی اسرائیل اطلاق نموده. به عنوان نمونه به باب ۱۶ کتاب حزقیال نبی مراجعه شود.

برخی از خطابات قلم اعلی به علمای معاند

مهری افنان

مطالعه و زیارت الواح و آثار مبارکه جمال اقدس ابهی این نکته را به خوبی روشن می‌سازد که خطابات قلم اعلی تمام طبقات مختلفه اجتماع را در بر گرفته و انوار عنایات الهیه بر جمیع تابیده. "نعمت" الهی تمام و "حجت" او "کامل" است. پیر و جوان، عالم و عامی، سلاطین و امراء، علمای دینی و فقهاء، صاحبان علوم و رؤسای ادیان و مذاهب و فرقی مختلفه، همه و همه به این شرافت عظمی مفتخر گشته‌اند. بعضی قدر آن را دانسته و به شرائط انصاف عمل نموده به اعلی مراتب خدمت و بندگی ارتقاء یافته‌اند و برخی راه عناد در پیش گرفته به اسفل درجات تدنی نموده‌اند.

نظری اجمالی به تاریخ ادیان نشان می‌دهد که همیشه علماء دینی باعث احتجاب ناس و سبب بروز بلایا برای مظاهر مقدسه الهیه بوده‌اند. در این ظهور بدیع که شمس حقیقت در اشد اشراق است ظلم و عناد این "جهلای معروف به علم" از حد احصاء گذشته و صدمه و بلائی نبوده است که بر مظهر امر الهی و پیروان فداکارش وارد نساخته‌اند و معذک آن پدر آسمانی گاهی به لسان شفقت و گهگی به نهایت سطوت و عظمت، زمانی بر سبیل نصیحت و دیگر بار بر طریق استدلال و انذار آنان را مخاطب ساخته، راه راست را بر آنان نمایانده، از ظلم بر حذر داشته و به اخلاق و اعمال شایسته دلالت و هدایت فرموده است و در مواردی سخط و قهر الهی را در مورد آنان محتوم

دانسته‌اند. از طرف دیگر علمای واقعی را ستوده و احترام آنان را واجب دانسته و در باره ایشان می‌فرمایند: "علمای راشدین که به هدایت عباد مشغولند و از وساوس نفس‌آماره مصون و محفوظ، ایشان از انجم سماء عرفان نزد مقصود عالمیان محسوب. احترام ایشان لازم ... " (مجموعه‌ای از الواح، ص ۵۵) و نیز می‌فرمایند: "اما علمائی که فی‌الحقیقه بطراز علم و اخلاق مزینند ایشان بمثابه رأسند از برای هیکل عالم و مانند بصرند از برای امم ... لازال هدایت عباد بآن نفوس مقدّسه بوده و هست. نسأل الله ان یوقّهم علی ما یحبّ و یرضی انه هو مولی الوری و ربّ الآخرة و الاولی." (آثار قلم‌اعلی، جلد اول، سوره هیکل) مطالعه تاریخ نشان می‌دهد که اولین کسانی که با امر آشنا شدند علماء بودند که گروه زیادی مؤمن شدند و عده‌ای نیز به مخالفت پرداختند. مطالعه الواح مبارکی چون لوح برهان و لوح ابن ذنب این مطلب را کاملاً روشن می‌نماید. مطالعه این الواح نشان می‌دهد که همان طور که به سلاطین و امراء اظهار امر و اتمام حجت فرموده‌اند، به علمای دینی و پیشوایان مذهبی نیز اظهار امر فرموده، ادعای مظهریت خود را با دلیل و برهان عیان نموده، تعالیم مبارکش را تشریح فرموده و علمای شایسته را ستایش فرموده‌اند.

لوح مبارک با عنوان "انه لبالمرداد"^۱ و مصدر به "ان یا حسین تزور الحسین و تقتل الحسین یا ایها الغافل المرتاب"^۲ خطاب به شیخ عبدالحسین طهرانی معروف به شیخ العراقین، یکی از علماء مجتهدین و از اعداء عدو امر الهی بود. نامبرده از نزدیکان میرزا تقی خان امیرکبیر صدر اعظم ایران و مورد ثقه و اعتماد او بود. این شخص از طرف ناصرالدین شاه در سال ۱۸۵۸ میلادی (۱۲۷۴ هجری قمری) برای تعمیر مرقد حضرت امام حسین به کربلا اعزام گردید. از بدو ورود به عراق به موقعیت مهم و احترام بی‌حدی که جمال مبارک در بین جامعه ساکنین عراق، علی‌الخصوص بغداد، پیدا کرده بودند، پی برد و آتش حسادت او برافروخت، و به همراهی میرزا بزرگ خان، سرقنسل ایران در بغداد، به خیال خود در صدد ریشه‌کن کردن امر الهی برآمدند و تمام سعی آن دو بر این بود که جمال مبارک و همراهانشان را به ایران عودت دهند و حتی شخص اخیر در صدد قتل جمال مبارک برآمد که خوشبختانه شخصیت والای جمال مبارک و قدرت و هیمنه آن هیکل مقدّس فرستاده او را مرعوب و خجل و ناتوان در اجرای مقصد خود کرد.^۳ معذک جمال مبارک شیخ عبدالحسین را دعوت به حضور فرمودند تا شخصاً سوالات خود را مطرح نماید و کشف حقیقت شود، ولی او که در ابتدا این دعوت را قبول نموده بود، در موقع معین، به کمال عجز،

متعذّر به عذری شد و به افتخار حضور نائل نشد، و از آن پس نیز از هیچ توطئه‌ای و وارد آوردن هیچ تهمت‌ی فروگذار نکرد.

جمال مبارک در سوره نصح (المعات الانوار، صص ۳۶۵-۳۶۷) در باره او می‌فرمایند که او کسی است که از آتش کفر او کبد مؤمنین و منقطعین گداخت و کسی است که شیطان در وجود او وسوسه کرد و شیطان از کفر او فرار می‌نماید. عاقبت هم توطئه‌های او و میرزا بزرگ خان منجر به صدور دستور دولت عثمانی دائر بر سرگونی جمال مبارک و عائله مبارکه به ادرنه گردید. حضرت بهاء‌الله در لوح "اِنَّه لبامر صاد" او را به القاب "مشرک بالله" و "مکار" خطاب می‌فرماید و مشاراًلیه را به قهر و عذاب الهی انداز می‌دهند و در خاتمه لوح چنین می‌فرمایند: "قد جعل الله البلايا كنسائم الربيع لهذه السدرة التي ارتفعت بالحق و تنطق كل ورقة منها السلطنة لله المقتدر المختار. سوف يأتيك الموت و تری قهر ربك يا ايها المعرض عن الذي به اتى الوعد و نادى المناد."^۳ شیخ العراقین در سال ۱۲۸۶ هجری قمری درگذشت (رجال ایران، ج ۲، ص ۲۴۳).

لوح "قناع" (مجموعه الواح، ص ۶۷)^۴ مصدر به عبارت "يا ايها المعروف بالعلم و القائم على شفا حفرة الجهل" خطاب به یکی دیگر از علماء مخالفین امر، حاجی محمدکریم خان کرمانی است. این لوح مبارک در جواب اعتراض او بر یکی از احبای الهی در مورد به کار بردن لفظ "قناع" در باره مردان نازل شده است.

متن لوح به زبان فارسی و عربی است. در این لوح جمال مبارک اشتباهات و عدم اطلاع او را بر قواعد و اصطلاحات قوم بیان می‌فرمایند و شرح مبسوطی در این باره که چگونه لفظ "قناع" که فی‌الحقیقه جامه‌ای است که نساء سر خود را با آن می‌پوشاندند در مورد مردها هم به کار رفته بیان می‌فرمایند و سپس از اینکه بر مظهر الهی و نقطه اولی اعتراض نموده او را ملامت می‌فرمایند و خطاب به او می‌فرمایند که: "انصاف بده. اگر تمام قدرتهای عالم را در قلب تو جای دهند آیا قادری به امری که همه مردم و بالاتر از آنها ملوک و سلاطینشان به اعتراض بر آن برخاسته‌اند قیام کنی؟" و نیز او را به تفکر در مورد دنیا و تغییرات و انقلابات و عدم ثبوت آن هدایت می‌فرمایند و او را پند می‌دهند و نصیحت می‌فرمایند و همچنین مناجاتی در متن لوح برای او نازل می‌فرمایند که اقرار بر غفلت و نادانی خود نماید و از درگاه الهی طلب عفو و غفران کند، و در قسمتی دیگر از لوح می‌فرمایند: "بشنو نصح این مسجون را و ببازوی یقین سدّ محکم متین بنا

کن. شاید از یأجوج نفس و هوی محفوظ مانی و به عنایت خضر ایام به کوثر بقا فائز شوی و به منظر اکبر توجه نمائی" و نیز می‌فرمایند: "به علوم ظاهره افتخار منما ... تقوی پیشه کن و به دبستان علم الهی وارد شو." و نیز در لوح دیگری که در مجموعه مبارکه سوره هیکل درج شده با عنوان "هو القهار" و مصدر به عبارت "ان یا کریم ان استمع نداء ربک الاهی من السدرة المنتهی ... (آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۴۵۳) می‌باشد او را به ترک اشارات و توجه به مالک اسماء و صفات که به وحی الهی ملهم است هدایت و به "صراط اعظم" دلالت می‌فرمایند و خطاب مبارک را با عبارت "ان سمعت لنفسک و ان اعرضت انه لهو الغنی المقتدر العزیز الجبار"^۵ ختم می‌فرمایند.

حاجی محمد کریم‌خان از ایل قاجار و از ایام جوانی در حضور جناب سید کاظم رشتی شاگردی نموده بود. پس از درگذشت آن حضرت و طلوع شمس حقیقت حضرت اعلیٰ که مذهب شیخیه به چند گروه تقسیم و متفرق گردید مشارالیه شعبه شیخیه کرمان را تأسیس کرد و تا سال ۱۲۸۸ هجری که از عالم درگذشت در همان جا ساکن بود. حضرت نقطه اولی توفیقی به افتخار او نازل فرمودند، ولی نه تنها توفیق درک حقیقت را نیافت بلکه چندین کتاب و رساله نیز در رد امر مبارک نوشت و در کتب دیگر خود نیز مخالفت و دشمنی خود را با امر بدیع تصریح نمود. مشارالیه ادعای تخصص در همه فنون ادبی و علمی و دینی زمان خود داشت. حاجی محمد کریم‌خان و جانشینان او که از فرزندان او بودند معارف جدیده‌ای را که در آثار جناب شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مطرح شده بود به نحو زیرکانه‌ای پرده‌پوشی کرده و سعی بر این نموده‌اند که آن عقاید را صورت دیگری از معارف عمومی شیعه معرفی نمایند. راجع به او در کتاب مستطاب ایقان بیاناتی از قلم جمال مبارک، جل اسمه الاعظم، نازل شده است.

لوح "برهان" (مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۲۵) با عنوان "هوالمقتدر العظیم الحکیم" و مطلع "قد احاطت اریاح البغضاء سفینه البطحاء بما اکتسبت ایدی الظالمین" خطاب به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی، ملقب به ذئب (گرگ)، و میر محمدحسین امام جمعه اصفهان ملقب به رقصاء (مار خوش خط و خال)، و علت نزول لوح شهادت نورین نیرین جناب میرزا محمدحسن (سلطان الشهداء) و میرزا محمدحسین (محبوب الشهداء) و عده‌ای دیگر از احتبای الهی،^۶ به دستور این دو شخص است. سراسر این لوح مبارک مشحون از ذکر نورین نیرین و ظلم و ستمی است که از ذئب و رقصاء بر این دو مظلوم و سایر احتبای الهی وارد آمده است.

در ابتدای لوح باقر را مخاطب قرار داده و می‌فرمایند که به علت فتوای قتل این دو نفس بزرگوار که افق ایمان از نور وجودشان روشن و درخشنده بود، کتب عالم و دفاتر همه ادیان به نوحه در آمد و دین خداوند از ظلم او گریست و اگر از حقیقت ظلمی که کرده است مطلع شود سر به کوه و صحرا خواهد گذاشت و آن قدر نوحه و زاری خواهد کرد تا به مقری که برایش مقدر شده راجع شود و بعد می‌فرمایند که او در ظلم بر علمای یهود و ظلمی که بر حضرت روح وارد آوردند و آنچه فریسیون و علماء اصنام^۷ بر حضرت محمد رسول الله وارد کردند پیشی و سبقت گرفته است. و چون امر جمال مبارک را انکار نموده و بر سب آن حضرت فتوی داده بود خطاب به او می‌فرمایند که اگر آن حضرت را منکر شود دیگر به کدام دلیل و برهان دین و ایمان و عقاید او اثبات می‌شود و بعد خطاب به او می‌فرمایند: "یا ایها الجاهل اعلم ان العالم من اعترف بظهوری و شرب من بحر علمی و طار فی هواء حیوی و نبذ ماسوائی و اخذ ما نزل من ملکوت بیانی البدیع انه بمنزلة البصر للبشر و روح الحيوان لجسد الامکان تعالی الرحمن الذی عرفه و اقامه علی خدمة امره العزیز العظیم."^۸ و بعد می‌فرمایند که اگر اهل این مقام هستی یک آیه از نزد خداوند بیاور و اگر خود را از این امر عاجز مشاهده نمودی باید زمام هوای نفس خود را بگیری و از گناهان خود طلب عفو و مغفرت نمائی و بعد شرح مبسوطی از ظلم و اعتساف او بیان می‌فرمایند: "اظننت انا نخاف من ظلمک فاعلم ثم ایقن انا فی اول يوم فيه ارتفع صریر القلم الاعلی بین الارض و السماء انفقتا ارواحنا و اجسادنا و ابناثنا و اموالنا فی سبیل الله العلی العظیم."^۹ و بعد می‌فرمایند: "کَلَّمَا زَادَ الْبَلَاءُ زَادَ اهل البهائم فی حیهم قد شهد ما انزله الرحمن فی الفرقان بقوله فتمنوا الموت ان کنتم صادقین."^{۱۰} و سپس او را دعوت به حضور در آستان مبارک خود می‌فرمایند تا اسرار آنچه را که موسی از شجر طور شنید به گوش خود از "مشرق ظهور" در سجن اعظم بشنود: "احضر بین یدی الوجه لتسمع اسرار ما سمعه ابن عمران فی طور العرفان کذلک یامرک مشرق ظهور ربک الرحمن من شطر سجنه العظیم."^{۱۱} و بعد او را به قرائت کتاب مستطاب ایقان و لوح ملک پاریس و امثال آنها، دلالت می‌فرمایند و بالاخره پس از بیانات مهیمن خطاب به علماء به طور عموم و شیخ محمد باقر، مخاطب لوح، به طور اخص، و با علم و اطلاع الهی بر اینکه او و امثال او از هوای نفسانی و مقامات ظاهری خود نمی‌گذرند، زوال او را چنین پیش‌بینی می‌فرمایند: "یا باقر لاتطمئن بعزک و اقتدارک مثلک کمثل بقیة اثر الشمس علی رؤس الجبال سوف یدرکه الزوال من لدی الله الغنی المتعال قد اخذ عزک و عز امثالک هذا ما حکم به من عنده امّ الالواح ..."^{۱۲} و پس از بیاناتی چند

بالاخره به ذکر "رقشاء" پرداخته، می‌فرمایند: "یا قلم الاعلیٰ دع ذکر الذئب و اذکر الرقشاء الّتی بظلمها ناحت الاشیاء و ارتعدت فرائص الاولیاء ... قد صاحت من ظلمک البتول و تظنّ أنّک من آل الرّسول ..."^{۱۳} و بقیه لوح مبارک اشاراتی است به ظلمهای وارده از او و احکام قتل نفوس احبّاء و نهب اموال آنان و اینکه به ظلم او حدیث قربانی و ذبح تجدید شد و شمس عدل غائب گشت و او را انذار و اخبار می‌فرمایند که آنچه از اموال نفوس به ظلم جمع نموده قادر بر "اکل"^{۱۴} آن نخواهد بود و به خطاب: "سوف تأخذک نفحات العذاب کما أخذت قوماً قبلک انتظر یا ایّها المشرک باللّهِ" در متن لوح او را مخاطب می‌فرمایند. این انذارات قلم اعلیٰ به وقوع پیوست و روز چهلم شهادت حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء، میرمحمدحسین امام جمعه، ملقب به رقشاء، که جمال مبارک او را از ظالم ارض طف (کربلا)، یعنی عبدالله ابن زیاد، بی‌رحم‌تر و شریرتر توصیف فرموده بودند "از اصفهان طرد گردید و از قریه‌ای به قریه‌ای متواری شد و ناگهان به مرض شدید و بلاء عقیمی مبتلا و عفونتی از او ظاهر گردید که اهل و عیالش از او اجتناب نمودند و نفحات عذاب از کلّ جهات او را احاطه نمود و به ذلت و فلاکتی جان سپرد که احدی از اولیاء محلّ را جرأت شرکت در تشییع جنازه وی نبود و جسدش بوسیله چند تن که حامل آن بودند بنهایت خواری و مذلت به خاک سپرده شد" (قرن بدیع، ص ۴۶۴) و شیخ محمد باقر اصفهانی (ذئب)، "پس از ارتکاب مظالم و معاصی بیشمار آفتاب عزّتش غروب نمود و به نکبت ابدی و خسران سرمدی مبتلا گردید." (قرن بدیع، صص ۴۶۳-۴۶۴)

لوح مبارک با عنوان "بسم الله الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم" و مطلع "الحمد لله الباقي بلافناء و الدائم بلازوال و القائم بلا انتقال" (لوح شیخ) خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی، معروف به "نجفی" (ابن ذئب) فرزند شیخ محمد باقر است که از قلم جمال مبارک در لوح برهان به "ذئب" ملقب شده است. این لوح مبارک در بین احبّاء به لوح "ابن ذئب" نیز نامیده می‌شود. پدر و پسر هر دو از دشمنان پرکین امر الهی بوده و فتوای قتل نورین نیرین، سلطان الشهداء و محبوب الشهداء، و جمعی دیگر از احبّای الهی، از جمله میرزا اشرف آباده‌ای، ملاً کاظم طالخونچه‌ئی، و حاجی حیدر و حاجی کلبعلی نجف آبادی و غیرهم به فرمان آنها صادر شده است (گنج شایگان). این لوح آخرین اثر عمومی جمال اقدس ابهی است، که یک سال قبل از صعود در عکا نازل شده، و هر چند مخاطب آن شیخ مذکور است، ولی مطالب مهمه مندرج در آن خطاب به عموم است.

پس از خطبه‌ای، او را به طریق نصیحت و پند مخاطب قرار داده و به آنچه سبب تقرّب به سوی خداوند متعال است راهنمایی فرموده و مناجاتی جهت طلب استغفار به درگاه پروردگار نازل و او را به توجه به بیت اعظم و زیارت و تلاوت آن مناجات امر میفرمایند: "ای ربّ تری الجاهل قصد بحر علمک ... اشهد یا الهی و سلطانی بانک خلقتنی لذکرک و ثنائک و نصره امرک و انی نصرت اعدائک ... بحیث قمت علی محو آثارک و سفک دماء اولیائک و مطالع آیاتک و مشارق وحیک و مخازن آثارک ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ اشهد بظلمی سقطت اثمار عدلک و بنار عصیانی احترقت افئدة المقربین من خلک ... قد جعلت المنابر لذکرک و ارتفاع کلمتک و اظهار امرک و انی ارتقیته الیها لاعلاء نقض عهدک ..."

در قسمت دیگری از لوح او را به تلاوت این مناجات: "الها معبودا مقصودا کریمای جانها از تو و اقتدارها در قبضه قدرت تو ... و تفکر در آن "به قلب فارغ" و "سمع طاهر" امر میفرمایند تا شاید "نفحات انقطاع" را بیابد. و بعد قسمتهائی از لوح مبارک "سلطان" و بعضی دیگر از الواح و کلمات مبارکه مکنونه، مطالبی در مورد سجن طهران (سیاه‌چال) و شرح سرگونی به عراق عرب، چگونگی نزول وحی بر آن جمال مبارک و بعد مجدداً قسمتهائی از الواح مبارکه، که به خصوص منع از فساد و خونریزی و اعمال سیئه در آنها ذکر شده، و قسمتهائی از الواح اشراقات، تجلیات، و کلمات فردوسیّه را نقل میفرمایند و بعضی از بلائی‌ای وارده بر نفس مبارکشان را ذکر نموده و قسمتهائی از الواح ملوک را که در سوره هیکل نازل شده مجدداً نقل میفرمایند و بعد شرح شهادت بعضی از نفوس مبارکه مخلصه را به کمال تأثر ذکر نموده میفرمایند: "یا شیخ اگر این امر انکار شود کدام امر لائق اقرار است. بین لوجه‌الله و لاتکن من الصّامتین" و بعد میفرمایند: "انصف بالله و قم علی خدمه ربک ... و در این دو روزه عمر به اعمالی مشغول شو که عرف رضا از آن متضوّع گردد و به طراز قبول مزین شود ... (لوح شیخ، ص ۵۶)

و بعد بالاخره لوح برهان را که خطاب به "ذنب" (پدر شیخ محمد تقی، مخاطب لوح) و "رقشاء" است نقل فرموده او را متذکر می‌فرمایند و بعد می‌فرمایند: "یا شیخ وارد شد بر این مظلوم آنچه که شبه و مثل نداشته و کلّ را به کمال تسلیم و رضا لاجل تربیت نفوس و ارتفاع کلمه‌الله حمل نمودیم". بیانات نصیحه که مستقیماً برای شیخ نازل شده متعدّد است و به خوبی نشان می‌دهد که چگونه رحمت و محبت و عنایت الهی حتی شامل دشمنان امر نیز می‌گردد، چه که مظهر الهی مقصدی جز هدایت من علی‌الارض نداشته است: "یا شیخ در آنچه ذکر شد تفکر فرما شاید بقوت اسم قیوم از رحیق مختوم بیاشامی و بیابی آنچه را که کلّ از ادراکش عاجزند. کمر همت را محکم

نما و قصد ملکوت اعلیٰ کن، شاید در حین تنزیل نفحات وحی و الهام را بیابی و بآن فائز شوی ... " (لوح شیخ، ص ۸۳) و در قسمت دیگر می‌فرمایند: "یا ایها المعروف بالعلم مُر العباد بالمعروف و لاتکن من المتوقّفين." (لوح شیخ، ص ۸۸)^{۱۵}

در سراسر لوح شیخ، چندین بار او را به حضور در سجن اعظم و اصفاء کلمات الهیه که از لسان آن حضرت نازل می‌شود دعوت فرموده و به آیات نازله از قبل استشهاد و از کتب مقدّسه استدلال فرموده‌اند، شاید راه نجات را بیابد: "یا شیخ امر عظیم است و نبأ عظیم، به صبر و سکون در آیات باهرات و کلمات عالیات و ما ظهر فی هذه الايام تفکر نما. شاید اسرار مکنونه در کتب را بیابی و بر هدایت عباد همّت نمائی ... " (لوح شیخ، ص ۱۰۶) و در قسمت دیگری از این لوح مبارک او را به قیام بر خدمت امر می‌فرمایند: "... قم بقوة البرهان علی خدمة امرالله ربک الرحمن. لوتخاف من ایمانک خذ اللوح ثم احفظه فی جیب توکلک و اذا دخلت موقف الحشر و یسألک الله بائی حجه امنت بهذا الظهور اخرج اللوح و قل بهذا الكتاب المبارک العزیز البدیع. اذا ترتفع الیک ایادی الكلّ و یأخذون اللوح و یضعونه علی عیونهم و یجدون منه عرف بیان الله رب العالمین ... " (لوح شیخ، ص ۷۶)^{۱۶} و نیز در قسمت دیگری از این لوح می‌فرمایند: "قدری در آیات لقاء که از مالک ملکوت اسماء در دور فرقان نازل شده تفکر نما، شاید راه مستقیم را بیابی و سبب و علت هدایت خلق شوی. مثل شما امروز باید بر خدمت امر قیام نماید. ذلت این مظلوم و عزت شما هر دو به فنا راجع. جهد کن شاید فائز شوی به عملی که عرفش از عالم قطع نشود ... " (لوح شیخ، ص ۸۵)

افسوس که شیخ مذکور قدر نصایح قلم اعلیٰ را ندانست و دست از ظلم و شقاوت بر نداشت. حضرت ولیّ مقدّس امرالله در کتاب "قرن بدیع" در باره این لوح و این مجتهد چنین می‌فرمایند: "در این کتاب مبین جمال اقدس ابهی آن مجتهد حریص پرکین را به توبه و استغفار از معاصی و سیئات خویش دعوت و بعضی از مهمّترین اصول و تعالیم این ظهور اعظم را نقل و دلائل حقانیت امر مبارک را تشریح و تبیین می‌فرمایند." (قرن بدیع، ص ۴۰۶)

لوح مبارک با عنوان "هو البطّاش ذوالبأس الشدید" و مصدر به "ان یا علی قد بکی محمد رسول الله من ظلمک"^{۱۷} خطاب به حاج ملاّ علی کنی (ملاّ علی کندی) از علمای مشهور طهران است. این شخص از علمای بسیار صاحب نفوذ و بسیار متمول بود که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه می‌زیست و بسیار مورد توجه شاه و مردم بود. محلّ تولّدش قریه کَن در سال ۱۲۲۰ هجری قمری و سال وفاتش ۱۳۰۶ هجری قمری است (رجال ایران، ج ۲، ص ۳۵۱). این شخص همان

کسی است که ناصرالدین شاه لوح مبارک سلطان را که توسط جناب بدیع به او ابلاغ شده بود، نزد او فرستاد تا آن را مطالعه نموده و جوابی بر آن بنویسد، ولی حاجی ملا علی لوح مبارک را اعاده داد و به بهانه اینکه این شخص^{۱۸} مخالف و معارض با دین اسلام و دشمن شاه است از انجام این تکلیف سر باز زد و به مستوفی الممالک پیغام فرستاد که به شاه بگوئید که اگر در دین خود شبهه‌ای دارد بگوید تا من بیایم و شبهه او را رفع نمایم و الا جواب این نامه (مقصود لوح سلطان است) همین معامله‌ای است که با حامل آن نموده‌اید (مقصود به شهادت رساندن جناب بدیع است)، و حتی توصیه کرد که پادشاه عثمانی باید بر حضرت بهاء‌الله سخت بگیرد و از ملاقات مردم با ایشان جلوگیری نماید (حضرت بهاء‌الله، ص ۲۱۳). در این لوح جمال مبارک به او می‌فرمایند که حضرت محمد رسول‌الله از ظلم تو گریست و اشاره به این مطلب می‌فرمایند که بر "بشیر" که بشارت ظهور را برای شما آورد اعراض نمودید، همان طور که نفوسی که در زمان حضرت رسول بودند از ایشان روی برگرداندند و خداوند آنان را به جزای گناه خود رساند و آنان را مایه عبرت صاحبان عقول نمود و بعد می‌فرمایند که به امر تو خون کسانی ریخته شد که اریاح به واسطه آنان به حرکت آمد و انهار به جریان آمد و روح‌القدس برای آنان نوحه نمود و او را انداز می‌فرمایند که از خدا بترس و بر کسی که به امر او خلق شده‌ای استکبار منما و بعد می‌فرمایند که آن حضرت بلایا را در راه خدا قبول فرموده‌اند و در زیر شمشیر مردم را به جانب خدا دعوت می‌فرمایند و جمیع من علی‌الارض قادر نیستند که آن حضرت را از امر الهی باز دارند. و با اینهمه، در آخر لوح مبارک خطاب به او می‌فرمایند که نصیحت را بپذیر، اگر بپذیری به نفع خودت است، و اگر اعراض نمائی، خداوند مستغنی است.^{۱۹}

اگر تعداد ملوک و امرائی که مخاطب قلم اعلیٰ قرار گرفته‌اند معین و محدود است، اما شمار علمائی که به دریافت خطاب حق مفتخر شده‌اند خارج از حد احصاء است. درست است که تعداد علماء دینی که نظر به مخالفت با امر و عناد و مقابله با اهل ایمان مخاطب الواح مبارک قرار گرفته‌اند محدود است، اما علمای صاحب کمال که اغلب نیز به درک حقیقت و ایمان توفیق یافته‌اند تعدادشان بیش از اینست که در مقاله‌ای مختصر ذکر آنان میسر شود. در این مقاله فی‌الحقیقه به لوح پاپ که ضمن الواح ملوک به آن اشاره شده و لوح هرتیک که خطاب به Herdegg است اشاره‌ای نشده، زیرا که هر دو از لحاظ مطلب کیفیتی دیگر دارند، در حالی که الواح مورد بحث در این مقاله خطاب عتاب‌آمیز حق جلّ ذکره به مخاطبان است.

یادداشت‌ها

- ۱- سورة ۸۹ (الفجر)، آیه ۱۴، قرآن مجید. مفهوم آن به فارسی این است: "خداوند در کمینگاه است."
- ۲- ر.ک. نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، ج ۱، صص ۱۵۹-۱۶۰.
- ۳- مفهوم بیان مبارک اینست که خداوند بلایا را برای این سدره الهی مانند باد بهاری قرار داده، درختی (مقصود مظهر الهی) که هر برگی از آن می‌گوید که سلطنت از آن خداوند مقتدر مختار است.
- ۴- به مقاله نویسنده در عندلیب، بهار سال ۱۹۹۹ میلادی، شماره مسلسل ۷۰، ص ۲۶ مراجعه شود.
- ۵- مفهوم بیان مبارک اینست که اگر (نصیحت) بشنوی، به خود تو راجع است، و اگر اعراض کنی، خداوند از تو بی‌نیاز است و او مقتدر و جبار است.
- ۶- از جمله جناب ملا کاظم طالخونچه‌ئی و جناب اشرف نجف‌آبادی، معروف به آبداه‌ای، در سال ۱۲۹۶ هجری قمری.
- ۷- فریسیون و علمای اصنام = علمای کلیمی و علمای بت‌پرستان.
- ۸- در این قسمت از لوح جمال مبارک به شیخ محمدباقر می‌فرمایند (مفهوم بیان مبارک) که: ای جاهل! عالم کسی است که به ظهور من اعتراف نماید و از بحر علم من بیاشامد و در هوای محبت من پرواز کند. چنین عالمی مانند بصر برای بشر و مانند روح زندگانی برای جسد امکان است.
- ۹- مفهوم بیان مبارک اینست که: تو خیال میکنی که ما از ظلم تو می‌ترسیم؟ بدان و مطمئن باش که از اولین روزی که صریح قلم اعلیٰ بلند شد ما ارواح و اجساد و فرزندان و اموال خود را در راه خداوند بزرگ انفاق نمودیم.
- ۱۰- قرآن مجید، سورة ۲ (بقره)، آیه ۹۴.
- ۱۱- مفهوم بیان مبارک اینست که بحضور مبارک حاضر شو تا اسرار آنچه را که حضرت موسی در کوه طور عرفان شنید بشنوی. این چنین مشرق ظهور الهی تو را از سجن عظیم خطاب می‌نماید.
- ۱۲- مفهوم بیان مبارک اینست که ای باقر به عزت و اقتدار خود مطمئن مباش. مثل تو مثل اثر بقیة آفتاب بر سر کوه‌ها است. بزودی زوال و نیستی آن را در می‌یابد. از طرف خداوند غنی متعال

- عزت تو و امثال تو گرفته شده است و این چیزی است که مظهر الهی به آن حکم کرده است (ام‌الالواح می‌تواند به معنای ام‌الکتاب، یعنی اساس شریعت، باشد).
- ۱۳- مفهوم بیان مبارک اینست که می‌فرمایند ای قلم اعلیٰ، ذکر "ذنب" را بگذار و به ذکر "رقشاء" پرداز، کسی که به ظلم او همهٔ اشیاء به نوحه آمدند، پهلوی اولیاء به لرزه درآمد، حضرت فاطمه (بتول) از ظلم تو صیحه زد، و تو گمان میکنی که از آل رسول هستی؟
- ۱۴- خوردن - در اینجا به معنای استفاده کردن.
- ۱۵- مفهوم بیان مبارک اینست که ای شخص معروف به علم، مردم را به "معروف"، یعنی آنچه پسندیده است، امر کن.
- ۱۶- مفهوم بیان مبارک اینست که به خدمت امر مبارک قیام کن و اگر از ایمان خود میترسی این لوح را بردار و در جیب توگّل خود حفظ کن و وقتی که در محلّ "حشر" وارد شدی (یعنی در روز قیامت) و خدا از تو پرسید که به چه دلیلی به این ظهور ایمان آوردی این لوح را درآر و بگو به این کتاب مبارک عزیز بدیع.
- ۱۷- مفهوم بیان مبارک اینست که ای علی، حضرت محمد رسول‌الله از ظلم تو گریست.
- ۱۸- مقصود جمال مبارک است.
- ۱۹- شهادت حضرت طاهره نیز به فتوای او و سید صادق طباطبائی انجام شد.

سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولی

محمد افنان

"آنک ایقن بان ربک فی کلّ ظهور یتجلی علی العباد علی مقدارهم" (منتخباتی از آثار، شماره ۳۸)
 "حضرت اعلی نظر به ضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده‌اند و به حکمت تکلم فرموده‌اند." (ظهورالحق، ج ۳، ص ۲۸۷)
 "مقامی که اول خلق است، و مظهر ظهور آیه "انی انا الله" چگونه خود را به اسم بابت قائم آل محمد ظاهر فرمود و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود." (دلایل سبعة)
 "در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد سال را نگذاردند که از حد «باب» تجاوز نماید." (بیان فارسی، واحد ۶، باب ۳)

حضرت نقطه اولی در دوران کوتاه رسالت خود در موقعیتهای مختلف به حکمت و تدبیر معامله فرموده و امر جدید و ظهور بدیع را نظر به رعایت شرایط وقت و موقعیت اوضاع در بعض موارد صریحاً اظهار نداشته و تا نزول کتاب بیان در ماکو استقلال ظهور را توأم با حکمت بیان فرموده‌اند. مخالفین امر بهائی به دو بار عدول حضرتش از ادعای مظهریت اشاره نموده‌اند که یکی در شیراز و دیگری در تبریز ذکر شده است. اما در هر دو مورد استناد آنان به دو متن مکتوب است که به صورت دو مدرک تنها در دست است و چون با سائر آثار متعدده صادر از قلم مبارک که در همان ایام نازل شده تطبیق و بررسی نشده در نتیجه مفهوم و اهمیت آنها نیز به طور دقت و اصالت تعبیر و تبیین نشده است.

در خصوص مکتوب منسوب به ایام تبریز، که ظاهراً نامه‌ایست خطاب به ناصرالدین شاه و به غلط به اسم توبه‌نامه مشهور شده است، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که علمای مذهبی و مسئولان امور مملکتی در آن اوقات هیچ یک وجود چنین مدرکی را استناد و تأیید نکرده اند، زیرا ملا محمد ممقانی به نقل قول پسرش ملا محمد تقی در جلسه‌ی اخیر ملاقاتش با حضرت نقطه، که به صدور فتوای شهادت انجامیده، ذکر نموده که اگرچه توبه مرتد فکری به عقیده اکثر فقها پذیرفته نیست، اما اگر حضرتش از این ادعا توبه فرماید او از صدور حکم قتل جلوگیری خواهد کرد و هیکل مبارک در جوابش ادعای مقام خود را تجدید و تصریح فرموده‌اند (حضرت باب، ص ۴۱۷) و همچنین فتوای شیخ الاسلام تبریز و برادرزاده‌اش که تأخیر اجرای حکم شهادت را به علت شبهه خبط دماغ ذکر نموده، ضمن اشاره به اظهار امر و ابلاغ ظهور که در مجلس ولیعهد به کمال صراحت اظهار فرموده بودند مطلقاً ذکر از عدول و انکار هیکل مبارک از مقام قائمیت و مظهریت ننموده است (عهد اعلی، صص ۴۲۷-۴۲۸). ناصرالدین شاه هم در یادداشتی که سالها بعد در دوره سلطنت نوشته مطلقاً اشاره‌ای به برگشت و توبه حضرت نقطه نکرده، بلکه مقداری از یادداشت خود را به استدلالات عقیدتی در رد مقام حضرت نقطه تخصیص داده و توضیحات بارده‌ای در این خصوص داده است (عهد اعلی، صص ۳۵۶-۳۵۸). به هر حال، بحث در مورد تبریز موقوف به بررسی و تحقیقی مستقل و مجزاست و سالها پیش نیز در این خصوص شرحی منتشر شده است.^۱

در باره وقایع ایام شیراز و مدارج ظهور حضرت نقطه اولی به علت عدم توجه به مدارک اصلی و بررسی آنها به طور اصولی کیفیت تحول و تدرج مراتب ظهور (Progressive Revelation) چنانچه باید و شاید شناخته نشده و لذا بعضی از آثار که بطور مستقل و جدا از هم مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته به علت عدم توجه به لحن کلام و درک مقام به غلط تعبیر شده و به عنوان عدول حضرتش از اعلام مقام مظهریت و یا تزلزل و عدم اطمینان قلب حضرتش تعبیر شده است و از حقیقت حکمت و مدارا و مامشات که اساس رویه و روش مظاهر ظهور به منظور تربیت و ایجاد آمادگی در قلب ضعفای عباد است مطلقاً غافل مانده‌اند.

تصفیح و بررسی کلی از آثار اولیه نازل در شیراز این حقیقت را خاطر نشان می‌سازد که حضرت نقطه از همان ابتدا ظهوری جدید و دیانت و کتابی جدید را اعلام فرموده‌اند. منتها این است که سیاق کلام و نحوه اظهار امر با وفور اصطلاحات و استعارات اسلامی و رموز معارف دینی به نحوی دقیق

مرآمیز است که هم میتوان از آن پیامی جدید و امری تازه را شناسائی کرد و هم ممکن است آن را تجدید بیان حقائق اسلامی فرض نمود و به همین دلیل طالبان حقیقت رجعت مظاهر مقدسه قبل و تنزیل قرآنی جدید را در آن مشاهده مینمودند و علمای ظاهر از آن بنام تقلید از قرآن و کلام پیامبر نام می بردند و چون تنزیل آیات را ممکن و مجاز نمی دانستند آن را بدعتی تازه در اسلام می پنداشتند.

عظمت ظهور جدید از همان ابتدا و در اولین اثر نازله از قلم حضرت نقطه، یعنی قیوم الاسماء مصرح و مکرر است. در خطابی می فرمایند "فقل یا قرّة العین انی باب الله بالحق قد اسقیکم باذن الله الحق من عین الطهور ماء الطهور علی جهة الطور و فی ذلك الباب فلیتنافس المتنافسون لله الحق و هو الله قد کان علی کل شئی قدیراً." (تفسیر سوره یوسف، سوره القدر سوره ۲۴) که مفهوم آن اینست که وحی الهی به قرّة العین (مقصود در این مقام حضرت نقطه است) چنین نازل که بگو که من باب الله هستم و شما را از چشمه پاک از آب ظهور الله که از جانب طور جاری است سیراب میسازم و جا دارد که طالبان بشتابند، یعنی از این فیض بهره برند. این چنین مفهومی در آثار اولیه به وفور زیارت می شود. اسامی متعالی و مبارکی که مکرراً در قیوم الاسماء در شأن حضرت نقطه نازل شده خود بنفسه حاکی از عظمت و استقلال ظهور مبارک است و مخصوصاً عنوان "باب" که صورت کامل آن "باب الله" است تمایز آن را از ابواب امام دوازدهم که چهار نفر بودند و جنابان شیخ احمد و سید کاظم که در عرف شیخیه و آثار بابیه به نام "باین متقدمین" نامیده شده اند نشان میدهد. القابی مانند ذکر، ذکر الله، کلمة الاکبر، قرّة العین، و بالاخره اسم علی در قیوم الاسماء و عموم آثار اولیه مکرر است.

آیات افتتاحیه سوره الملک (سوره اول قیوم الاسماء) حاوی اصطلاحات و رموزی است که رأساً حاکی از عظمت مقام صاحب آن است که در این کتاب به نام "علی" معرفی شده است. سیاق کلام به کیفیتی است که بعضاً وحی الهی است و تفکیک آن از کلام علی حکیم که همان نفس موعود یعنی حضرت نقطه است ممکن نیست. آیه "الله قد قدر ان یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علی عبده لیکون حجة الله من عند الذکر علی العالمین بلیغا" حاکی از این نکته است که بین محمد بن الحسن (امام دوازدهم) و بنده الهی یا ذکر الله

الاکبر تفاوت و بینوتی نیست و نزول قیوم الاسماء به منظور آن است که حجت الهی از جانب ذکر (حضرت نقطه / علی حکیم) بر اهل عالم بالغ و کامل گردد.

آیات زیر از آن کتاب مستطاب حاکی از این حقیقت است که از همان ابتدا حضرتش استقلال امر بدیع را اعلام فرموده است:

"ان الله لن يقبل من احد من بعض العمل الا من اتى الباب بالباب ساجداً لله القديم من حول الباب محموداً ... يا اهل الارض من اطاع ذكر الله و كتابه هذا فقد اطاع الله و اوليائه بالحق و قد كان فى الآخرة من اهل جنة الرضوان عند الله مكتوباً" (تفسير سورة يوسف، سورة الملك سورة ۱)

"و انا نحن قد جعلنا الآيات حجة لكلمتنا (حضرت نقطه) عليكم افتقدرون على حرف بمثلها فاتوا برهانكم ان كنتم بالله الحق بصيرا تالله لو اجتمعت الانس و الجن على ان يأتوا بمثل سورة من هذا الكتاب لن يستطيعوا و لو كان بعضهم لبعض على الحق ظهيرا يا معشر العلماء اتقوا الله فى آرائكم من يومكم هذا فان الذكر (حضرت نقطه) فيكم من عندنا قد كان بالحق حاكماً و شهيداً ... و ان الله قد حرم عليكم من غير العلم الخالص من هذا الكتاب حكماً على غير الحق و اجتهاداً" (تفسير سورة يوسف، سورة العاماء سورة ۲)

"و ان الله قد جعل ذاتك (حضرت نقطه) ممسوسة بذواتنا و كينوتك متلئلاً من نور ذات الله القديم ربنا و هو الله كان على كل شئ قديراً" (تفسير سورة يوسف، سورة الايمان سورة ۳)

در تفسیر کوثر که در شیراز نازل شده نیز اشارات متعددی در خصائص ظهور امر جدید می توان زیارت کرد:

"ان اليوم ليس الحق ليكون لاحد حجة الا نفسى و ان الله قد اظهر امره بشأن لن يقدر احد ان تأمل فيه اويشك لان الله قد اختار لحفظ دين رسوله و اوليائه عبداً من الاعجميين و اعطاه مالم يؤت احد من العالمين ... و لقد اعطاه الله حجة لواجتمع من فى السماوات و الارض على ان يأتوا بمثلها لم يقدروا و ان تأمل الناس فيها ليخرجون من الدين لان تلك الحجة حجة محمد رسول الله من قبل و ان ارادوا ان ياتوا بمثله فقى الحين ليشركون لان الله قد ثبت بتلك الحجة نبوة حبيبه ... فورب السماوات و الارض لا مفر اليوم لاحد الا ان يؤمن و يدخل الجنة اويكفرو يدخل النار ... فيالله انى لو اردت من بعد كما بينت الميزان فى بين يدي الاشهاد لا كتب فى سته ساعات الف بيت مناجات فمن اليوم يقدر بذلك فاعود بالله من عمل الناس ... لا شك ان الله يعلم شأنى و

یطلع بمقامی و آنه هو حی قادر عالم لوانی افتريت عليه فرض عليه ان يخلق بشراً ليقیم و یقرء مثل آیاتی حتی یبطل حجّتی و لما علم و كان مقتدرا و لم یظهر بمثل ذلك الصنع من عند احد ثبت انه اراد بذلك الامر و بیغض من جحد و الله یعلم ما كان الناس لا یعلمون و لا یشعرون و لا یفعلون فورب السماء و الارض ان الحق لاری فی نفسی بمثل ما انتم فی علم الله لتوقنون ... فیا ایها السائل اقسامك بالله الذی لا اله الا هو ان تقدّر ان تدحض الحجّة من عند نفسك او من عند احد من الناس تفرغ فوادی و خلص الناس کلهم و الا امرالله لاوضح من هذه الشمس فی وسط السماء ... انما الدین فی کتاب الله هذا الدین القیم ان کنتم بأیات الله لتوقنون ... و لقد كفر الذین قالوا ان ذکر اسم ربک قال اننی انا باب بقیة الله بحکم من قبل من حیث لا یعلمون ... فوربک رب السموات و الارض لو اجتمع الجنّ و الانس علی ان یأتوا بمثل تلك الآیات الّتی نزلناها فی ذلك الكتاب باذن الله لن یستطیعوا و لن یقدروا و لو كانوا علی الارض لقادرین .. قل ان الذین قالوا و افتروا علی حکم الولاية و اختیها فقد کفروا بالله و آیاته و ان مأویهم نار جهنم بس للظالمین مقاما قل ان مثل تلك الآیات بمثل ماء السماء یجرى باذن الله و ما قدرالله لها حداً و لانفاداً ابداً ... ان شجرة الطور قد نبتت فی صدری فکیف انتم مستمعون آیات الله و لاتشعرون ... قل ان حرفاً من تلك الآیات لم یعدل کلّ ما فی الارض فیما انتم تریدون و تسئلون و لاتعقلون ... قل لو اجتمع من فی السموات و الارض علی جحدی لدی بمثل کفّ تراب و الله یعلم حکمی و انتم الیوم لاتتفکرون و لاتتفقّهون و لاتتهتدون"

در مجموع اثار مبارکه که نمونه محدودی از آنها نقل شد و مقام حضرت نقطه به صراحت از آنها مستفاد میشود حجّت ظهور و دلیل و برهان نیز مکرراً بیان شده و تنها میزان حقیقت حضرتش نزول فطری آیات، مناجات، خطبه‌ها و معارف روحانیه ذکر شده است.

از لحاظ تاریخی در دوره اقامت حضرت نقطه در شیراز از پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ ه.ق.، یعنی اظهار امر و تأسیس امر بدیع، تا شعبان همان سال (۱۲۶۰ ه.ق.) که به قصد حجّ شیراز را ترک فرمودند بجز از نزول تفسیر احسن القصص و صحیفه مخزونه آیات و توقیعات دیگری نیز نازل شده که فهرست آنها در اثار صادره آمده است.^۲ از اثار ایام حجّ "صحیفه بین الحرمین" به طور کامل در دست است. تنها اثری که به طور ناقص از ایام سفر حجّ موجود است "کتاب الروح" است که

تقریباً دو سوم آن به دست آمده است. ضمناً فهرستی از اثار مفقوده در حین سفر موجود است که در یکی از توقیعات به آن اشاره فرموده‌اند.^۳

از هنگام ترک حجاز و ایام اولیة اقامت در شیراز مجموعه‌ای از اثار نازله در دست است که اگرچه نمیتوان مطمئن بود که همه اثار در آن ضبط شده اما در حدّ خود شامل تعدادی (۴۲) توقیع و خطبه) از اثار مهمه آن ایام است. شاید بهتر آن که گفته شود که این مجموعه حاوی آثاری است که ناظر به هدفی معین است که آنهم در باره مقام حضرت نقطه و رفع مشکلات و ردّ اعتراضات افراد معینی است که در آن هنگام در شیراز به مخالفت برخاسته اند و گرنه شواهد موجود حاکی است که اثار صادره در آن هنگام و آن دوره محدود به همین تعداد نیست. اثار مزبور در مجموعه‌ای از INBA که به شماره ۹۱ مشخص شده جمع‌آوری گشته است.^۴ تاریخ استنساخ نسخه مزبور نهم ذی‌قعدة ۱۲۶۱، یعنی حدود هشت ماه پس از اتمام سفر حج است. شاید مطالعه تفصیلی تاریخ ایام اولیة ظهور با اتکاء بر اثار نازله که اهم و اقدم مدارک است درک این حقیقت را آسان سازد که حضرت نقطه به چه تدبیری امر خود را حفظ و به تدریج آشکار فرمودند.

حضرت نقطه نظر به احاطه روحانی بر وقوعات آتیه از ابتدا با حکمت و تدبیر امر را آغاز فرمودند و حتی حروف حی را از ذکر صریح اسم و رسم خود منع فرمودند^۵ که بی‌شک از بروز مخالفتها و مشکلات آنی جلوگیری مینمود.

حضرت نقطه اولی به منظور ایجاد آمادگی در عالم اسلام که نظر باینکه آخرین دین قبل از ظهور بدیع بود و خاستگاه امر جدید می‌باشد مبانی و اساس ظهور خود را بر عقائد و حقائق اسلام نهادند و اثار الهامی و نزولی را بر نهج آیات و مناجات و خطبات و تفسیر صادر فرمودند که عموماً در معارف اسلامی ملاک رسالت پیغمبر اکرم و ولایت و مرجعیت ائمه اطهار بود.

حضرت نقطه در اولین اثر نازل، یعنی قیوم‌الاسماء یا تفسیر سوره یوسف، به تأویل آیات قرآنی و تطبیق آن با ظهور مبارکش توجه فرموده است. شخصیت حضرت یوسف، فرزند برگزیده و محبوب حضرت یعقوب در تورات و قرآن، حکایت از مراتب مختلف دارد. از جهتی یوسف مظهر کمال و جمال روحانی است. از طرفی از نزدیکان و خویشان ذلت و زحمت میبیند و از جهت دیگر عنایات

الهی او را از بلایا و مشقات گوناگون نجات میدهد و به اوج اعتلاء و احترام میرساند و بالاخره عظمت مقامش چنان جهانگیر میشود که خاندان ستمدیده خود را به اوج امتیاز میرساند.

اینها همه فی الحقیقه در باره جمیع مظاهر الهی صادق است و به همین جهت در متن تفسیر که به زبان رمز و تأویل است مصداق شخصیت روحانی یوسف در پیغمبر اکرم، حضرت سیدالشهداء، قائم موعود، و نفس مبارک حضرتش و ظهور بقیة الله که همان من یظهره الله موعود بیان است تعبیر میشود. نکته جالب اینجاست که در قیوم الاسماء مکرر حضرت باب خود را با محمد بن الحسن یعنی قائم موعود متحد میدانند و در بسیاری موارد وجود مبارک خود را با حضرت رسول مقایسه و کتاب قیوم الاسماء را تالی و همانند قرآن معرفی نموده و خود را به عنوان باب الله مذکور می فرمایند. عموماً در آثار ایام اولیه هر جا کلمه "کتاب" به تنهایی و به عنوان اسم خاص آمده مقصود "قیوم الاسماء" است که ضمناً یادآور یکی از اسامی خاص قرآن در فرهنگ اسلامی است. زیارت و مطالعه دقیق قیوم الاسماء این نکته را روشن میسازد که حضرت باب در عین اینکه خود را حائز مقام مظهریت و قادر به تنزیل آیات معرفی میفرماید مع ذلک کیفیت اظهار مقام و استقلال دعوت و ظهور بنحوی مخصوص مضمهر و مبهم است و با آنکه قسمت قابل توجهی از آیات کتاب در باره مطالب تشریحی و احکام است مع ذلک آن را تبیین احکام قرآنی معرفی فرمودند و نزول وحی بر خود را در ابتدای قیوم الاسماء به کیفیتی بیان فرموده اند که ظاهراً چنین استنباط شود که از طریق امام دوازدهم نازل شده است.

این کیفیت عدم تصریح و ابهام که معمولاً به عنوان تقیه از آن یاد شده در آثار ایام اولیه فراوان است و به استناد احادیث اسلامی^۶ جائز و لازم شمرده شده. اما تصفح کلی در آثار اولیه نشان میدهد که در همه توقیعات و آثاری که مطلب ظهور جدید و امر بدیع مطرح شده حضرت نقطه موضوع را به دو بحث تفکیک فرموده اند. نخست آنکه خود را به نزول و تنزیل کلام وحی الهی ممتاز و مقتدر دانسته اند. دیگر آنکه تکلیف را از گردن مردم برداشته و اطاعت و اجرای احکام را واجب نفرموده اند. نکته مهم این است که تفاوت بین تقیه و حکمت^۷ را که نخستین بار در آثار حضرت نقطه تبیین شده بیان شود. اساساً اصطلاح "حکمت" را که مأخوذ از آیه قرآنی "ادع الی سبیل ربک"^۸ است و علماء آن را به قرآن و کلام الهی تفسیر کرده اند در آثار حضرت باب به مفهوم وسیعی به کار رفته و با آنکه حاکی از کلمات الهی است از لحاظ عملی منظور روش و

کیفیتی است که با مصلحت و ضرورت امور مناسبت دارد. به اعتباری در مقام مقایسه میتوان گفت که "تقیه" به منظور صیانت جان و مال اهل ایمان از خطرات و زیانهای احتمالی است، در حالی که منظور از حکمت حفظ افراد از تزلزل و گمراهی است که در نتیجه ناتوانی از دریافت حقیقت به علت بلندی گفتار و علو مقام گوینده آن ممکن است برای آنان پیش آید و افراد از شناسائی مظهر امر الهی محروم مانند و به همین علت رعایت حکمت وظیفه مظاهر هدایت و تربیت در هر رتبه و مقام است. به عبارت دیگر "تقیه" برای حفظ نفس گوینده است، و "حکمت" برای حفظ و حمایت دیگران از همه جهات. و بر این قیاس میتوان دریافت که اگرچه حضرت باب "تقیه" را برای اهل ایمان جائز شمرده‌اند، اما خود به "حکمت" معامله فرموده ضمن اظهار مقام و مرام الهی تکلیف را از دیگران برداشته‌اند.

دوره کوتاه حیات مظهر ربّانی بنا به تقدیر شارع جلیل‌القدر آن بایستی مراحل معینی را بپیماید تا با نزول کتاب بیان که متضمن تبیین حقائق عموم ادیان بود به سر حد کمال و اخذ نتیجه و ثمار برسد. لذا، حضرت نقطه حقائق ظهور را با نوعی استتار و پرده پوشی مکرر اظهار فرمودند و به نحوی از حکمت و مدارا مقرون فرمودند که از بروز حوادث ناگهانی جلوگیری شود. حضرت بهاءالله در این خصوص میفرمایند "شکی نبوده و نیست که این بیانات از روی حکمت بوده، چه اگر در اول ظهور بکلمه اخری نطق میفرمودند، یعنی آنچه در آخر فرمودند، اول میفرمودند شراره نار اعراض و انکار در اول وارد می‌آورد آنچه را که در آخر وارد آورد ... (ظهورالحق، ج ۳، ص ۲۸۷) و از کلام حضرت نقطه در دلائل سبعة است که در ماکو نازل شده: "نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور آیه "انی انا الله" چگونه خود را باسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرمود و باحکام قرآن در کتاب اول (قیوم الاسماء) حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و ببینید این مشابه است با خود ایشان لعل محتجب نشوند و آنچه از برای آن خلق شده‌اند غافل نمانند." (منتخبات آیات، فصل چهارم)

اما تا رسیدن به زمان معهود یعنی وقت مساعد برای اظهار مظهریت کامله که بعنوان "اعلان قائمیت" در تاریخ ذکر شده راهی دراز از لحاظ کیفیت و اهمیت در پیش بود که در مدتی محدود

یعنی فاصله بین رجوع از حج و نزول کتاب مستطاب بیان تکمیل شد. از آن ایام مخصوصاً ایام اخیر هیکل مبارک در شیراز حائز اهمیت مخصوص است.

حضرت نقطه اولی قبل از سفر حج و پس از اعزام حروف حی برای تبلیغ نظر به نشر و انتشار تعالیم و بشارات شیخ و سید این فرصت را به رهبران و پیشوایان مذهبی، خصوصاً شیخیه و علمای ساکن عتبات، که مرکز علمی دو فرقه شیعه و سنی بود ارزانی فرمودند که شاید شیخیه علی‌الخصوص و سایر علماء بطور عموم برای تحقیق و درک حقیقت اقدام نمایند. لذا، جناب بسطامی را برای ابلاغ امر بدیع به عتبات مأمور فرمودند و وعده اجتماع اهل ایمان را به حضور هیکل مبارک در عتبات (کربلا و نجف) موکول فرمودند. اما در طول سفر حج پس از آنکه اخبار مخالفت و مزاحمت علماء و حکومت نسبت به جناب ملا علی بسطامی واصل شد قرار مذکور نظر به حکمت بالغه بدا شد و مؤمنان را به استقرار در اصفهان و سپس حضور در شیراز دعوت فرمودند. اگرچه حکمت بدای اجتماع مذکور جلوگیری از تکرار وقوع حوادثی بود که به حبس و تبعید جناب ملا علی منجر شد، ولی ضمناً باید توجه داشت که هدف اصلی هیکل مبارک، که ابلاغ و اعلان ظهور جدید بود، نیز کاملاً انجام شده و فتوای رسمی علمای سنی و شیعی و شیخی آن را صریحاً تأیید کرده بود و لذا اجتماع مزبور ضرورتی نداشت چون هدف آن حاصل شده بود. ورود به شیراز و مخالفت حسین‌خان و جسارت و اعتراض او بحضور مبارک و اخذ تعهد از خال اعظم به منظور اینکه حضرتش از خانه خارج نشوند و مراد با احدی نفرمایند باعث این شد که اصحابی که به شیراز آمده بودند از فیض زیارت حضرتش محروم مانند. بهمین سبب و صرفاً برای احترام به تعهدی که جناب خال سپرده بود هیکل اطهر از خروج از منزل و از پذیرفتن احباب و طالبان حقیقت خودداری فرمودند، ولی برای جوابگویی به سئوالات و احتیاجات اهل ایمان جناب ملا حسین را که در آن هنگام در شیراز مستقر شده بود تعیین فرمودند و در خطابی به مشارالیه باستناد احادیث اسلامی از قول معصوم تقیه و صبر و کتمان را جائز شمردند.^۸

در همان اوقات اولیه مراجعت هیکل اطهر به شیراز سه نفر شیخی، ملا جواد قزوینی، میرزا ابراهیم شیرازی و ملا عبدالعلی هراتی که قبلاً با ظهور جدید آشنا شده و تمایل و تعلق پیدا کرده بودند نظر به بداء اجتماع عتبات و تفویض مرجعیت به جناب ملا حسین شروع به مخالفت و اعتراض کردند. از محتوای آثار مبارکه ای که در این خصوص نازل شده میتوان دریافت که این نفوس

حقیقت ظهور حضرت باب و روش تبلیغ و تعلیم حضرتش را با موازین افکار محدود خود سنجیده، منتظر خوارق عادات بوده، از درک حجیت آیات و روش تبلیغ قرآنی که مکرر در آثار حضرت نقطه مذکور شده غافل بوده‌اند، گو اینکه این نحوه برخورد با ظهور جدید عجیب نیست، زیرا انتظارات عموم شیعه این بود که قیام موعود باید با غلبه تام و اعدام و افناء خاص و عام همراه باشد، در حالیکه بیان حضرت باب در تویقات آن ایام تعلیم این حقیقت است که دعوت و هدایت مردم باید بر اساس حکمت مذکور در قرآن باشد و موعظه حسنه و مجادله را نیز توجیه و تبیین میفرماید.^۹

اینک به منظور فهم و دریافت کیفیت تحولات ایام اخیر شیراز و روش و تدبیر الهی به منظور مقابله با جهل و مخالفت و عناد طبقات مختلف در باره امر جدید الهی به شواهد و مستخرجاتی از مجموعه INBA شماره ۹۱ مراجعه و استشهاد می‌شود. این مجموعه در مقاله جداگانه‌ای در همین دفتر معرفی شده است.

۱) عناوین و اسمائی که در آثار به حضرت باب اطلاق شده است:

الف - ذکر: آراء کتاب ذکر اسم ربک الذی لا اله الا هو العلیّ الحکیم (ص ۶)

آراء کتاب ذکر اسم ربک هذا و کن من الشاکرین (ص ۱۴)

و من اظلم ممّن افتری علی ذکر اسم ربک کذباً فاولئک هم لما
یشعرون (ص ۱۶)

ب - علی: انّ هذا کتاب قد نزلت باذن ربک من لدن علیّ حکیم (ص ۲۳)

انّ هذا کتاب قد نزلت باذن ربک من لدن علیّ حکیم (ص ۲۵)

انّ هذا کتاب قد سطرت من ید الذکر هذا علیّ حکیم و انه لعلیّ علی
صراط مستقیم (ص ۲۹)

ج - کلمه: و انّ الله ربک یعلم ما قد رأیت فی سبیل کلمته فسوف یجزیک

الله ربک جزاءً موفوراً ... و ان کلمة ربک قد رضی عنک فنعم المقام

عند ربک مرتفقاً (صص ۱۱ - ۱۰ خطاب به جناب ملاحسین)

۲) **مقام هیکل مبارک:** "و انا نحن قد جعلنا بینک و بین الذین لایؤمنون بالآخرة بک

حجاباً مستوراً ... و یستلونک من هو قل ای و ربی لهو الحق یتهدیکم الی صراط عزیز

حمید کذلک قد فصلنا الآیات فی لوح حفیظ" (صص ۲۷ و ۲۸).

۳) **ابلاغ امر بدیع** : "و لكل من صدق بآياتنا فرض ان يمحو كل ما كتب القوم الا بعضاً من آيات البابين (شيخ احمد و سيد كاظم) من قبل حكم البدع و ان ذلك حكم عدل من لدن امام حى عظيم" (ص ۲۲)

"من آمن بالله و آياته و أتبع حكم هذا الكتاب فقد اهتدى و من ضلّ فأنما يضلّ لنفسه و كان الله ربك لغنى عن العالمين جميعاً ... لو اجتمع الناس على ان تأتوا بمثل آيه من آيات ذلك الكتاب لن يستطعن و لن يقدرن ولو كان الكل على البعض ظهيرا" (ص ۲۴)

"ان الذين يبايعون ذكر اسم ربك فانهم يبايعون الله يد الله فوق ايديهم كفى بالله على ناصر و شهيدا" (ص ۲۹)

"و ان الذين يبايعون ذكر اسم ربك فانهم يبايعون الله يد الله فوق ايديهم و كان الله ربك بكل شيء محيطا" (ص ۵۹)

۴) **استدلال بر ظهور بدیع** : "اگرچه از طریقه اهل علم دور است در مقامی که مخاطب ایشان در امری بلا علم واقع و حجت ظاهر شک نماید او را به جواب مجاب فرمایند ولی از آنجائیکه در مقام عبودیت واقف متحمل غیر طریقه اهل حکمت^۱ میشود. حکم صاحب این امر از دو مرحله خارج نیست. یا حق است فطوبی لمن اتبعه یا باطل فالویل لمن عرفه و احبه و شکی نیست از برای هر حق و باطل خداوند عالم علامتی معین فرموده که بآن تمیز داده میشود و این علامت تصدیق و تکذیب ناس نخواهد بود ... حال مردم از کسی که مدعی امری است حجت میخواهند. چه حجت از این عظیم تر است که در عجم خداوند عالم کسی ظاهر فرماید به لسان قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از کلمات او را بفهمند، چه جای اینکه بتوانند اتیان بمثل نمایند. حال از آنچه ظاهر شده چشم پوشیده سوره‌ای که در همین ورقه نازل شده کفایت میکند در حجت بودن آن اهل ارض را. هر گاه کل قرآن سوره تبت (سوره ۱۱۱) بود آیا کسی را میرسید که بگوید حجت نیست؟ حاشا و کلاً بلکه در حجت بودن این سوره معادل با حکم قرآن و معجزه جمیع انبیاء و اوصیاء، لوتیانه بقول اهلش گوی است و میدان. این گوی صاحب این امر. علماء اجتماع نموده گوی خود را بمیدان آرند. آن وقت صدای ای‌والله بلند خواهد شد. خود شما همیشه قرآن خوانده‌اید. بقدر تلاوت لحن تمیز میدهید. بحق خداوندی که جانم بر ید اوست که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند باینکه

یک آیه بیاورند عاجز خواهند شد. اگر هم چیزی بیاورند کلمات مسروقه خواهد بود، نه این است که بر لسان ایشان بر فطرت جاری شود چنانچه در صدر اسلام فصحاء اعراب ادعا نمودند و آخر روسیاه و خجل شدند ... " (صص ۱۷۱ تا ۱۷۴، با توجه به قدمت مجموعه که استنساخ آن در سال ۱۲۶۱ بوده اهمیت مطالب را بهتر میتوان دریافت).

(۵) اتمام حجّت: "از روزی که این امر ظاهر شده عمل کلّ خلق باطل است الا بعد از تصدیق و این حکم خداوند است. هر کس میخواهد تصدیق کند از برای خودش است. هر کس هم تکذیب کند عقوبت به خودش میرسد ... به حقّ خداوندی که لسان مرا باین علو حجّت فرموده که کلّ خلق امروز در علم نزد من مثل این قلم جمادی است که در ید من هست و غرضم از این مقام اظهار فخریه نیست، بلکه هر ذی روحی تمیز میدهد که عالی هر گاه وصف کند خود را از برای رتبه مؤخر ظلم بخود کرده زیرا که آن نمیتواند تمیز امر عالی را دهد ... حظّ علماء عجز است و حظّ عوام تصدیق آنکه اشاره نموده اند که مردم کلمات باطل میگویند ضرری نمیرساند. اول در حقّ خداوند گفتند عَزِيزُ ابْنُ اللّهِ. ۱۱ دوّم در حقّ رسول الله گفتند مثل آنچه در حقّ من گفتند انه لمجنون و خداوند عالم به ردّ ایشان نازل فرموده ما هو الاّ ذکر للعالمین ... تصوّر نفرمائید که احتیاجی به تصدیق اهل بلد یا نصرت اهل ارض داشته باشیم. منتهی امر این است که همگی تکذیب نمایند. همین قدر که زمانی گذشت کلّ آیات نازله از ید حقیر مثل قرآن خواهد شد و همه خلق تلاوت خواهند نمود و امروز نزد من حکم افضل و ادنی از ایشان سواست. سلطان با اخس رعیت در یک صقع است ... " (صص ۱۷۴ تا ۱۷۷)

"و لقد كفر الذين قالوا ان كلمة الله يأخذ من القرآن آياته قل يا ايها الملاء ان اتقوا الله و اتوا بسورة من مثله ان كنتم على اخذ الآيات من ام الكتاب لقاديرين قل لو شئنا لننزل في كل حرف مثل آيات القرآن و كان الله ربك لقوى عزيز" (كتاب العلماء، ص ۹۴) مفهوم كلام مبارك اينست كه آنانكه ميگويند كلمة الله (حضرت نقطه) آيات خود را از قرآن برداشته كافر شدند، بايد از خدا بترسند و اگر ميتوانند آنان نيز از قرآن همانند آن را بياورند، و ما اگر بخواهيم در هر حرفي مثل آيات قرآن نازل خواهيم كرد.

و همچنين "لو اجتمع الناس على ان يأتوا بمثل ما نزلنا اليك في ذلك الكتاب لن يستطعن ولو كنّا نمدّهم بمثل انفسهم و كان الله ربك لقوى عزيز" (ص ۵۵) و "كفى

بذلک کتاب حجّة الذکر لمن علی الارض اجمعین" (ص ۶) که حکایت از حجیت و کفایت آثار نازلہ دارد؛ و ایضاً "و من کفر بآیات هذا کتاب لن یقبل اللّٰه من عمله شیء و قد کان فی ضلال متین." (ص ۲۶)

۶) بیان و تبیین روش استدلال بر ظهور امر جدید: اساس روش حضرت نقطه در دعوت و هدایت مردم بامر جدید بر آیه مبارکه قرآنی اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ نهاده شده و حکمت و موعظه حسنه همان انزال آیات و بینات است و مقصود از «جادلهم بالتي هي احسن» دعوت به مقابله بمثل و اتیان آیات است. در اثری به لحن مناجات که بمناسبت مخالفت و اعتراض ملا جواد نازل شده میفرمایند "و آنک یا الهی لتشهد انّ السائل قد اراد فی الجواب سبل المجادلة علی شأن القوم و انّ ما ادری طرق علمهم ... و انی بعزّتک لا اعلم شیئا من علم الرسوم و لا ادری لعلمها فضلاً عندک ... و اشهدک بأنک قد قلت سبل الدلیل لاهل المجادلة فی کتابک قلت و قولک الحق" فاتوا بحديث مثله ان کنتم صادقین به و آنک لتعلم ما رایت فی یدی احد حدیثا مثله ... " (صص ۱۸۶ و ۱۸۷). این تبیین از دو جهت حائز اهمیت کلی است. نخست اینکه مفهوم و معنی حقیقی مجادله مورد اشاره قرآن که عموماً به غلط مورد استناد و استفادۀ علماء قرار گرفته بیان شده و در حقیقت روش متداول در حوزه‌های علمی مذهبی مردود و نادرست شناخته شده است، و دیگر اینکه حقیقت و اصالت امر حضرتش را به کمک این نکته که کسی به اتیان بمثل آیات و کلمات الهی نازل از قلم هیکل مبارکش موفق نشده اثبات و تحکیم فرموده است.

حضرت نقطه در مقامی دیگر و توقیعی دیگر خطاب به ملا جواد و همفکرانش بر اساس همین مطلب میفرمایند "قد اجاب اللّٰه لمن افتری علیه فی کتابه فلیأتوا بحديث مثله ان کنتم صادقین و انّ الآن فانظر فی نفسک ان استطعت ان تتکلم فی کل ما اردت بلا تأمل و ان تکتب کل ما شئت بلا سکون قلم و ان تتحوّل الایه فی معنی واحده الی کلمات محکمه حتّی تبلغ الی سبعین عدّة فانک صادق فی دعواک و الاّ استغفر ربک و ارجع الی حکمه و ان قلت لا تثبت الحکم بتلك الدلیل یکذبک کتاب اللّٰه و کفی به و کیلاً" (ص ۱۹۱)؛ که مفهوم آن اینست که خداوند تعالی در جواب مفتریان مقرر فرموده که اتیان بمثل آیات اگر توانند بنمایند و سپس او را تکلیف میفرمایند که در حال خود نظر

کن، اگر بتوانی بدون سکون قلم، بدون تأمل بگوئی و بنویسی و به هفتاد گونه آن را بیان کنی البته در ادعای خود صادقی و الا استغفار کن و اگر بگوئی که این دلیل نیست کتاب الهی بر کذب تو شهادت میدهد.

۷) تحولات ایام شیراز پس از مراجعت هیکل مبارک از سفر حج و نحوه اسکات مخالفین امر : نخست جا دارد بیاد آورد که حضرت نقطه پس از مراجعت به شیراز به فاصله کوتاهی به مجلس حسین خان دعوت شدند و بنا بر اصرار علماء در همان اوقات در مسجد وکیل با حضور امام جمعه و جمعی از علماء و همچنین حسین خان صاحبان مناصب دولتی و جمعی کثیر از مردم به منبر تشریف بردند و مطالبی فرمودند که مبتنی بر حکمت مذکور در آثار بود. از جهتی تأیید حقانیت اسلام و ائمه اطهار و از جهتی نفی ادعای بابیت مخصوص امام و در مجموع از تشابه بیانات و آثار حضرتش با تعالیم جد بزرگوار (رسول اکرم) حکایت مینمود. کیفیت بیانات مبارک به نحوی بود که بنا بر بیان حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح "سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید."

اگرچه فاصله این واقعه با شروع و متعاقباً ازدیاد مخالفت و عناد ملاجواد و همفکرانش دقیقاً معلوم نیست، ولی مسلم است در همان ایام و احتمالاً به فاصله کوتاهی بوده است. مداومت و مخالفت ملاجواد مزبور به صدور توقیع زیر انجامیده است که متأسفانه به علت قصور اهل تحقیق در فحوای مطالب آن به غلط بانکار و رجوع حضرتش از اظهار مقام رسالت و مظهریت تفسیر شده و نکته اساسی این است که به علت عدم آشنائی محققین به لحن القول یعنی کیفیت بیان مطلب آن بنا درستی به عدول از مقام حقیقی حضرتش تعبیر شده است:

"بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و بعد چنین گوید اقل خلق الله على محمد بن المرحوم محمد رضا طاب ثراه که جمعی ادعای مقام بابیت امام را علیه السلام نسبت باین بنده ضعیف داده و حال آنکه مدعی چنین امری نبوده و نیستم و حتم است بر کسی که ادعای چنین امر عظیم را نماید که متصف به جمیع صفات

کمالیه علمی و عملیه بوده، علمی از علوم و رسمی از رسوم را فاقد نباشد و احاطه بر کلّ علوم ظاهریه و باطنیه به نهج تحقیق و تفصیل داشته باشد و نباشد امری از امور، کرامه یا خارق عادت که عندالله محمود باشد مگر آنکه بر نحو قطبیت نه بنحو قوه امکانیه که در همه اشیاء خداوند بالاصاله یا بالعرض قرار داده مالک باشد و اگر امری از امور یا حرفی از علوم را فاقد باشد شکی نیست که حامل این مقام عظیم نیست و خداوند عالم و اهل ولایت او شاهد و بصیرند که بحرفی از علوم رسوم اهل علم و بامری از خوارق عادات عالم و قادر نیستم و کلماتی اگر جاری از قلم شده باشد بر محض فطرت بوده و کلاً مخالف قواعد قوم است و دلیل بر هیچ امری نیست و هر کس در باره حقیر اعتقاد رتبه باییت امام علیه‌السلام را نماید خداوند گواه است که در ضلالت است و در آخرت در نار و در این ورقه حيله و تقیه نیست، بلکه ظاهر و باطنم بر آنچه نوشته گواهی می‌دهند و کفی بالله علی ما اقول شهیدا ... "(مجموعه INBA، شماره ۹۱، صص ۱۶۹ و ۱۷۰)

بررسی این اثر از جهات زیر حائز اهمّیت است:

الف - سابقه تاریخی: اوضاع نابسامان شیراز در آن ایام حاصل مخالفت شدید علماء و خشونت حسین‌خان و عناد ملاجواد و همدستانش باعث بروز مشکلاتی بود که حضرت باب تخفیف آن را مصلحت دانستند و در مقابل تقاضای ملاجواد توقیع مزبور را مرقوم داشتند. به این اثر در بعضی آثار دیگر آن حضرت نیز اشاراتی آمده، از جمله در تفسیر هاء (شرح دعای غیبت) بآن اشاره می‌فرمایند (ظهوالحق، ج ۳، ص ۲۸۰).

ب - مفاهیم مطالب و اصطلاحات: از مقام "باییت امام" مقصود "باییت منصوصه" بوده که بنا به اعتقاد شیعه اثنی عشری چهار نفر در غیبت صغری این مقام را ادعا نمودند و لازم به توضیح نیست که حضرت نقطه هرگز چنین امری را ادعا نفرمودند و هر جا در آثار اولیه آمده مقصود همان «باب‌الله» است که اول بار در قیوم‌الاسماء نازل شده است. حضرت نقطه در این اثر نفی علوم و خوارق عادات از خود فرموده‌اند که به اعتباری همان کلام پیامبر اکرم است که

در قرآن نازل شده "انا بشر مثلکم." (سورة الکہف، آیہ ۱۱۰) و همچنانکہ در آن کتاب مجید ذکر این حقیقت آمدہ کہ "یوحی الی" (سورة الکہف، آیہ ۱۱۰) در این اثر نیز تصریح بہ نزول کلام فطری^{۱۲} و الہی و وحی آسمانی شدہ و مخصوصاً استقلال آن از قواعد متداولہ قوم تصریح شدہ است. بنظر میرسد تعیین مشخصات و صفات لازم برای "باب امام" کہ معمولاً بنام "نائب امام" نیز نام برده شدہ ضرورت علم و اطلاع بہ ہمہ معارفی است کہ در اسلام تأسیس شدہ و بدون تردید اگر کسی ادعای باییت ائمہ را داشته باشد باید بہ علوم و معارف آنان آشنا باشد تا بتواند مروّج حقائق آن و راهنمای اهل ایمان قرار گیرد.^{۱۳}

قسمتی از یکی از ادعیہ مبارک نیز مؤید این حقیقت است کہ مقصود حضرتش ردّ باییت منصوص بودہ " ... قد نزلت کلمة الانکار فی قلوب الشیاطین (جواد و ہمراہانش) حتی اخذوا ماکتبوا و انی ما قصدت فی ما کتبت الاّ بابیة المنصوص و انہا کلمة مطلقہ تفید بالخصوص فبعزتک ما مکروا فی حکمی بل کنت اسرع مکراً فی حقہم." (ظہورالحق، ج ۳، ص ۲۶۹) کہ یادآور آیہ مبارکہ قرآنی است کہ "مکروا و یمکر اللہ و اللہ خیر الماکرین." (سورة العمران، آیہ ۵۴)

جناب انیس نیز در جوابی کہ بہ سؤالات یکی از علمای تبریز مرقوم فرمودہ مفہوم این قبیل اثار را چنین توضیح فرمودہ است کہ "اما خطوط و مرقوماتی کہ از آن حضرت شیوع یافتہ ہم استبعادی ندارد، چہ اسلاف بزرگوار آن حضرت بحکم تقیہ شفاہاً یا کتباً یا عملاً چنین معاملہ میفرمودند و اوصاف و اعمال معاندین ظالمین عصر او را خبر دادہ یکی از بزرگترین علانم آن بزرگوار را خوف و تقیہ قرار دادند." (ظہورالحق، ج ۳، ص ۳۷)

بیان حضرت بہاء اللہ در کتاب مستطاب ایقان نیز مؤید این مطلب است کہ این چنین از بحارانوار مجلسی نقل فرمودہ اند: "انّ فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد. اما العلامة من موسی الخوف و الانظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقہ و العلامة من یوسف السجن و التقیہ و العلامة من محمد یظهر بأثار مثل القرآن." (ایقان، بند ۲۸۲)

در خصوص علم و مراتب آن در آثار مبارک اشارات فراوان موجود است. متناسب و مربوط به این بحث، از جمله در توقیعی میفرمایند: "فاعلم انّ علم الخالص هو الذی لا یتعلّق بشئی الاّ بمعرفة الله عزّ ذکرة و هو فطرة الله الّتی خلقها الله فی العبد لیثبت بها عبوديته لله ربّه ... و اعلم بان حدّ یقین ان لا تخاف مع الله شیئا و لا ترى فی جنب عظمة الله امرأ و ان دون هذه الرتبة فلیست منّا و لا ینسب الینا ... و لكن لا تغفل عن حکم العبودیّة و انّ الامام علیه السلام مع علوّه علی کلّ شئی و غنائه عن کلّ شئی یعجز لمثل قاتله و یطلب منه الماء و انّ ذلك من تقدیر العزیز العلیم و ان کل ما رأیت فی ذلك المقام من صفات الضدیّة یرجع الی ذلك الحکم و لیس لاحد ان یقول لم و بم لا یضرّ لمن عرف الله و اولیائه عدم اظهار علمه بما شاء الناس لأنّ الله لو اعطی الكلّ بما یهوی الیه نفسه فلم یبق احد من الکفار و لا یعجزه ذلك و لكن ینظر حکمه و ینبّی حجتّه ولو کان بأیة واحدة الّتی یعجز الناس من الاتیان بمثلها لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حیّ عن بینة ... و ان ما اشرت من صنایع میرالداماد و شیخ البهائی رحمة الله علیهما و یغفر الله عنهما الله یعلم بهما أنّی ما ادّعت شیئا من تلك الصنایع و لا استطیع بهما الاّ اذا شاء الله و اکرمنى و انّ الرياضة و قلة الاکل لیس بدلیل فی حقّی لأنّی انا ما اتعب نفسی و لا اقلّ فی الاکل لضعف جسمی بل انّ الحجّة هی عدم الحجّة مما یتصورون لی فافهم ان کنت ذافهم و اسلم امرالله لتکون من الفائزین و ان ما وصفت من صفات حامل ذالک المقام الله اعلم حیث یجعل حکمه و اما العلم فهو علمی بالله و اولیائه و لا اعلم دون ذلك و اما العمل فما اجد احداً اقلّ عملاً منی و لكن ما یخطر فی سرّی افضل من عمل المجتهدین و اما خوارق العادات فلا املك لنفسی شیئا و لیس اعظم آیة لی من کلامی لأنّ نور صبح الازل اشرق علی علانیتی بمثل سریرتی و لا اقول لک اصغر من ذلك و استغفر عن التحدید بالکبیر و الیه انیب." (ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۳-۱۵)

مفهوم بیان مبارک اینست که علم حقیقی معرفتی الهی است که خداوند در فطرت خلق ودیعه نهاده است ... کمال یقین و اطمینان آنست که انسان جز از خدا تترسد و هیچ چیز را در مقابل عظمت الهی به چیزی نشمارد ... با اینهمه نباید از حکم عبودیت و بندگی حقّ غافل شد، زیرا امام (مقصود سیدالشهداء است) با همه بزرگی و استغناء از قاتلان آب میطلبید و این صفات متضاد همه به همین مقام عبودیت مربوط است و عدم اظهار علم و احاطه مظاهر حقّ از همین نظر است زیرا اگر آنچه همگان خواهند روا کند کسی دیگر کفر نخواهد ورزید، اما برای اظهار حکمت و حجتّ به آیات تحدّی فرموده حتّی یک آیه اگر باشد نازل خواهد فرمود که مردم از اتیان و ارائه همانند آن عاجز خواهند بود ... از صنعت و علم میرداماد و شیخ بهائی خواسته بودی بدان که نه چنین ادعائی

داشته و دارم و نه بر آن قادرم مگر آنکه حق عطا فرماید و ریاضت و امساک در غذا را دلیل خود قرار نداده‌ام و خود را به سختی نپرورده‌ام و در غذا امساک نمیکنم، بلکه حجت و دلیل من همان نبودن حجتها و دلائلی است که همگان تصور مینمایند و اگر صاحب فهم و ادراک باشی خواهی فهمید و آنچه از صفات برای صاحب این مقام شمردی بدان که خداوند بر آنچه مقرر میفرماید داناتر است (اشاره به آیه قرآنی *اللّٰهُ یَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ*) و علم من علم به خدا و دوستان اوست و غیر از این علمی نمیدانم و اما عمل من، کسی را در مقام عمل از خود کمتر نمیدانم، اما آنچه در ضمیر درونی من میگذرد از عمل مجتهدین برتر و بالاتر است و در خصوص خوارق عادات و معجزات بر چیزی قادر نیستم و بزرگترین نشانه و دلیل من کلام و گفتار من است زیرا نور صبح ازلی (مقام مظهر کلی الهی) به ظاهر و باطن من اشراق فرموده است. حقیقت مطلب از این کمتر نیست و از اینکه آن را باین حد محدود بدانم استغفار میکنم.

مفهوم مطالبی که ذکر شد، و کلاً متکی بآیات نازله از قلم حضرت نقطه است، در توقیعات دیگری که اکثراً در آخر این مجموعه آمده به عربی و فارسی هر دو تبیین و توضیح داده شده است.

در خاتمه این تحقیق نارسا میتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که حضرت نقطه اولی در هیچ یک از این آثار و توابع از امر مبارک خود عدول نفرموده بلکه بالحن مختلف و صور متنوع امر خود را متناسب با حکمت و مماشات با نابالغان ابلاغ و اعلان فرموده‌اند.

بیان مطالب و دلائل به صورت تدریجی و تکاملی به منظور توجیه و تبیین این حقیقت است که حضرتش نظر به عدم بلوغ و آمادگی عمومی در فرصتهای مختلف بیاناتی فرموده که تدریجاً نفوس را آماده قبول این حقیقت فرماید که نفثات روح القدس را انقطاع و انتها و ختم و پایانی نیست و ترقیات تدریجی روحانی و معنوی انسان برای درک حقائق همواره در گرو تدرج ظهورات الهی (Progressive Revelation) می‌باشد.

با اقرار به ناتوانی و نارسائی در بیان حقائق و ترجمه آثار مقدسه مورد استناد، از حضور عموم خوانندگان این مقاله التماس و رجای دعا در حق این بنده بینوا دارم.

یادداشت‌ها

- ۱- ر.ک. "مراحل دعوت حضرت تقطه اولی"، معارف بهائی، شماره ۱۰، طهران.
- ۲- در آثار حضرت تقطه اولی در چند مورد فهرستی از اسامی آثار آن حضرت ذکر شده است؛ ر.ک. خطبه جدّه، کتاب الفهرست، خطبه ذکریه.
- ۳- ر.ک. "معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت تقطه اولی" در همین دفتر.
- ۴- مأخذ فوق.
- ۵- امر بکتمان اسم موعود از مسائل مربوط به انتظار ظهور قائم آل محمد است که در احادیث شیعی آمده است. نکته جالب این است که با آنکه حروف حی و مبلّغین بابی در ابتدای ابلاغ امر جدید به ظهور موعود اسلام تصریح نمی‌کردند، مع‌ذلک همین اشاره کافی بود که پیام جدید به ظهور قائم تعبیر شود.
- ۶- از جمله احادیث تقیه "التقیة دینی و دین آبائی" است. مبنای جواز تقیه در قرآن آیات "لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ" (آل عمران/ ۲۸) و "مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ ... (النحل/ ۱۰۶) می‌باشد.
- ۷- سوره النحل/ ۱۲۵: "ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ".
- ۸- ر.ک. ابتدای "معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت تقطه اولی" در همین دفتر.
- ۹- مقصود آیه ۱۲۵ سوره النحل است.
- ۱۰- «حکمت» دارای معانی و مفاهیم متعدّد ذکر شده است، از جمله تطابق علم و عقل و گفتار موافق با حق و صدق و بالاخره کلام معقولی که خالی از زوائد غیرمفید باشد (مستفاد از التعریفات جرجانی).
- ۱۱- ر.ک. قرآن، سوره توبه (۹)، آیه ۳۰.
- ۱۲- مقصود از فطرت سرشت روحانی است که برای درک حقیقت وجود و دین در انسان ودیعه گذاشته شده مبتنی بر نصّ قرآنی (سوره الروم / آیه ۳۰)، و این حدیث که "کل مولود یولد علی الفطرة ... (مستفاد از التعریفات).
- ۱۳- علمای شیعه را نیز اصطلاحاً بعنوان نائب عام امام می‌شناسند.

پیامهای حضرت نقطه اولی به حکام زمان

شاپور راسخ

مقدمه

تا بدان جا که تاریخ گواهی می‌دهد اکثر مظاهر الهی حکام و رؤسای زمان خود را مورد خطاب قرار داده‌اند، تا حجّت را بر اهل عالم اکمال کنند. حضرت زرتشت کلام الهی را به گشتاسب، شهریار ایران، عرضه فرمود. یکی از مخاطبان اولیّه حضرت موسی کلیم‌الله فرعون مصر بود.^۱ حضرت محمد رسول‌الله شش نامه به رؤسای عصر خود فرستادند، از جمله به هراکلیوس، امپراتور روم شرقی، به خسرو پرویز پادشاه ایران، به نجاشی پادشاه حبشه و به المقوقس، حاکم رومی مصر، به هوزة بن علی حنفی، امیر یمامه، و نیز به حارث، امیر غسان.^۲

این سؤال از همان آغاز به ذهن می‌آید که چرا مظاهر الهی چنین خطابی صادر می‌کنند؟ با توجه به متون پیامهائی که در دست است می‌توان هفت فرضیه در این مورد مطرح کرد،^۳ و بعد در صدق آنها تحقیق نمود:

۱- برای اکمال ابلاغ پیام الهی و اتمام حجّت به کلّ ساکنان ارض، و تبلیغ و دعوت مخاطب به امر جدید و با توجه و رعایت این اصل که بر طبق قاعده عمومی: "الناس علی دین ملوکهم"، یعنی مردم بر کیش ملوک خود هستند.

- ۲- برای ابراز قدرت، یعنی ارائه سلطنت معنوی الهی خود و انذار و تحذیر.
- ۳- به منظور نصیحت، از جمله در ضرورت اجرای عدالت.
- ۴- به منظور شکایت و تظلم یا طلب اقدامی خاص.
- ۵- به قصد راهنمایی در نحوه صحیح اداره امور مملکتی، چنان که الواح جمال مبارک خطاب به برخی سلاطین و نیز سوره الملوک و لوح هیکل در این جهت است.
- ۶- وصف الحال.
- ۷- در ارتباط با همان فرضیه اول، تشریح مقام و مرتبت خود علاوه بر بیان رسالت خویش.
- توجه حضرت اعلی به حکام زمان خویش به همان آغاز بعثت برمی‌گردد. حضرت اعلی در کتاب قیوم الاسماء به ملوک و شاهزادگان عالم خطاب عام می‌فرماید و این در سوره نخست آن کتاب شریف به عنوان سوره المملک است که تحریرش در شب بعثت در شیراز شروع شد و اكمال آن مدت چهل روز طول کشید. ضمناً، در قیوم الاسماء حضرت اعلی مشخصاً خطاباتی به محمدشاه و صدر اعظم او، حاجی میرزا آقاسی فرموده‌اند.^۴
- در صحائف احکام آن حضرت، یعنی بیان فارسی و عربی، آمدن سلاطین در ظلّ امر بدیع پیش‌بینی شده و وظائفی را هم برای سلاطین بیان مقرر فرموده‌اند، مثل آنکه "سلاطین باید در کلّ بلاد خود از اول تا آخر عمال بگذارند که اخبار و خطوط آن ارض را از طرفی به طرفی برسانند، چنانچه در ارض فرنگ این نظم کامل دیده می‌شود" (باب ۱۶، واحد ۴)، یا "اذن داده شده از برای فتح بلاد که کلّ را در ظلّ ایمان به خداوند و دین او وارد سازند به نحوی که به قدر ذره‌ای حزن بر اهل بیان و اهل آن بلاد وارد نیاورند، بلکه تا میسر شود به شئونات دیگر ایشان را داخل دین خداوند کنند." (باب ۵، واحد ۴) و ضمناً در کتاب بیان عربی آمده است که "کتب علی من یکن سلطان فی البیان ان یعمل بالعدل و لایتجاوز عن حدودالله."
- ناگفته نماند که برخی از فرائض خاصّ هم در کتاب احکام دیده میشود، که درک فلسفه آنها آسان نیست، چون دستور آن که هر پادشاهی از کشور خود ۲۵ تن علما را از برای نصرت دین خدا و

حمایت از ضعفا انتخاب کند، یا در هر سال سلطان ۱۴۰ مثقال طلا در خزانه برای من یظهره‌الله بگذارد و یا هر سلطان بیتی برای خود بنا کند و آیاتی بر کتیبه‌های آن بنویسد و یا دو بیت بنا کند به اسم من یظهره‌الله که عدد ابواب یکی از ۹۵ متجاوز نشود، و عدد ابواب ثانوی از ۹۰ نگذرد (باب ۲، واحد ۱۱ - باب ۱۶، واحد ۱۰ - باب ۱۳، واحد ۹ - باب ۹، واحد ۷).^۵

آیاتی که از باب پنجم از واحد چهارم نقل شد گواه روشنی است بر این که امر حضرت باب به اعمال زور و جبر و خشونت موافق نیست، و کسانی که حکم جهاد را به آن حضرت منسوب داشته‌اند متذکر نبوده‌اند که حتی در فتح اراضی و بلاد هم آن حضرت از کاربرد فشار صوری بر مردم به منظور داخل کردن آنان در دین خداوند پرهیز داشته‌اند.

مخاطبان آن حضرت

از حکام زمان کسانی که اختصاصاً مورد خطاب و احياناً عتاب آن حضرت قرار گرفته‌اند، به روایت مورخین و شهادت توقیعات حضرت باب عبارت بوده‌اند از:

- ۱- محمدشاه سلطان ایران.
- ۲- حاجی میرزا آقاسی صدراعظم او.
- ۳- سلیمان، شریف مکه.
- ۴- بهمن میرزا، حکمران آذربایجان.
- ۵- نجیب‌پاشا، والی بغداد.
- ۶- سلطان عبدالمجید عثمانی.
- ۷- والی شوستر.
- ۸- محتملاً والی مسقط و، بظن اقوی، مفتی مسقط شیخ سلیمان.

بحث از توقیع به والی شوستر در این گفتار محملی ندارد، زیرا به گفته دکتر محمدحسینی (حضرت باب، ص ۷۶۴) توقیع مذکور در پاسخ والی در مورد معنی حدیث مروی از حضرت علی توسط آن حضرت در حوالی جدّه نازل شده و نمی‌شود آن را در زمره خطابه‌ها به حکام زمان در ارتباط با نقش حکومتی آنان محسوب داشت.

در مورد توقیع مبارک به بهمن‌میرزا، حکمران آذربایجان، فقط فشرده آن در تألیف جناب محمدعلی فیضی آمده (حضرت نقطه اولی، صص ۲۲۵-۲۲۶). و اما در مورد توقیع مبارک به نجیب‌پاشا، والی بغداد، یعنی همان کسی که مدت ۶ ماه ملاعلی بسطامی، ثانی من آمن، را در حبس انداخت و او را بعد به آستانه، یعنی باب عالی، فرستاد، که در میان راه در حبس موصل شهادتشان واقع شد، متأسفانه توفیق دست‌یافتن به آن حاصل نیامد. لذا بحث ما در این سخنرانی به نفوس دیگری که مورد خطاب حضرت باب بوده‌اند محدود می‌شود.

الف - توقیعات به محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی

بر طبق نوشته جناب ابوالقاسم افغان ۵ توقیع برای محمدشاه نازل شد: اول در بوشهر، دوم در اصفهان، سوم در سیاه‌دهن، چهارم در ماکو، و پنجم در چهریق (عهد اعلی، ص ۴۶۰). بر این توقیعات باید آنچه را در قیوم‌الاسماء در همان بدو ظهور خطاب به محمدشاه آمده اضافه کرد. در کتاب قیوم‌الاسماء مضمون توقیع به محمدشاه دعوت به قبول امر جدید و اقدام به نصرت و انتشار آن است. پس از مراجعت از سفر حجاز، احتمالاً در بوشهر، توقیعی دیگر در حدود فوریه-مارس ۱۸۴۵ از قلم مبارک نازل می‌شود و در آن می‌فرمایند که ایرانی و از طائفه تجارند، و بر حسب ظاهر امی، ولیکن مأمور از سوی حضرت بقیة‌الله هستند. ظاهراً این توقیع به دست شاه نرسیده است.

توقیع بعد، به گفته دکتر محمدحسینی، در حوالی طهران، احتمالاً در کلین (جناب افغان سیاه‌دهن نوشته‌اند. در مورد توقیع در اصفهان اطلاعی به دست نیامد.) در حدود اپریل ۱۸۴۷ صادر شده و در آن از شاه می‌خواهند که آن حضرت را برای ملاقات و مذاکره با علماء دعوت کند، و می‌دانیم که شاه به بهانه‌ای از ملاقات آن حضرت احتراز کرد (حضرت باب، ص ۸۲۸).

توقیع سوم بعد از قیوم‌الاسماء در ماکو نازل شد و مفصل‌ترین خطاب آن حضرت به محمدشاه و به فارسی و عربی است. خطاب به شاه می‌فرمایند که حضرتشان مرآت رابع هستند و می‌فرمایند که نقطه‌ای هستند که همه ذوات از وجود حضرتشان هستی یافته‌اند، و می‌فرمایند حدود چهار سال از ظهور مبارک گذشته، ولی اطرافیان شاه مطلب را کما هو حقّه به اطلاع او نرسانده‌اند. به شاه می‌فرمایند قیام بر نصرت امر بدیع کند و بر نفس خویش رحم کند که مورد سخط الهی قرار نگیرد. در آخر توقیع به استدلال نقلی از احادیث در اثبات امر خود می‌پردازند.

توقیع چهارم به عربی است و در اوائل اقامت در چهریق (ورود به چهریق در اپریل ۱۸۴۸) نازل شده و توقیع قهری است. شاه را از مرافقت با شیطان پلیدنفس، حاجی میرزا آقاسی پرهیز می‌دهند و خود او را نیز به عذاب دوزخ وعید می‌دهند و می‌فرمایند: "اگر شاعر می‌شدی که در ایام سلطنت تو بر من چه گذشته است، آرزو می‌کردی که هرگز به این عالم قدم نهاده بودی."^۶

جناب ابوالقاسم افغان عقیده دارند که برای حاج میرزا آقاسی سه توقیع در بوشهر، ماکو، و چهریق عزّ نزول ارزانی داشت، در حالی که دکتر محمدحسینی با احتساب آنچه در کتاب قیوم‌الاسماء آمده ذکر پنج توقیع را که حاجی مخاطب آنها بوده می‌کند به شرح ذیل:

۱- در کتاب قیوم‌الاسماء که در سال ۱۲۶۰ هـ.ق. نازل شد، و ماحصل پیام حضرت به حاجی این است که از خدا بترس و از منصب خود کناره گیر.

۲- توقیعی در شیراز که احتمالاً در همان سال اول بعثت نازل شده و در آن صدر اعظم را به نصرت امر جدید دعوت می‌فرمایند.

۳- توقیع سیاه‌دهن، نزدیک قزوین، که در اپریل ۱۸۴۷ نازل شد و در آن از حاجی می‌خواهند که مکان مناسب‌تری در تبعید ایشان به آذربایجان معین نماید.

۴- توقیع قهریه نازل شده در چهریق (سجن ثانی) یعنی در اپریل ۱۸۴۸ (؟) که مصدر است به این عبارت "بسم‌الله القهار الشدید"، و در آن به حاجی می‌فرمایند حق را نصرت نکردی، دیگر چرا تحقیر نمودی و مسجون داشتی؟ و در آن توقیع او را ابلیس خبیث می‌خوانند.

۵- توقیع قهریه دیگری که در چهریق در روزهای اول مراجعت از تبریز نازل شده (اگست ۱۸۴۸؟) و توسط جناب حجت زنجانی فرستاده شده که در آن با شهادت کامل به حاجی می‌فرمایند "چگونه اموال ناس را به باطل اخذ می‌کنی" و او را مستحق نار دوزخ می‌دانند و به او می‌فرمایند چون از حق اعراض کردی به فنا راجع می‌شوی. طی این توقیع به ظالم دیگری، یعنی حسین‌خان حاکم فارس، هم اشاره می‌فرمایند.

ب - توقيع به سلطان عبدالمجید عثمانی

متن این توقيع منیع را دارالانشاء بیت‌العدل اعظم الهی همراه با نامه مورخ ۶ شهرانور ۱۶۱ (۹ جون ۲۰۰۴) برای این بنده فرستاده‌اند. این توقيع که در سه صفحه و به لسان عربی است با این عبارت آغاز می‌شود: "سبحان الذی نزل الكتاب علی من یشاء من عباده" و با این عبارت پایان می‌پذیرد: "و سبحان الله ربک رب العزه عما یصفون و سلام علی المهاجرین و الحمد لله رب العالمین." سبک و شیوه کلام حضرت اعلی در این توقيع سیاق قرآن مجید را به یاد می‌آورد. در این توقيع به سلطان می‌فرمایند وقتی این نامه به وی رسید علما را احضار کند و از جانب آن حضرت بخواهد که کتاب الهی را با عدل و انصاف تلاوت کنند و ملاحظه نمایند که چگونه حجت الهی بر آنان بالغ و کامل شده است. به این ترتیب حضرت ربّ اعلی کتاب را به عنوان حجت خود اعلام می‌فرمایند. در عین حال خود را وارث حضرت پیغمبر عنوان می‌کنند.

حضرت اعلی خطاب به سلطان می‌فرمایند که تو در حکم حبس پیام‌آور ما (رسول ما)، یعنی ملاعلی بسطامی، تبعیت شیطان را کردی. هر چند او عبدی ضعیف است، اما بدان که ما هستیم که او را فرستادیم و انا نحن علی کلّ شیء لغالبون. ای مجید، از هوای نفس خود پیروی مکن، زیرا آن تو را از راه بدر خواهد کرد.

ذکر چند نکته تاریخی بمناسبت بی‌فائده نخواهد بود. حضرت باب در ۱۰ سپتامبر ۱۸۴۴ عازم مکه شدند و در ۱۵ دسامبر همان سال به جدّه رسیدند. حضرتش در حجاز بودند که خبر گرفتار شدن ملاعلی بسطامی^۷ به اطلاعشان رسید، ولی در مسقط بود که فرصت مناسب برای مکاتبه با اولیای امور ایران و عثمانی در مورد این دستگیری به دست آوردند. در مسقط از ملاحسن گوهر که خود را زعیم طائفه شیخیه وانمود می‌کرد خواستند که توقيع نازل از قلم مبارک خطاب به سلطان عبدالمجید عثمانی را توسط نجیب‌پاشا، حاکم بغداد، به وی رساند، و نیز از شخص ملاحسن خواستار شدند که خودش هم برای استخلاص ملاعلی بسطامی اقدام کند. ملاعلی بسطامی در آن موقع خود زندانی نجیب‌پاشا در بغداد بود. متأسفانه اقدامات معموله آن حضرت به ثمر نشست. ملا گوهر به جای کوشش برای رهائی ملاعلی حکم قتل او و تکفیر حضرت باب را امضاء کرد. مورخان می‌گویند معلوم نیست که توقيع مورد اشاره به دست عبدالمجید رسیده است یا نه؟^۸ سلطان عبدالمجید سی و یکمین سلطان عثمانی است که از سال ۱۸۳۹ تا سال ۱۸۶۱ بر سر

کار بود. قابل ذکر است که سلطان مذکور بود که توفیق معروف به خط شریف گلخانه را در نوامبر ۱۸۳۹ صادر کرد، توفیقی که به نظر می‌رسد سرآغاز عصر گذشت و مدارای مذهبی در قلمرو عثمانیان باشد. توفیق دیگر، خط همایون، در سال ۱۸۵۶، مرحله تازه‌ای را در مسیر اصلاحات در آن سرزمین افتتاح کرد، اما این سلطان قدرت و شهمت لازم را برای اصلاح بنیادی و تجدید حیات عمیق سرزمین‌های عثمانی نداشت.

ج - تواقیع مبارک به سایر رؤسا و حکام

۱- در صدر این عده باید از **سلیمان شریف مکه** یاد کرد، که در منتخبات آیات، صفحه ۱۸، توفیق مبارک خطاب به وی آمده است. جناب فیضی در باره این توفیق نوشته‌اند (حضرت نقطه اولی، صص ۱۳۹-۱۴۰) که در این توفیق حضرت اعلی شریف مکه را دعوت به قبول و تبعیت از امر حق فرموده‌اند. این توفیق توسط جناب قدوس که در التزام رکاب بود ارسال شد، ولی شریف مکه در آن موقع به علت اشتغال به امور دیگر و کثرت غرور توجهی به زیارت آن توفیق و تفکر در آن ننمود، و در نتیجه از اطلاع بر ظهور جدید محروم شد. سال‌ها بعد شریف مکه به حاج نیاز بغدادی اظهار کرد که در موقع دریافت توفیق مبارک به مناسبت اشتغال فراوان توفیق مطالعه آن را نیافته است. حضرت باب در خود توفیق مبارک اشاره به احتجاج شریف از شناسائی خود می‌فرمایند (فاذا بعد ما خلقناک للقاءنا یوم القیامه قد احتجبت عنا بغير حق). در این توفیق به صراحت می‌فرمایند که وحی الهی محصور در حضرت محمد رسول الله نبوده: "ان الذی قد اوحی الی محمد رسول الله قد اوحی الی علی قبل محمد." یعنی همان خدائی که به محمد بن عبدالله (ص) وحی فرستاد به علی محمد، یعنی حضرت باب، وحی فرستاده. و باز استناد به حجیت آیات می‌فرمایند که احدی جز مظهر حق نمی‌تواند اتیان کند، و به او به عنوان شریف مکه تذکار می‌دهند که اگر تو امر الهی را پیروی می‌کردی همه کسانی که در آن ارض هستند نیز به فوز اتباع از امر می‌رسیدند " و کل لیدخلون انفسهم فی الرضوان و هم کانوا فی رضاء الله خالدين." توفیق مبارک عاری از تهدید نیست. در آخر توفیق می‌فرمایند که اگر وی از ورود در رضوان الهی امتناع کند، به زودی با دیگران وارد نار خواهد شد و در نزد خدا ولی و نصیری نخواهد یافت.

۲- خطاب دیگر به **سلیمان** از علما یا مفتی شهر مسقط است، که متن آن را در صفحه ۲۲ منتخبات آیات می‌توان زیارت کرد. حضرت اعلی در سفر مسقط در منزل والی سکونت اختیار

فرمودند و ظاهراً یکی از اهداف این سفر ابلاغ امر به یکی از علمای آن دیار بود. خود آن حضرت در توقیعی خطاب به جمهور علماء می‌فرمایند: "و لقد نزل ذکر الله ارض مسقط و بلغ حکم الله الی رَجُلٍ منهم لعلّه یتذکر بآیاتنا و کان من المہتدین. قد اتبع ہوائہ من بعد ما تلی آیاتنا و اَنّہ فی حکم الکتاب لمن المعتدین." به این ترتیب، عالم مذکور استقبالی از امر آن حضرت نکرده است. آغاز توقیع حضرت اعلیٰ به سلیمان مذکور چنین است: "ہذا کتاب من عند اللّٰہ المہيمن القیوم الی سلیمان، علی ارض المسقط عن یمین البحر. اَنّہ لا الہ الاّ انا المہيمن القیوم." در طی توقیع باز هیکل اقدس به این مطلب تأکید می‌فرمایند که اگر همه کسانی که در ملکوت آسمان و زمین و بین آن دو هستند گرد هم آیند تا مانند این کتاب (نامه) را بیاورند مسلماً نخواهند توانست. به سلیمان مذکور می‌فرمایند که از این سرزمین به بیت، یعنی بیت‌الله مکہ، تشریف برده‌اند، و وقتی از بیت‌الله به این سرزمین، یعنی مسقط، بازگشته‌اند "ما شہدنا ان تذکرت بما نزلنا علیک" ندیده‌اند که آنچه به سلیمان فرموده بودند او را متذکر کرده باشد.^۹

۳- **بہمن میرزا حاکم آذربایجان** - متن اصلی توقیع به بہمن میرزا به دست نگارنده نیامد، فقط فشرده مطالب آن را جناب فیضی در کتاب خود آورده‌اند (صص ۲۲۵-۲۲۶). به موجب نگارش ایشان، وقتی حضرت اعلیٰ به ہمراہی نظامیان به قریه میانج در نزدیکی شهر تبریز رسیدند، توقیعی به نام شہزادہ بہمن میرزا، والی آذربایجان، مرقوم فرمودند. مضمون توقیع مبارک آن است کہ به حمایت و نصرت آن حضرت قیام نموده و موافقت نماید کہ در تبریز اقامت فرمایند و فرمودند اگر چنین حُسنِ نیتی در برابر ظلم و ستم حاجی میرزا آقاسی از خود بروز دہد بہ جمیع نوایا و آرزوہای باطنی خود خواہد رسید، و اگر بر خلاف رفتار نماید مورد بیمہری شاہ و وزیر واقع شدہ از مقام خود معزول [خواہد شد] و ناگزیر بہ بیگانگان پناہ خواہد برد. " حضرت اعلیٰ از محمدبیک کہ ہمراہ آن حضرت طی طریق می‌کرد خواستند کہ توقیع را بہ حکمران آذربایجان رساند. حکمران، ہرچند تحت تأثیر آن توقیع قرار گرفتہ بود، ولی پس از مشورت با علماء شرع از کمک بہ حضرت خودداری کرد و دستور حاجی میرزا آقاسی را اجرا نمود و بر او همان رسید کہ حضرت اعلیٰ پیش‌بینی فرمودہ بودند. بہمن میرزا سرانجام در غربت در قفقاز بہ سال ۱۳۰۰ هـ.ق. درگذشت. ناگفتہ نماند کہ بہمن میرزا فرزند عباس میرزا، ولیعهد فتحعلی‌شاہ، و برادر محمدشاہ قاجار بود.

۴- چنانکه معروض افتاد متن توقیع مبارک خطاب به **نجیب پاشا** والی بغداد را هم متأسفانه بدست نیاوردم، و باقوی احتمال به قضیه حبس ملاعلی بسطامی ارتباط دارد.^۱

۵- در مورد توقیع به **والی شوشتر** هم قبلاً اشاره کرده‌ایم که پاسخ سؤال والی در مورد حدیثی است که از حضرت علی روایت شده (عَلَمَنِي اخِي رَسُولَ اللَّهِ عَلِمَ مَا كَانُ وَ عَلَّمْتُهُ عَلِمَ مَا يَكُونُ) و چون ربطی به امور حکومتی ندارد می‌توان همراه با مکاتبات علماء زمان مطرح کرد.

تفصیل مضامین عمده خطابات حضرت اعلی به محمدشاه

محمدشاه قاجار از سال ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۴ ه.ق. بر ایران سلطنت کرد. وی پسر عباس میرزا ولیعهد فتحعلی‌شاه قاجار بود. پیشکار باتدبیر و فاضل محمدمیرزا هنگامی که وی فرمانروای آذربایجان بود - یعنی میرزا ابوالقاسم فراهانی - نقش مهمی در رساندن او به مقام سلطنت داشت. اما یک سال بعد محمدشاه فرمان داد که میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی را در باغ نگارستان خفه کردند، و صدارت از آن پس در همه عمر محمدشاه نصیب حاجی میرزا آقاسی شد، که شاه به او، که مدعی کشف و کرامات بود، اعتقاد خاصی داشت. محمدشاه از کودکی گرفتار بیماری نقرس بود، و وقتی سنش به چهل رسید مورد تهاجم امراض مختلف شد و توان و نیروی رسیدگی به امور مملکت را نداشت و ناچار همه کارها را به دست حاجی میرزا آقاسی سپرد، که هیچگونه اطلاعی از سیاستمداری در زمان خود نداشت و درآمد کشور را بیشتر صرف حفز قنوت و ریختن [ساختن] توپ کرد. در زمان محمدشاه ایران عرصه رقابت روس و انگلیس بود.

مضامین عمده توقیعات حضرت اعلی خطاب به محمدشاه را که ظاهراً با خطابات مهمین آن حضرت در قیوم‌الاسماء به همین شاه آغاز می‌شود می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- دعوت شاه به قبول و نصرت و انتشار امر بدیع.

۲- استناد و استشهاد به آثار خود که قابل مقایسه با قرآن مجید است و خلق از اتیان مثل آن عاجزند.

۳- اشاره به ایرانی بودن خود و این که از طائفه تجارند و بر حسب ظاهر امی و لکن مأمور از نزد حق.

۴- پیشنهاد ملاقات با شاه و علماء عصر (توقیع دوم).

- ۵- بیان مصائب وارده به آن حضرت در قلعه ماکو.
- ۶- بیان آمادگی برای فدا در راه امر خدا.
- ۷- معرفی خود به عنوان مرآت رابع بعد از جلوه توحید الهی، مقام نبوت، و پایگاه ولایت.
- ۸- ذکر آن که کل خیر در اطاعت از امر ایشان است.
- ۹- می‌فرمایند نقطه‌ای هستند که همه ذاتها از وجود حضرتشان هستی یافته‌اند.
- ۱۰- تطبیق حدیث مفضل و بشارت سنه ستین بر ظهور خود.
- ۱۱- با وجود ارسال فرستاده‌ای با کتاب به حضور شاه در سنه ستین، الی‌الآن که قریب چهار سال است مطلب را کما هو حقّه کسی به حضور شاه معروض نداشته (توقیع سوم نازل در ماکو).
- ۱۲- شرح مصائب خود از زمان شیراز تا دوره ماکو، و بعد توصیفی از قلعه ماکو که اهل آن منحصر است به دو مستحفظ و چهار سگ.
- ۱۳- انذار شاه به آنکه خود را مورد سخط الهی قرار ندهد.
- ۱۴- ذکر از اخلاص معتمدالدوله به آن حضرت در اصفهان.
- ۱۵- استناد در مورد ظهور خود به احادیث و اخبار اسلامی، چون "لا بد لنا من آذربایجان" (از امام محمد باقر).
- ۱۶- توقیع چهارم که به عربی در چهریق نازل حاوی توبیخ شاه و دعوت او به تلافی مافات است.
- ۱۷- برحذر داشتن شاه از نزدیکی با شیطان پلید بی‌رحم، یعنی حاجی میرزا آقاسی.
- ۱۸- سؤال از مخاطب: "به من بگوی به چه جرم و خطائی حکم تبعید مرا بدین مکان صادر نمودی؟ بدان که عذاب الهی سریع و قریب است."

ابلاغ رسالت خود و اتمام حجت

در فهرست فرضيه‌هائى كه در آغاز اين گفتار مذكور آمد از جمله ابلاغ پيام الهى و رسالت خود و دعوت مخاطب به امر جديد و اتمام حجت بر اهل عالم است، كه در اينجا هم مايلم نمونه‌هائى از عبارات خود حضرت اعلى را در اين زمينه به استحضار شما رسانم. در ضمن همين ابلاغات حضرت باب مقام والائى خود را گاه صريحاً و گاه در قالب كنايات بيان مى‌فرمايند. مثلاً در توقيع به محمدشاه مى‌فرمايند:^{۱۱}

- اننى انا سلطان حق من عند الذى هو امام حق مبين مبين على من على الارض.

- و ما على الا ذكر من كتاب ربك ثم هذا ابلاغ مبين.

- فو الذى بدع خلقى ما شهدت على نفسى من ذنب و ما اتبعت الا الحق و هى بالله على شهيدا.

در اين عبارات معصوم‌بودن خود و رسالت خود را كه من عندالله است تصريح مى‌فرمايند. عبارات زير عظمت مقام آن حضرت را مشخص مى‌كند:

- الا اننى انا ركن من كلمة الاولى التى من عرفها عرف كل.

- قد جعل الله كل مفاتيح الرضوان فى يمينى و كل مفاتيح النيران فى شمالى.

- انا النقطة التى ذوت بها من ذوت و انا وجه الله لايموت و نوره الذى لايفوت. من عرفنى ورائه اليقين و كل خير و من جهلنى ورائه السجين و كل شر.

اگر در اولين آيه‌اى كه فوقاً نقل شد ابهامى در مورد مقام آن حضرت كه آيا نائب و نماينده امام غائب هستند يا نه وجود دارد، ولى در آيات اخير كه خود را وجه‌الله و نورالله و نقطه‌اى كه هستى‌ها بدو هستى گرفته، يعنى نقطه اولى معرفى مى‌فرمايند، جاى هيچ گونه تأملى باقى نمى‌ماند.

در توقيع مبارك آن حضرت به محمدشاه (از ماکو) موضع و مقام آن حضرت در قبال قائم موعود كاملاً روشن مى‌شود وقتى مى‌فرمايند:

"خداوند شاهد است كه مرا علمى نبود، زيرا كه در تجارت پرورش نمودم. در سنه ستين [۱۲۶۰] قلب مرا مملو از آيات محكمه و علوم متقنه حضرت حجة‌الله عليه‌السلام فرمود تا آن كه ظاهر

کردم امر مستور را و رکن مخزون را به شأنی که از برای احدی حجتی باقی نماند. لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة". و عبارات زیر صریحتر از آن است که نیاز به توضیح آنها باشد (از همان توقیع):

- اگر کشف حُجُب شود محبوب کل منم و احدی منکر نخواهد شد.
 - یقین میدانم که مالکم کل موجود و مفقود را به تملیک حیّ معبود.
 - به حقّ خداوند اگر بدانی آنچه می‌دانم کلّ سلطنت دنیا و آخرت را میدهی بر این که مرا راضی نمائی در اطاعت حقّ.
- در توقیع به شریف مکّه دو عبارت بر عظمت مقام و مرتبت آن حضرت شهادت می‌دهد:
- فاذا بعدما خلقناک للقاءنا یوم القیامه قد احتجبت عنا یغیر حقّ.
 - ان الذی قد نزل الفرقان قد نزل هذا کل من عندالله لاریب فیه. یعنی همان خدائی که قرآن را نازل کرد مُنزل کلام آن حضرت نیز هست.

ابراز قدرت و تنبیه و تحذیر از ظلم

هم در توقیع اول به صدر اعظم حاجی میرزا آقاسی به او توصیه می‌فرمایند که به صدارت ناپایدار دنیوی دل نبندد، و در اندیشه تأمین سعادت اخروی باشد، و این سعادت در نصرت امر جدید است.

در توقیع قهریه از چهریق به حاجی میرزا آقاسی می‌فرمایند چطور پس از شنیدن ندای امر جدید اعراض کردی و از اعراض حیا نمی‌کنی و از غضب خدا نمی‌ترسی. متذکّر باش که اگر تو شیطان عنود مؤمن نشدی ولی عده‌ای از نفوس عالم و متقی ایمان آورده‌اند.

حضرت باب مکرراً آمادگی خود را برای جانفشانی در راه حقّ و حقیقت ابراز فرموده‌اند. به حاجی در همان خطاب قهری می‌فرمایند آیا مرا از صدور حکم قتل می‌ترسانی، در حالی که مرگ آرزوی برگزیدگان حقّ است؟ بدان که جزاء آن چه می‌کنی آتش دوزخ است.^{۱۲}

در توقیع قهریه که در چهریق نازل شده می‌فرمایند که اشدّ عذاب برای اهل ملک که از مظهر الهی اعراض می‌نمایند مقرر است. به صدر اعظم هشدار می‌دهند که به حکومت دنیوی خود

مغرور نباشد، زیرا نفوس اعظم از وی به دار فنا رفته و محو و نابود شده‌اند، و نیز به صراحت انذار می‌فرمایند که آن چه ظلم کنی به نفس خودت راجع می‌شود و آنچه از اموال دنیوی جمع کنی از آن دیگران می‌گردد. زود است که اجل تو فرا رسد و جزای تو به واقع سقوط در آتش دوزخ است.

قبلاً یادآور شدیم که در پیام خود به سلطان عبدالمجید از او می‌خواهند که علما را برای داوری منصفانه در باره امر بدیع دعوت کند و می‌فرمایند که حتی نزول یک آیه از حضرتشان دلیل حقانیت آن حضرت است، چه که احدی قادر به اتیان به مثل نیست و اعلام می‌دارند که حضرتشان از نسل رسول اکرم و وارث حقیقی سلطنت آن حضرت هستند. سلطان را به خاطر صدور حکم حبس ملاعلی بسطامی توبیخ می‌فرمایند و می‌فرمایند که از شیوه صحیح خلافت بی‌خبر است، و الا ظلم به فرستاده آن حضرت روا نمی‌داشت، و در اواخر توقیع مؤکداً می‌فرمایند: "ان اتبع حکم الله یا ایها المجید و لا تتبع هوائک لیضلک عن السبیل. یعنی، پیروی از هوای نفس خود که تو را گمراه می‌کند مکن.

در سوره‌الملک که در آغاز تفسیر سوره یوسف، یعنی قیوم‌الاسماء، آمده، محمدشاه را به عنوان ملک‌المسلمین مخاطب قرار می‌دهند و به قبول امر جدید و نصرت آن دعوت می‌فرمایند، و او را از افتخار به سلطنت ظاهری تحذیر می‌کنند و تصریح می‌فرمایند که در صورت امتناع از پذیرفتن امر بدیع، سقوط او در نار دوزخ محتوم است. هم در این سوره خطاب به حاج میرزا آقاسی با قاطعیت تام می‌فرمایند که از خدا بترسد و از منصب خویش کناره گیرد،^{۱۳} و به او اعلام می‌دارند که حضرتشان وارث سلطنت حقیقی الهی هستند: "یا وزیرالملک، خف عن الله الذی لا اله الا هو الحق العادل و اعزل نفسک عن الملک فاناً نحن قد نرث الارض و من علیها باذن الله الحکیم."

راهنمایی در اصول صحیح حکمرانی

در خطاب به حاجی میرزا آقاسی سؤال و استیضاح می‌فرمایند که چگونه اموال ناس را به باطل اخذ می‌کند؟

هر گاه به شرح حال رجال ایران، از جمله حاجی میرزا آقاسی، مراجعه شود،^{۱۴} ملاحظه می‌شود که تا چه اندازه به اموال مردم دست‌درازی کرده‌اند. به گفته مهدی بامداد حاجی که خود را صوفی صافی و منقطع از عالم فانی جلوه می‌داد، در ظرف مدّت چهارده سال صدارتش ۱۴۳۸ قریه

شش‌دانگ را مالک شد! این که املاک مورد اشاره را در آخر ایام به شاه بخشیده باشد، تغییری در اصل قضیه، که تجاوز او به مال خلق باشد، وارد نمی‌کند.

در توقیع دوم قهریه خود به حاجی میرزا آقاسی مظالم حاکم فارس را که به فرمان حاجی صاحب اختیار شده بود یادآور می‌شوند و انتقام الهی از آن ظالم جبار را پیش‌بینی می‌فرمایند و به خاطر مخاطب می‌آورند که چگونه منوچهرخان معتمدالدوله در اصفهان نسبت به آن حضرت شرط احترام و توقیر را بجای آورد و در حقیقت به وی نمونه درست رفتار یک حکمران را یادآور می‌شوند.

تأکید در مورد عدالت در خطابات جمال مبارک به سلاطین ارض نیز مصرح است. حضرت اعلی در یکی از توقیعات خویش خطاب به حاجی میرزا آقاسی می‌فرماید (فیضی ۳-۱۵۱): "و اشهد بالعدل بان الملك لو انتصر الامر بالحق تثبت له ملك الدنيا والآخرة ... ان اتبع حکم بقية الله بالعدل فان اليوم لا مفر لاخذ الا ان يؤمن بآيات الله و كان من الساجدين ... ان انصر دين الله بالعدل و اقرأ كتاب ربك بالخوف ... ان اتبع حکمی ثم اصبر لامر الله فسوف ترى الملوك بين ايدينا و من على الارض في خزائنا و الله قوي حميد و ان امر الله اكبر عما كان الناس يعلمون."

تظلم

مظهر ظهور الهی اگر زبان به شکایت و تظلم می‌گشاید، نه از باب حفظ و صیانت خود است، بلکه از یک طرف برای توجه‌دادن مظاهر قدرت به لزوم عدالت است و از طرف دیگر برای محفوظ داشتن گروه مؤمنان که مورد ظلم و تعدی قرار گرفته‌اند. مظهر ظهور الهی آنچه را شرط بلاغ است به مسئولان امور می‌فرماید و آنان را در برابر مسئولیت خطیر خود در قبال ظهور جدید قرار می‌دهد، و الا حق مستغنی از دون خود است و به فرموده حضرت اعلی "هو الذی بیده ملکوت کل شیء" (از خطاب به سلطان مجید).

تظلم حضرت اعلی در قبال سلطان عثمانی برای استخلاص ملاءعلی بسطامی، یعنی فرستاده آن حضرت، که در آن زمان در بغداد محبوس شده بود، بوده است.

تظلم در محضر محمدشاه قاجار و صدراعظم او از جهت الزام مصادر حکم به رسیدگی منصفانه و قضاوت عادلانه در مورد امر خود آن حضرت است. چنان که جناب فیضی نوشته‌اند در منزلگاه

سیاه‌دهن توقیع منیعی خطاب به محمدشاه و صدر اعظم صادر و توسط محمدبیک نام ارسال فرمودند (حضرت تقطه اولی، صص ۲۲۰-۲۲۱)، که بعضی از عبارات آن به مناسبت نقل می‌شود:

"اگر مؤمنم ... این نوع سلوک جائز نیست و اگر کافر ... کافر هم در ظلّ عنایت شاهنشاهی در هر ارض بسیار است. باز این نوع حکم جائز نیست. علی‌ای حال با یک نفر ذریه رسول این نوع حکم لایق نیست ... به فضل الله و منه به قدر خردلی ذنب از خود گمان ندارم و هر گاه مشاهده آثاری که از سرّ مشیّت الهی ظاهر شده ملاحظه نمائید رافع سوء ظن خواهد شد، و هر گاه با وجود این مستحقّ قتل، به ذات مقدّس الهی که مشتاقم به موت ... منتظر حکم و راضی بقضاء خداوندم."

وصف حال

وصف حال در توایع حضرت اعلی دو جنبه را شامل است، یکی معرفی شخص خود و دیگری معرفی وضع و شرائطی که در آن قرار داده شده‌اند.

از مقوله اول است این عبارات در نامه‌ای که از بوشهر به محمدشاه ارسال شده:^{۱۵}

"ان اعلم یا ایها الملک اننی فتی عجمی من طائفه عدل التجار امی علی شأن لم یحط بعلمه احد. قد اختار فی الحق لحکمه و انه لا اله الا هو القوی عزیز."

نزول این توقیع پس از مراجعت از مکه به بوشهر و بعد از حبس ملاعلی بسطامی در بغداد است (۱۲۶۱ ه.ق.). اما وصف حال از مقوله دوم را در توقیع آن حضرت به محمدشاه که در قلعه ماکو نازل شده می‌توان یافت. در این توقیع حضرت اعلی پس از آن که به بعثت خود در سنه ستین اشاره می‌فرمایند، ذکر توقیعی را می‌کنند که در همان سنه توسط ملاحسین به طهران برای محمدشاه فرستاده بودند، و متذکر می‌شوند که رجال دولت تا آن هنگام که قریب چهار سال بوده است امر جدید را کما هو حقه به حضور شاه معروض نداشته‌اند، و یادآور می‌شوند که چقدر از حسین خان آجودان‌باشی در شیراز ظلم و شقاوت دیده‌اند، در حالی که مرحوم معتمدالدوله آنچه را لازمه عبودیت و خلوص نسبت به اولیاء بوده در حقّ حضرتشان بجای آورده و بعد دستگیری توسط گرگین‌خان را ذکر می‌کنند (اوائل سال ۱۸۴۷) و این که بالمآل به ماکو فرستاده شدند. وصف حبس ماکو واقعاً رقت‌آور است:

"قسم به سید اکبر که اگر بدانی در چه محل ساکن هستم اول کسی که بر من رحم خواهد کرد حضرتت می‌بود. در وسط کوهی قلعه‌ای است. در آن قلعه از مرحمت آن حضرت ساکن و اهل آن منحصر است به دو نفر مستحفظ و چهار سگ. حال تصوّر فرما چه می‌گذرد؟ الحمدلله کما هو اهل و مستحقه. قسم به حق‌الله که آن کسی که راضی به این نوع سلوک با من شده، اگر بداند با چه کسی است هرگز فرحناک نشود ... و حال آن که بعد از آن که مطلع شدم به این حکم [حکم تبعید و حبس ماکو] نوشته‌ای به حضور مدبر ملک فرستادم که والله به قتل رسان و سر مرا بفرست هر جا که می‌خواهی، زیرا که زنده‌بودن و بلاجرم بحبس مذنبین رفتن سزاوار نیست از برای مثل من. آخر جوابی ندیدم. اگرچه یقین است که جناب حاجی به کما هی امر علم نرسانیده و الا قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلاحق محزون نمودن اشدّ است از تخریب بیت‌الله، و قسم به حق که امروز منم بیت‌الله واقعی." ^{۱۴}

خاتمه

در مورد جمال اقدس ابهی گفته می‌شود که صدور سوره‌الملوک و بعضی از الواح ملوک از دوره ادرنه به بعد گواه ورود امرالله در مرحله تازه‌ای است که اعلان عمومی ظهور جدید است بعد از مرحله ظهور خفی که در سیاه‌چال طهران روی داد و ظهور علنی به مجمع محدود بایان در باغ رضوان که در پایان دوره تبعید به بغداد واقع شد. به شهادت آن چه مذکور آمد اعلان عمومی امر حضرت باب از همان سال اول ظهور حضرتش با صدور توقیعی به افتخار محمدشاه قاجار آغاز می‌شود. خطابات بعدی به محمدشاه، صدر اعظم او حاجی میرزا آقاسی و بالاخره سلطان عثمانی و بعضی حکام این ابلاغ عمومی را که در همان اول کتاب صادر از قلم مبارک، یعنی تفسیر سوره یوسف، قیوم‌الاسماء، خاصه در سوره ملوک آغاز شده بود تکمیل می‌کند. اهمّیت ابلاغ عمومی آن حضرت را خصوصاً در زمینه‌سازی برای ظهور بعدی، یعنی من‌یظهره‌الله، که گاه به تعبیر بقیة‌الله توصیف شده‌اند، می‌توان دریافت. و می‌دانیم که دامنه موضوعات و مباحث مطرح شده در الواح ملوک و سلاطین که از قلم جمال ابهی عزّ نزول یافته وسعت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند و به اعلان عمومی امرالله محدود نمی‌شود بلکه ضمناً خطوط کلی تعالیم اساسیه آن حضرت را در بنیادگذاری یک نظم نوین جهانی ترسیم می‌کند.

ذکرالله

حضرت باب از همان آغاز کلمات ذکر، ذکرالله و ذکرالله اکبر را در باره خود به کار می‌برند.

در کتاب قیوم‌الاسماء در باره بعثت خود مطالبی بدین مضمون بیان می‌فرمایند (سوره رعد، آیات ۶ و ۷): "بدرستی که ما ذکر را فرستادیم تا شما را بدین خالص دعوت کند. بگو ای اهل زمین من ذکرالله اکبر هستم و چاره‌ای ندارم جز این که رسالات خدایم را به شما ابلاغ کنم."

در قرآن ذکر و ذکرالله به فراوانی آمده. مثلاً در سوره‌الرعد، که سوره سیزدهم است، در آیه ۲۸: "الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ." در سوره ۳، آیه ۵۸، آمده: "ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ." در سوره ۱۶، آیه ۴۳، آمده: "... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ." همین آیه در سوره ۲۱، آیه ۷، تکرار شده و مفسران از اهل ذکر به اهل علم تعبیر و تفسیر کرده‌اند. حدود بیست مورد دیگر کلمه ذکر در قرآن مجید آمده است.

حضرت باب در توابع به حکام زمان مکرر از خود به کلمه ذکر یاد می‌کنند. آغاز اول توقیع از بوشهر به سلطان قاجار چنین است: "اقراء کتاب ذکر اسم ربک." و در همان توقیع می‌فرمایند: "اذا ورد عليك كتاب ربك هذا فأمر ان تحضر الموحدين مقر عزتك. ثم قل هذا كتاب من ذكرالله نزل الی، ان استطعتم بمثل آیه منه فأتونی و ان لم تقدروا و لن تفعلوا فاعلموا ان كلمةالله حق و انه لعلی صراط مستقیم ... و لقدرج ذکرالله باذن ربك من بلد الحرام (مکه) ..."

گفتنی است که در همان اول توقیع حضرت باب از خود به تعبیر "ربک" و "ذکرالله" یاد می‌کنند که احدی قادر به اتیان آیه‌ای مثل آیات او نیست.

باید متذکر بود که حضرت باب مبشر ظهورالله بودند، و به این اعتبار هم عنوان ذکرالله برازنده آن حضرت است.

یادداشت‌ها

- ۱- در *تورات*، سفر خروج، باب ۵، چنین آمده: "و بعد از آن موسی و هارون آمده به فرعون گفتند: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: {قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عبد نگاه دارند.}» فرعون گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم؟»"
- ۲- چنان که دکتر محمدجواد مشکور نوشته (خلاصه ادیان، صص ۳۲۰-۳۲۲) حضرت رسول در سال هفتم هجرت به دعوت پادشاهان و امیران اطراف جزیره‌العرب به دین اسلام اقدام فرمود. نوشته‌اند که پادشاه حبشه اسلام آورد. نام حاملان پیام حضرت رسول هم معلوم است.
- ۳- در این مورد به مقاله "مضامین عمده الواح مبارکه جمال ابهی خطاب به ملوک و رؤسا و علمای دنیا" در *سینه‌عرفان*، شماره ۴ نیز رجوع شود.
- ۴- چنان که جناب محمدعلی فیضی نوشته‌اند تمام تفسیر سوره یوسف (قیوم/الاسماء) شامل ۱۱۱ سوره است، که در مدت چهل شبانه‌روز اتمام پذیرفت. باید یادآور شد که سوره یوسف در قرآن کریم شامل ۱۱۱ آیه است، و در تفسیر آن حضرت باب برای هر یک آیه یک سوره نازل فرموده‌اند. اولین سوره به نام سوره‌الملک است. سوره یوسف دوازدهمین سوره قرآن مجید است. جمال مبارک در آثار مقدسه خویش مکرراً خود را از جهت مظلومیت به یوسف تشبیه می‌فرمایند (ر.ک. به یوسف بهاء در *قیوم/الاسماء*، تألیف دکتر نصرت‌الله محمدحسینی، ۱۴۸ بدیع).
- ۵- فصل ۱۲ کتاب "اتین باب" تألیف ع.ف. در مورد وظائف ملوک است.
- ۶- عمده مطالب فوق نقل از کتاب دکتر محمدحسینی است (حضرت باب، چاپ ۱۹۹۵). در مورد متن توقعات به محمدشاه دوستان گرامی را به منابع ذیل ارجاع می‌دهد:
 - در کتاب *ظهورالحق* جناب فاضل مازندرانی، جلد سوم، توابع خطاب به محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی در صفحات ۸۲ تا ۸۹ آمده است.
 - در کتاب *منتخبات آیات از آثار حضرت تقطه اولی*، چاپ طهران، ۱۳۴ بدیع، قسمتی از توابع آن حضرت خطاب به محمدشاه را می‌توان یافت (صص ۵ و ۹ و ۱۳).
 - جناب محمدعلی فیضی در کتاب *حضرت تقطه اولی* (چاپ ۲، ۱۴۳ بدیع) قسمتی از توقیع به محمدشاه و بخشی از توقیع به حاجی میرزا آقاسی را در صفحات ۱۴۸-۱۵۳

نقل کرده‌اند، و نیز متن توقیع مبارک در سیاه‌دهن خطاب به محمدشاه و صدر اعظم که توسط محمدبیک ارسال شد در کتاب فیضی (صص ۲۲۱ - ۲۲۰) آمده است.

۶- دکتر محمدحسینی، در کتاب حضرت باب، خلاصه توقیعات به محمدشاه را در صفحات ۸۲۶ الی ۸۳۴ و خلاصه توقیعات به حاج میرزا آقاسی را در صفحات ۸۳۷-۸۴۳ به این شرح آورده‌اند: توقیع دوم به محمدشاه (ص ۸۲۸)، توقیع سوم به محمدشاه نازل در ماکو (ص ۸۲۸)، توقیع چهارم نازل در چهریق (ص ۸۳۳)، توقیع قهریه از چهریق به حاج میرزا آقاسی (ص ۸۳۸) و توقیع دوم قهریه از چهریق (ص ۸۴۰). ضمناً دکتر محمدحسینی خلاصه سوره‌الملک را در صفحه ۸۴۵ نقل کرده‌اند.

۷- ملاعلی بسطامی به قصد ابلاغ کلمه نزد شیخ محمدحسن نجفی، صاحب جواهرالکلام و مرجع تقلید تمام شیعیان، رفت، و علاوه بر اثبات ظهور جدید به تلاوت آیاتی از تفسیر احسن‌القصص پرداخت که حاضرین برآشفتنند و او را در زندان انداختند و بعد او را از آن محل تبعید کردند (ر.ک. حضرت نقطه اولی، ص ۱۴۷).

۸- حضرت ربّ اعلی در پیام خود به سلطان عبدالمجید اشاره به این موضوع می‌فرمایند که به ملوک دیگر هم خطباتی نازل فرموده‌اند تا آنان را از امر بدیع آگاه کنند. این مطلب درخور تحقیق آیندگان است که غیر از سلطان ایران و سلطان عثمانی چه کسان دیگری مورد نظر حضرت اعلی بوده‌اند، و آیا اشاره آن حضرت به سوره‌الملک است که در قیوم/الاسماء خطاب به ملوک و شاهزادگان عالم نازل شده است؟

۹- بعید نیست که حضرت اعلی در سفر به مکه از طریق مسقط دو مکتوب به سلیمان مذکور مرقوم فرموده باشند، زیرا به او می‌فرمایند که: "از لقاء ما و بعد از کتاب (نامه) ما محتجب گشتی."

۱۰- دکتر محمدحسینی در کتاب خود فهرست برخی از توقیعات حضرت اعلی خطاب به رؤسا و حکام را در صفحه ۹۵۵ آورده، ولی نه در مورد توقیع به نجیب‌پاشا والی بغداد و نه در مورد توقیع به بهمن‌میرزا شرحی نداده است.

۱۱- برای سهولت مطالب، بین توابع صادره از ماکو و چهریق تفکیک قائل نشدیم.

۱۲- ر. ک. همان خلاصه مورد اشاره دکتر محمدحسینی.

۱۳- در آن زمان ۹ سالی بود که حاجی بر مسند صدارت تکیه کرده بود.

۱۴- ر. ک. شرح حال رجال ایران، از مهدی بامداد، ج ۲، و کتاب صدراعظم‌های سلسله قاجاریه، از پرویز افشاری (چاپ طهران، ۱۳۷۲).

۱۵- بخشی از متن آن در (فیضی، صص ۱۴۹-۱۵۱) آمده. در همان توفیق اشاره به ارسال مکتوبی به ملک روم (عبدالمجید) و کل ملوک (?) می‌فرمایند. حضرت اعلی به جوانی، به ایرانی بودن، به امّی بودن، و در عین حال به احاطه علم الهی خود، و نیز به رسالت الهی خود، اشاره می‌فرمایند.

۱۶- ر. ک. منتخبات آیات، صص ۱۴-۱۶.

معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت نقطه اولی

محمد افنان

از آثار مبارکه حضرت نقطه اولی مجموعه‌های خطی متعددی باقی مانده که بعضاً به علت آنکه به خط مبارک و یا استنساخ کاتبان موثق است از اعتبار زیادی برخوردار است. یکی از این مجموعه‌ها که تحت شماره ۹۱ در سلسله انتشارات INBA در شهرالشرف ۱۳۳ بدیع از نسخه اصلی نسخه‌برداری شده حائز اهمیت و اعتبار مخصوص است که جا دارد با دقت و توجه بیشتری مورد تحقیق و مطالعه قرار گیرد.

اگرچه در این مجموعه، بجز در صفحه‌های اخیر که بتاریخ استنساخ تصریح شده، هیچ گونه اطلاعی از قبیل فهرست محتویات و یا علت و کیفیت تنظیم و جمع‌آوری دیده نمی‌شود، و حتی از نام نسخه‌بردار نیز ذکری نشده، ولی به علت قرب زمان نسخه‌برداری که نهم ذی‌قعدة ۱۲۶۱ قمری است و تخمیناً یکسال و نیم بعد از اظهار و اعلان امر جدید است، تقدّم و اصالت نسخه را می‌توان معلوم داشت و شاید این نسخه اولین استنساخ مدون از توابع مندرج در آن باشد و محتملاً منحصر به فرد است.

در اوائل ظهور، نظر به مخالفت و عناد عمومی نسبت به امر الهی که همگان از عالم و عامی و سلطان و رعیت به آن مبتلا بود، آثار و الواح مبارکه غالباً به صورت مجموعه‌هایی بی نام و عنوان و

حتی بدون ذکر مخاطب و موضوع رونویسی میشد تا از جلب توجه کاسته شود و به همین سبب حتی اولین نسخ چاپی آثار مبارکه نیز بی نام و نشان است.

به احتمال زیاد این نسخه در شیراز استنساخ شده و با آنکه ذکر از نسخه‌بردار نیامده احتمال بر این می‌رود به خط جناب شیخ حسن زنوزی است که از همان ابتدا تا ایام اخیر قبل از شهادت به استنساخ آثار و توقیعات مبارکه مأمور بوده است.^۱

حضرت نقطه در شعبان ۱۲۶۰ شیراز را به قصد حج ترک فرمودند و در اواخر محرم ۱۲۶۱ و یا ماه صفر حجاز را ترک کردند و بعد از توقف در نقاط مسیر، مخصوصاً در مسقط، در اواخر جمادی‌الثانی ۱۲۶۱ به شیراز ورود فرموده‌اند. از قلم فیاض حضرت نقطه‌اولی در تمام ایام سفر حج آثار و توقیعات متعدده نازل ولی این مجموعه فقط حاوی چهل و دو اثر است که اکثراً در مسیر رجوع هیکل مبارک از سفر و یا اوائل ایام شیراز و بعد از استقرار در آن شهر نازل شده است، و بالطبع به وقایع آن دوره صراحت و اشاره فراوان دارد. در همین اوقات است که میرزا ابراهیم شیرازی، ملا عبدالعلی هراتی، و ملا جواد قزوینی که مظاهر عجل و جسد و خوار معرفی شده‌اند^۲ به مخالفت با امرالله برخاسته‌اند.

هویت این سه نفر، به غیر از ملا جواد، دقیقاً معلوم نیست. ملا جواد مزبور خاله‌زاده حضرت طاهره و کسی است که وسیله‌آشنائی معزی‌الیها با تعلیم جنابان شیخ احمد و سید کاظم شده و در ابتدا به امر حضرت ربّ اعلی مؤمن گشته، ولی بعداً به علت وقوع بداء در تشکیل اجتماع مؤمنان در عتبات از امر اعراض کرده است. از ملا عبدالعلی اطلاعاتی در دست نیست، ولی احتمالاً از طلاب و شاید از اهل هرات که یکی از قصبات بین فارس و یزد است می‌باشد. میرزا ابراهیم که طبق اطلاعات موجوده محرک و منشأ مخالفت است و شیرازی است با خاندان هیکل مبارک آشنائی و سابقه بیشتری دارد و حتی ممکن است با خانواده پدری هیکل مبارک وابستگی داشته باشد. ظاهراً مشارالیه تمایلات شیخی داشته است.

در این مجموعه توقیعی عنواناً خطاب به میرزا ابراهیم نامی وجود دارد که گرچه معلوم نیست همین شخص است یا نه، ولی مطالب آن با مخالفتها و اعتراضات او شباهت و تناسب دارد. اعتراضاتی که در اوائل عهد اعلی اساس مخالفتهای دشمنان امر الهی است در این خطاب مبارک بحث و

فصل شده است. محتملاً عنوان مزبور به تناسب ارتباط مطالب با میرزا ابراهیم و همدستان اوست و گرنه توقیع مزبور در مراجع دیگر به نام جناب خال اصغر ذکر شده است.

فهرست زیر صورت مخاطبین توقیعات مندرج در این مجموعه بر حسب عناوین است و به اهمّ مطالب نیز اشاره‌ای شده است:

۱- **خطّ ملا حسین** (صص ۱-۶): در این توقیع مبارک حضرت ربّ اعلیٰ اول مؤمن (جناب ملا حسین) را به عنوان مرجع اهل ایمان برای جواب به سئوالات و به عنوان شاهد و نصیر اهل ایمان تعیین میفرمایند و به علت ناسپاسی مردم نزول و تنزیل آیات بدیعه به مفهوم اظهار امر جدید و تشریح شرع تازه را به مدّت پنج سال به تأخیر می‌اندازند، یعنی ناس را از آن محروم میدارند. علت این محروم داشتن مخالفت عموم با ظهور مبارک و ضمناً قیام علماء در کربلا و نجف بر دشمنی با امرالله و حبس و ردّ و تکفیر جناب ملا علی بسطامی است که نهایتاً به فسخ عزیمت حضرتش به برگزاری اجتماع مؤمنین در عتبات منجر شد. ضمیمه این توقیع تعدادی احادیث از امیرالمؤمنین حضرت علی و بعضی از ائمه اطهار مذکور شده که اشاره به فساد علماء در هنگام ظهور و امتحان اهل ایمان و ضرورت تقیه بر حسب احادیث اسلامی دارد.

۲- **الکتاب الوارد علی کتاب الحاج میرزا حسن خراسانی** (صص ۶-۱۰): این توقیع متضمّن اظهار امر به کمال صراحت است و به نزول آیات و کتاب از جانب بقیّة‌الله تصریح شده و آثار نازل را "آیات بدع" و ایمان به آن را واجب فرموده است. این توقیع متضمّن عنایت خاصّ به مخاطب و مؤمنین اولیه است و او را به ابلاغ امر مأمور میفرمایند. در آخر توقیع نیز خطاب عنایتی به خال شده است. حاجی میرزا حسن خراسانی از دوستان جناب ملاحسین و توسط معزی‌الیه تبلیغ شده و محتملاً در آن ایام به ملازمت جناب ملاحسین به شیراز رفته است. حضرت نقطه در این توقیع امر فرموده‌اند یکی از اهل ایمان در خانه جناب سید کاظم مجلس درس ایشان را همچنان برقرار دارد و امر بدیع را تدریس و تعلیم نماید و محتملاً بر اساس این اشاره جناب طاهره به تأسیس مجلس درس در کربلا اقدام نموده است و کتاب قیوم‌الاسماء را تدریس و تفسیر میفرموده است. مطلب جالب در این توقیع اشاره به اعتراض علماست که آیات حضرت باب مأخوذ از قرآن است و به این نکته تصریح میفرمایند که اگر اراده و اذن الهی میبود بی‌شک در هر مطلبی همانند قرآن آیات نازل میشد که میتوان از آن چنین استنباط کرد که کلام خود را همتراز قرآن و تحقّق

بشارت اسلامی معرفی فرموده‌اند که در حدیث آمده که "ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی ... و العلامة من محمد یظهر بأثار مثل القرآن."

۳- خط الکوفه لملاحسین قد ارسلت من المدینه فی قرب العاشور من الشهر المحرم عن سنه ۱۲۶۱ (صص ۱۰-۱۴): این تویق اهمیت مخصوصی دارد، زیرا متضمن اظهار بدهاء در اجتماع احباء در عتبات و امر به مؤمنین سابقین به هجرت و سفر به ارض مطهره بلد الامن (شیراز) می‌باشد و مخصوصاً به تقیه و اجرای آن توصیه فرموده‌اند. ضمناً به حج بیت شیراز اشاره می‌فرمایند.

۴- خط ملاحسین من بوشهر (صص ۱۴-۱۸): این تویق مهمی متضمن تجدید اظهار امر به صراحت کامله است و در آن این آیه مبارکه نازل "و ان کلّ من سمع حکم هذا الامر لن یقبل من عمله شیئی الا ان یدقّ بآیات ربک و کان من الموقنین. و ان الدین فی ذلک الیوم حکم بقیة الله من لدن عبده فی کتاب مبین." ضمناً در این تویق مجدداً ذکر اخذ آیات از قرآن مجید آمده است. حضرتش ضمن ردّ این مطلب تصریح می‌فرمایند که حتی یک آیه از کتاب (قیوم الاسماء) با آیات همه انبیاء معادل است و به این نکته اشاره می‌فرمایند که اگر قرآن حتی منحصر به یک آیه بود، آیا در حجّت و اصالت با نزول آیات متعدده فرقی می‌داشت. در این اثر نیز حکم حجّ بیت مبارک در بلد امن (شیراز) تصریح شده است و در آخر آن چنین نازل "ارجع الی حکم ذکر بدیع ان ارجع الی فانّ الحکم قد بلغ شرق الارص و غریها و انّ حجة الله بالغة الی کل الخلق اجمعین و ما یحلّ لاحد ان یأول آیات الکتاب بعلمه قل فاسئلوا منی کل ما تحبون و مالا تعلمون.

۵- خط میرزا سید حسن من بوشهر (صص ۱۸-۲۳): این تویق متضمن مباحث و مطالب عدیده بدیعه است و در آن اظهار امر و اتمام حجّت به مخاطب شده است. در قسمتی از آن چنین نازل "و اعلم بانّ حکم حرف من آیاتنا لم یعدل ملک الآخرة و الاولی بحکم ربک فی الکتاب لانه تنزیل من امام کریم. لن یحیط بعلمه الا ماشاء انه لغنی حمید و ما هو الا عبدالله امام من الله رب العالمین ان اتبع ذکر اسم ربک العلیّ الکبیر ان اتق الله فی ذلک الامر لقسم لو یعلمون الناس عظیم عظیم الا ان حکم هذا البحر انیق و انه لعریق عمیق و ان حکم هذا الصراط دقیق دقیق. بلغ ذلک الکتاب الی علماء العدل فان حجة الله بالغه علی الناس اجمعین ... و لقد نزلنا کتاباً

الی العلماء لعلهم يتذكرون بآياتنا و كان من الموقنين اقرء كتاب الملوك لدى الرسول فإنه لكتاب حق كريم."

ظاهراً مخاطب این توقیع حاجی میرزا سید حسن، عموزاده مادر هیکل مبارک و برادر حرم محترمه است که تا زمان ظهور جمال اقدس ابهی به ایمان و یقین کامل در امر بدیع موقّق نبوده است، ولی در دوره جمال قدم به ایمان عمیق ممتاز و مورد عنایت مظهر امر و مدّتی در اواخر حیات نیز طائف و ملازم حضور مبارک بود. معزی‌الیه قبل از ظهور در سلک طلب بوده و به طریقه شیخیه می‌رفته است، ولی بعد از ظهور ترک این رویه نموده و به تجارت مشغول شده، ولی همچنان علاقه و تعلق به کسب معارف و کمالات را ادامه می‌فرموده است. ظاهراً بیانات مبارکه زیر ناظر به همین مسائل است که در همین توقیع می‌فرمایند: "و انا لنعلم حکم ما أنشأت فی علم الاصول ان اتکل علی الله و امح الکتب کلها و خذ عطاء ذکر اسم ربک هذا و کن من الشاکرین ... و لكل من صدق بآياتنا فرض ان یمحو کل ما کتب القوم الا بعضاً من آیات الباین [جناب شیخ احمد و جناب سید کاظم] من قبل حکم البدع و ان ذلک حکم عدل من لدن امام حیّ عظیم."

۶ - **خط ما فصلت فی المدینه الی امام حنفی** (صص ۲۳ - ۲۵): این توقیع در حقیقت خطاب به اهل مدینه، یعنی دومین شهر مقدّس اسلامی است و متضمّن اتمام حجّت و ابلاغ امر جدید است. آیات زیر بر این مطلب دلالت تام دارد: "ان ربکم الله خالق کلّ شیء لا اله الا هو. قد فصل احکام هذا الكتاب فی الفرقان من قبل لعلکم بقاء الله تؤمنون و ما يشهد الله للظالمین الا كلمة الشرك ... من آمن بالله و آیاته و اتبع حکم هذا الكتاب فقد اهتدى و من ضلّ فانما یضلّ لنفسه و كان الله ربک لغنی عن العالمین جميعاً ... لو اجتمع الناس علی ان یأتوا بمثل آیه من آیات ذلک الكتاب لن یستطیعن و لن یقدرن ولو کان الكلّ علی البعض ظهیرا."

۷ - **خط مکّه الی شریف سلیمان** (صص ۲۵ - ۲۸): مخاطب این توقیع اهل مکّه و اتمام حجّت الهی بر آنان است، که اگر همه مردم جمع شوند به اتیان همانند کتاب حضرتش قادر نخواهند شد که "قل لو اجتمع الناس علی ان یأتوا بمثل هذا الكتاب لن یستطیعن و لن یقدرن ولو کنا نمذهم عدل انفسهم و کفی بالله شاهدا و نصیرا." و سپس اتمام حجّت می‌فرمایند که آنانکه به آیات الهی کفر ورزند و ایمان نیاورند بگو برهان خود را آشکار سازند و اگر نتوانند، که یقیناً هم نخواهند توانست، جا دارد که به حجّت الهی ایمان آورند. این توقیع با آیه زیر آغاز میشود که "انّ

هذا کتاب قد نزلت باذن ربک من لدن علیّ حکیم. " اسماء مبارکه علیّ و حکیم از اسماء الهیه وارد در قرآن و در اینجا اشاره به هیکل مبارک است.

۸ - **توقیع الحاج سید علی کرمانی** (صص ۲۸-۲۹): این توقیع بسیار مختصر است، اما متضمن نکات مهمه عمیق و به صراحت اشاره به مقام هیکل مبارک دارد و در جواب عریضه مخاطب صادر شده است. آیاتی از آن به شرح زیر است: "فان ذکر اسم ربک لهو الحق یهدیک الی صراط مستقیم هو انه لعلی علی کلمه عظیم ... و ان هذا صراط ربک فاسلکه بالحق فان الله ما جعل فی ذلک الیوم دون ذکر اسم ربک هذا شاهداً و نصیراً و اعلم لله کان الله لم یخلق دونک خلیلاً ... ان الذین یبایعون ذکر اسم ربک فانهم یبایعون الله و ید الله فوق ایدهم و کفی بالله علیّ ناصرأ و شهیداً." صراحت بیان مبارک در اشاره به مقام جلیل خود با تصریح به عنوان "ذکر اسم رب" و عنوان مقام "شاهد" و "نصیر" که از اصطلاحات قرآنی است^۳ استقلال ظهور را در این یوم جدید مصرح و مسلم میدارد. حاج سید علی کرمانی محرر (منشی) جناب سید کاظم رشتی بوده است و کسی است که در سفر حج با میرزا محیط کرمانی، از شاگردان جناب رشتی، به حضور رسید و رساله بین‌الحرمین در جواب سؤالات این دو نفس از قلم مبارک صادر شده است.

۹ - **الحاج سلیمان خان فی المدینه** (صص ۲۹-۳۰): مخاطب این توقیع دقیقاً شناخته نیست. جناب ابولقاسم افغان ایشان را همان حاج سلیمان خان شهید دانسته‌اند، اما در تاریخ امر بابی دو سلیمان خان دیگر نیز وجود دارند که هیچ یک شرافت ایمان را حاصل ننموده‌اند. توقیع با این آیات آغاز میشود: "ان هذا کتاب قد سطرت من ید الذکر هذا علیّ حکیم و انه لعلی علی صراط مستقیم." که اشاره به اسم **ذکر و علیّ و حکیم و صراط مستقیم** همه یادآور اشارات قرآنی و حاکی از مظهریت هیکل مبارک است، علی‌الخصوص که اسم علیّ در آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله نیز رسماً به حضرت نقطه‌اولی اطلاق شده است. این توقیع بسیار مختصر و از ۶ یا ۷ سطر تجاوز نمی‌نماید. اشاره مختصری به آرزوی قلبی مخاطب توقیع شده که شاید این احتمال را که مخاطب همان جناب سلیمان خان شهید است تقویت می‌نماید.

۱۰ - **توقیع بعد اگرچه بدون عنوان است** (صص ۳۰-۳۶): ولی در شرح و بیان علم حروف است و فهم و درک مطالب آن موکول به تحقیق دقیق. شاید اهل اصطلاح به کشف دقائق آن اقدام توانند کرد. نکته جالب این است که این توقیع در هنگام سفر حج در کشتی از قلم مبارک

نازل شده و جالبتر این که اصطلاح معروف **نقطه البیان** در آن ذکر شده است. مقام بیان در آثار مبارکه باستناد حدیث جابر، که از امام باقر روایت کرده، عرفان ذات الهی است.^۵

۱۱ - **خطبه‌ای بدون عنوان** (صص ۳۶-۴۱): که بنا بر متن آن در روز جمعه از ایام شهرالبیضاء (محتماً ذی‌الحجه) که مصادف با ترک مکه و ورود به مدینه بوده از قلم حضرتش صادر شده است و کلاً در تجلیل مقام رسول اکرم می‌باشد. آیه زیر در باره آن حضرت است: "فمن وصفه باسم فقد قرن معه شیئی و من اقرن معه شیئی فقد اثبت معه غیره و من اثبت معه غیره فقد اخرج من شأن الله الذی قد شاء الله لنفسه و من ورد باب حرمه بالاشارة الی دونه فقد حجب عن ملاحظه لقاؤه ..."

۱۲ - **خطبه‌ای بدون عنوان** (صص ۴۱-۴۷): در توحید ذات الهی و ذکر اشتباه علماء و حکماء در موضوع ربط و ارتباط میان حق و خلق. در متن این اثر جلیل محل صدور آن جبل‌السوداء (احتمالاً کوه ابوقیس) در ارض حرمین (مکه و مدینه) ذکر شده است. در خاتمه، با تجلیل مقام پیغمبر اکرم و اوصیاء، یعنی ائمه اطهار خطبه پایان می‌یابد.

۱۳ - **خطبه مخصوص** (صص ۴۷-۵۱): در بیان شأن و مقام حضرت رسول اکرم که محتماً در راه بین مکه و مدینه در حال سواری صادر شده و در متن، اثر مبارک مزبور مورخ به تاریخ ۲۷ شهر الحرام (به احتمال قریب به یقین مقصود ماه ذی‌الحجه است) می‌باشد و حاکی از توجه و تجلیل از مدفن رسول‌الله و ائمه اطهار می‌باشد.

۱۴ - **الخط المسقط الی البیت** (صص ۵۱-۵۲): این توفیق خطاب به والده محترمه و با این آیات متضمن اظهار امر نیز می‌باشد: "تنزل الروح فی کلّ حین علی قلبی لنتلو کتاب ربک فیما یشاء بلسان عربی فصیح." این اثر، اگرچه هیمنه و صراحت خاص دارد، اما از خلال آیات عنایت و مرحمت مخصوص حضرتش نسبت به مادر مهربان و عموم اعضاء عائله استنباط می‌شود. این توفیق بسیار مختصر است.

۱۵ - **الخط المسقط الی سلمان** (صص ۵۲-۵۶): این توفیق در حقیقت ابلاغ به علماء است و در آن مخاطب را، که خود نیز از علماست، با بیانات "قل یا ایها الملاء من اهل القرآن ... و" و "ان ارسل مثل ذلك الكتاب الی بعض العلماء و ابشرهم بایام الله" به امر جدید دعوت می‌فرمایند و صریحاً ظهور جدید را تصریح و تأکید می‌فرمایند که "و ما یحلّ لاحد حکم الی بحکم ما نزلنا فی

الکتاب من قبل...^۶ و "أما المؤمن في كتاب ربك من آمن بالله و آياته و أتبع حكم الذكر من لدنا فاولئك هم المفلحون و ان هذا صراط ربك في السموات و الارض يلقي الامر من لدنا على قسطاس قويم." مخاطب این تویع بنابر تحقیق جناب ابوالقاسم افغان شیخ سلمان آل عصفور،^۷ امام جمعه بوشهر بوده است.

۱۶ - **خط المخا الى الخال في بوشهر** (صص ۵۶-۵۹): ظاهراً این اولین تویعی است که بعد از ترک مدینه و از منزل مخا^۸ نازل شده است و در آن مطالبی از قبیل اشاره به توقیعات و آثار مسروقه در مسیر حج و همچنین تغییر اراده مبارک از سفر به کربلا و مراجعت از طریق دریا مذکور است. ضمناً به بعضی مسائل مربوط به امور مالی حضرتش نیز اشاره شده است. در این تویع آیاتی از قبیل "ان الذين يؤمنون بآيات الله و يتبعون حكم الكتاب فاولئك هم المهتدون و ان الذين يكذبون بآيات ربك و اتبعوا هو اهم فاولئك هم في ضلال مبين ... من آمن فلنفسه و من اعرض فعليها و كان الله ربك لغنى عن العالمين و ان الذين يباعدون الله فأنهم يباعدون الله يدالله فوق ايدهم و كان الله ربك بكل شيء محيطاً" دلالت بر اظهار امر بدیع دارد.

۱۷ - **الخط لملاحسين من المخا** (صص ۵۹-۶۰): این تویع مبارک حاوی اظهار عنایت و امر به صبر و عدم خوف از مشرکین و مخالفین است و او را به خطاب مخصوص "ان ابشر و لاتخف و أنك لدى لمن المقربین" مفتخر میفرماید. این اثر یک صفحه بیشتر نیست.

۱۸ - **خطبة الجده** (صص ۶۰-۷۳): این اثر منیع که با "الحمد لله الذي قد اقام العرش على الماء و الهواء على وجه الماء..." آغاز می شود متضمن مطالب مهمه است و افکار و نظرات حکمای عارفین مانند ملاصدرا و فیض کاشانی در آن مورد ارزیابی و تصحیح و تکمیل قرار گرفته. ضمناً به آثار نورین نیرین شیخ احمد و سید کاظم نیز توجه فرموده اند و پس از آن شرح مبسوطی از تاریخ دقیق سفر هیکل مبارک به حجاز و مکه و مدینه و مراجعت از آن اماکن مقدسه با ذکر ایام و مدت اقامت و سفر مذکور فرموده اند. صدور آن خطبه جلیله در جده بوده، که آن را به "ارض حواء" تسمیه فرموده اند. در خاتمه این اثر مبارک اسامی و شرح تفصیلی از آثار و کتبی که در سفر حج از حضرتش سرقت شده آمده است. این خطبه بسیار پرهیمه و جلال و متضمن مطالب مهمه عدیده است.

۱۹ - **خطبة قد انشأها على البحر في ذكر الحسين عليه السلام** (صص ۷۳-۸۱): این خطبه در باره جلالت شأن، حضرت حسین، و خاندان مبارک، مخصوصاً علی بن الحسین (احتمالاً علی اکبر) فرزند ارشد امام علیه السلام است.

۲۰ - **این اثر مبارک** (ص ۸۱): که از نصف صفحه تجاوز نمی کند خطاب عمومی به اهل عالم است و در آن صریحاً چنین آمده که "انّ الله لن يقبل من احد عملاً الا بعهد ذكر الله العليّ الحميد" و در آن صریحاً تشویق به ابلاغ و تبلیغ امر فرموده اند.

۲۱ - **اگرچه این اثر مبارک** (صص ۸۲-۹۴): در این مجموعه نام گذاری نشده، اما در نسخ دیگر عنوان آن "هذا كتاب الى العلماء" آمده است. این توقیع در حقیقت اتمام حجت و ابلاغ امر به علماست و همواره از آنان به عنوان "اهل الفرقان" یاد شده است. در ابتدای توقیع چنین نازل "انّ ذلك الكتاب حجة من بقية الله ربك لا يعزب من علمه شئى و له ما فى السماوات و ما فى الارض و انّ الموقنين فى حكم الكتاب له خاشعون. ان اتقوا الله يا اهل الفرقان ثم اعلموا انّ حجة الله بالغة عليكم بعد ما سمعتم أنّه من لدن عبدنا علىّ حكيم و لقد ارسلنا اليكم من قبل كتاباً فيه آيات بيّنات [محملاً قیوم الاسماء] من لدنا لقوم يوقنون و أنّه لكتاب قد نزل فى حكم باطن القرآن من لدنا على صراط قويم" و "و ما من عبد منكم قد آمن بالله و بالقرآن و ما نزل فيه من عند الله و يعمل كل الخير ثم يكفرون بحرف من آياتنا الا و كان جزأ وهم جهنم بس المسعد فى حر نار قديم. ان اتقوا الله يا معشر العلماء من يوم كلّ الى الله تحشرون." در ضمن این توقیع به عدم تحصیل هیكل مبارک در نزد علماء دینی تصریح فرموده و خود را "انه لامىّ على هذا الشأن و اعجمىّ على هذا الصراط و احمدىّ من ذرية رسول الله صلى الله عليه و آله فى حكم لوح حفيظ و يشهد كلّ ذى عقل انّ مثل حكم تلك الآيات ما ينزل الا من الله العزيز الحكيم" معرفی میفرمایند. در این اثر منبع به کتاب الحرمین [رسالة بين الحرمین] و کتاب الروح نیز اشاره و استناد می فرمایند و بر اساس قرآن مجید بانان انجام مباحله^۱ را پیشنهاد می نمایند و با این آیه آن را تأکید می فرمایند: "ان لن تفعلوا و لن ثمنوا قد نزل الله حكم الخالص بيننا و بينكم لكم و دينكم ولى دين" ^{۱۱} و بالاخره با این آیه حجت و برهان را کامل و واضح فرموده اند: "لقد كفر الذين قالوا ان كلمة الله [نفس مبارک] يأخذ من القرآن آياته قل يا ايها الملاء ان اتقوا الله و اتوا بسورة من مثله ان كنتم على اخذ الآيات من الكتاب لقاديرين قل لو شئنا لننزل فى كلّ حرف مثل آيات القرآن و

كان الله ربك لقوى عزيز." در این توقیع اشاره مختصری نیز به اسفار تبلیغی حروف حی و مخصوصاً جناب ملاعلی بسطامی به عتبات و ابلاغ امر و استکبار علما نیز شده است.

۲۲ - **خط جناب ملا عبدالخالق سلمه الله** (صص ۹۴-۱۰۲): این توقیع در حقیقت در باره وقوع بدا در اجتماع اهل ایمان در عتبات است که از قبل حضرت نقطه آن را مقرر و معین فرموده بودند و علت آن را جحد و انکار عمومی علمای ساکن عتبات بعد از ملاقات جناب ملا علی و ابلاغ خبر ظهور ذکر فرموده‌اند، و با استشهاد به این آیه قرآنی در مناجات که "اللهم انك لا تتغير على قوم نعمتك حتى يغيروا ما بانفسهم من حكمك" آنان را محکوم و محروم می‌شمارند و عدم رضایت حضرتش را با آیات قهریه و اظهار شکایت به آستان الهی اظهار میدارند. مخاطب این اثر به احتمال قوی آخوند ملا عبدالخالق یزدی است. اثر مزبور به شأن مناجات است.

۲۳ - **جواب مراسله عبدالجواد** (صص ۱۰۲-۱۱۱): این اثر مبارک به لحن مناجات و کلاً در توحید و تمجید ذات باری تعالی است و مخاطب را مشمول عنایات مخصوصه فرموده و او را به این آیات ستوده‌اند: "عبدك الذي جعلته وجهاً لمعرفتك و سلماً للعود اليك وها اناداً يا الهی اعترف لديق بانه اول مؤمن في ذرّ الايجاد و ثاني مظهر في عزّ الفؤاد و انه القائل بالبداء في حكم الامضاء فاحفظه اللهم من موارد الاشارات و التبيان و اغفر اللهم لمن سئل الحكم من جنبه على كلمة الايجاب فاشهد انه مؤمن بك و بأياتك و لا يعلم حقه الا انت انك بكلّ شئ عليم." محتملاً مخاطب این توقیع جناب آقا سید جواد کربلائی است.

۲۴ - **جواب بیست مسئله** (صص ۱۱۱-۱۲۰): این اثر، که نیز به لحن مناجات است، در جواب مسائلی است که اکثراً مربوط به تبیین بشارات ظهور و اعمال و عبادات مسنونیه و مطالب مختلفه متفرق است و چون در آن ذکر شهر صیام آمده، احتمالاً در رمضان ۱۲۶۱ نازل شده است. نکته جالب توجه این است که جوابهای صادره از قلم مبارک اکثراً به لحن و سبک مناجات می‌باشد.

۲۵ - **و من دعائه عليه السلام في سجدة الشكر على مسئله ملا عبدالجليل** (صص ۱۲۱-۱۲۳): این اثر، که به لحن خطبه است، نسبتاً مختصر و به ذکر حضرت سیدالشهداء مخصوص شده است، و چنانکه در عنوان مذکور شده خطاب به ملا جلیل خوئی، از حروف حی، می‌باشد. مضمون مطالب حاکی از مسائل روحانی به لحن رمز و اشاره است.

۲۶ - و من دعائه عليه السلام في مسئلة ملا احمد خراسانی معلّم و دعبل و ابن ميرزا علی الاخباری (صص ۱۲۳ - ۱۳۰): مخاطبین این اثر، که به لحن مناجات است، ملا احمد معلّم حساری و دو نفر دیگر هستند که هویت آنان عجاله معلوم نیست. به سئوالات آنان، مخصوصاً ملا احمد و ابن علی، نیز به کیفیت اشاره و ابهام جواب فرموده‌اند. فقط در خصوص دعبل، که تنها اطلاع راجع به او این است که از اعراب آن حدود بوده، جوابها صراحت بیشتری دارد، ولی مخصوصاً حضرتش آن را بر اساس "سبیل حکمت" بیان فرموده و به استدلال و بحث توجه نفرموده‌اند. ظاهراً سئوالات مشارالیه در باره اخبار وارده در خصوص ظهور قائم بوده است، که هیکل مبارک به طور ضمنی همراه با بیان مطالب مورد سؤال مقام قائمیت را اظهار فرموده‌اند. در حق سائلین در خاتمه چنین مناجات فرموده‌اند: "وَقَفَى اللَّهُمَّ عِبَادَكَ الْمُخْلِصِينَ بِتِلَاوَةِ آيَاتِكَ وَ حِفْظِ مَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِكَ كُلِّهِ وَ مَا يَنْزِلُ مِنْ بَعْدِ فِي أَيَّامِكَ. أَنْتَ تَعَلَّمَ كُلَّ شَيْءٍ وَ لَا يَعْزُبُ مِنْكَ عِلْمَ شَيْءٍ وَ أَنْتَ لَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" که خود مؤید اظهار مقام هیکل اظهر بوده است.

۲۷ - جواب سئوالات ميرزا محمّد هادی و ميرزا محمّد علی سلّمهما الله تعالى (صص ۱۳۰ - ۱۳۹): ابتدای این اثر جلیل با مناجاتی توحیدی آغاز میشود که بسیار مهیمن و مشحون به مراتب عالیّه فلسفه و عرفان معنوی است. آیات زیر در عین اظهار محویت و عبودیت متضمّن اظهار امر و اعلان ظهور است: "اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعَلَّمَ مَا أَدْعَيْتَ فِي شَأْنِ وَ لَا فِي حَرْفٍ مِنْ آيَاتِكَ إِلَّا كَلِمَةً التَّقْصِيرِ لِنَفْسِي وَ مَا كُنْتُ مَفْتَرِي عَلَيْكَ وَ قَدْ اْتَمَمْتَ حُجَّتِي لِمَنْ عَلَى الْأَرْضِ بِأَيَّةٍ وَ أَحَدَةٍ وَ كَفَى بِكَ عَلَى شَهِيدَا اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ تَعَلَّمَ عَمَّا افْتَرَى الظَّالِمُونَ عَلَى فِي كَلِمَاتِكَ مَا كَتَبْتَ وَ لَا نَطَقْتَ فِي شَأْنِ حَرْفٍ مِنْ حُجَّتِي عَلَى النَّاسِ إِلَّا بِلِسَانِهِمْ وَ قَوَاعِدِهِمْ إِلَّا مَا وَقَعَ مِنِّي بِحُكْمِ فَضْلِكَ مِنْ غَيْرِ مَلاحِظَةِ الْحُدُودِ وَ مَا يَسْتَدَلُّ الْقَوْمُ فِي طَرِيقِ الْمَنْضُودِ ... " مخاطبان این توقیع که به لحن مناجات است دو فرزند آقا ميرزا عبدالوهاب قزوینی میباشند که به اسم پدرشان نیز در این اثر اشاره شده و هر دو جزء حروف حی بشمار آمده‌اند. ظاهراً یکی از سئوالات مشارالیهما استجازه در باره مباهله بوده که آداب آن را به شرح زیر توصیف فرموده‌اند که باید در هنگام صبح نخستین تا هنگام طلوع خورشید انجام شود. آداب آن چنان است که انگشتان دو دست خود را در هم فرو برده، سپس چنین مناجات نماید "اللَّهُمَّ أَنْ فُلَانًا أَنْ كَانَ جَدَّ حَقًّا وَ اَقْرَبَ بِبَاطِلِ فَاصِبِهِ بِحِسَابِ مَنْ السَّمَاءِ وَ بَعْدَابِ مَنْ عِنْدِكَ." هفتاد مرتبه این آیه را تلاوت نماید که مفهوم آن اینست که "خدایا اگر فلانی انکار حقّ و اقرار به باطل نماید او را به آتشی از آسمان و یا به عذابی از حضرتت بگیر."

بالاخره، در خاتمه در جواب سؤال این دو برادر که از آداب و حکم سلوک به سوی حق سؤال کرده‌اند، آنان را به مراجعه و استفاده از شرح مبسوط در این خصوص در صحیفه بین‌الحرمین هدایت می‌فرمایند.

۲۸ - **و من دعائه علیه السلام فی مسئله ملا ابراهیم محلاتی** (صص ۱۳۹-۱۴۵): این اثر مبارک، که به لحن دعا و مناجات نازل شده و متضمن مباحث توحید و تحمید ذات الهی است، در جواب پنج سؤال جناب حاجی ملا ابراهیم محلاتی است که از اصحاب جناب طاهره و بعد از واقعه قتل حاجی ملا تقی برغانی به شهادت رسیده است. سؤالات پنجگانه مشارالیه در این توفیق به لحن ایما و اشاره مذکور آمده و احتمالاً از قیاس به جواب آنها در باره مقام حضرت نقطه، نورین‌نیرین، اول من آمن و تکالیف شرعی و بالاخره طلب تأیید در نصرت امر الهی بوده است.

۲۹ - **جواب عریضه علویة المؤمنة القزوینیة** (صص ۱۴۵-۱۵۲): از این عنوان تصور این می‌رود که این توفیق، که ایضاً به لحن مناجات است، خطاب به جناب طاهره باشد. مطالب آن حاکی از شدت مخالفت و معاندت ایام شیراز بعد از حج است. ظاهراً سؤال مشارالیه نسبت و ارتباط ظهور مبارک که از آن به "کلمه بدیعه" یاد فرموده‌اند با جنابان شیخ احمد و سید کاظم است و سپس این چنین بیان می‌فرمایند که "ان النسب و الاضافات و السبل و الاشارات منقطعة بینی و بینهما ... و سپس در شأن مقام خود می‌فرمایند: "فاشهد لیدیک یا الهی بانی عبد قد امنت بنفسک وحده لا شریک له و لا وزیر و لا شیهه لکلمتک و لا نظیر و انک انت العلیّ الکبیر و ما ادعیّت فی شأن الا العبودیة المحضه و الکلمة المنقطعة و لا یستحقّ العلوّ و العظمة الا لنفسک وحده و کلّ ما سواک خلقک و فی قبضتک و انک علی کلّ شیئی شهید." سؤال دیگر مشارالیه در مورد حدیثی است از حضرت صادق که اگرچه دقیقاً ذکر جزئیات آن نشده و محتاج به تحقیق و تجسس است، اما به نظر می‌رسد آن هم در مورد موعود منتظر اسلام است. بالاخره در آخر توفیق در مناجاتی مخصوص حفظ و صیانت او را از دشمنان دعا می‌فرمایند که از ذوی‌القربا و خویشان اذیت و آزاری نبیند و از آنان حرف و کلام دوری و مخالفت نشود.

۳۰ - **جواب میرزا محمد علی نهری** (صص ۱۵۲-۱۵۳): این توفیق که ایضاً به لحن خطبه است مملوّ از اصطلاحات و اشارات رمزی و در عین کمال لطافت متضمن اظهار مقام مظهریت است و در خاتمه آن چنین نازل: "الحمد لله الذی بین ما شاء و فصل ما اراد لعبده لئلا یقول احد لو عرفنی الله آیاته لکنّت من الموقنین." این اثر از لحاظ حجم بسیار مختصر است.

۳۱ - **جواب مسئله کربلائی علی اصغر خراسانی** (صص ۱۵۳-۱۵۴): این اثر به لحن مناجات و متضمن اظهار امر جدید است، چه که میفرمایند: "اللهم حکمک عدل و قضائک حتم و لا مردّ لامرک و انه لغنی عن العالمین جمیعاً. فاغفر اللهم لمن ورد بابک و زار کلمتک و أتبع آیاتک فانک جواد منان ..."

۳۲ - **و من دعائه فی جواب مسئله ملا محمود و میرزا محمد علی نهری و بعض من المؤمنین**

(صص ۱۵۴-۱۶۱): این اثر بسیار عمیق و دقیق و متضمن جواب سئوالات مختلفی است که تحقیق مطالب آنها از امکانات این فهرست خارج است. از جمله این سئوالات مفهوم آیه قرآنی "یحو الله ما یشاء و یشئ و عنده ام الكتاب" (الرعد/۳۹) است که حضرتش آن را با مسئله "بداء" مربوط و تأیید فرموده است. موضوع دیگر در باره آیه "ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعدة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن" (النحل/۱۲۵) است که دلیل حکمت را شایسته شأن انسانی معرفی فرموده و دو دلیل و روش دیگر را حائز اهمّیت و ارزش کمتری ذکر فرموده اند.

۳۳ - **و من دعائه علیه سلام فی مسئله سید جعفر شبیر** (صص ۱۶۱-۱۶۸): قسمت اعظم این دعا در باره امتناع شناسائی و ستایش ذات الهی است، و در خاتمه مطلب می فرمایند: "و بحقک العظیم الذی لا اله الا انت لو تعذبنی بکل قدرتک جزاء لتوحیدی نفسک لقد کنت مستحقاً بذلک و انک المحمود فی فعلک و انک انت العلیّ الکبیر."

حضرت نقطه در این اثر به شدت و عظمت امتحانات الهی و جواز تقیه بنابر حدیث امام محمد باقر اشاره فرموده و آن را به ایام ظهور خود مرتبط فرموده و آن را برای اهل ایمان جائز و مقرر دانسته و در کمال ستر و خفا امر خود را نیز اظهار فرموده اند. مخاطب این دعا، تا آنجا که از متون تاریخ مستفاد توان داشت، از مؤمنین اولیه عراق است، ولی ظاهراً ذکر چندانی از او باقی نمانده و احتمالاً بعدها مایوس و محروم شده است.

۳۴ - **۱ م ع یا علی مدد** (صص ۱۶۹-۱۷۰): این تویح مختصر به زبان فارسی است و در آن نفی ادعای بابیت امام (قائم موعود) را از خود فرموده اند و علت و کیفیت آن را شرح و توضیح فرموده. مطلب کلاً راجع به اعتقادات متداوله شیعه می باشد. ضمناً، نزول آیات به طور فطری و لدنی را تصریح فرموده اند. مفهوم "۱ م ع" که حروف مقطعه است محتاج تحقیق دقیقتری است،

ولی شاید حروف اول "الله محمد علی" باشد که متضمن اظهار اصول دین، یعنی توحید و نبوت و امامت است. این حروف در بعضی دیگر از صفحات این مجموعه نیز آمده است.

۳۵ - صورت مکتوب میرزا محمد ابراهیم شیرازی در بندر بوشهر نازل شده (صص ۱۷۰-۱۸۰): این توقیع به زبان فارسی است و کلاً در باره استدلال به ظهور مبارک و دلائل محسوس و منطقی است و مخصوصاً به نزول آیات تحدی نموده اتمام حجت میفرماید و استغناى حضرتش را از خلق و ایمان آنان تصریح فرموده‌اند. به قسمتی از این توقیع ذیلاً استشهاد می‌شود: "حکم صاحب این امر از دو مرحله خارج نیست، یا حقّ است فطوبی لمن اتّبعه یا باطل فالویل لمن عرفه و احبّه و شکّی نیست از برای هر حقّ و باطل خداوند عالم علامتی معین فرموده که بآن تمیز داده می‌شود و این علامت تصدیق و تکذیب ناس نخواهد بود ... حال مردم از کسی که مدعی امری است حجت می‌خواهند. چه حجت از این عظیم‌تر است که در عجم خداوند عالم کسی ظاهر فرماید بلسان قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از کلمات او را بفهمند، چه جای اینکه اتیان به مثل نمایند ... از روزی که این امر ظاهر شده عمل کلّ خلق باطل است، الاّ بعد از تصدیق و این حکم خداوند است. هر کس می‌خواهد تصدیق کند از برای خودش است. هر کس هم تکذیب کند عقوبت به خودش می‌رسد ..."

این توقیع ظاهراً در جواب اعتراضات و مخالفت‌های میرزا ابراهیم شیرازی است که با ملاجواد برغانی و ملاعبدالعلی هراتی هم‌دست و هم‌فکر بوده، اما مخاطب متن توقیع، چنانکه در نسخه دیگر آمده، جناب حاجی میرزا حسنعلی، خال اصغر، بوده است.

۳۶ - هذا کتاب نزل علی اقتضاء حامل نداء الثانی نداء ابلیس من الارض کلاً تمدّ هولاء و هولاء من عطاء ربک (صص ۱۸۰-۱۸۲): این توقیع که از عنوان آن میتوان دریافت که خطاب به یکی از مخالفین و معاندین ایام شیراز، و احتمالاً مقصود ملا جواد خوار است، متضمن این مفهوم است که حضرتش تکلیف اطاعت و تبعیت مردم از آثار و آیات نازله از حضرتش را رفع و نفی فرموده، اما به نزول آیات و اظهار علوم و معارف روحانیّه از قلم خود تصریح فرموده‌اند.

۳۷ - صورت جوابی که نازل شده در بیان آیه نازل شده و علة عدم مباحله (صص ۱۸۲-۱۸۸): مخاطب این اثر مبارک که به لحن مناجات است معلوم نیست، اما احتمال این است که در باره افراد گروه سه‌نفری است که در شیراز متعاقب بداء اجتماع در عتبات و تفویض امور به

جناب ملاحسین به مخالفت پرداختند. در این مناجات حضرت نقطه روش مجادله بر حسب آداب و اصول علماء را مردود شمرده و خود را از علوم ظاهره آنها بری دانسته‌اند و مجادله منظور در قرآن^{۱۲} را بر حسب توضیح قرآن در "فأتوا بحديث مثله ان كنتم صادقين" تبیین فرموده‌اند. ضمناً به پیشنهاد مباحثه که از طرف ملاجواد خوار عنوان شده جواب منفی فرموده‌اند.^{۱۳} اگرچه در متن تویق و عنوان ذکری از آیه مورد سؤال نیامده، اما از فحوای مطالب تویق و آثار دیگر محتملاً سؤال در باره آیه نازل در سوره مدینه (قیوم‌الاسماء/۴) که متضمن تمثیل به دو نفس (نفسین) است بوده است.^{۱۴}

۳۸ - صورت جوابی که در ثانی نازل شده بجهت اشخاصی که در مقام مجادله

برآمدند (صص ۱۸۹-۱۹۲): از مطالب مذکور در این تویق و عنوان آن چنین برمیآید که این اثر در حقیقت دنباله و مکمل تویق قبلی است. مفهوم بیانات مبارک در این اثر آن است که آیات نازل از حاکمی از ربوبیت و مظهریتی است که در مقام عبودیت حضرتش به ودیعه گذاشته شده و شک نیست اگر نفسی در وجود خویش شانی که ممتاز از شئون خلق باشد ملاحظه نماید به یقین باید به فضل الهی اقرار نماید و آن را اظهار فرماید و اگر کسی مدعی شود که این از شئون نازل از رتبه فوآد نیست، بلکه از شئون ماهیت است که سبب تنزل و هلاکت خواهد شد، جواب این است که "فلیأتوا بحديث مثله ان كنتم صادقين" و سپس مخاطب را (احتمالاً ملاجواد خوار) را به این استدلال متذکر میدارند که اگر تواند که بدون تأمل و فکر و بدون سکون قلم به صدور آیات پردازد، در این ادعا صادق و مصاب است، و گرنه چه بهتر که استغفار نماید و به حکم حضرتش تمکین کند زیرا از این استدلال گزیری نیست، چه که مستند به کتاب الهی است.

۳۹ - جواب دیگری باقتضاء منادی ثانی نازل شده (صص ۱۹۲-۱۹۴): شاید این توضیح

مفید باشد که مقصود از منادی ثانی ابلیس است، چه که بنا بر احادیث اسلامی در روز ظهور قائم موعود جبرئیل ندا میدهد که قائم بحق ظهور فرموده و متعاقباً ابلیس نیز آواز میدهد که حق با عثمان و فرزندان اوست. این تویق به زبان فارسی است و اساساً در جواب سئوالات شرعی و تقاضاهای مخاطب است که محتملاً بطور حضوری از هیکل مبارک استفسار و استدعا کرده است. در ابتدای این تویق این بیان مبارک زیارت میشود "آنکه طالب هستی که قادر بر جمیع رموز و عالم بکل علوم بر نهج تفصیل باشد خداوند عالم و اولیاء او شاهد هستند که من نبوده و نیستم. اگر در مقام توحید ذکر مقامی با علم بکل علوم شده بسبب عظمت مقام تفرید است، که کل اشیاء

نزد او خاضع و معدوم‌اند و کفی بالله شهیدا." که فی الحقیقه اظهار امر به زبان منطق و عقل و مستند به اصول و اساس حقیقت است.

۴۰ - این توقیع (صص ۱۹۴-۱۹۷): به زبان فارسی و در عنوان ذکری از مخاطب نشده، اما احتمال آن است که به یکی از بزرگان منسوبان حضرتش باشد. در این اثر رفع تکلیف از همگان شده است. بروز و صدور آثار و آیات فطری و الهامی را از عنایات و تجلیات الهی بر نفس خود دانسته ولی آنها را متضمن حکمی برای دیگران نفرموده‌اند و علت اصدار توقیع را که دفع فتنه و انقلاب است تأکید فرموده‌اند.

۴۱ - این توقیع (صص ۱۹۷-۱۹۹): نیز به زبان فارسی است ولی عنوان ندارد، اما متضمن اظهار مقام و عظمت ظهور مبارکش است. مفهوم آن را با این استشهاد بهتر میتوان دریافت که میفرمایند "هو العلیّ الکبیر. امر مستور که رکن است موهوم تصور نشود. اگر در جایی ذکر مقامی یا علم بکلّ شیئی ذکر شده بواسطه عظمت مقام توحید بوده، که کلّ مقامات نزد آن خاشع و معدوم است. این امر از جهت تحصیل ظاهر نشده ... خداوند عالم گواه است قادر بر هیچ خارق عادتیه نیستیم و احتیاج هم نیست، زیرا اتیان به حجتی شده که کلّ آیات نزد آن مضمحل است و دلیل فطرت محض است که بلا تأمل میگوید و بلاسکون مینویسد ... از موسی سؤال شد در طور از کجا یقین میکنی که کلام حق است. گفت از آنکه از شش جهت می‌آید و شبیه کلام عباد نیست. حقیر هم در لسان خود این قسم قدرت را دیدم، فکر کردم خداوند عبث نگذارده و شبه کلام بشر نیست، یقین حجت است ... خدا گواه است که هر گاه ذره ذلت از برای نفسی در این امر میدانستم امر اظهار نمی‌کردم و کفی بی شهیداً و الحمد لله رب العالمین."

۴۲ - این خطبه (صص ۲۰۰-۲۰۲): که بنا بر بیانات نازله در آن در ارض مخا نازل شده حاکی از اظهار امر و ابلاغ آن به عموم است. خطاب "یا ایها الحیب" که در آن آمده احتمال اینکه خطاب به جناب قدّوس یا جناب باب‌الباب باشد تقویت مینماید. ضمناً رسول که ذکر او در آیه خطاب به حیب آمده محتملاً مربوط به جناب ملاًعلی بسطامی است. حضرت نقطه بعد از ابلاغ و اعلان امر به مخاطب امر میفرمایند تا کتابی در اثبات ظهور مشتمل بر آیات قرآنی و احادیث ائمه اطهار تدوین و تکمیل فرماید.

اگرچه حق مطلب در باره آثار مبارکه موجود در این مجموعه بجا آورده نشد، با اینهمه به چند نکته قابل توجه اشاره می‌شود:

۱ - در مواردی که اجابت سؤال مؤمنان با عنایت و مرحمت حضرتش توأم بوده، عموماً جواب را به اسلوب و شأن مناجات صادر فرموده‌اند و این کیفیت در تمام دوره حضرت نقطه معمول و متداول بوده است.

۲ - حضرت نقطه اولی در دوره شیراز، نظر به تعهدی که خال اعظم سپرده بودند که حضرتش از پذیرفتن اهل ایمان و ارادتمندان خودداری فرماید، جواب امور و مسائل دینی را به جناب ملاحسین و در بعضی موارد به ملاعبدالخالق یزدی تفویض فرموده بودند.

۳ - مطالبی که در خلال توقیعات و آثار مندرج در این مجموعه آمده کلاً مسائل روحانی و تفسیر و تبیین حقائق معنوی است، و هیکل مبارک از مسائل تشریحی و اجرائی به ندرت ذکری فرموده‌اند.

۴ - کلیه آثار این مجموعه شامل بر آثاری است که بعد از ترک حجاز (حدود محرم ۱۲۶۱) تا رمضان همان سال از قلم مبارک نازل شده است. البته باید متذکر بود که این نکته ضرورتاً بدین معنی نیست که آثار صادره در این دوره منحصر به همین تعداد می‌باشد.

یادداشت‌ها

۱ - در ابتدای این نسخه سالها بعد یادداشتی اضافه شده که حاکی است که مجموعه مزبور به دستخط جناب ملاحسین است. به نظر می‌رسد این استنتاج از عنوان اولین اثر که با مطلبی به این صورت "خط ملاحسین" آغاز می‌شود بدست آمده است، و به احتمال قریب به یقین صحیح نیست. مشابه همین نحوه معرفی مخاطبین در سایر توقیعات و آثار مندرج در این مجموعه نیز دیده می‌شود. در این مورد خط به معنی خطاب و یا نامه و اسم معرف مخاطب آن است.

۲ - تسمیه این نصوص بنا بر اشاره به آیه مبارکه قرآن مجید در باره گوساله بنی اسرائیل است که در باره آن چنین آمده است "عجلاً جسداً له خواراً" و به همین سبب ملا جواد، که شهرت بیشتری دارد، در آثار مبارکه به لقب خوار معروف است.

۳ - "شاهد" از القاب پیغمبر اکرم وارد در قرآن است، که در سوره احزاب، آیه ۴۵ نازل "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً" و "نصیر" از اسماء الهی است که در سوره بقره، آیه ۱۰۷، چنین نازل "وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ".

۴ - لفظ "ذکر" در قرآن به مناسبتها و معانی مختلف آمده و بر قرآن و بر مظهر الهی هر دو اطلاق شده است. از جمله در سوره ص، آیه ۸۷ می‌فرماید "إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ". الفاظ "علی" و "حکیم" به صورت مرادف در قرآن آمده و یکی از موارد آن در سوره زخرف، آیه ۴، به این صورت است که "وَأَيُّهَا فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ" که اگرچه مفسرین آن را به قرآن مجید تفسیر کرده‌اند، اما با توجه به اینکه اشاره به ام‌الکتاب شده، شاید تفسیر آن به مظهر ظهور اولی و اصبح باشد، و بالاخره "صراط مستقیم" مکرر در قرآن آمده و مقصود از آن تبعیت از حق و مظهر ظهور اوست.

۵ - به لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی نجفی، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۱۹ بدیع، ص ۸۳ رجوع شود.

۶ - مقصود از کتاب در این مقام کتاب قیوم/الاسماء می‌باشد.

۷ - این تویق در کتاب عهد/علی، صص ۹۷ - ۹۸، نیز نقل شده است.

۸ - مخا: بندری در ناحیه عدن که محل دخول و خروج به سرزمین حجاز از طریق عدن و یمن بوده است.

۹ - عهد/علی، جلد اول، صص ۱۰۷ - ۱۱۱.

۱۰ - مباحله: مبتنی بر تورات و قرآن به مفهوم آنکه دو نفر که با هم اختلاف در امر دین دارند به دعا و تضرع دخالت الهی را در احقاق حق و محو و اهلاک باطل بطلبند (به آیه ۶۱ سوره آل عمران رجوع شود).

۱۱ - آیه قرآنی: سوره الکافرون (۱۰۹)، آیه ۶.

۱۲ - بر اساس آیه مبارکه قرآن "ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ" (سوره نحل، آیه ۱۲۵).

۱۳ - در این خصوص می‌توان برای اطلاعات بیشتر به ظهور/الحق (ج ۳)، ملحقات، رساله جناب طاهره مراجعه نمود.

۱۴ - در خصوص تأویل و تفسیر این آیه به لوح حضرت عبدالبهاء (در مائده آسمانی، ج ۹) مراجعه شود.

بحثی درباره توفیق حضرت نقطه اولی در معرفت الهی

فریدالدین رادمهر

چنانچه سلطان بقا، روح من فی سرادق العماء فداه می‌فرماید: من عرف نفسه فقد عرف ربه، قسم به خدا ای مخدوم من اگر قدری در این عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیه و مصاربع علم نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی.^۱

یکی از مشهورترین احادیثی که در سنت اسلامی مطرح شده و بحث‌های بسیاری پیرامون آن صورت گرفته است، حدیث من عرف نفسه است.^۲ شاید بتوان به تعبیری گفت که سابقه این بحث به قبل از اسلام نیز می‌رسد، زیرا آشناترین مضمون مشابه با آن قضیه خویش‌شناسی است که لااقل در تفکر یونان باستان عقیده‌ای معروف بوده است. بر طبق منطوق حدیث مزبور، اگر کسی خود را بشناسد، خدا را شناخته است و گفته سقراط در باب معرفت آن است که تو برو خود را بشناس. با دقت در این معنا میتوان دریافت که یکی از اصول ادیان الهی و مکاتب اخلاقی در تمامی روزگاران، خویش‌شناسی است که به خداشناسی منجر میشود. علی‌هذا اگر چه می‌سزد که کتابی مفصل در این دریای معنی مرقوم گردد ولی اینک، فقط می‌توان به مختصری قناعت، و از آن دریا به قطره‌ای رفع عطش کرد.

۱- شأن نزول اثر و مأخذ حدیث

این حدیث را میتوان در کتب مربوط به حدیث و فلسفه و عرفان در تمدن اسلامی یافت. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آن را به حضرت علی منسوب می‌دارد^۳ و حال آنکه ابن تیمیه آن را از موضوعات می‌داند^۴، اما در کنوز الحقائق به حضرت محمد نسبت داده شده است.^۵

برخی از اهل تسنن گفته‌اند این حدیث، قول پیامبر است، چنانکه مولانا نیز به آن تصریح کرده است:

بهر این پیغمبر آن را شرح ساخت کانکه خود بشناخت یزدان را شناخت^۶

و البته قبل از مولانا، ابن عربی که همین حدیث را شرح کرده است، در ابتدای شرح خویش به صراحت می‌گوید که این حدیث از حضرت رسول است.^۷

الآمدی و ابن ابی الحدید، گفته شیعیان را تأیید می‌کنند که حدیث از زبان حضرت علی جاری گشته است. برخی نیز مانند ملامحسن فیض فقط آن را از مأثورات می‌دانند و ذکر قائل را نکرده‌اند.^۸ باید اشاره کرد اگر چه این حدیث در ایقان شریف مذکور شده است ولی جناب اشراق خاوری تنها به این بسنده کرده‌اند که حدیث مزبور به حضرت علی منسوب است.^۹

تفسیر حضرت باب بر این حدیث در ضمن توقیعی از حضرت باب صورت گرفته است که جواب بیست و چهار پرسش است که هر پرسش به مطلب خاصی می‌پردازد. در ضمن مقاله "ماء الحقیقه" معلوم شد که بخشی از این اثر قبل از اظهار امر علی تدوین شده است، که در همان مقاله روشن گشت که رساله سلوک و نیز تفسیر حدیث من عرف نفسه مربوط به این بخش است؛ از میان توابع مذکور، تفسیر ماء الحقیقه نیز در ضمن مقاله‌ای به وسیله نگارنده این سطور معرفی شد.^{۱۰} نکته جالبی در این تفسیر حدیث وجود دارد که نشان می‌دهد که حضرت باب در موقع

نوشتن تفسیر، هنوز مراحل دعوت خویش را اعلان نفرمودند. از مخاطب این توقیع یا این پرسش خاص هنوز نکته‌ای به دست نیامده و منوط به تحقیقات آتیه است.

۲- تفاسیری بر حدیث من عرف نفسه

بر این حدیث شروعی چند نوشته شده که برخی از آنها در دست است و از آن میان، تعدادی به وسیله نفوس غیربھائی تدوین شده و بعضی نیز جزو آثار بدیع این دور است. از جمله می‌توان اشاره به موارد زیر کرد:

۲.۱- شروح غیرامری

الف- شرح محیی‌الدین ابن عربی، که رساله مستقلی در شرح این حدیث است. شرح او بسیار عالی و حاوی نکات مهمی است که در بخش آخر اثر حضرت اعلی تلویحاً به آن اشاره شده است.^{۱۱}

ب- شیخ احمد احسائی بنا بر درخواست محمد مهدی بن محمد شفیع استرآبادی بر این حدیث شرحی نگاشته است که در الذریعه به آن اشاره شده است.^{۱۲} این تفسیر در جوامع‌الکلم چاپ شده است.^{۱۳}

ج- هم‌عصر شیخ احمد احسائی، شخصی به نام احمد بن صالح بن طوق القطیفی، که یکی از شارحان حدیث مزبور است، در آن بحث مستوفی کرده است: "کتاب نفیس جلیل استخراج فیه من هذا الحدیث المعارف الخمسة تماماً. (یعنی کتاب نفیسی است که در آن از این حدیث معارف پنجگانه را استخراج کرده است)."^{۱۴}

د- سید صدرالدین کاشف دزفولی^{۱۵} متوفی به سال ۸۲۷ این حدیث را شرح کرده و نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس تحت شماره ۱۸۲۲/۲۵ ضبط شده و تاریخ کتابت آن ۱۲۴۴ ه.ق. است.^{۱۶}

هـ- گزارشی عرفانی از این حدیث از یک نویسنده ناشناخته تحت تاریخ ۱۱۰۴ هـ. ق. در پاکستان هست که میکروفیلم آن در کتابخانه دانشگاه وجود دارد.

و- کتابی تحت نام «اصول من عرف لیطمئن قلب من عرف» در تفسیر این حدیث وجود دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس شورای ملی تحت شماره ۵/ ۱۸۰۳ موجود است. با این جمله شروع می‌شود: "الحمد لله الواحد الصمد الذی لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر، ذکره فی کشف الحجب..."^{۱۷}

ز- عین القضاة همدانی در تمهیدات خود، حدود ده صفحه را به شرح این حدیث اختصاص داده است. این شرح بسیار جالب و حاوی نکات مهمی است.^{۱۸}

۲.۲ - تفاسیر امری بر حدیث

الف- شرح حضرت نقطه اولی که در این مقاله معرفی میشود از مهم‌ترین شروح این حدیث است.

ب- جمال ابهی نیز بر این حدیث شرحی نوشته‌اند که معنای جدیدی برای این حدیث در نظر گرفته‌اند. این لوح حضرت ابهی طبع شده است.

به جز این تفاسیری که فوقاً یاد شد، در مطاوی بسیاری از کتب عرفان اسلامی و آثار شیخیه و نیز آثار این دور بدیع میتوان گونه‌ای از تفسیر این حدیث را مشاهده کرد. فی‌الجمله میتوان به مطالبی که عین القضاة همدانی و سید حیدر آملی و صائِن‌الدین ابن ترکه اصفهانی و سایر اندیشمندان، در لابلای کتب خود مرقوم داشته‌اند، اشاره کرد. به برخی از این موارد در همین مقاله اشاراتی خواهد شد.

۳- مضمون توفیق

توفیق حضرت اعلی شامل دو بخش می‌باشد. بخش نخست مقدمه‌ای برای فهم معنای حدیث و بخش دوم تفسیر خود حدیث می‌باشد. اینک مضمون هر دو بخش توفیق ذکر می‌گردد:

"سائل خدا از معنی حدیثی که از حضرت علیّ روایت شده است، می‌پرسد که مضمون حدیث مزبور این است، هر کسی که نفس خویش بشناخت، خدای خویش را خواهد شناخت. بدان ای برادر من که قبل از هر چیز تو را به وصایایی سفارش می‌کنم که اگر از من بپذیری و آن را به کاربری، بسی آسان به آنچه خواستی، خواهی رسید، والّا امر بر تو بسیار دشوار خواهد شد؛ در معرفت راهی به جز شناختن این اصول نیست.

نخست آنکه قلب خود را از هر قاعده‌ای که از علماء و دانشمندان فرا گرفته‌ای، پاک نما، قواعدی که اینان نیز خود از سرچشمه‌های تیره و تار گرفته‌اند و به بعضی از آنها دلخوش دارند و برخی را نیز قبول نکرده‌اند. نمی‌بینی که اینان نعمت خدا را که همان شناخت اوست، انکار کردند و کافر گشتند و به دوزخ رهسپار شدند؟ به زودی عاقبت کار خویش را خواهند دید و بر دلشان قهر خدا و بر زبانشان آتش دوزخ و سموم کفر جاری خواهد گشت ولی اگر تو، منصف باشی و از جایگاه آینده خویش بترسی و نفس خود را از مقالات کفرآمیز مردمان مانع شوی، خواهی دانست که راست می‌گویم و بر تو مهربانم.

دوم آنکه کلام معصومان را با کلام خلق مقایسه مکن زیرا کلام، ظهوری از مظاهر فعل گوینده است و آینه تمام‌نمای قلب اوست، لذا همان گونه که نفس برگزیدگان خدا از جانب او، حجت بالغ و آیه کامل وی می‌باشند، کلام آنان نیز بر هر گفتاری کلامی، حجت تمام است. به طوری که اگر مردم جمع آیند و بخواهند یک آیه مانند آیات قرآن بیاورند، خود را عاجز و ناچیز می‌یابند؛ کلام امامان، در این مرتبه، مانند آیات قرآن است و همانند ندارد و مردم، اتیان به مثل آن را نتوانند. گفتار معصومان

برای همگان دلیل کافی و حجت شافی است، بلکه کلامشان جامع همه کمالات است زیرا از مصدر طهارت و تنزیه خدایی نازل شده است. از هر کلمه از گفتارشان، کلیت دین بر می‌خیزد و حتی همه وجود، اثر حرف ایشان است.

به درستی بنگر و ببین! خداوند قدیم است و هرگز در این مرتبه، غیر او جایی ندارد و همیشه نیز به همین حال باقی خواهد ماند. او همیشه در نفس خویش منزّه است و خلق، مخلوق وی‌اند. او به واسطه مشیت خویش به احداث عالم می‌پردازد و از کسی زاده نمی‌شود. او مشیت را آفرید و به سبب مشیت، خلق را پدید آورد. مشیت را به مشیت آشکار فرمود و اشیاء را به مشیت ظاهر نمود. به این معنا، مشیت نخستین نقطه مذکور در عالم امکان است و ذکر اول نیز هموست، ذکری که خداوند به سبب او، خویش را ذکر می‌نماید و به این نغمه می‌سراید که «آئی انا الله» یعنی من خدایم، و باز می‌فرماید

«کنت کنزاً...» یعنی کنزی نهان بودم، سر آن داشتم تا خویشتن خویش را هویدا سازم، خلق را آفریدم تا مرا دریابند. خداوند به دلالت این کلمه مبارکه، یعنی آخرین مراتب نقطه مذکور، ماء الهی یا آب قدسی را پدیدار ساخت تا حیات همه چیز از او باشد. این مقام را جز با حرف برنساخت و نفس ظاهر خویش را مباشر آن معلوم داشت. وجود رابطه خلق با او، لازمه تغییر در ذات او نیست، زیرا او همیشه در حالت واحد است، نه تغییر می‌کند و نه تبدیل می‌شود، بلکه این مشیت اوست که با خلق او مرتبط است و به آن، عالم امکان مطلق گویند و حتی ازل و ابد در خور نفس اوست نه شایسته خود او، زیرا در مقام او نه اسم و نه رسم و نه چیز دیگر، جایی ندارد. در هر مورد که ذکر و رسم و اسم بر او اطلاق می‌شود، این همه، به مشیت او راجع می‌گردد نه به خود او. حتی وجود این مشیت را بنا بر استدلال از خلق به حق دریافتیم والا درک و فهم این مشیت را نیز نتوانیم. مقام «دلیله آیاته» مقام مشیت است و مقام «وجوده اثباته» به آیه احدیه راجع می‌شود. حضرت محمد محل مشیت خداست و امامان مظهر نبی‌خدایند، پس همه اشیاء مدل بر ایشان و ایشان، مدل بر پیامبر خدا و او، مدل بر مشیت و مشیت، مدل بر خداست، پس اگر کسی امامان را شناخت یعنی خدا را شناخته است، اما مراد از این شناخت، معرفت ظاهری در عالم

امکان است که بر همگان میسور است و الاً نمی توان حتی ذات ایشان را شناخت. عالم امر و خلق، هر دو حادثند و به قدیم راجع نمی شوند بلکه تنها به عالم وصف ختم می شوند، تا زمانی که ملک هست، مخلوق در مرتبه مخلوق است و به خدا هیچ راهی ندارد. هر فعلی از مشیّت، همان فعل خداست، چنانکه حضرت حجّت در زیارتنامه یکی از نواب اربعه، محمد بن عثمان عمری فرمود: مجاهده تو در راه خدا، ذات مشیّت خداست؛ و مانند این گفته، در آیات و ماثورات، فراوان است. هر چیزی که به ایشان نسبت یابد، گویی به خدا نسبت یافته زیرا امامان از روی هوای نفس، نطق نمی کنند، بلکه ملهم به الهامات خدایی اند. کلامشان کلام خداست و اگر کسی در کلامشان چون و چرا کند، به خدا کافر شده است زیرا کلام ایشان بر هر چیزی محاط است و در همه عوالم جاری می گردد، کلامشان شباهتی به چیزی ندارد، زیرا مشبّه به، عین مشبّه است و کنایه و مجاز ندارد زیرا مجاز و کنایه اوصاف موجود عاجز است و حال آنکه خداوند قادر مطلق است. خداوند به آدمی همه اسماء را تعلیم فرمود؛ اسم هر چه بود و هر چه خواهد بود، و این آدم، جدّ ما، آدمی است که بعد از هزاران هزار آدم ظاهر گشت، به این معنا که از آدم اول هزاران هزار مرتبه نازل شد و در این مقام مقررّ گزید، همین آدم با این جلالت، از معرفت اسماء امامان عاجز شد و حتی حضرت عیسی که اشرف انبیاء می باشد، به این عجز از معرفت اسماء امامان اشاره کرد و فرمود: «لا اعلم ما فی نفسک» که منظور همین وحدت امامان با پیامبر و پیامبر با مشیّت و مشیّت با خداوند است. حتی در احادیث منقول است که چون آدم از بهشت رانده شد، توبه کرد و برای صدق توبه خویش، این پنج اسم را شفیع قرار داد: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین. کسی نیست که خداوند را در مقام مناجات، به نام ایشان بخواند، و خدایش او را اجابت نفرماید. این مقام در شأن حضرت آدم بود و البته هیچ شیء نمی تواند از این مقام برتر خرامد و از این مبدأ خلقت خویش فراتر رود. این اندازه گفتن، تو را کافی است تا بدانی که کلام امامان را با کلام غیر ایشان مقایسه نکنی.

سوم اینکه کلام اهل عصمت را به نقص و تقلیل تأویل مکن، بلکه به شرافت و بزرگی تأویل کن، زیرا خداوند به هر چیزی که نام خود را بر آن گذاشته، اذن فرموده

که به بزرگی رود و عزت یابد. ذکر نام خدا در ناتوانی، عین دروغ گفتن و افتراء بستن بر خداست. خدا اجازه نفرموده که کسی بر او افتراء بندد. اهل افتراء در دوزخ قرار گیرند و ارزشی ندارند. این وصایای مرا بپذیر تا خدا بر تو وکیل باشد.

ولی معنی حدیث مزبور: خداوند تو را بر راه خویش مستقیم بدارد، مانند این حدیث در موارد بسیاری نازل شده، خداوند در قرآن فرموده که به زودی آیات خویش را در نفس‌ها و آفاق به ایشان خواهم نشان داد تا بدانند راه چیست و طریق کدام. در انجیل نیز آمده: نفس خود را بشناس تا خدایت را بشناسی با آنکه ظاهر تو از عالم فانی است ولی باطن تو، خداست. حضرت رسول نیز فرمود: آشناترین شما به نفس خود، آشناترین شما به خداست. حضرت علی در جواب یک عرب که از عالم علوی جویا شد، فرمود، صُورِی عاری از مواد، و خالی از قوت است که بر آن تجلی فرمود و نورانی گشت و بعد هویت خویش را بر آن قرار داد و افعال خویش را در او هویدا ساخت. حضرت امام حسین نیز در دعای صحرای عرفه فرمود: آیا غیر از تو را ظهوری هست؟ تو کجایی تا مظهري برای تو در نظر آرم؟ تو کی غایب از نظری که به دلیلی نیاز آرم که مرا به تو خواند؟ و کی دور از منی که در پی اثری باشم که مرا به تو راند؟ کور باد چشمی که تو را نبیند. حضرت علی بن حسین نیز در دعای سحر گفت: خداوند ترا به تو شناختم و تو مرا به خویش دلالت فرمودی و مرا به سوی خود خواندی، اگر تو نبود، نمی‌دانستم که تویی. و حضرت صادق فرمود: عبودیت جوهری است که کُنه آن ربوبیت است، هر چه در عبودیت مفقود گردد، در ربوبیت موجود شود و هر چه در ربوبیت کتمان است در عبودیت عیان است. و نیز در دعای شعبان آمده است: خدایا بر من کمال انقطاع مرحمت فرما و چشم دلم را باز گشا تا پرده از دل برداشتی و به نور الهی ترا بنگرم. حضرت حجت نیز گفته است: میان تو و او فرقی نیست مگر آنکه ایشان عباد تواند و همه چیز به دست توست، اینان ستون و مایه این عالمند و به تو دلالت می‌کنند.

با مطالبی که در بالا گفته شد، به چشم فؤاد بنگر و بدان که خداوند قدیم است و اسم و رسمی برای او نیست، غیر او وجودی نیست، چون خواست که مخلوقات را بیافریند، هیأت فعل خویش یا مشیت را بر ساخت و حدوث را از او آغاز کرد. ممکنات را به عالم

امر پدید آورد ولی ممکن را وصول به عالم امر، امکان ناپذیر است. او برتر و والاتر از آن است که کسی او را بشناسد زیرا معرفت، فرع اقتران است و اقتران صفت ممکن است و خداوند از این مرتبه مبراست. از اینجاست که در حکمت الهی واجب شده که نفس خود را برای ممکنات معروف سازد و به صفت احداث خود را بشناسد و این وصف شبیه چیزی در این عالم نیست. پس آن را راه شناسائی او قرار داد و آن را آیه توحید مقرر داشت تا ممکن از طریق او به غایت فیض الهی برسد و این وصف را حقیقت عبد قرار داد تا ربوبیت خود را عیان سازد. این مقام در فؤاد عبد وجود دارد. خداوند خود را بر هر شیء به مدد هر شیء توصیف فرموده است و در هویت هر شیء نیز مثالی از نفس خود القاء کرده است تا هر شیء که این نفس را بشناسد، خدای خود را دریابد. از قبل گفته‌اند که در هر شیء آیتی است که دلالت می‌کند که خداوند واحد است. این گفته، توصیفی از آیه خداست که حقیقت عبد نیز هست. این وصف به تعداد نفوس آدمیان مراتبی دارد. هر نفسی به منزله آینه‌ایست که حاکی از نقشی است که در اوست. خداوند اگر بر آینه‌ای بتابد، این نفس در او آشکار می‌شود که اگر آن را بشناسد، خدا را شناخته است. پس برای معرفت خدا، راهی نیست مگر به مدد این نفسی که معرفتش معرفت خداست. زیرا شیء قادر نیست آنچه را که برتر از خود اوست درک کند، پس اگر کسی نفسش را به اوصاف خدایش شناخت، به خدا معرفت یافته است. معرفت خدا، شناختن اسماء و صفات اوست در نفس آدمی. حضرت امام به این سبب فرمود که خدا را به خدا بشناسید و رسول را به رسالت و ولی امر را به ولی امر، یعنی مبادا که ولی امر را هم‌رتبه با رسول بدانید و رسول خدا را به جای خدا قرار دهید. این مقام، رتبه تجلی است که چهار مرحله دارد:

اول تجلی ذاتی است که در الوهیت تمام می‌شود. خدای فرد صمد، بر خود تجلی فرمود و در این مقام نه زاده شده و نه می‌زاید، نه شبیه است و نه شبیه می‌شود، این مقام توحید صرف و تفرید بحث است. اول است در عین آخریت و ظاهر است در تمام باطنیت، در این مرحله راهی به او نیست جز آنچه که خود او، خویشتن خویش را برای غیر خود وصف کرده است. می‌داند بدون آنکه دانسته شود، می‌شنود و می‌بیند بی آنکه شنیده و دیده شود. راهی به سویش نیست و نمی‌توان او را خواست.

دوم، تجلی صفاتی است که این در نبوت تمام می شود.

سوم، تجلی آسمائی است که در ولایت نهفته است.

چهارم، تجلی افعالی است که در مؤمن کامل ظاهر می گردد.

این تعبیر چهارگانه، توصیف ظهوری اوست که در مقام فعل خدا انجام می شود. فعل خدا در هشت عالم پدید می آید که عوالم طولی خلقتند و عبارتند از: عالم متعلق به حضرت محمد و حضرات ائمه، که مقام نقطه و الف و حروف و کلماتند؛ عالم انسان، عالم جن، عالم ملائکه، عالم حیوان، عالم نبات و بالاخره عالم جماد. هر عالمی وصف ماهیت عالم خویش را می کند و رتبه پائین تر از خود را می شناسد ولی اگر بخواهد عالم برتر از خود را بشناسد به مدد ماهیت خویش او را وصف می کند. همان قسم که در مآثورات چنین تمثیل شده که اگر موری ضعیف بخواهد خدای خود را توصیف کند، برای او دو شاخ ذکر می کرد تا کمال خدا را شرح دهد. آیات قرآنی بر این مطلب گواه است، خدا هم در غیب و هم در شهود هر کس حاضر است. این حقیقت، همان عمود نوری است که امام با آن به همه چیز می نگرد و به کردار مردمان وقوف می یابد. با این حقیقت است که در مرتبه هر شیء، کمال آن شیء را پدید می آورد، در عصای موسی مار ظاهر می کند و نقاشی شیر را به دست حضرت ائمه، عینیت شیر می بخشد. درک این مطلب، حل مسائل غامضی است که مآثورات وجود دارد. این نوری است که امام به آن می نگرد و همان نور خدائی است. اگر کسی این نور امام را بنگرد گوئی نور خدا را نظاره کرده و اگر کلام او را بشنود، گوئی گفته خدا را شنیده است. در این مقام بین او و خدا فرقی نیست. یعنی کسی که نفس مظهر خدا را بشناسد، خدا را شناخته است. اینجا وحدت حدوث و قدم نیست، بلکه تجلی اسماء و صفات قدیم است در ماهیت حادث. این را اثر فعل خدا گویند که اگر چه دیده نمی شود ولی در حادث وصف قدیم ایجاد می کند. این ماهیت را به درختی تمثیل کرده اند که در زمین است ولی برتر از زمین می رود. اگر این درخت مانع نور خدا شود، ماهیت شیطانی دارد ولی اگر کمالات خویش را ظاهر کند، سایه خدا بر زمین می شود. اگر درست بنگرید، این ماهیت در بهترین کمال خدا در مقام

مقایسه با نور خدا، سایه است و اگر خود سایه شود، سایه سایه می‌گردد. این عالم، نه بود است و نه نبود، بلکه نمود است. به تعبیر افلاطون عالم، سایه‌ای از مُثُل است و مُثُل سایه‌ای از مشیت، و مشیت نیز سایه‌ای از شمس خداست. سایه سایه سایه خورشید نمی‌تواند خورشید را دریابد. صوفیان گمان بردند که از سایه‌بودن خویش برون شدند و خورشید گشتند، از خود بدر رفتند و به خدا رسیدند اما اینک پُر پیداست که پنداری واهی داشتند و در این زمینه نکته‌ها گفتند که نه آسمان تحمّل شنیدنش را دارد و نه زمین. اینچنین وصلی در آئین خداپرستان شرک است و کفر، و سالک باید مراقب باشد که از این ورطه به سلامت بگذرد."

۴- مفاهیم عمده در حدیث نفس

امّهات مسائلی که در این تفسیر مطرح شده می‌تواند در گزاره‌های زیر خلاصه شود:
الف- تفسیر نفس، ب- تفسیر معرفت، ج- تفسیر رب.

مشابهت معنای این حدیث با گفته «خود را بشناس» سقراطی، معلوم می‌کند که می‌توان سابقه این حدیث را از لحاظ معنایی بسیار کهن دانست. مضامینی در تورات و انجیل و سایر کتب الهی هست که جملگی آدمی را به معرفت خویشتن می‌خواند تا بتواند به سوی عالم برتر بخرامد. آنچه جالب توجه است آن است که بیشترین شارحان این حدیث در اسلام بر جنبه نفس تأکید می‌کنند و در این اختلاف دارند که مراد از این نفس کدام است. ولی آنچه که غریبان به آن اهمّیت داده‌اند مسئله معرفت است. به همین سبب است که مسئله شناخت و معرفت در میان غریبان محور بحث‌ها قرار گرفته است و مسئله وجود که مربوط به یک جنبه نفس و خداوند می‌شود بیشتر نزد شرقیان مطرح نظر بوده است. البته گفتنی است که نه غریبان از مسئله وجود غافل بودند و نه شرقیان به مسئله معرفت و شناخت بی‌اعتنائی کرده‌اند ولی منظور آن است که هر گروه به یکی از این دو جنبه بیشتر راغب بودند.

۵- معنی نفس

ابتدا به نفس پردازیم زیرا لبّ لباب این قضیه نیز همان نفس است. سوای مفهوم فلسفی و عرفانی نفس، می‌توان برای نفس تعابیر مختلفی عرضه کرد.

الف- عده‌ای را گمان این است که مراد از این نفس، وجود هر انسان معمولی عادی است. هر کسی می‌تواند خود را بشناسد و اگر خود را بشناسد، خدای خود را شناخته است. برای این معنا تعابیر متعددی وجود دارد.

اول: بنا بر این، از اینجا مقام شامخ انسان معلوم می‌شود که در او آیاتی نهفته است که به مدد آن آیات می‌تواند به معرفت خدا برسد. از جمله این آیات، باید به قوای انسانی رسید، قوایی نظیر عقل و عشق و اختیار، که سنائی در حدیقه به همین معنا قائل است:

قوت خویش را بفاعل آور	تو به قوت خلیفه‌ای بگهر
اختیارست شرح کرّما	آدمی را میان عقل و هوا
جوهری شد میان رسته عیب	آدمی را مدار خوار که غیب
اختیار اختیار کرده ترا	از عبیدان ورای پرده چرا
یا ددی یا بهیمه باشی ^{۱۹}	تا تو از راه خشم و قلاشی

سنائی از این به بعد، می‌گوید که نفس آدمی دارای چه خصائصی است و از نفس بهیمی و نفس اماره و نفس مطمئنه سرشته شده است و عنصر خاکی او با عنصر رحمانی او ممزوج گشته و اگر کسی به جنبه جسمانی خود پردازد از خدا دور می‌ماند و اگر به جنبه رحمانی یا الهی خویش پی برد، خدا را می‌تواند بشناسد. از نظر سنائی، معرفت نفس به معنای یافتن شرطی است که با احراز این شرط می‌توان خدا را یافت. برخی از این صوفیان به این شرط صریحاً اشاره کرده‌اند و آن ریاضت است:

هر که در نفس خویش مهذب و مرتاض است به هر جا که رسد مستوحش نگردد بل که جمله با وی مؤانست طلبند، چنانکه امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه گفت: اگر یک تار موی سری من گیرم و سری جهانیان هرگز نگسلد که هر گاه که ایشان بکشند من فرا گذارم. در محابا به اخلاص چنین بوده‌اند و در سخا خاصه او چنانکه منقول است و معلوم است آن از کمال انفس مطمئن است که در هر منزل حق آن منزل بداند و از اینجاست که گفته‌اند: رحم الله امرأ عرف قدر نفسه و امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه گفته است: من عرف نفسه فقد عرف ربه.^{۲۰}

مولانا نیز در معرفت نفس به همین جنبه روی می‌آورد، یعنی چون آدمی می‌تواند از خودشناسی به خداشناسی برسد، مقام رفیعی در هستی دارد، او آدمی را چون اسطرلابی می‌بیند که با بکارگیری آن می‌تواند خدا را ببیند: "آدمی اسطرلاب حقست اما منجمی باید که اسطرلاب بداند، تره فروش یا بقال اگر چه اسطرلاب دارد اما از آن چه فایده گیرد، پس اسطرلاب در حق منجم سودمندست که من عرف نفسه فقد عرف ربه همچنانکه این اسطرلاب مسین آینه افلاکست وجود آدمی که و لقد کرمنا بنی آدم، اسطرلاب حقست، چون او را حق تعالی بخود عالم و دانا و آشنا کرده باشد، از اسطرلاب وجود خود تجلی حق را و جمال بیچون را دم به دم و لمح به لمح می‌بیند و هرگز آن جمال از این آینه خالی نباشد."^{۲۱}

پ: مولانا مثل آینه‌بودن آدمی را که منعکس کننده خداست بار دیگر تأکید می‌کند^{۲۲} و در این اندیشه، بسیاری قبل و بعد از او به این تمثیل اشاره کردند،^{۲۳} ولی در مثنوی در قضیه ایاز و پوستین آن بارها می‌گوید که منظور از شناخت خویشتن آن است که خود را به عجز و افتقار بشناسیم تا به غناء و اقتدار حق پی بریم.^{۲۴} در این صورت مراد از شناخت خویشتن آن است که در خود ماسوی الله را بیابیم تا به الله رسیم. اگر در عالم وجود، حق و خلق باشد، با شناخت خلق و بیرون کشیدن آن از جمع خلق

و حق، آنچه باقی می ماند، حق است که در این صورت معنای حدیث محقق شده است. در این رأی مولانا وامدار غزالی است که در احیاء علوم الدین به نحو مطلوبی این قاعده حکماء و علمای کلام را بیان داشته است، قاعده ای که می گوید می توان از اثر پی به مؤثر برد. ^{۲۵} به عبارت دیگر غزالی معنای دیگری در این حدیث باز می جوید و آن غنای فطرت آدمی است. یعنی اگر کسی به فطرت خود پی ببرد، شواهد و آیاتی را می یابد که او را بی نیاز از استدلال به وجود خدا می سازد. باید گفت که غزالی مراد از نفس را همان روح می داند: "فان من لم يعرف الروح فکانه ليعرف نفسه و من لم يعرف نفسه فكيف يعرف ربه سبحانه؟" ^{۲۶}

غزالی می افزاید نمی توان خدا را شناخت و از اثر به مؤثر نتوان رفت مگر به مدد آیات الهی. غزالی می گوید اینکه از معرفت مخلوق به خالق رسیم، برای خالق نقصی محسوب می شود و همین جاست که ابن عربی بر او خرده می گیرد و در فصول الحکم با لحن محکمی می نویسد:

و ان كان الخلق هو الظاهر فالحق مستور باطن فيه، فالحق سمع الخلق و بصره و يده و رجله و جميع قواه كما ورد في الخبر الصحيح (= لا يزال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى احبه فاذا احبته كنت سمعه و بصره و الخ) ثم ان الذات لو تعرت عن هذه النسب لم تكن الها. و هذه النسب احدها اعياننا: فنحن جعلناها بمألوهيتنا الها فلا يعرف حتى نعرف. قال (ع): من عرف نفسه فقد عرف ربه. هو اعلم الخلق بالله أفان بعض الحكماء و ابا حامد ادعوا فانه يعرف الله من غير نظر في العالم و هذا غلط. نعم تعرف ذات قديمه ازليه لا يعرف انها اله حتى يعرف المألوه. فهو الدليل عليه. ثم بعد هذا في ثاني حال يعطيك الكشف ان الحق نفسه كان عين الدليل على نفسه و على الوهيته و ان العالم ليس الا تجليه في صور اعيانهم الثابتة التي يستحيل وجودها بدونها... ^{۲۷}

ابن عربی بر فیلسوفان و حکمائی نظیر غزالی طعنه می‌زند که اینان به فطرت انسان و آیات الهی قائلند که به مدد آنها می‌توان به معرفت خدا رسید. مراد از حکمائی که ابن عربی می‌گوید، ابن سینا و تابعان او می‌باشد.^{۲۸} به عبارت دیگر ابن عربی از این ناراحت است که این گفته حکماء به آنجا می‌کشد که از مربوب استدلال به ربّ شده است. در حالی که بر طبق نظر ابن عربی، ربّ از حیث ربّ بودن مقتضی وجود مربوب است. چون خدا را بشناسیم مخلوقات و انسان را می‌شناسیم والا امکان شناخت هیچ چیز برای ما نبود. البته شیخ از آنانی است که میان خلق و خالق تفاوتی نمی‌بیند و با قول به رفع غیریت و اثینیت، اصل مسأله مورد مناقشه منتفی است. به عبارت دیگر ابن عربی طرز استدلال حکماء را نفی می‌کند نه حاصل گفته آنان را. خوارزمی در شرح فصوص می‌گوید:

یعنی امام غزالی و ابوحامد رحمهما الله، و اتباع ایشان دعوی کردند که حقّ سبحانه و تعالی، شناخته می‌شود بی آنکه به عالم نظر انداخته آید. و ایشان استدلال می‌کنند به مؤثر به اثر و این مرتبه‌ای اعلاست از استدلال به اثر بر مؤثر. و حاصل استدلال ایشان آن است که وجود ممکن یا موجود ممکن محتاج است به علتّ موجوده غیرممکنه، و آن حقّ است که واجب است وجود او لذاته، و این نیز استدلال است از اثر به مؤثر. پس تمام نشد دعوی ایشان. پس شیخ قدّس سرّه ایشان را به غلط نسبت کرد یا از برای این یا از جهت عدم تعقل نسبت به دون المنتسبین.^{۲۹}

از نظر غزالی و عارفان، مقام بلند انسان به سبب فیوضاتی است که خداوند در ذات آدمی نهاده است و بنابر این اگر بتوان از ذات انسان، شوائب وارده بر او را بیرون کرد، می‌توان الوهیت را یافت. ندای انا الحقّ برخی از عارفان به این سبب بود. تعبیر متعدّدی برای این گفته انا الحقّ وجود داشت، یکی از آنها همانی است که رازی در مرموزات اسدی می‌نویسد:

غرض آن بود تا معلوم شود که خلقت آفرینش تبع وجود انسان بود و حکمت در وجود انسان اظهار صفات (الهیات) و انسان آینه جمال‌نمای حق. جمال حق در این آینه باز توان دید که من عرف نفسه فقد عرف ربه. اینجا نکته‌ای لطیف روی می‌نماید. آری خاصیت آینه روی نمودن است. فرمود که من عرف نفسه اول می‌باید که آینه خود را به آینگی بشناسد تا اگر ناگاه صفا پذیرد و جمال حق بنماید، حقیقت آن جمال بر خود نبندد که هر که بر خود بندد بر خود خندد، داند که او آینه است نه حق چون حسین منصور نگوید که انا الحق، گوید انا المرأة تا عاشقان غیور قصد آینه شکستن نکنند. عجب حالتی است در این حال! ولایت حسینی با سر این ضعیف به حرف درآمد! می‌گوید تا غلط نکنی که من آینه را در میانه نمی‌دیدم و آن حقیقت بر خود می‌بستم تا ارباب غیرت قصد آینه شکستن کنند، بلکه آینه می‌دیدم و آینه در آینه‌دان بود، زحمت می‌نمود. خواستم تا آینه‌دان بشکنند و آینه بی زحمت پذیرای کمال جمال شود. سالها ورد من با حق این بود که

بینی و بینک انی یزاحمنی فارفع بحدوک انی من البین

چون این دعا به اجابت دیرتر مقرون می‌شد فریاد می‌کرد که:

اقتلونی یا ثقاتی ان فی قتلی حیاتی

لاجرم چون مقصود به حصول پیوست و آینه از مزاحمت آینه‌دان خلاص یافت به کمال پذیرای عکس آن جمال شد که چون آینه‌دان قالب من بسوختند و خاکستر به آب انداختند، آینه برعایت حق صحبت با آینه‌دان نگریست عکس آن جمال از آینه بر آینه‌دان افتاد روی دجله همه نقش الله الله بگرفت.^{۳۰}

اما ناگفته پیداست که بر طبق اندیشه ابن عربی و تابعان او، اگر ذات از این نسبت‌ها عاری شود، خدا نمی‌شود بلکه این نسبت‌ها به اعیان ثابت‌ه راجع می‌گردد که ما به اشتباه آن را به الوهیت خویش نسبت می‌دهیم.

مسئله غزالی و ابن عربی آن است که غزالی می‌گوید علاوه بر معرفت خداوند از طریق معرفت خلق، می‌توان با نظر به ذات آدمی به وجود خدا رسید و ابن عربی می‌گوید میان عالم و انسان جدائی نیست و نظاره بر ذات آدمی و عالم، عارف را به مقام اعیان ثابت‌ه می‌برد که این خود نوعی شناخت خداوند است.^{۳۱} نکته‌ای که ابن عربی می‌گوید برگرفته از قرآن است که حضرت اعلی نیز در تفسیر خود به این نحو استدلال ابن عربی اشاره می‌فرمایند. ابن عربی می‌گوید که در قرآن آمده است که سَنَرِيْهِمْ اَيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ اِنْفَسِهْمُ. یعنی چون در عالم و آدم آیات الهی جلوه کرد به مدد این جلوه می‌توان رخنه در کار خدا کرد.^{۳۲}

اما باید حذر کرد از اینکه آراء ابن عربی را منحصر به فصوص دانیم. همانطور که قبلاً آمد ابن عربی در خصوص این حدیث رساله مستقلی نوشت و آن را به خوبی تفسیر کرد. او بیش از هر چیز در این رساله بر تنزیه خدا تأکید می‌کند و منزّه بودن وی را از درک و فهم و معرفت، از هر نوع که باشد و از هر مقام که برآید، عالی‌ترین مرتبه تنزیه می‌داند.^{۳۳} ابن عربی می‌گوید منظور از نفس، نه همین نفس اماره و لوامه و مطمئنه است، بلکه مراد از نفس، ما سواي الله است. چنانکه در بیان «اللهم ارنی الاشیاء كما هی» مراد از اشیاء عَمَّا سِوَى اللَّهِ است. اشیاء و نفس در یک مقام قرار دارند و به یک معنا می‌باشند. مراد از نفس در این وهله، همان وحدت انسان با خداوند در اسماء و صفات است. چون آدمی صاحب اسماء و صفات الهی است، یعنی همان صفاتی را دارد که خدا دارد و به همان اسماء خوانده می‌شود که خدا را می‌نامند، لذا معرفت چنین آدمی معرفت خداست. «ظاهرک ظاهره و باطنک باطنه». زیرا وجودی نیست جز وجود او، هر جا که وجودی باشد، به اعتبار او وجود دارد.^{۳۴} ابن عربی می‌گوید معنای این گفته «لَا تَسْبُوْا الدَّهْرَ فَاِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللّٰهُ» دلیل بر آن است که جز حق وجودی نیست و اگر وجودی هست، به دلیل وجود خدا هست و با

ما سواي الله
۱

معرفت او می‌توان خدا را شناخت. مخلوقات به سبب آنکه نواقص دارند حجاب وجود خداوند می‌باشند و بنا بر این معرفت نفس، رفع حجاب است از مخلوق تا خالق عیان گردد.^{۳۵} رفع حجاب به معنای مرگ نیز هست باید از مخلوقیت مُرد تا اوصاف حقّ عیان شود. این را موت معنوی می‌نامند: "ان من مات بصورته انقطع جمیع اوصافه عنه المحمودة و المذمومة کذلک من مات بالموت المعنوی ینقطع عنه جمیع اوصافه المذمومة و المحمودة و یقوم الله تعالی مقامه فی جمیع الحالات، فیکوم مقام ذاته ذات الله و مقام صفاته صفات الله و قال النبی «موتوا قبل ان تموتوا» ای اعرفوا انفسکم قبل ان تموتوا».^{۳۶}

بنا بر این مسئله عمده در این حدیث آن است منظور از نفس مقام بلند آدمی است، که باید خود را بشناسد. ملامحسن فیض کاشی از جمله کسانی است که معتقد است منظور از این نفس در این حدیث، شناخت مقام بزرگ انسان است:

و من آیاته العظام نفسک و حقیقتک، فارجع البصر الی نفسک
 کَرَّتین فأنک لست هذا البدن المحسوس، بل لک حقیقهٔ اُخری
 غیرهذا من عالم الملكوت و انت فی الحقیقهٔ تلک الحقیقهٔ لا
 هذا البدن، فاعرف نفسک تعرف ربّک. فان «من عرف نفسه فقد
 عرف ربّه» و «اعرفکم بنفسه اعرفکم برّبّه».^{۳۷}

مطابق با آراء ابن عربی و تابعان وی، خداوند تمامی کمالات را در مجموعه‌ای گردآورد و آن را آینهٔ وجد باقی خود نمود تا جمال ذات با همهٔ اوصاف در هیأتی واحد و وحدانی عیان شود و آن آینه را انسان نام گذاشت. به عبارت دیگر اگر همهٔ موجودات مظاهر اسماء و صفات خدایند، انسان حامل حقیقت ذات اوست. وحدت کامل خداوند را می‌توان در وحدت آدمی یافت.^{۳۸} بنا بر این قاعده می‌توان به صفات انسانی رسید و از آن صفات الهی را یافت. کسی که نفس انسان را به اوصاف او بشناسد می‌تواند اوصاف خداوند را دریابد.^{۳۹}

ج: به عبارت دیگر، جوهر این حدیث بحث معرفت‌شناسی و خداشناسی را به ارمغان می‌آورد که از آنجا که آدمی به خویشتن معرفت می‌یابد همان معرفت را به خدا نسبت می‌دهد. خود را صاحب کمالاتی می‌بیند که همان کمالات را به خدا نسبت می‌دهد. علامه دوانی می‌نویسد:

لَمَّا كَانَ الْإِنْسَانُ وَاجِبًا بغيره عالمًا قادرًا مریداً حیاً متکلماً
سمیعاً بصیراً، کَلَّفَ بَانَ یعتقد أَنَّهُ تَعَالَى وَاجِبٌ لِدَاتِهِ
لَا بغيره عَالَمٌ بِجَمِیعِ الْمَعْلُومَاتِ قَادِرٌ عَلٰی جَمِیعِ
الْمَمْکِنَاتِ مَرِیدٌ لِّجَمِیعِ الْکَائِنَاتِ، وَ هَكَذَا فِی سَائِرِ
الصِّفَاتِ وَ لَمْ یَکَلِّفْ بِاعْتِقَادِ صِفَةٍ لَهُ تَعَالَى لِیُوجِدَ فِیهِ
مِثَالَهُ وَ مَنَاسِبَهُ بِوَجْهِهِ وَ لَوْ کَلَّفَ بِهِ لَمَّا امْکَنَهُ تَعَقُّلَهُ
بِالْحَقِیْقَةِ، وَ هَذَا أَحَدُ مَعَانِیِ قَوْلِهِ (ع) مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ
عَرَفَ رَبَّهُ مَعَ أَنَّهُ قَالَ تَعَالَى: وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ
(انعام / ۹۱).^{۴۰}

حضرت عبدالبهاء این حقیقت را در باره اسماء و صفات الهی تأیید کرده و

در لوح فورل می‌فرمایند:

اما صفات و کمالاتی از اراده و علم و قدرت و صفات
قدیمه که از برای آن حقیقت لاهوتیه می‌شماریم این از
مقتضیات مشاهده آثار وجود در حیّز شهود است نه
کمالات حقیقی آن حقیقت الوهیت که ادراک ممکن
نیست مثلاً چون در کائنات ملاحظه نمائیم کمالات
نامتناهی ادراک کنیم و کائنات در نهایت انتظام و کمال
است، گوئیم که آن قدرت قدیمه که تعلق به وجود این
کائنات یافته البته جاهل نیست پس می‌گوئیم که عالم
است و یقین است که عاجز نیست، پس قدیر است و
یقین است که فقیر نیست پس غنی است و یقین است

که معدوم نیست، پس موجود است. مقصود این است که این نعوت و کمالاتی که از برای آن حقیقت کلیه می‌شماریم مجرد برای سلب نقائص است نه ثبوت کمالاتی که در حیّز ادراک انسانی است لهذا می‌گوئیم که مجهول النعت است.^{۴۱}

آنچه مهم است این است که خداوند از وجود خویش به عالم غیرخود، فیض بخشیده است و از آنجا که اثری از وجود خداوند در انسان هست، می‌توان به مدد معرفت این جزء الهی باقیمانده در انسان، پی به وجود کلی خداوند برد. به تعبیر میرداماد، چون علم خداوند سبب وجود هستی است و در هستی قوام یافته است، و عالی‌ترین جلوه آن در انسان منطوی است با معرفت به این جزء می‌توان به وجود علم الهی و اکتنان آن در ذات نفس انسانی آگاهی یافت.^{۴۲} از اینجا آنان دریافتند که کلّ خلقت طفیل وجود آدمی است زیرا "خلقت آفرینش تبع وجود انسان بود."

د: در عین حال از نظر برخی، مراد از این شناخت نفس، پی بردن به نواقص انسانی است تا از طریق آن به کمالات خداوند پی برد. آدمی باید نفس خویش را به افتقار بشناسد تا به مقام بلند غناء و اقتدار خدا وقوف یابد. معتزله معمولاً این حدیث را به همین معنا می‌گیرند. ملاحسین کاشفی سبزواری می‌نویسد:

پس نفس خود را به عجز و انکسار موسوم دانستن و پروردگار خود را به اقتدار و اختیار موصوف ساختن، نوعی از معرفت است. این جا بعضی از اسرار من عرف نفسه فقد عرف ربه ظهور یابد و جمال استغناى واجب و احتیاج ممکن از وراى نقاب «والله الغنى و انتم الفقراء»^{۴۳} جلوه نماید.

حضرت عبدالبهاء نیز به این معنا توجه می‌فرمایند و در عین عظمت مقام انسان، او را در برابر وجود خداوند، عدم محض می‌دانند. اینکه آدمی باید به عبودیت خویش

وقوف یابد تا به سر ربوبیت رسد از جمله تعالیمی است که هیكل اطهر به نحو وافی آن را تأکید فرموده‌اند:

لهذا امکان معدن نقایص است و خدا معدن کمال، نفی
نقایص امکان، دلالت بر کمالات حق می‌کند. مثلاً
چون انسان را نگری ملاحظه نمائی که عاجز است
همین عجز خلق دلیل بر قدرت حیّ قدیری است زیرا تا
قدرت نباشد عجز تصوّر نگردد پس عجز خلق دلیل بر
قدرت حق است و تا قدرت نباشد عجز تحقق نیابد و از
این عجز معلوم شد که قدرتی هست ... مادام که صفت
ممکنات احتیاج است، و این احتیاج از لوازم ذاتی اوست
پس یک غنی هست که غنی بالذات است.^{۴۴}

به عبارت دیگری از آنجا که خدا برون از غیر اوست، هر چه صفت در غیر خداست، غیر همان صفت در خداست. هجویری در این مورد می‌گوید: «من عرف نفسه بالفناء فقد عرف ربّه بالبقاء و يقال من عرف نفسه بالعبودية فقد عرف ربّه بالربوبية، پس هر کس که خود را نشناسد از معرفت کلّ محبوب باشد.»^{۴۵}

ه: برخی نیز معتقدند که مراد از این حدیث، پی بردن به معیت خداوند با کائنات است، خواجه محمد پارسا می‌گوید:

معیت روح با جسد، مثال معیت حق است سبحانه با کلّ
کائنات « من عرف نفسه فقد عرف ربّه » بر روح از
اعراض اجسام، چون دخول و خروج و اتصال و انفصال
و غیر آن جایز نیست، فکیف بر حق.^{۴۶}

به این معنا، همان قسم که در ظهور افعال آدمی به واسطه تعینات قوی و حواس متکثره، کثرتی پدید می‌آید که مخلّ وحدت نفس نیست، شنیدن و دیدن کثرت‌هایی

هستند که باعث نمی‌شوند انسان چند پاره شود و همان انسان که می‌بیند همان انسان می‌شود و دچار کثرت نمی‌گردد و به وحدت ذاتی خویش قائم است، همان قسم نیز خداوند در مقام غیب‌الغیوب خود که مراد تجلی ذاتی است و از آن به کنز مخفی و فیض اقدس یاد می‌کنند، همان واحد بسیط باقی می‌ماند و این در مقام فیض مقدّس است که وحدت در کثرت عیان می‌شود. یعنی به مدد معرفت نفس در این وحدت می‌توان به وحدت خدا رسید.^{۴۷}

و: عده ای نظیر ابن عربی و عبدالرزاق کاشی می‌گویند از این حدیث می‌توان به این گونه تفسیر رسید که چون خداوند را نمی‌توان شناخت، شناخت نفس نیز مستحیل است و یا شناخت نفس غیرممکن است لذا شناخت خداوند در توان آدمی نیست:

ما من جماعة اجتمعت هو ان عدم معرفة الانسان بنفسه امر شایع فی جمیع الذوات من وجه و فی الکاملین من وجه آخر، و فی الناقصین من وجه غیره، قد اشار الشیخ الی هذه الاقسام الثلاثة فی کتاب فصوص الحکم عند الکلام علی قوله «من عرف نفسه عرف ربه» فان الشیخ استثنی هناك تارة نقیض الثانی لنقیض المقدم، فقال: لكن لا يعرف احد ربه فقال يعرف نفسه، و تارة عين المقدم لعین الثانی فقال لكن واحد يعرف نفسه فهو يعرف ربه.^{۴۸}

بعداً ملاحظه خواهد شد که شیخ احمد احسائی نیز این معنا از حدیث را می‌پذیرد. اما سؤال اینک آن است که چگونه می‌توان به خودشناسی رسید. محمّد دهدار شیرازی، معاصر با ملاصدرا و میرداماد، از فضلالی معروفی است که در این حدیث بحث کرده و به این جنبه توجه بیشتری دارد. او می‌گوید این نفس، نه نفس بشری است و نه نظایر آن، زیرا این نفس، همه این موارد را به خود اضافه می‌کند و به نوعی همه اینها، مظاهر ظهور اویند. بلکه مراد از این نفس، جوهر مجرد ملکوتی است که فیض از ملکوت می‌گیرد و به عالم عقل و نفس افاضه می‌کند. بنابر این: "سیر و سلوک عرفا و اهل حق عبارت است از رسانیدن خود به این نفس و راه این سیر از باطن

انسان است و زاد و راحله این سیر، علم و عمل است ... علم جامع عبارت است از علم به حقایق و جواهر موجودات به طریق تشریح که یک یک پرده را بگشایند و حقیقت آن را دریابند تا به نفس رسند و این را صوفیه قوس صعودی و بازگشت و تولد ثانوی گویند.^{۴۹}

ز: برخی می‌گویند که مراد از این نفس، نه نفس هر انسانی است که ظاهر آدمی دارد. هر کسی نه می‌تواند و نه شایستگی آن دارد که خود را بشناسد و اگر هم کسی پیدا شود که خود را بشناسد، با شناختن نفس خود نمی‌تواند خدا را دریابد. باید به دنبال انسانی رویم که او به خدا آنقدر نزدیک است که اگر کسی او را بشناسد، خدا را شناخته است. به عبارت دیگر مراد از نفس، انسان کامل است همانی که به تعبیر اهل بهاء مظهر ظهور خداست. منظور از نفس، نفس پیامبران است. ملاصدرا یکی از کسانی است که بسیار حکیمانه به این مطلب اشاره می‌کند و در اسفار اربعه می‌نویسد:

هو الخازن الحفیظ علام الغیوب بعلم موجد، فعلم نفسه من
 حیث علم موجد، کما علم غیره من حیث علم نفسه، و هذا
 قوله (ع) «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و هو عرش الله
 الاعظم الذی استوی علیه ذاته.^{۵۰}

یعنی خداوند است که صادر اول خود را آفرید و بر او علم خود را نهاد و به سبب او نیز علم به غیر یافت. این همان نفسی است که اگر کسی آن را بشناسد خدا را شناخته است و عرش الهی است. ملاصدرا در جایی دیگر از اسفار اربعه صراحت بیشتری به خرج می‌دهد و می‌گوید که این نفس همان خلیفه الله بودن انسان است و مراد از این خلیفه حضرت پیامبر است: «هذه الخلیفه مرآة یری بها کلّ الاشیاء و یتجلی فیها الحقّ بجمیع الاسماء و یکشف بنور عینه عین المسمی من عرف نفسه فقد عرف ربه، النبى اولی بالمؤمنین من انفسهم، فاعرفه یا ایها السالک الی الله.»^{۵۱} اما نباید چنین انگاشت که ملاصدرا همیشه نفس را چنین معنا می‌کند. او گاهی نیز مراد از نفس را همان نفس انسانی می‌داند.^{۵۲}

جمال ابهی در مرتبه‌ای این تعبیر را روا می‌دانند و بوالعجب که قبل از حضرتشان، برخی از عارفان اسلامی نیز به این لطیفه اشاراتی کرده‌اند، فی‌المثل شمس تبریزی می‌گوید:

انبیاء همه معرف هم‌گردند. عیسی می‌گوید: ای جهود موسی را نیکو
 نشناختی، بیا مرا ببین تا موسی را بشناسی، محمد می‌گوید: ای
 نصرانی، ای جهود، موسی و عیسی را نیکو نشناختید، بیاید مرا ببینید تا
 ایشان را بشناسید. انبیاء همه معرف هم‌گردند. سخن انبیاء شارح و
 مبین هم‌گروست. بعد از آن یاران گفتند که یا رسول الله هر نبی
 معرف من قبله بود، اکنون تو خاتم النبیین، معرف تو که باشد؟ گفت:
 من عرف نفسه فقد عرف ربه. یعنی من عرف نفسی فقد عرف ربی.^{۵۳}

از نظر شمس می‌توان با شناختن نفس یکی از پیامبران به شناخت سایر انبیاء دست یافت. و اگر پیامبران را بتوان شناخت می‌توان خدا را شناخت.

۶- معرفت

گفته آمد که در این حدیث، معرفت نفس دو جنبه دارد؛ برخی به سوی نفس رفتند تا با یافتن معنی نفس، گره از کار تفسیر حدیث برکشایند. بسیاری از متفکران مسلمان چه متکلم، چه فیلسوف، و چه عارف، جملگی فکر خویش را حصر در معنای نفس نمودند. اما برای متفکران غربی، جنبه معرفت بیش از هر چیز دیگر مهم می‌نمود. به عبارت دیگر، مسلمانان از نفس به سوی وجود رفتند و بحث خود را معطوف به وجودشناسی کردند و اندیشمندان غربی رو به سوی معرفت آوردند و از شناخت‌شناسی حرف زدند. البته در اینجا، استثناءهایی می‌توان یافت که در میان مسلمانان جنبه معرفت شناختی این حدیث نیز منظور نظر قرار گرفت. فی‌المثل، ان ابی جمهور احسائی در کتاب المجلی خود، موضوع معرفت را منحصر به سه می‌کند و هر معرفت را از کتابی می‌جوید. او معتقد است که سه کتاب وجود دارد، کتاب قرآنی و کتاب آفاقی و کتاب انفسی. اصول حقایق به سه مرتبه موقوف است: معرفت عالم و معرفت انسان و معرفت حق که منظور از شناخت عالم و آدم همان معرفت حق است که منظوری در کتاب‌الله

می‌باشد. از آنجا که این اصول سه‌گانه در ذات خود، یکی هستند، در مآثورات معرفت انفسی اشاره کرده است که من عرف نفسه فقد عرف ربه. بنا بر این، کتاب نفس بهترین راه شناخت حق است ولی تنها راه نیست. کتاب نفس را کتاب‌الله تأیید کرده است زیرا در قرآن نقل است: "اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً". یعنی کتاب نفس خود را بخوان که برای تو همین کتاب کافیست. خداوند در کتاب قرآنی به الفاظ و حروف تجلی کتاب‌الله کند و در کتاب آفاقی به صور اعیان و حقایق علمی و مخلوقات روحانی و جسمانی پدید می‌آید و در کتاب انفسی نیز به تجلی اسماء و صفات ظاهر می‌شود. این سه با هم مطابق است و کتاب تکوین و تدوین و نفس همه مانند همدیگر زیرا به یک حقیقت، حقیقت خداوندی، اشاره می‌کنند.^{۵۴}

ابن ابی جمهور احسائی در بحث از کتاب جانب عارفان می‌رود و به نحو ممتازی بحث در باره کتاب نفس و ام‌الکتاب و قلم و سایر مراتب هستی می‌کند که به مدد این معرفت قرآنی و با استظهار به معرفت آفاقی می‌توان به معرفت انفسی دست یافت. او قوای آدمی را برای حصول حقیقت کافی می‌داند.

اما اهل غرب، به این گونه رموز در بحث شناخت کمتر می‌پردازند و نزد آنان مسئله اساسی شناخت است. خودشناسی از جمله مباحثی است که در تمامی ادیان و مکاتب معرفتی محلّ اعتناء واقع شده است. جمله معروف «خود را بشناس» آنقدر معروف بود که شخصی چون اراسموس *Erasmus* (۱۴۶۷ - ۱۵۲۳ م) در کتاب ضرب‌المثل‌های خود می‌نویسد: "این گفته‌ها در روزگار کهن چندان قدر داشتند که گفتم از آسمان نازل شده‌اند نه از زبان آدمیان، جوونال می‌گوید خودت را بشناس از آسمان نازل شده است."^{۵۵}

سقراطی که افلاطون به ما نشان می‌دهد، نماینده بارز خویش‌شناسی در تفکر فلسفی است. او جمله‌ای را در معبد دلفی دید که سعی کرد بدان عمل کند. او خود تصریح می‌کند که با شناختن خود، می‌توان فهمید که در او دیوسیرتی دیده می‌شود یا آنکه نشانه‌های متعددی از عنصر الهی در او هست:

ولی من وقت آن کارها را ندارم چون هنوز نتوانسته‌ام فرمانی را که
بر دیوار پرستشگاه دلفی نوشته‌اند، به جای آورم و خویش‌شناسی را

بشناسم. و تا این راه را به پایان نبرده‌ام پرداختن به آن گونه مطالب به نظرم خنده‌آور می‌آید. از این رو به آن مسائل اعتناء ندارم و هر چه مردمان در باره آنها می‌گویند می‌پذیرم و اندیشه خود را به جای آنکه به آنها مشغول دارم صرف خویشتن می‌کنم و نخست می‌خواهم بدانم آیا من خود نیز دیوی هستم مغرورتر و ناهنجارتر از تیغون، یا مخلوقی ساده و عاری که طبیعت عنصر الهی و آسمانی در نهادش نهفته است.^{۵۶}

سقراط صریحاً اشاره می‌کند که منظور او از شناختن خود، یافتن عنصر روحانی و الهی است و درست همان طور که هگل *Hegel* در کتاب فلسفه روح^{۵۷} خود نوشته است، ابدأ منظور آن نیست که آدمی استعدادها و منش‌ها و تمایلات و نواقص خویش را بشناسد، بلکه به معنای یافتن چیزی است که در انسان منطوقی است و آن روح اوست. به عبارت دیگر خود را **بشناس** دعوتی است از انسان که به تعمق در شأن و سرنوشت انسان در جهان هستی بپردازد.^{۵۸} از طرفی معرفت نفس سقراطی رویکردی به سوفسطائیان نیز دارد، زیرا آنان می‌گفتند معرفت به معنای فراگیری ابزارهائی و فنونی است که آدمی را در سخنوری به آن پایه مطلوب رساند که بتواند به مدد سخنرانی به تمایلات خویش نائل آید.

از نظر سقراط باید به این دو سؤال پاسخ گفت که اعتبار علم در چیست و دیگر آنکه علم به چه کار آدمی می‌آید و او را در خودشناسی چه مددی می‌رساند. همین دو سؤال معرفتی تا عصر ایمانوئل کانت *I. Kant* نیز مطرح بود و سعی بر آن شد که بدان پاسخی مناسب دهند.^{۵۹} هگل گوشزد می‌کند که آن عده از مکاتب فلسفی که تابع گفته سقراطی «خود را بشناس» می‌باشند، قوای خود را حصر در رابطه تفکر با وجود می‌کنند و می‌کوشند تا بخش ذهنی شناخت بشر را مورد مذاقه قرار دهند. از اینجاست که فلسفه خود به خود به صورت علم شناخت در می‌آید.^{۶۰} به هر حال مسائل مربوط به وجودشناسی و جهان‌شناختی تابع قوانین شناخت است و عقل در این زمینه استاد کارساز است.^{۶۱}

اما هنوز نیز این معرفت نفس در دنیای معاصر ما نیز به همان معنای سوفسطائی معطوف است. با جامعه‌شناسی و روانشناسی و علوم نظیر اینها آدمی می‌تواند به احوال خویشتن

واقف شود تا در تمتع از دنیا، توانا تر شود. **خود را بشناس** یعنی در خود قوایی را سراغ گیر که بتوانی با آن بر طبیعت و جامعه چیره شوی. **اما بر خود چیره شدن** را در اینجا جایی نیست. **تفوق بر طبیعت و دیگران آری! ولی تفوق بر خویشتن نه!**

خودشناسی سقراطی به معنای فرزاندگی است ولی فرزاندگی تنها در بهره‌یابی از دنیا نیست بلکه به معنای حکمت و دانائی و بینائی است.^{۶۲} دعوتی است به اندیشیدن، اما بنا بر اقرار هایدگر هنوز به اندیشیدن دست نیافته‌ایم.^{۶۳} به زبان بی‌زبانی، نفسی که این فیلسوفان به آن اشاره می‌کنند، مفهوم هگلی دارد، یعنی روح. سقراط خود به این معنا اشاره کرده است که گفت: "پس آن که به ما فرمان داده است که خود را بشناسیم، مرادش این است که ما روح خود را بشناسیم."^{۶۴}

این آیه الهی که در انسان نهفته است، فصل ممیز میان انسان از سایر موجودات است و آن عقل است زیرا با عقل می‌توان به معرفت نایل آمد. پس اگر آدمی باید خود را بشناسد باید بداند چگونه این شناسائی را انجام دهد. متفکران غربی از تمامی وجوه شناسائی به عقل بیش از سایر جنبه‌ها اعتناء کردند.

متفکران یونانی مابه‌الامتیاز انسان را بر سایر موجودات عقل می‌دانند و خصیصه خداگونه وی را همین می‌پندارند. متفکران عصر روشنگری نیز بار دیگر به عقل می‌پردازند و مهم‌ترین دستاورد عقل را علم می‌دانند که آدمی به مدد عقل و علم، توانایی رسیدن به هر جا و هر کس را دارد. در این بین، میان پرده فیلسوفان مسیحی نیز هست. آنان به مدد انجیل می‌دانند انسان صورت الهی دارد و اگر کسی به این صورت الهی خود پی ببرد به خداوندی خدا رسیده است.^{۶۵} فیلسوفان مسیحی می‌دانند که صفت ممتاز انسان، علاوه بر عقل، اراده و اختیار نیز هست. آدمی اختیار دارد و این اختیار را از خدا گرفته است. به این ترتیب به واسطه افکار آگوستین^{۶۶} *Augustine* و برنار^{۶۷} *Bernard of Clairvaux* دو تن از بزرگترین متفکران مسیحی، به دو قوه بسیار مهم - عقل و اختیار - پی بردند که از این جهت برنار بر دکارت *Descartes* اثر گذاشت.^{۶۸} خلاصه از نظر محققان مسیحی دو جنبه تاریک و روشن آدمی معلوم است:

آنچه انسان در پیرامون خود یا زیر پای خود میبیند به سبب وسعت خود او را از پای در میآورد؛ آنچه او در خویشتن میبیند به سبب ظلمت خود وی را به تنگنا میاندازد؛ ولیکن آنچه را که وجود او در باره مقامی که مافوق اوست به او میآموزد چون بخواهد در خویشتن باز یابد به اسراری بر میخورد که ناپیدائی آنها وی را دچار وحشت میسازد. و دشوارتر از همه این که او خود را محاط به این اسرار میبیند. اگر انسان به حقیقت صورتی از خدا باشد چگونه خدا را میتواند شناخت بی آنکه خود را بشناسد، و باز چگونه خود را می تواند شناخت بی آنکه خود را بشناسد؟ در اینجاست که انسان به ژرفنائی در دل خود که حتی به خاطر قدماء خطور نمی کرد، پی می برد و خویشتن را قاصر از آن می بیند که این ژرفنای دل را بیازماید.^{۶۹}

اما این ژرفنائی در دل آدمی بسیار زود جای خویش را به سطحی نگری داد. در انسان عصر جدید، چیزی رازآمیز نیست به جز عقل و عقل می تواند در همه جا و همه چیز تصرف کند و بر طبیعت چیره شود و بر طبیعت حکم راند. انسان چیزی نیست جز عقل او.

شاید بتوان در میان علوم رائج در تمدن امروز، روانشناختی را مدخلی مناسب برای خودشناسی یافت. اگرچه در تمامی مکاتب روانشناسی مقصد از این رشته، شناخت انسان و نفس تعیین می شود ولی نکته آن است که معیار این شناسائی، انسان سالم است ولی تعیین معیار انسان سالم معلوم نیست. کارل گوستاو یونگ *K.G. Young* در کتاب **نفس ناشناخته** می گوید معیار تعیین این خودشناسی یک انسان معمولی متوسط از لحاظ اجتماعی است.^{۷۰}

حال آنکه با چنین معیاری خود علم نیز بنیاد معلومی نمی یابد و از آن خارج می شود. اریش فروم *E. Fromm* نیز معتقد است که کلام سقراطی در **خود را بشناس** موجد علم و قدرت است ولی این منوط به حقیقت و حقیقت در گرو تفکر و اطلاعات است.^{۷۱} نمی توان از یکی از این دو به خاطر دیگری چشم پوشید. خلاصه از نظر فروم و یونگ و تا حدودی آدلر *Adeler*، خودشناسی منوط به یافتن حقیقت است و آلت یافتن این حقیقت در باطن آدمی نهفته است. همین حقیقت هم در ناخودآگاه وجدان آدمی و هم در بخش وقوف به خویشتن

اسباب تصرف او در جهان می‌گردد. به تعبیر خوشتر، هنوز این دانائی است که مقوم وجود آدمی است، و این دانائی در گرو اهتمام عقل و عقلانیت جهان معاصر است.

افراط در عقل‌گرایی موجد خطراتی است که البته از چشمان تیزبین بسیاری مخفی نمانده است. یکی از کسانی که بر این جنبه وقوفی کامل داشت، ارنست کاسیرر *Ernest Cassirer* است که نخستین بخش از کتاب خود تحت نام **فلسفه و فرهنگ** را به همین موضوع اختصاص داده و نام آن را «بحران در شناخت نفس» نامیده است. در بخشی از این رساله می‌آید:

کلام مشهور قدیمی **خود را بشناس**، به معنای فلسفی آن، یعنی به معنایی که سقراط و اپیک تتوس و مارکوس اورلیوس اراده می‌کردند، نه تنها عبث است، بلکه غلط است و انسان را به اشتباه می‌اندازد. انسان نمی‌تواند به خود اعتماد و حرف خویشتن را گوش کند. انسان باید مهر خاموشی بر لب خود بزند تا بتواند ندایی عالی‌تر و باحقیقت‌تر بشنود. "ای مردم که می‌خواهید اوضاع و احوال حقیقی‌تان را در پرتو عقل فطری خود دریابید! چه بر سر شما خواهد آمد! ای انسان مغرور بدان که انسان نسبت به خود چیزی یا موجودی خرق اجماع «پارادوکس» است. ای عقل ناتوان! خود را پست شمار، ای طبیعت ابله! خاموش شو. بدانید که انسان بی‌نهایت از انسان (یعنی از خود) فراتر می‌رود و از پیشوای خود وضع حقیقی خود را که بدان جاهل هستید بیاموزید و به حرف خداوند گوش دهید.^{۷۲}

اما به راستی نه عقل‌گریزی می‌تواند چاره‌راه باشد و نه اکتفاء به قوای عقلانی در مسائل حیاتی انسان خردمندانه می‌نماید. از طرفی به قول نیچه *Nietzsche* نه می‌توان به عصر پیش از اخلاق بازگشت که در آن هنوز از دستور **خود را بشناس** خبری نبود،^{۷۳} و نه می‌توان دائماً به زبان اسوالد اشپینگلر *Oswald Spengler* از آفات علم و عقل سخن

گفت. ^{۷۴} گویی باز به نقطه‌ای رسیدیم که در عین روشنایی بسی کور و تاریک است و آن اعتدال می‌باشد. آدمی را اعتدال باید.

۷- شیخ احمد احسائی و حدیث نفس

شیخ احمد احسائی در تفسیر خود بر حدیث نفس به هر دو جنبه معرفت و نفس توجه دارد. او نخست می‌گوید که منظور از این حدیث، تعلیق به امر محال است. یعنی چون نمی‌توان نفس را شناخت، شناخت خداوند نیز مستحیل است: "فان معرفة النفس محال فکذا معرفة کنه ذات الحق"^{۷۵}



مذ

او سپس به ذکر اقوال مختلف حکماء و عرفائی می‌پردازد که این نفس را معنا کرده‌اند. و تمامی آن مسائلی را که قبلاً در این مقاله از گفته‌های بزرگان اسلام نظیر ابن عربی و غزالی و ابن سینا نقل شد، ذکر می‌کند و بعد به این می‌رسد که این اقوال به معرفت ظاهری دلالت می‌کند و معرفت باطنی، معرفت نفسی است که "هی کنه الشیء من ربه". او می‌گوید که در انسان دو جنبه هست، حقیقتی از ربّ و حقیقتی از نفس. آنچه از ربّ گرفته است نور است که گاهی به ماء تعبیر می‌کنند که «منه کل شیء حی». و گاهی نیز به وجود تعبیر می‌شود ولی بیشتر به نور تشبیه می‌شود زیرا در حدیث نیز آمده است: "اتقوا فراسه المؤمن فانه ينظر بنور الله و ایضاً ان الله خلق المؤمنین من نوره و صبغهم فی رحمته" یعنی در مؤمن نور الهی نهفته است و بر طبق حدیثی دیگر خداوند مؤمنان را از نور خود آفرید و بعد آنان را در رحمت خود رنگین ساخت. بنا بر این، نور و رحمت مانند پدر و مادر شخص مؤمن می‌باشند. خلاصه این حقیقت ربّانی انسان گاهی به نور و گاهی به ماء و گاهی به وجود تعبیر می‌شود ولی در اندیشه اصیل شیعی و شیخی به فؤاد تعبیر می‌گردد که حضرت باب نیز بر آن تأکید می‌فرمایند. در اینجا می‌توان از مشابَهت تفسیر حضرت باب با تفسیر شیخ احمد احسائی در شگفت ماند.



مختصر آنکه این بخش ربّانی انسان جنبه نورانیت وی را تشکیل می‌دهد ولی بخش نفسانی او رویه ظلمت آدمی است. ^{۷۶} از نظر شیخ احمد نور مترادف با وجود و ظلمت مترادف با ماهیت است. شیخ احمد کنه اول آدمی را که همان جنبه نورانیت وی است، مصداق بارز من عرف نفسه می‌داند. حتی در احادیث آمده است که «یا الهی کیف الوصول الیک قال الق نفسک

ثم تعال». یعنی ای خداوند چگونه به تو رسم فرمود نفس خود را وانه و آنگاه رسیدی. او تشبیه آینه و مرآت را که نجم رازی نیز به کار برده بود در اینجا نیز به کار می‌گیرد تا بگوید که مراد از معرفت نفس، دیدن رؤیت خداوند است در دل آدمی. در اینجا نیز به عین القضاة نزدیک می‌شود زیرا عین القضاة نیز معتقد بود که معرفت همان رؤیت است: "ای عزیز معرفت خود را ساخته کن که معرفت در دنیا تخم لقاءالله است در آخرت. چه می‌شنوی؟ می‌گویم هر که امروز با معرفت است فردا با رؤیتست."^{۷۷} لذا می‌توان معرفت را به معنای رؤیت یافت. بنا بر برخی آراء، شناختن به معنی دیدن است و می‌توان خدا را دید که این رؤیت، رؤیت قلبی است.^{۷۸}

در این بخش احاطه شیخ احمد احسائی بر افکار قدامت خود، بالاخص عارفان بی‌نظیر است. او بدون تصریح نام کسی، از لب لباب مضامین عرفانی بهره می‌برد و به حقایق عرفانی و سبک گفته آنان نزدیک می‌شود و حتی می‌توان گفت به نوعی با ابن عربی در این گفتار شریک می‌شود. حال شیخ احمد به مشکلی دیگر می‌پردازد که اگر قرار است به این بخش ربّانی انسان معرفت یابیم، این معرفت چگونه حاصل می‌گردد. شیخ احمد در پاسخ به جنبه معرفت شناختی حدیث توجه می‌کند و این بار روی سخن او بی‌شبهت با فیلسوفان غربی، بالاخص هگل و شوپنهاور، نیست. او برای این معنا، از حدیث دیگری کمک می‌گیرد و آن ماء الحقیقه یا حدیث کمیل است که در پنج مرتبه معنی حقیقت بیان شده است و اولین آن کشف سبحات الجلال من غیرالاشاره است. او می‌گوید این حقیقت در کنه آدمی است که بخش ربّانی او را تشکیل می‌دهد و منظور از کشف سبحات بیرون رفتن از خود یا ترک شئون بشری است. اهل بهاء نیک می‌دانند که این سبحات جلال در متون امر بهائی به وفور به کار رفته و این حدیث ماء الحقیقه نیز مورد تفسیر حضرت باب قرار گرفته که در مقاله‌ای دیگر به آن اشاره شده است.

استتار حقیقت در نفس آدمی تحت نام آیه ربّانی که در تمامی نفوس به ودیعه نهاده شده است، این امکان را می‌دهد که آدمی با دیدن این منظر انفسی خداوند در ذات آدمی ره به سوی خدا می‌برد ولی شیخ احمد به تصریح معلوم نمی‌کند که مراد از اینجا چیست. ولی تلویحاً می‌گوید که مراد از این آیه مستودعه در ذات آدمی، مشیت اولیه است، زیرا در

حدیث کمیل در آخرین قسمت بحث از نور اشراق من صبح‌الازل است کہ مراد از صبح ازل همانا مشیت اولیہ است: "و صبح‌الازل هو مشیة اللہ و ارادته".

از نظر شیخ احمد احسائی آیات آفاقی مدلّ بر وجود خداوند را می‌توان همه جا دید و مهم‌ترین آن شریعت است کہ در اینجا شیخ احمد به افرادی نظیر عمر خیام نظر دارد. باید از شریعت برتر رفت و به حقیقت رسید ولی نہ با ترک شریعت بلکه با درک عمق شریعت می‌توان حقیقت را فراچنگ آورد. حکیم عمر خیام نیز، مخاطبان خویش را متذکر این دقیقہ می‌کند کہ نباید در آداب شریعت ماند و باید از آنها به سوی معرفت نفس رفت. حجّ و نماز و روزه همگی برای آن تدوین شده کہ آدمی به احوال خویشان آگاه گردد و خود را بشناسد:

رہی نمود مرا راست سوی آب حیات	شبی به شہر ری اندر مفلسی ز قضات
نخست گفت کی از گردگار دانش خواه	اگر بخوانی بر آسمان به شب دعوات
حیات خویش بر آن گونه بیقرار مکن	کی بر تو زار بگرید پس از حیات ممات
وگر تو را عرصاتی نموده‌اند از دور	محققان حکایات و صادقان روات
تو در ترازوی محشر نشسته‌ای و هنوز	دل تو منتظر حشر و قصه عرصات
وگر غرض ز صلوات و صیام فرمانست	تو سر مپیچ ز فرمان صوم و ورد صلوات
وگر زحکمت کار صلوات بیخبری	تو گر صلوات پرستی بود صلوات تو لات
به راه حجّ شتابی و مال صرف کنی	ز راه دور همی تا برآوری حاجات
نخست قاضی حاجات را طلب پس حجّ	نخست معرفت نفس جوی پس عرفات
تو مایه همه اشیائی گرچه یک چیزی	چنانکہ صورت آحاد مایه عشرات ^{۷۹}

۸- تفسیر حضرت باب و تفسیر جمال ابھی

نخست به تفسیر حضرت باب می‌پردازیم. تفسیر حضرتش با بقیه تفاسیری کہ پیش از این مذکور افتاد، تفاوت‌هایی دارد. نخست آنکہ حضرت باب بحث خود را در باره حدیث آغاز نمی‌فرماید، بلکه از شروط مهمّ برای حصول معرفت و کسب حقایق الہی یاد می‌کنند. در این خصوص سه شرط اساسی برای طالب مقرر می‌فرمایند:

شرط نخست آنکه طالب باید قلب خود را از همه قواعد و رسومی که تاکنون فرا گرفته پاک کند تا این قلب پاک، او را از عالم خاک به اوج افلاک رساند. این شرط خواننده را به سوی کتاب ایقان حضرت بهاءالله دلالت می‌کند که ایشان نیز شرط هر معرفتی را این مقرر می‌فرمایند،^{۸۰} یعنی شرطی که کمتر در حوزه معرفت‌شناسی جهان معاصر به آن اعتنا می‌شود، زیرا برای حصول قلب پاک، باید مراتب اخلاقی خاصی را رعایت کرد که به همین سبب در ابتدای لوح حکمت جمال قدم قبل از شروع مباحث فلسفی به موارد اخلاقی اشاره می‌فرمایند.

شرط دوم آن است که آدمی نباید کلمات امامان و طلعات قدسی را با کلمات انسانی مقایسه کند. حضرت باب تأکید بسیار می‌فرمایند که همان گونه که نفس طلعات الهی مظهر ربوبیت بر همه مخلوقات می‌باشند، کلام آنان نیز مظهر ربوبیت بر همه کلام‌هاست. حتی می‌فرمایند که از هر حرفی از کلام آنان، تمامی حقایق و بلکه تمام وجود استخراج می‌شود و تمام وجود اثر حرفی از حروف کلمه آنان است.

برای آنکه مبدا در اینجا شائبه حلول خداوند در لفظ پیش آید و یا آنکه معلوم شود که منظور از ارتباط حق با خلق کدام است به بیان سلسله مشیت اولیه و مقام او می‌پردازند که در اینجا کاملاً عقاید شیخی و سبک آثار شیخ احمد پیداست. حضرت باب همان تشبیه شیخ را به کار می‌برند که حقیقت منظوی در ذات آدمی را گاهی به ماء تعبیر می‌کنند که حیات هر چیزی به مدد اوست. خداوند در حالت خود باقی است و این مشیت است که رابط خداوند با خلق اوست. او را می‌توان عالم امر نامید زیرا به امر خداوند پدید آمده است و آفرینش به اثر او صورت گرفته است. امر و خلق در برابر حق هر دو حادثند، به حق راجع نمی‌شوند بلکه به مشیت اولیه راجع می‌شوند. بنا بر این در مآثورات می‌آید که هر کسی امامان را شناخت گویی خدا را شناخته است. در اینجا به نحوی بارز، تأیید اقوال شیخ احمد احسائی را می‌فرمایند که در بحث **من عرفهم فقد عرف الله** به این معیت اشاره کرده است.^{۸۱} شاید در اینجا خود به خود معنای حدیث **من عرف نفسه معلوم می‌گردد** که مراد از این نفس، نفس انسان کامل یا مظاهر قدسی است که قبلاً افرادی نظیر عین‌القضاة و ابن عربی و شیخ احمد به آن اشاره کرده بودند.

شرط سوم آن است که نباید کلمات مظاهر ولایت و نبوت را طوری تأویل کرد که از شأن و مقام و حقیقت آن بکاهد. یا آنکه طوری تأویل شود که آنان را به عجز و نادانی متهم سازد. در اینجا گویی هیکل مبارک قصد آن دارند که قضاوتی بر آنچه تاکنون در باره تفسیر حدیث نوشته‌اند بیان کنند و معیار قضاوت آن است که از منزلت مظاهر قدسی کم نشود.

بعد از این سه شرط به حدیث می‌پردازند و تأیید اقوال شیخ احمد احسائی را می‌فرمایند و از همان تعابیر و احادیث و مأثوراتی استفاده می‌فرمایند که در اثر شیخ احمد نیز به کار رفته بود و تلویحاً این فکر شیخ احمد را تأیید می‌نمایند که معنای این حدیث، تعلیق به شرط محال است زیرا هیچ راهی برای حصول معرفت ذات خداوند وجود ندارد. قول غزالی نیز راست بود که فقط می‌توان از اثر به مؤثر رسید. این عربی نیز راست می‌گفت که به هر حال خدا را به هیچ وجه نتوان شناخت. اما در مقام تجلی، خداوند همه اشیاء را محل تجلی خود قرار داده است و از [میان] همه اشیاء انسان را به اعتدال چنان ساخته که آینه مصفای است که می‌تواند عین تجلیات خداوند را منعکس سازد. در اینجا قول مولانا و تشبیه او راست است و اینکه معرفت نوعی رؤیت است که به تعبیری می‌توان از آن به معرفت شهودی یاد کرد. بحث تجلی را حضرت باب از آن جهت اختیار می‌فرمایند تا حق در مقام مشیت در تنزیه خود بماند و هرگز به ظروف ادراکات انسانی تنزل ننماید. چهار تجلی وجود دارد و این تأیید گفته‌های ابن عربی و تابعان او و شارحان آثار اوست. تجلی ذاتی که مخصوص مشیت است که اگر کسی مشیت را بشناسد خداوند را شناخته است. تجلی صفاتی است که در عالم مظهریت تمام می‌شود و نبی آینه کامل برای این تجلی است. تجلی آسمانی است که در این مقام ولی و امامان آینه رؤیت خداوند می‌باشند. و بالاخره تجلی فعلی است که مربوط به مؤمنان می‌شود و در اینجا تأیید گفتار شیخ می‌شود. زیرا در انسان دو جنبه هست، یکی وجود، که سراسر نور است (تأثیر شیخ احمد احسائی از سهروردی در قضیه نورالانوار بسیار جالب و در اینجا مورد تأیید است) و یکی ماهیت که بخش ظلمانی اوست که هم شیخ احمد و هم ابن عربی به این دو جنبه اشاره کرده‌اند.

بنا بر این حدیث **من عرف نفسه در رتبه اولی** در مظهر ظهور تمام می‌شود و در مقام دیگر به انسان و آیت نهفته در او ختم می‌گردد. این مقام را با فهم فؤاد می‌توان درک کرد. فؤاد

در مقام مرآت است که اگر به خود ناظر باشد بخش ظلمانی آن پدید می‌آید و این زمانی رخ می‌دهد که این آینه روبروی خورشید واقع نشود تا نور ببخشد. اما اگر فؤاد در برابر خورشید مظهر ظهور قرار گیرد، به شرط صفا، می‌تواند تجلی نور خورشید باشد ولی خود خورشید نیست. در اینجا به قضاوت صوفیان می‌پردازند که عین‌القضاة و البته نجم‌رازی نیز ما را انداز دادند. با انعکاس نور خورشید در آینه، آینه خورشید نمی‌شود. صوفیان گمان بردند که در این مقام واصل به خداوند هستند در صورتی که به چیزی جز خود نرسیده‌اند. صوفیان در این حقیقت نادرست بودند که گمان می‌کردند به خدا رسیده‌اند ولی در این نکته راست می‌گفتند که آدمی اگر خود را بشناسد خدا را شناخته و شناختن خود به مدد قوای اوست. این قوا عقل و عشق و اراده و اختیار است که می‌توان با استظهار به آن برتر و بهتر شد و آن گشت که شایسته بارگاه خداست.

آخرین نکته‌ای که حضرت باب بیان می‌فرماید جمله پرمغزی در قرآن است: "و لا تؤتو السفهاء اموالکم." یعنی مال خود را به احمقان ندهید. این جمله به معنای تمامیت معرفت انسان است که به شخص خود انسان محول می‌شود. هر کسی خود باید آنچه را مالک است محافظه کند و آن را به دست احمقان ندهد زیرا به قول مولانا:

آنکه ارزان می‌خرد ارزان دهد گوهری طفلی به قرصی نان دهد

مراد از این سفهاء، علمای ظاهرین و فقهاء به ظاهر آراسته و به باطن کاسته‌اند که رأی خود را به جای حقیقت به کام خلق ریزند و رمق از خردمندی آنان بستانند. آدمی در این امر مبارک می‌بایست خود، به خویشتن اکتفاء کند و شخصاً به درک و فهم خویش به حقیقت دست یابد.

اما معنای دیگری می‌توان از این آیه قرآنی داشت و آن این است که اگر انسانی، به آیه الهی مودوعه در خویش پی برد، صاحب مواجید* و مکاشفاتی می‌شود که جزو اموال اوست و نباید آن را با ناهلان در میان گذارد. علامت فرزانیگی آن است که صاحب مکاشفه و شهود از آنچه در عالی‌ترین مراتب هستی دیده و کشف کرده، در میان آنان که هنوز نیافته‌اند و نرسیده‌اند،

* کیفیات وجدانی، حالات و مقاماتی چند که به طریق کشف و وجدان بر اولیاء و عرفاء و سالکان راه ظاهر شود.

حرفی زند که اسباب مضحکه خویش را فراهم آورد و نباید متوقع باشد که دیگران به آن اقبال کنند. در این ظهور، مهم‌ترین کشف و شهودها برای خود صاحب کشف و شهود معتبر است نه برای دیگران.

در خاتمه این بحث باید به این بیان حضرت بهاءالله توجه کرد که در شرح این حدیث فرموده‌اند:

اما ما سألت فی الحدیث المشهور «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» معلوم آن جناب بوده که این بیان را در هر عالمی از عوالم لانهایه به اقتضای آن عالم معانی بدیعه بوده که دون آن را اطلاع و علمی به آن نبوده و نخواهد بود، و اگر تمام آن کما هو حقّه ذکر شود اقلام امکانیه و ابجر مدادیه کفایت ذکر ننماید ولکن رشحی از این طمطام بحر اعظم لانهایه ذکر می‌شود که شاید طالبین را به سرمنزل مقصود رساند و قاصدین را به مقصود اصلی کشاند. والله یهدی من یشاء الی صراط العزیز المقتدر القدر. مثلاً در نفس ناطقه که ودیعه ربّانیه است در انفس انسانیه نمائید. مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیّت و دون آن از حواس ظاهره و باطنه جمیع به وجود آن موجودند، چنانچه اگر نسبت او از بدن اقلّ من آن، مقطوع شود جمیع این حواس از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند (شود) و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط به وجود نفس ناطقه که آیه تجلی سلطان احدیه است بوده و خواهد بود. چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر به او ظاهر و به وجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده می‌شود که سمع به توجه به او مذکور و کذلک دون آن از کلّ مایجری علیه الاسماء و الصّفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است. و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیه ظاهر و مشهود ولکن

وصول
ملاحظه

و فزی آن و سمعی سمع
و بصر و شمع و لظن و
مادون آن

شوند

او بنفسها و جوهریتها مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحت است و اگر الی مالانهایه به عقول اولیه و آخریه در این لطیفه ربّانیه و تجلی عز صمدانیه تفکر نمائی البته از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ به عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البته عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیه و شمس عزّ قدیمیه به عین سرّ و سر ملاحظه نمائی و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتهی مقام عرفان عبد است و منتهی بلوغ عباد.

و اگر به مدارج توکل و انقطاع به معارج عزّ امتناع عروج نمائی و بصر معنوی بگشائی این بیان را از تقيید نفس آزاد و مجرد بینی و **من عرف شیئاً فقد عرف ربه** ^{را} به گوش هوش از سروش حمامه قدس ربّانی بشنوی. چه که در جمیع اشیاء آیه تجلی عزّ صمدانیه و بوارق ظهور شمس فردانیه موجود و مشهود است و این مخصوص بنفسی نبوده و نخواهد بود. و هذا لحقّ لاریب فیه ان انتم تعرفون.

ولکن مقصود اولیه از عرفان نفس در این مقام عرفان نفس الله بوده در هر عهد و عصری زیرا که ذات قدم و بحر حقیقت لم یزل متعالی از عرفان دون خود بوده لهذا عرفان کلّ عرفاء راجع به عرفان مظاهر امر او بوده و ایشانند نفس الله بین عباد و مظهره فی خلقه و آیه بین بریته. من عرفهم فقد عرف الله و من اقرّ بهم فقد اقرّ بالله و من اعترف فی حقهم فقد اعترف بأیات الله المهیمن القیوم. کذلک نصرف لکن الآیات لعلّ انتم بأیات الله تهتدون.^{۸۲}

با این همه باید گفت که در این حدیث سه نکته وجود داشت، نفس، معرفت و ربّ. در مورد نفس و معرفت اشارتی مجمل گفته شد ولی درباره ربّ باید منتظر فرصتی دیگر شد تا این اشارات، لباس عبارات پوشد و لیس هذا علی الله بعزیز.

تفسير حديث من عرف نفسه

قال السائل سلمها لله تعالى: ما معنى الحديث المروي عن علي (ع) «من عرف نفسه، فقد عرف ربه»؟ اقول:

يا اخي! رحمك الله، اتى اوصيك اولاً قبل البيان بوصايا ان تقبل مني، سهل عليك الوصول و الا اشتد عليك الامر، و لاسبيل لك الي المعرفة الا بمعرفتها:

اولاً ان تُطهر قلبك اولاً عن كل قاعدة اخذتها عن علمائك. لاتهم اخذوها عن عيون كدرية^{٨٣} يفرغ بعضها في بعض، و يكفر بعضهم بعضاً،^{٨٤} «الم تر الي الذين بدلوا نعمة الله،^{٨٥} (اي معرفته) كفراً و اهلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها فبئس القرار؟»^{٨٦} فسوف يلقون غياً و يحسيبون انهم يحسنون صنعا^{٨٧} كنا تجري من قلوبهم الهاوية علي لسانهم نار الشرك و سموم الكفر و لا يشعرون و انت ان تُنصف بربك و خفت مقامه^{٨٨} و نهيت نفسك عن مقالة القوم، قد عرفت اتي من الصادقين و اتى و الله لعليك شفيق حبيب.

و ثانيها ان لا تقس كلمات ائمتك بكلام الخلق، لان الكلام ظهور من مظاهر فعل المتكلم، مرات حاكية عما في قلبه، فكما ان نفوسهم حجة بالغة و آية محكمة من الله سبحانه علي العالمين، كذلك كلامهم. فكما انه لو اجتمع الخلق علي اني اتوا بمثل آية من القرآن لم يقدروا،^{٨٩} كذلك في كلامهم. و كلامهم لا يشابه كلام احد من الخلق و كلامهم حجة الله علي الخلائق و هو الجامع الكامل لانه صدر من مصدر الطهارة، و من واحد من كلماتهم يخرج كل الذين بل كل الوجود اثر حرف من حروف كلمته.^{٩٠}

انظر بالحقيقة، ان الله تعالى قديم وحده ليس معه غيره لم يزل و لا يزال علي حال واحد الا كما كان نفسه نفسه و الخلق في صقع ملكه و هو سبحانه لما شاء فمشية الله احداه لا من شيء فهو لم يلد شيئاً بل

«خلق الاشياء بالمشية و خلق المشية بنفسها»،^{٩١} و ان المشية اول نقطة مذكورة في الامكان و هو ذكر الاول^{٩٢} الذي ذكر الله نفسه و اتى انا الله لا اله الا انا، «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف»^{٩٣}، خلق الله سبحانه من دلالة هذه الكلمة التي هي آخر مراتب النقطة^{٩٤} ماء الذي به حيوة كل شيء^{٩٥} و ليس عند منشئه الا حرفاً و ان منشئه من نفسه الله الظاهرة تلعلعت ولو كانت من الازل لزم التغيير، فاته تعالى لم يزل علي حالة واحدة و المشية في مقام

الشيء و هو عالم الامكان المطلق و الازل نفسه نفسه وحده و حده لا ذكر هنا و لا رسم هنا و ان الذكر و الرسم الذي عبرنا مشيئته و هي صفة الاستدلال لا صفة تكشف له «دليله آياته» و هي المشية «و وجوده اثباته» و هو آية الاحدية لا بعد محمد محل مشيئته غاية و لا سر و لانهاية و كل الاشياء مدلّ عليه و هو المدلّ عليه و هو المدلّ علي الله وحده لانه ليس في هذا المقام له جهة دون نفس الله، من عرفهم، عرف الله اعني معرفة الظاهرة في الامكان معرفتهم، له الخلق و الامر و «اليه ترجع الامور»^{٩٤} لان الامر و الخلق حادثان لا يرجعان الي القديم بل رجع من الوصف و دام الملك في الملك «انتهى المخلوق الي مثله السبيل الي الازل مسدود و الطلب مردود و دليله آياته و وجوده اثباته»^{٩٧} و ان كل الافعال منه من الله سبحانه كما صرح بذلك الحجة في زيارته لمحمد بن عثمان العمري^{٩٨} « مجاهدتك في الله ذات مشية الله»^{٩٩} و امثاله في الآيات و الاخبار كثير، و كل شيء منهم من الله، لاتهم ما ينطقون عن الهوي،^{١٠٠} «ان هو الا وي يوحى». ^{١٠١} و ان كلامهم كلام الله و من قال لم و بم فقد كفر، لان كلامه (ع) محيط به كل شيء جار في كل العوالم^{١٠٢} بحسب لغات اهلها^{١٠٣} و ليس في كلامه به اذا المشبه عين المشبه به و لا كناية و لا مجاز، لان المجاز و الكناية صفة العاجز و هو القادر المقدر.

فان الله تعالى علم آدم اسماء^{١٠٤} من في عرضه و تحته و هذه الأدم ابونا آدم يعد الف الف آدم^{١٠٥} اي منتزل من آدم الاول الف الف مرتبة و هو لا يقدر علي معرفة اسماء الائمة، لان عيسى الذي اشرف الانبياء اعترف بذلك و حكي الله تعالى عن قولهم «لا اعلم ما في نفسك»^{١٠٦} و ان الذي ورد في الاحاديث ان الله علم آدم اسماء الخمسة لتوبته و هو: محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين. ^{١٠٧} فما دعي الله احديهم الا علي الله ان يستجيب و تلك المعرفة في مرتبة آدم و الشيء لايجاوز وراء مبدئه و كفاك هذا في ان لاتقاس بكلام مواليك عليهم السلام كلام.

ثالثها ان لاتأول ما تقدر كلام اهل العصمة بالنقص و لكن بالعلو و الشرف اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه و الذكر بالعجز كذب و افتراء علي الله، « قل ءالله اذن لكم ام علي الله تفترون»،^{١٠٨} ان المفترين مأويهم النار و ما لهم. فاقبل وصاياي و الله عليك وكيل.

و اما معني قول علي (ع) : و اثبت قدميك علي الصراط،^{١٠٩} قال الله تعالى: « سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتي يتبين لهم انه الخلق». ^{١١٠} و قال الله في الانجيل: «اعرف نفسك تعرف ربك، ظاهره للفناء و باطنها انا». ^{١١١} و قال

رسول الله: «اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه». ^{١١٢} و قال عليّ حين سألته الاعرابي عن عالم العلوي، قال: «صور عارية عن المواد، خالية عن القوة و الاستعداد، تجلي لها (ربها) فاشرفت و طالعتها فتألأت، فالقي في هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله». ^{١١٣} و قال الحسين (ع) في دعائه يوم عرفة: «الغيرك من الظهور ما ليس لك حتّي يكون هو المظهر لك متي غبت حتّي تحتاج الي دليل يدلّ عليك و متي بعدت حتّي تكون الأثار هي التي توصل اليك عميت عين لاتراك». ^{١١٤} و قال عليّ بن الحسين (ع) في دعائه في السحر المعروف بدعاء ابي حمزة: «بك عرفتك و انت دللتني عليك و دعوتني اليك و لو لا انت ما ادر ما انت». ^{١١٥} و قال الصادق (ع): «العبودية جوهره كنهها الربوبية فما فقد في العبودية وجد في الربوبية و ما خفي في الربوبية اصيب في العبودية». ^{١١٦} و قال الامام (ع) في دعائه شهر شعبان: «الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتّ تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة». ^{١١٧} و قال الحجة في دعاء شهر رجب، اشار بهذا المقام: «لا فرق بينك و بينه الا اثم عبادك و خلقك، فنقها و رتقها بيدك مبدؤها منك و عودها اليك اعضاء و اشهاد و حفظة و رواد و مناة و ازواد» ^{١١٨} فبهم ملئت سماؤك و ارضك حتّي ظهر ان لا اله الا انت». ^{١١٩}

فانظر بعني فؤادك علي ما القي اليك و اعرف و ايقن فانّ الله تعالى قديم وحده لا اسم و لا رسم نفسه نفسه و لا تصعد طير الافئدة الي جنبه ^{١٢٠} و لا وهم الاشارة بعزّ قدسه و هو كما قيل «لا تدركه الابصار» ^{١٢١} وحده وحده ليس معه غيره لا اله الا هو. فلما اراد ان يخلق الممكنات خلقهم علي هيئة فعله و خلقهم لا من شيء بقدرته و فارادته احداثه لا غير ذلك فلما خلقا لممكنات بالامر، للممكن ممتنع الوصول و الصعود اليه و الحق سبحانه اجلّ و اعظم من ان يعرفه احد، لأنّ المعرفة فرع الاقتران ^{١٢٢} و ذلك صفة الامكان و هو الحقّ اجلّ و اعزّ من ذلك و جب في الحكمة ان يصف نفسه للممكنات، و ان وصفه احداثه لا من شيء و هذا الوصف لا يشبه بشيء من الخلق جعله الله سبيل معرفته معرفته و آية توحيده حتّي يبلغ الممكن الي غاية فيض الله، الممكن في حقّ عالم الامكان و جعل الله ذلك الوصف حقيقة العبد و هو ربوبية الرّبّ جلّ و علا هي نفسه و فؤاده و وصف الله نفسه لكلّ شيء بكلّ شيء و القي في هوية كلّ شيء مثال نفسه حتّي عرفه بها و «في كلّ شيء له آية تدلّ عليّ ائه واحد»، ^{١٢٣} و ذلك الوصف آية الرّبّ و حقيقة العبد و لهذا الوصف مراتب بعدد انفس الخلائق ^{١٢٤} و كلّ القوس بمنزلة المرايا ^{١٢٥} و هو الظاهر للمرايا بالمرايا و هو الواحد آية الله و وصفه و لكلّ الاشياء هذه النفس موجودة من عرفها عرف ربه و المقصود ان لا سبيل الي الله لا بمعرفة

هذه النفس التي هي معرفة الربّ «ليس كمثلته شيء»^{١٢٦} و هو العليّ الكبير و لذا قال الامام (ع): «اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولي الامر بالامر المعروف و النهي عن المنكر»،^{١٢٧} و لهذا الوصف علي الحقّ من الله للعبد مراتب اربعة لتجليات اربعة:

الاولى: وصف الدلالة لله الاحد الفرد الصمد الذي «لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد»^{١٢٨} و هو مقام توحيد الصرف و التفريد البحث^{١٢٩} و هو اوله عين آخره و ظهوره عين بطونه^{١٣٠} لا سبيل اليه لا بما وصف نفسه و هو آية الله القديم الذي هو العالم و المعلوم و السميع و المسموع و البصير و لامبصر، «السبيل اليه مسدود و الطلب مردود»^{١٣١}.

والثاني: التجلي عن صفاته و هو التبوّة.

و الثالث: التجلي من اسمائه و هو الولاية.

والرابع: التجلي عن افعاله و هو الشيعيّة.

و انّ التعبير بالتجلي الرابع وصف ظهوري و لاوصف الله الا بفعله و ان كان سبيل معرفته (بعدد) انفاث الخلائق و لكن ينحصر في ثمانية عوالم في الطول و هي كلياتها: الاول عالم النقطة و الالف و الحروف و الكلمة و هو عالم محمّد و اهل بيته؛ و الثانية عالم الانبياء و الاوصياء؛ و الثالثة عالم الانسان؛ و الرابعة عالم الجن؛ و الخامسة عالم الملائكة و الشياطين؛ و السادسة عالم الحيوان؛ و السابعة عالم النباتات؛ و الثامنة عالم الجماد^{١٣٢} و وصف كلّ عالم ثان وصف ماهية عالم الاول الي منتهي مقامه و لذا ورد في الحديث: «ان النملة يزعم الله زبانتين»^{١٣٣} و انّ ذلك الوصف الذي في كلّ شيء ربوبية اليه لديه «او لم يكف بربك اته علي كلّ شيء شهيد»^{١٣٤} اي موجود في غيبتك و حضرتك و ذلك عمود النور الذي ينظر اليه الامام و يتوجّه و يطّلع به اعمال الخلائق^{١٣٥} و لو اراد اظهره في كلّ شيء من كلّ شيء كما اظهر من عصا موسى^{١٣٦} ما اظهر. و اشار (ع) الي صورة الاسد فصار حيواناً^{١٣٧} و من هذا الباب يفتح صعوبات اكثر الاحاديث مثل قول الامام في زيارة انصار الحسين: «بأبي انتم و امي»،^{١٣٨} فانّ مدّ بصر الامام آية الله فيه و هو لا يري نورا الا نور الله و لا يسمع صوتاً الا صوته و لافرق بين هذا الوصف في العبد و بين قول «لا اله الا الله»^{١٣٩} كلاهما آيتان مخلوقتان تدلان علي الله لانّ الحدوث و صفاته حين الوجود من حيث كونها اثرا يفعل الله آية الله تعالي في الوجدان غير ملحوظة جهة انيتها و حدوثها، اي مرتفعة باذن الله و شجرة الماهية عند هذا الوصف لا ذكر لها و هي «شجرة

خبیثه اجننت من فوق الارض ما لها من قرار»^{۱۴۰} و ان الوصف من حکم الله اعطي الماهية علي ما هي عليها و «ما هو بظلام للعبيد»^{۱۴۱}.

اعرف الماهية جعله كما اشار علي في خطبة الشيشيقية^{۱۴۲} «و ان شجرة الكفر اي الماهية ليعلم ان محلي منه محل القطب من الرحي بنفس معرفتها جحدت و كفرت و مالوصف بظلام العبيد». و ان هذا الشجرة لها تأثير من ظله بوجود النور انظر الي الشمس فلما طلعت نور كلما اشرق عليه نوره فلما ورد علي الشجرة صارت لها ظلا فلما ارتفع الظل في الظل فما لظل ذكر و لانصيب عند الشمس فلذلك حد المنكر عند المعروف و استغفرالله من التحديد بالكثير و ان اهل التصوف لما وصلوا الي هذا المقام زعموا انهم وصلوا الي الله^{۱۴۳} و قالوا في كتبهم قولا عظيماً «تكاد السموات ينقطرن منه و تتشق الارض»^{۱۴۴} و كان ذلك في مذهبنا كفراً. اعوذ بالله من لطح الشيطان، سبحان الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً، و هنا وقف القلم عن الجريان و نحن لانقتصر عن البيان، عرف من عرف و جهل من جهل، «و لا تؤتوا السفهاء اموالكم»^{۱۴۵} فاتا الله و اتا اليه راجعون^{۱۴۶} و الحمد لله رب العالمين.^{۱۴۷}

اين مقاله به دكتر منوچهر سلمانپور تقديم می شود و ذیلی است بر مقاله ایشان در شرح همین تفسیر که در دفتر اول سفینه عرفان درج شده است.

یادداشتها

- ۱- حضرت بهاءالله: ایقان، قاهره مصر، ۱۹۲۲م، ص ۷۶.
- ۲- سابقه تحقیق در این حدیث باز می گردد به:

عبدالحمید اشراق خاوری: قاموس ایقان، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، ص ۵۳۸ که ایشان فقط ۱۱ سطر در باره این حدیث نوشته اند و از قائل آن و لوح جمال ابهی یاد کرده اند. و نیز منوچهر سلمانپور: سفینه عرفان، دفتر ۱، دارمشتات آلمان، ۱۹۹۷، صص ۷-۱۷.
- ۳- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه ۲۰-۱، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۶۹م، ج ۴، ص ۵۴۷ و نیز مصطفی کامل الشیبی: همبستگی میان تشیع و تصوف، ترجمه شهابی، دانشگاه طهران، ۱۳۵۰ شمسی، ص ۸۵.
- ۴- ابن تیمیه: اللؤلؤ المصروع، قاهره، مصر، ۱۹۵۶م، ص ۸۶ و برای تفصیل بنگرید به فریدالدین رادمهر: فضیل عیاض، نشر مرکز ۱۳۸۳ش.

۵- کنوز الحقائق / ۹

۶- مولانا: مثنوی ۱-۶، به اهتمام توفیق سبحانی، نشر روزنه، ج ۱، ۱۳۷۸ ش، دفتر ۵ / ۴۸۶

۷- ابن عربی: الرسالة الوجودية فی معنى حديث من عرف نفسه ابن عربی، مكتبة القاهرة، مصر، ص ۲

۸- ملامحسن فیض کاشی: علم الیقین ۱-۲، به اهتمام محسن بیدارفر، نشر بیدار قم، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۲۲۲.

۹- عبدالحمید اشراق خاوری: قاموس ایقان ۱-۴، مؤسسۀ ملی مطبوعات امری، ۱۲۹۱ بدیع، ج ۴، ص ۱۵۳۸.

۱۰- بنگرید به فریدالدین رادمهر: ماء الحقیقه، سفینه عرفان دفتر ۶، دارمشتات آلمان، ۲۰۰۱.

۱۱- بنگرید به الرسالة الوجودية فی معنى قوله (ص) من عرف نفسه فقد عرف ربه. مكتبة القاهرة، مصر، ۱۹۴۰.

۱۲- آقا بزرگ طهرانی: الذریعه الی التصانيف الشیعة، بیروت، لبنان، ۱۹۸۹م، ج ۱۳، ص ۲۰۸.

۱۳- شیخ احمد احسائی: جوام الکلم ۱، تبریز، ۱۲۷۳ق، ص ۳۵۵.

۱۴- الذریعه ۱۳ / ۲۰۸.

۱۵- الذریعه ۱۳ / ۲۰۸.

۱۶- نویسنده شرح حدیث بر یکی از ابیات حافظ نیز تفسیری نوشته است. بنگرید به الذریعه ۱۳ / ۱۲۹.

۱۷- الذریعه ۲ / ۲۱۲.

۱۸- عین القضاة همدانی: تمهیدات، به اهتمام عقیف عسیران، نشر محمودی، ۱۳۵۵ش، صص ۵۸-۶۸.

۱۹- سنائی: حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، به اهتمام مدرس رضوی، دانشگاه طهران، ۱۳۵۹ش، ص ۳۷۳.

۲۰- قطب الدین عبادی: التصفیة فی احوال المتصوفه (صوفی نامه)، به اهتمام غلامحسین یوسفی، نشر علمی، ج ۲،

۱۳۶۶ ش، ص ۲۳۹.

۲۱- مولانا: فیہ ما فیہ، بہ اہتمام فروزانفر، امیر کبیر، ج ۳، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۰

۲۲- همان / ص ۵۶

23؟- بنگرید بہ نجم الدین رازی: مرموزات اسدی در مرموزات داودی، بہ اہتمام دکتر شفیعی کدکنی، نشر مک گیل کانادا، (2356؟؟؟) ش، ص 18.

۲۴- عبدالحسین زرین کوب: سرنی، ج ۱، نشر علمی، ۱۳۶۴ ش، ص ۴۰۴.

۲۵- غزالی: احیاء علوم الدین ۱، نشر دارالفکر العربی، ۱۹۸۲ م، ص ۱۲۰

۲۶- همان / ۱۲۱

۲۷- ابن عربی: فصوص الحکم، بہ اہتمام ابوالعلاء عقیفی، مکتبۃ الزہراء، ج ۱، ۱۳۶۶ ش، ص ۸۱

۲۸- داود قیصری: شرح فصوص الحکم، سنگی ۱۱۱/۱

۲۹- خوارزمی: شرح فصوص الحکم ۱ و ۲، بہ اہتمام نجیب مایل ہروی، نشر مولی، ۱۳۶۶ ش، ص ۲۴۳.

۳۰- مرموزات اسدی / ۱۸-۱۹

۳۱- ملا عبدالباقی صوفی: منہاج الولاية فی شرح نہج البلاغۃ، تحقیق حبیب اللہ عظیمی، نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۷۶۸ این نویسنده در جائی دیگر از کتاب خود بہ وحدت عالم و آدم اشارہ ای فوق العادہ لطیف می کند: "فتنبہ لما نبہناک علیہ! فاعملتک ان الشرف کلہ فی الحسن و انک جہلت امرک و قدرک فلو عملت نفسک، علمت ربک، کما ان ربک علمک، و علم العالم بعلمہ بنفسہ، و انت صورتہ فلا بد ان یشارکہ فی هذا العالم فتعلمہ من عملک بنفسک، و ہذہ نکتہ ظہرت من رسول اللہ حیث قال من عرف نفسه فقد عرف ربہ." همان ج ۲، ص ۱۱۴۴

۳۲- فصوص الحکم ۱ / ۸۸ و نیز منہاج الولاية ۲ / ۱۱۶۴

۳۳- ابن عربی: الرسالة الوجودیة فی معنی من عرف نفسه فقد عرف ربہ، مکتبۃ القاہرہ مصر، بی تاریخ، ص ۲

۳۴- همان / ۵

۳۵- همان / ۶

۳۶- همان / ۷

- ۳۷- ملامحسن فیض کاشی: علم‌الیقین ۱-۲، انتشارات بیدار قم، ایران، ۱۳۵۸ ش، ۲۲۱.
- ۳۸- عبدالرزاق کاشی: مجموعه رسائل و مصنفات، به اهتمام مجید هادی‌زاده، نشر میراث مکتوب، چ ۲، ۱۳۵۸ ش، صص ۲۷۵-۲۷۷.
- ۳۹- عین‌القضاة: شرح کلمات باباطاهر، تحقیق محمدحسن علی‌السعدی، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۸ ق، ص ۱۱۸.
- ۴۰- جلال‌الدین دوانی: سبع رسائل، تحقیق دکتر السید احمد تویسرکانی، نشر میراث مکتوب، چ ۱، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۵۹.
- ۴۱- فاضل‌مازندرانی: امر و خلق، ج ۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع، ص ۷۲.
- ۴۲- میرداماد: تقویم‌الایمان، به اهتمام علی‌اوجبی، نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶ ش، ص ۳۵۵. میرداماد در جایی دیگر از همین کتاب خود به صراحت می‌گوید: "ثم نرجع الی ما کنا فیہ فنقول ان نظام الوجود و تقرره بمنزلة شخص واحد فی افتقاره الی العلة الجاعلة الخارجة عنه کأنسان واحد؛ فلذا قال سید الاولیاء و الموحدين «من عرف نفسه فقد عرف ربه». همان / ۳۹۹.
- ۴۳- ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری: جواهر التفسیر، به اهتمام جواد عباسی، نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۹ ش، ص ۲۹۴.
- ۴۴- حضرت عبدالبهاء: النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، به اهتمام کلیفورد بارنی، لیدن، هلند، ۱۹۰۹ م، ص ۴.
- ۴۵- هجویری: کشف‌المحجوب، به اهتمام ژوکوفسکی، و ترجمه قاسم انصاری، طهوری، ۱۳۶۰ ش، صص ۲۴۷-۲۴۸.
- ۴۶- خواجه محمد پارسا: فصل الخطاب، به اهتمام جلیل مسگرنژاد، نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱ ش، ص ۳۵۸.
- ۴۷- عزالدین محمود کاشی: مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة، به اهتمام جلال همائی، نشر سنائی، چ ۲، ۱۳۵۶ ش، ص ۹۲.
- ۴۸- عبدالرزاق کاشی: لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام، به اهتمام مجید هادی‌زاده، نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۹ ش، ص ۴۲۷.
- ۴۹- محمد دهدار: مجموعه رسائل دهدار، به اهتمام محمدحسین اکبری ساوی، نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵ ش،

صص ۲۴۱-۲۴۳.

۵۰- ملاصدرا: الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة ۱-۹، مکتبة المصطفوی، قم،

ایران، ج ۶، ص ۳۰۲.

۵۱- اسفار اربعة ۲۱/۷.

۵۲- ملاصدرا در مبدأ و معاد می نویسد: "از کلمات ارسطاطالیس است که «کسی که عاجز از معرفت نفس خود باشد البته در معرفت خالق عاجزتر خواهد بود.» زیرا که طریق و مرقات معرفت ذات و صفات و افعال باری تعالی معرفت ذات و صفات و افعال نفس است زیرا که مخلوق بر مثال باری همان است و بس.

ای شده از نهاد خود عاجز کی شناسی خدای را هرگز

تو که در علم خود زیون باشی عارف کردگار چون باشی

و از حدیثی که از سید اولیاء و سرور اتقیاء مروی است که «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» همین معنی مستفاد می گردد زیرا که از آن مفهوم می شود که «من لم یعرف نفسه لم یعرف ربّه». و از آنچه حق تعالی در باره اشقیائی که از رحمت دورند فرموده است که «تسوالله فانساھم انفسھم» یعنی ایشان فراموش نمودند خدا را. و حق تعالی به این سبب نفس های ایشان را از یاد ایشان برد، دلالت بر این معنی دارد زیرا که از تعلیق نسیان نفس به نسیان رب، مستبصر ذکی به طریق عکس نقیض می فهمد که تذکر رب متعلق است به تذکر نفس. در بعضی از عبادتخانه های قدیم که آنها را هیاکل می گفته اند نوشته بوده است که "ای انسان بشناس نفس خودت را، که چون آن را شناختی پروردگار خود را خواهی شناخت. و شیخ الرئیس در یکی از رسائل خود نقل نموده است که «متقدّمین مکلف بودند به آنکه در معرفت نفس خوض نمایند، به سبب آنکه وحی به ایشان رسیده بود که "یا انسان اعرف نفسک، تعرف ربک" و در حکمت عتیقه مذکور است که "من عرف ذاته تأله". یعنی هر کسی که ذات خود را شناخت عالم ربّانی می گردد و از ذات خود فانی شده در شهود جمال و جلال اول مستغرق می شود." ملاصدرا: مبدأ و معاد، ترجمه احمد بن محمد الحسینی اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ش، صص ۳-۷.

۵۳- مقالات شمس ۷۵/۱.

۵۴- ابن ابی جمهور احسائی: المجلی، چاپ سنگی، تبریز، ۱۳۲۹ق، صص ۱۶۸-۱۷۰.

۵۵- جیمز مک گونیکا: اراسموس، ترجمه عبدالله کوثری، طرح نو، ۱۳۷۴ش، ص ۴۴.

۵۶- افلاطون: دوره کامل آثار افلاطون، ج ۳، ترجمه محمدحسن لطفی، خوارزمی، چ ۲، ۱۳۶۷ش، ص ۱۲۹۴.

۵۷- کتاب مهم هگل به نام پدیدارشناسی روح و کتاب دیگر او فلسفه روح از مهم‌ترین آثار هگل به شمار می‌آیند که اولی به صورت زیر با ترجمه متوسطی به فارسی درآمده است، ژان هیپولیت: پدیدارشناسی روح بر حسب نظر هگل، ترجمه و اقتباس از کریم مجتهدی، علمی و فرهنگی، چ ۱، ۱۳۷۱ش.

۵۸- ژان برن: سقراط، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، نشر علمی و فرهنگی، چ ۱، ۱۳۶۶ش، ص ۸۰.

۵۹- استفان کورنر: فلسفه کانت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، نشر خوارزمی، چ ۱، ۱۳۶۷ش، ص ۴۳.

۶۰- Hegel, *Works in 14 Vol, vol2, p.91*

۶۱- تئودور اوی زرمان: مسائل تاریخ فلسفه، ترجمه پرویز بابائی، نشر نگاه، ۱۳۷۷ش، ص ۲۹۰.

۶۲- همان / ۸۰ - ۹۹.

۶۳- سقراط فیلسوفی است که ما را به اندیشیدن فرا می‌خواند و از این رو، هایدگر باز به او می‌اندیشد. هایدگر تأکید می‌کند که «در عصر ما، عصری که آدمی را به اندیشیدن وا می‌دارد، آنچه بیش از همه ما را به فکر می‌اندازد، این است که ما هنوز از اندیشیدن غافلیم.» همان / ۹۸

۶۴- دوره کامل آثار افلاطون ۶۷۴/۲

۶۵- منظور این آیه تورات است که انسان را به صورت و مثال خود آفریدیم و برای متفکران مسیحی مهم نسبت خاصی است که انسان با خدا دارد. بنگرید به اتین ژیلیسون: روح فلسفه قرون وسطی، ترجمه دکتر علیمراد داودی، نشر علمی و فرهنگی، چ ۱، ۱۳۶۴ش، ص ۳۴۱ - ۳۶۴.

۶۶- برای شرح حال او بنگرید به آگوستین: اعترافات، ترجمه سایه میثمی، نشر سپهروردی، ۱۳۸۰ش.

۶۷- برای آموزه‌های و شرح حال مختصر او بنگرید به:

Evans, G.R.: *Fifty Key Medieval Thinkers*, Routledge, 2002, p.94

- ۶۸- روح فلسفه قرون وسطی / ص ۳۴۴.
- ۶۹- روح فلسفه قرون وسطی / ص ۳۵۴.
- ۷۰- کارل گوستاو یونگ: *نفس ناشناخته*، ترجمه جاوید جهانشاهی، نشر پرسش، اصفهان، ۱۳۶۷ش، ص ۱۲.
- ۷۱- ارایش فروم: *گریز از آزادی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، نشر جیبی، ۱۳۵۶ش، ص ۲۴۵.
- ۷۲- ارنست کاسیرر: *فلسفه و فرهنگ*، ترجمه نادر بزرگ‌زاد، نشر مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، ۱۳۶۰ش، صص ۲۰-۲۱.
- ۷۳- فردریک نیچه: *فراسوی نیک و بد*، ترجمه داریوش آشوری، نشر خوارزمی، چ ۲، ۱۳۷۳ش، ص ۷۰.
- ۷۴- بنگرید به اشپینگلر: *سال‌های تصمیم*، ترجمه دکتر باقر هوشیار، نشر پرسش، ۱۳۷۷ش
- ۷۵- *جوامع‌الکلم* ۲۰۷/۱ قسمت دوم.
- ۷۶- این تعبیر شیخ احمد احسائی سال‌ها قبل از یونگ روانشناسی معروف به کار رفت و او نیز به تعبیر دو لایه نور و ظلمت روان آدمی پی برد. بنگرید به *نفس ناشناخته* / ۱۱۷
- ۷۷- *تمهیدات* / ۵۹
- ۷۸- مصطفی کامل الشیبی: *همبستگی میان تشیع و تصوف*، ترجمه شهابی، دانشگاه طهران، ۱۳۵۵ش، ص ۸۷.
- ۷۹- *دانشنامه خیامی* / ۴۶۸
- ۸۰- حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه، و متوکلین علی الله و متوسلین الیه ساک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شموس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند. حضرت بهاء‌الله: *کتاب ایقان*، نشر مؤسسه مطبوعات امری آلمان، چ ۱، ۱۹۹۸م، صص ۱-۲
- ۸۱- شیخ احمد احسائی: *شرح‌الزبارة* ۱-۴، مطبعه سعادت کرمان، ۱۳۵۵ش.

۸۲- حضرت بهاءالله: مجموعه الواح مبارکه، به اهتمام محیی‌الدین صبری کردی، مطبعه سعاده قاهره، مصر، صص ۳۵۱-۳۵۴.

۸۳- تشبیه علمای ظاهری به چشمه‌های ناپاک، و اقوال معصومان خدا به عیون پاک، در ایقان نیز سمت صدور یافته است: "بلی این عباد چون از عیون صافیة منیره علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ نموده‌اند لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سائرند و از بحر عذب فرات معرض شده در حول ملح اجاج طائفند." (ایقان/ص ۷۸) و نیز: "جمع امم به همین جعلیات افکار نالایقه تمسک بسته و از عیون‌های لطیفه رقیقه جاریه خود را بی‌بهره و بی‌نسیب نموده‌اند." (ایقان/ص ۱۵)

۸۴- اشاره به یوم قیامت است: "... تُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ ...". (سوره عنکبوت، قسمتی از آیه ۲۵)

۸۵- اشاره به قرآن است: "... وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ" (سوره البقره، قسمتی از آیه ۲۱۱)

۸۶- تماماً آیات قرآنی است (سوره ابراهیم، آیات ۲۸ و ۲۹) که حضرت باب نعمت را به معرفت، تفسیر فرموده‌اند.

۸۷- اشاره به آیه قرآنی است: "الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا". (سوره الکهف، آیه ۱۰۴)

۸۸- در باره مقام خوف، بنگرید به مصباح‌الشریعه / ۳-۵، و نیز فریدالدین رادمهر: فضیل عیاض، از رهنزی تا رهرویی، نشر مرکز، ۱۳۸۳، ص ۱۲۵ به بعد.

۸۹- نظیر بیان حضرت ابهی در لوح احمد است که: "إِنْ تَكْفُرُوا بِهَذِهِ الْآيَاتِ قِيَاى حُجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ هَانُوا بِهَاءِ يَا مَلَاءِ الْكَادِبِينَ. لَا قُوَّةَ لِدَى نَفْسِي بِيَدِهِ لَنْ يَقْدِرُوا وَ لَنْ يَسْتَطِيعُوا وَ لَوْ يَكُونُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا." (دعیه حضرت محبوب / ص ۱۹۵)

۹۰- اندیشه شیخ احمد احسائی در این خصوص مفید است، بنگرید به شرح‌الزیارة / ۲ / ۱۲۲.

۹۱- اشاره به حدیث مروی از امامان معصوم است، اصول کافی / ۱ / ۱۵۳.

۹۲- مقام ذکر الله مربوط به یکی از مراتب دعوت سرّی حضرت باب است.

۹۳- از مشهورترین احادیثی است که صوفیان به آن استناد می‌کنند، بنگرید به احادیث مثنوی / ۱۱۵ و نیز تفاسیری که در این خصوص نوشته شده است و حضرت عبدالبهاء بر آن تفسیری نوشته‌اند. تصوف در امر بهاء، خوشه‌ها / ۱۳ / ۱۱۴.

۹۴- در مورد مراتب نقطه بنگرید به تفسیر سورة الشمس از حضرت ابهی در مجموعه الواح مبارکه / ۱۷-۳، و نیز بنگرید به بحث مستوفای نگارنده در آفتاب خوبان.

۹۵- اشاره است به آیه قرآنی "... وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ..." (سورة الانبیاء، قسمتی از آیه ۳۰)

۹۶- قرآن (سورة آل عمران، آیه ۱۰۹) و (سورة النساء، آیه ۴۴) و بسیاری دیگر.

۹۷- این بخشی از بیان حضرت علی است که در آن آمده است: "بصنع الله يستدلّ علیه و بالعقول تعتقد معرفته و بالتفکر تثبیت حجتّه ... السبیل مسدود و الطلب مردود، معروف بالدلالات مشهور بالبینات دلیله آیاته و وجوده اثباته... و فی کلّ شیء آیه تدلّ انه واحد..." (کفایة الموحدين / ۲۲۳ و قاموس ایقان / ۷۴۱).

۹۸- دومین سفیر یا نائب حضرت قائم در دوران غیبت (صغیری) امام بنا بر معتقدات شیعیان است که کنیه اش ابوجعفر بود. او پسر عثمان بن سعید عمری بود که نائب اول حضرت محسوب می شد. بنا به گفته برخی در سال ۳۰۵ ق. فوت کرد. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم / ۱۶۲ - ۱۸۳).

۹۹- جامع الزیارات / ص ۱۱۲.

۱۰۰- برگرفته از آیات ۳ و ۴ سورة النجم است: "وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ"

۱۰۱- تلمیح زیبایی است به آیه ۴ سورة النجم.

۱۰۲- در اینجا می توان دریافت که بر طبق این بیان حضرت باب، عوالم بسیاری در کار است و تأثیر گفته های حضرات امامان و اولیاء و صدیقان در هر یک، معلوم و استوار می باشد.

۱۰۳- اینکه معصومان می توانند به زبان هر عالمی صحبت کنند در تاریخ این دور نیز ثبت شده است: "میرزا آقا جان برای نبیل چنین تعریف کرده است: روزی در کاظمین به اتفاق آقا محمد حسن اصفهانی در منزل حاجی عبدالمجید شیرازی در حضور حضرت بهاء الله بودیم که هیکل مبارک از صاحبخانه پرسیدند آیا مایل است زبان بدیع را که از زبان ساکنان یکی از عوالم الهی است بشنود؟ و سپس به ترنم به آن زبان پرداختند. میرزا آقا جان می گفت که شنیدن این زبان تأثیر غریبی بر روی شنونده دارد. و بعد به حاجی فرمودند "جناب حاجی شما زبان بدیع را شنیده اید و شاهد تفوق خداوند بر عوالم الهی گشته اید. برای این نعمت که به شما ارزانی شده خدا را شکر نمایید و قدر آن را بدانید." بهاء الله شمس حقیقت، ص ۱۴۸

۱۰۴- اشاره به آیه ۳۱ سوره البقرة است: "وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ."

۱۰۵- این گفته که قبل از این آدم، هزاران آدم بوده است، نشان از سلسله دور و کور مربوط به عصر ذهبی دارد. برای تفصیل بنگرید به ذکر اوائل مقاله این عبد در شرح لوح جمال ابهی خطاب به عبدالرزاق قزوینی.

۱۰۶- اشاره به آیات قرآنی در سوره مائده دارد که مناجات حضرت مسیح نیز هست: "وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ الْهَيْبِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ فُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ" (سوره مائده، آیه ۱۱۵).

۱۰۷- اشاره است به روایات شیعی در خصوص توبه حضرت آدم بعد از گناهی که در بهشت مرتکب شد. بر طبق این روایات، حضرت آدم در مقام مناجات فرمود: "لا اله الا انت سبحانك اللهم و بحمدك عملت سوء و ظلمت نفسي فاغفر لي و انت خير الغافرين، لا اله الا انت سبحانك اللهم و بحمدك عملت سوء و ظلمت نفسي فاغفر لي و ارحمني انتك انت ارحم الراحمين لا اله الا انت سبحانك اللهم و بحمدك عملت سوء و ظلمت نفسي فتب علي انتك انت التواب الرحيم و في رواية: بحق محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و في رواية اخري: بحق محمد و آل محمد (ص)". تفسیر الصافی ۱/ ۱۲۰ و اصول کافی ۱/ ۴۵.

۱۰۸- سوره یونس، قسمتی از آیه ۵۹

۱۰۹- در مورد معانی صراط بنگرید به شرح نگارنده بر لوح اتحاد.

۱۱۰- آیه ۵۳ سوره فصلت از مشهورترین آیات قرآن است که مورد تفسیر مفسران واقع شده و در آثار دور بدیع نیز به کرات محلّ اعتناء قرار گرفته است. برای تفصیل بنگرید به سیر و سلوک در رساله سلوک.

۱۱۱- حدیث قدسی است، بنگرید به مشارق انوار الیقین / ۵۵ و نیز سخن خدا // ۳۸۸ که بر طبق این حدیث گفته مندرج در انجیل است.

۱۱۲- حدیثی است که از حضرت رسول روایت شده است، علم الیقین / ۱ / ۲۲۲ و نیز جامع الاخبار / ۵/۵

۱۱۳- این حدیث بنا بر گفته ملامحسن فیض در کتاب العرر و الدرر از حضرت علی نقل شده است. کلمات مکنونه / ۷۸.

- ۱۱۴- این دعای روز عرفه است که حضرت امام حسین در ایام کربلاء و در صحرای عرفات تلاوت فرمودند. *مفاتیح الجنان* / ۲۷۲.
- ۱۱۵- این دعایی است که در سحرهای ماه صیام باید تلاوت شود. *مفاتیح الجنان* / ۱۸۶.
- این با دعای سحر معروف که نام بهاء در صدر آن قرار دارد فرق می‌کند. *مفاتیح الجنان* / ۱۸۴
- ۱۱۶- این جمله در مصباح الشریعه منسوب به حضرت امام صادق است. *مصباح الشریعه* / ۴۵۳ و نیز بحث در باره مصباح الشریعه نیز در اثر نگارنده به نام *فضیل عیاض* / ۱۱۲ نقل شده است.
- ۱۱۷- این دعائی است که باید در اعمال مشترک ماه شعبان تلاوت شود. *مفاتیح الجنان* / ۱۵۸
- ۱۱۸- در اصل دعاء جای این چند کلمه عوض شده است.
- ۱۱۹- این دعاء منسوب به حضرت قائم در دوران غیبت صغری است که به وسیله ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید نقل شده است. *مفاتیح الجنان* / ۱۳۴.
- ۱۲۰- شبیه این در لوح صلوة اهل بهاء آمده است: "سبحانک من ان تصعد الی سماء قربک اذکار المقربین او ان تصل الی فناء بابک طیور افئدة المخلصین. اشهد انک کنت مقدساً عن الصفات و منزهاً عن الاسماء لا اله الا انت العلی الابهی." / *دعیه حضرت محبوب* / ۷۱.
- ۱۲۱- سوره الانعام، آیه ۱۰۳. این آیه در بحث تشبیه و تنزیه میان فرق اسلامی بسیار مورد استناد قرار می‌گیرد. معتزله از آن بهره گرفته و در اثبات رتبه تنزیه خدا می‌کوشند تا بگویند که وی را نمی‌توان دید. و صوفیان نیز آن را به کار می‌برند تا از تنزیه خدا به رتبه ولایت برسند. برای این معنا بنگرید به مقاله برخی از اندیشه‌های کلامی در لوحی از حضرت عبدالبهاء.
- ۱۲۲- مراد از اقتران، ترکیب مشابهت و مماثلت است که از اصطلاحات حضرت باب می‌باشد. بنگرید به *الوهیت نادر سعیدی* / ص ۱۳.
- ۱۲۳- قبلاً مأخذ این گفته نقل شد.
- ۱۲۴- اشاره به یکی از معروفترین گفته‌های اهل تصوف است: "یعنی در سیر و سلوک راه اله، همچو ابراهیم خلیل (ع) روی از مظاهر گردانیده توجه به عالم اطلاق کن و یا به حکم «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق» همچو موسی بن عمران (ع) در راه حق چندان برو که تجلی حق در صور مظاهر حسیه مشاهده نمائی که «نودی من شاطیء الواد الایمن فی البقعة

المبارکة من الشجرة ان يا موسى انا الله رب العالمين»". مفاتيح الاعجاز فی شرح گلشن راز / ص ۱۵۴.

۱۲۵- اینکه مؤمن آینه مؤمن است اشاره به حدیثی است که «المؤمن مرآة المؤمن» (جامع الصغير ۲ / ۱۸۳ و نیز / احادیث مثنوی / ص ۴۱) و بنابر همین است که مولانا گفت:

چونکه مؤمن آینه مؤمن بود روی او ز آلودگی ایمن بود
یار آینه است جان را در حزن بر رخ آینه‌ای جان دم مزین.

ولی اینکه تمامی نفوس آینه می‌باشند، اشاره به اندیشه صوفیان است که نه فقط همه آدمیان اصولاً تمام اشیاء و بالکل تمام عالم هستی آینه خداست. از جمله کتاب و شعر نیز آینه‌اند، بر طبق قول عین‌القضاة: "جوانمردا! این شعرها را چون آینه دان. آخر دانی که آینه را صورتی نیست در خود، اما هر که در او نکه کند صورت خود تواند دید. همچنین می‌دان که شعر را در خود هیچ معنی نیست، اما هر کسی از او آن تواند دیدن که نقد روزگار او بود و کمال کار اوست. و اگر گوئی شعر را معنی آن است که قائلش خواست و دیگران معنایی دیگر وضع می‌کنند از خود، این همچنان است که کسی گوید، صورت آینه صورت روی صیقل است که اول آن صورت نمود. این معنی را تحقیق و غموضی است که اگر در شرح آن آویزم از مقصود باز مانم." نامه‌های عین‌القضاة ۱ / ۱۴۴. جمال ابهی در خصوص این حدیث که المؤمن مرآة المؤمن شرحی دارند و یکی از مراتب کمالیه نفوس انسانی مانند ادلاء و نقباء و نجباء در امر بایی مرتبه‌مراپا است که بعد از حروف حی قرار دارند. بیان فارسی، باب ۳، واحد ۵.

۱۲۶- سورة الشور، قسمتی از آیه ۱۱: "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ" الشوری
۱۲۷- این حدیثی است که در اصول کافی ۱ / ۲۲۴ نقل شده است. و نیز بنگرید به احادیث مثنوی / ۲ و نیز مولانا در همین مورد گفته است:

بلک از او کن عاریت چشم و نظر پس به چشم او به روی او نگر
آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب

۱۲۸- سورة الاخلاص، آیات ۳ و ۴. این آیه بسیار مورد اعتناء بوده و معانی بسیاری از آن گرفته شده است. جمال ابهی در لوح عید مولود نکته لطیفی در باره این آیه ذکر نموده‌اند.

۱۲۹- توحید و تفرید و تجرید سه مرتبه از مراتب وحدانیت خداست، بنگرید به هفت‌وادی، وادی توحید.

۱۳۰- کنایه از آیه ۳ سورة الحديد است: "هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ يَكُلُّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" این آیه مورد بحث بسیار است و در آثار این دور نیز کراراً تفسیر شده است.
۱۳۱- مآخذ این حدیث قبلاً نقل شد.

۱۳۲- این تقسیمات بر طبق اندیشه شیخیه نقل شده است و برای شرح فارسی آنها بنگرید به نوشته بسیار عمیق سید کاظم رشتی *مقامات العارفين* / ص ۴۰۲ به بعد و نیز شرح عربی آن در شرح *آیه الکرسی* / ص ۱۲۲.

۱۳۳- بنگرید به *المجلی* / ص ۱۲۲. دقت کنید که تصویر کردن خدا به گونه‌ای انسان‌مدارانه به پیش از اسلام باز می‌گردد و در یونان باستان نیز مشهور بود که اگر حبشیان می‌خواستند خدای خویش را بکشند آن را با دماغی پهن می‌کشیدند. بنگرید به:

Philip Wheelwright: *Heraclitus*, Oxford University Press
1999.pp43-78

۱۳۴- سورة فصلت، قسمتی از آیه ۵۳

۱۳۵- اشاره است به حدیث زیر: "انّ الامام مؤيد بروح القدس و بينه و بين الله عزّ و جلّ عمود من نور يري فيه اعمال العباد و كلّ ما احتاج اليه لدلالة اطلع عليه و يبسط له فيعلم و يقبض عنه فلا يعلم." *خصال* / ص ۲۳ و نیز *بحار الانوار* ۱۱۷/۲۵
۱۳۶- عسای موسی در قرآن بسیار معروف است و حدوداً ده آیه قرآنی وصف آن را کرده است، نظیر سورة البقرة، آیه ۶۰؛ سورة الاعراف، آیه ۱۱۷؛ سورة الشعراء، آیه ۶۳ و غیره. این عسای در اندیشه مولانا در مثنوی محلّ اعتنای خاصّ قرار گرفته و جمال ابهی نیز در مثنوی خود به آن اشاره کرده‌اند. بنگرید به مقاله فرید رادمهر در *مثنوی ابهی* / ص ۱۲.

۱۳۷- اشاره است به کرامات معصومان، از آن جمله بنگرید به *متشابه القرآن* / ۱ / ۲۴۲.

۱۳۸- منظور زیارت جامعه است که این جمله در آن نقل شده است: "بأبي انتمو امي و نفسي و اهلي و مالي ذكركم في الذاكرين و اسماءكم في الاسماء و اجسادكم في الاجساد..." *مفاتيح الجنان* / ص ۵۴۹ و شرح استادانه شیخ احمد احسائی در این زیارت خود مانند ام‌الکتاب است: "فان قلت هنا ذكر النفس و فيما سبق لم يذكر النفس فما الفائدة في ذلك قلت لانه لما ذكر سابقاً كثيراً مما هم اهله من صفاتهم و فداهم عند ذكرها بما ذكر بعد ذلك من صفاتهم ما ذكر و عظم الشأن في نفسه و كبر في قلبه و لم يبق عنده شيء اعزّ و لاحبّ من نفسه بل كلّ عزيز و حبيب فانما كان عزيزاً و حبيباً لاجلها فداهم بها..." (شرح‌الزيارة ج ۲ / صص ۲۴۰-۲۴۲؛ و نیز ج ۴ صص ۲ و ۳).

- ۱۳۹- قرآن موارد عدیده و شرح آن در *احیاء علوم الدین* ۲/۲۲۳.
- ۱۴۰- سوره ابراهیم، قسمتی از آیه ۲۶.
- ۱۴۱- تلمیح به آیات قرآنی است، از آنجمله سوره آل عمران، آیه ۳؛ سوره الانفال، آیه ۵۱؛ سوره ق، آیه ۲۹؛ و غیره.
- ۱۴۲- شفشقی یعنی صدای بلند، خطبه شفشقیه از حضرت علی است خطاب به بنی عباس. *اقرب الموارد/ذیل شفشقیه*.
- ۱۴۳- اینکه اهل تصوف وصول به خدا را قائلند از فناء فی الله که منتهی مرتبه سلوک است، معلوم می شود. برای وصول بنده به خدا، صوفیان می گویند: "یا الهی کیف الوصول الیک، قال الق نفسك ثم تعال" (شرح گلشن راز اردبیلی/ص ۷۸) و نیز این جمله در آثار این دور ذکر شده است: بنگرید به *سموات سلوک*، اثر نگارنده.
- ۱۴۴- سوره مریم، آیه ۹۰.
- ۱۴۵- سوره مریم، قسمتی از آیه ۵.
- ۱۴۶- کراراً در قرآن نازل شده است و برای شرح آن بنگرید به سیر و سلوک در رساله سلوک نگارنده.
- ۱۴۷- سوره حمد، آیه ۱.

نظریه هنر در دو آیین بابی و بهائی

تورج امینی

نظر به پیوستگی و روابط متقابل دو آیین بابی و بهائی، هم از لحاظ تاریخی و هم از جنبه اصول اعتقادی، شناخت مقوله هنر از دیدگاه این امر بدیع مستلزم آن است که موضوع هنر در دو شریعت مذکور توأم و با هم مورد سنجش و بررسی قرار گیرد.

حضرت باب در محیطی اسلامی دعوی خود را ظاهر فرمودند و بنا به التزاماتی که در دعوت خود بنیاد نهادند، به مبارزه با افکار محیط اسلامی پرداختند. این مبارزه به معنای مبارزه بر ضد اسلام نبود. آن حضرت خود را تالی حضرت رسول اکرم می‌دانستند و در آثار خود متذکر شده بودند که دوره اسلام به سر رسیده است و اینک زمامداران و علمای دین مبین باید دعوت ایشان را بپذیرند.

مقابله حضرت باب فی الواقع با دست‌آوردهای علمای دین اسلام بود که صبغه حقیقی و روحانی اسلام را به مذاق خود تغییر داده و رنگ و بویی کاملاً دنیایی به آن زده بودند. بر اساس این روش، حضرت باب احکامی را در آثار خود وارد کردند که برای مسلمانان بسیار سخت و غیر قابل قبول جلوه می‌کرد. علمای اسلام، که در امر بابی گنجینه‌های دانش دینی خود را بر باد رفته می‌دیدند، مبارزه سختی را علیه آیین جدید آغاز نمودند و با تمام قوا در هدم آثار و اثرات آیین بابی کوشیدند. حضرت بهاء‌الله اقدام حضرت باب را ادامه دادند و اعتقادات بابی را جنبه‌ای عمومی‌تر بخشیدند و تمام اهل عالم، از هر دین و قوم و نژاد را مخاطب قرار دادند.

بررسی کامل این جریان در مجال این مقاله نیست. در این جا تنها نگاهی گذرا به یک وجه از وجوه این نهضت می‌افکنیم: آنچه که حضرت نقطه اولی در مقوله هنر در تغییر دادن قراردادهای

اجتماعی جامعه اسلامی صورت دادند، حضرت بهاءالله آن را تکمیل نمودند و در راستای اهداف امر بهائی ارائه فرمودند.

در میان کسانی که در طی تاریخ دعوی رسالت کرده‌اند، ظاهراً حضرت باب اولین نفسی هستند که به طور صریح در آثار خود در باره هنر اظهار نظر نموده‌اند.

در عهد عتیق در مزمور صد و پنجاهم توصیه شده است که مؤمنان برای تسبیح خداوند از آلات موسیقی استفاده کنند و از آن جا که بخش‌هایی از تورات نیز به زبان شعر است، می‌توان چنین برداشت کرد که در عهد عتیق، و به تبع آن، عهد جدید، شعر و موسیقی در فرهنگ و تاریخ یهودیان و مسیحیان جایگاهی ویژه دارد. اما از این اشارات نمی‌توان این گونه استدلال کرد که در کتاب مقدس در باره هنر و تئوری هنری مطلبی به مؤمنین القا شده است.

در قرآن کریم نیز هیچ اشاره مستقیمی به توصیه، حرمت و یا حلیت هنرها نشده است. تنها به طعنه درباره شعرای دوره ظهور حضرت محمد آیتی وارد گردیده (سوره الشعراء، آیات ۲۲۴ و ۲۲۵) که سبب شده است در تاریخ اسلام، علمای متشرع بر اساس آن آیات، با شعر و شاعری میانه خوبی ابراز ندارند و در واقع شعرا را تقبیح کنند. حرمت هنرهایی همچون مجسمه‌سازی، نقاشی و موسیقی در تاریخ اسلام نیز بنا بر روایاتی بود که از بزرگان دین اسلام نقل شده بود (حلیة المتقین، صص ۲۶۰-۲۶۱ مربوط به حکم نقاشی؛ و صص ۳۳۰-۳۳۱ مربوط به حکم موسیقی). در تاریخ اسلام، هنر خطاطی به واسطه آن که مستقیماً با ارائه زیبای کتاب آسمانی مسلمین در ارتباط بود، پیشرفتی لایق یافت و انصافاً گنجینه‌های گرانبهائی از هنر خطاطی در این مسیر به ظهور پیوست.

حضرت باب در راستای نقشه‌ای که برای ایجاد تغییر در جامعه اسلامی طرح‌ریزی فرموده بودند، درباره هنر نیز روشی کاملاً مخالف با عرف جامعه اسلامی در پیش گرفتند. ایشان یکی از رساله‌هایشان را به موضوع موسیقی اختصاص دادند و در آن حرمت موسیقی را از نفس موسیقی ساقط نموده، آن را به شنونده موسیقی و حالتی که بر او عارض می‌گردد، ارجاع دادند. این در حالی بود که در فقه اسلامی حرمت موسیقی مطلق بود. آن حضرت در رساله‌ای به نام "تفسیر الغناء" فرمودند:

"حق است بر عبد که در جمیع مقامات قرائت کتاب الله و مناجات و کلمات داله بر مصائب اهل بیت - سلام الله علیهم - مراعات این لحن حسن را نموده ولی به شأنی که از حد اعتدال فطری خارج نشود. [...] صوتی که محبوب است عندالله و عند اولیائش و مُذْکِرِ اریاحِ صبحِ ازل است، صوتی است که در مقام اعتدال بین

ذکر واقع باشد که به مجرد استماع آن، محو کند از حول فؤاد عبد، کل ذکر ما سوی الله را و داخل گرداند عبد را بر بساط ساحت قدس قرب انس، به مقام ظهورات و تجلیات حضرت معبود جل ذکرة. و این نوع از صوت که محمود است صوت لحنی است که شموس عظمت و جلال قرائت کتاب الله می فرمودند؛ و هر ذاکر ذکر حقی هم، که در مقام اعتدال صوت، لحن را رفعت دهد، محمود و محبوب است نزد اولی الالباب [...] و علی هذا، سزاوار نیست احدی را که ذکر منع ارتفاع صوت در بعضی مقامات نماید، زیرا که اصل حرمت غنا، آنچه از احادیث ظاهر می شود، به علت شئون باطله آن است که اهل فجور و غی [گمراهی] استعمال می کنند و الا هر گاه علت معاصی نباشد و نگردد و از جهت شجره آیت خارج نگردد، منعی در شریعت وارد نشده" (سفینه عرفان، دفتر اول، ۱۹۹۸ میلادی، صص ۸۵-۹۵)

نکته درخور توجه آن که این استدلال حضرت باب در موضوع غناء، زمانی رخ داد که آن حضرت هنوز علم استقلال آیین بابی را مرتفع نفرموده بودند. این رساله طبق مندرجات آن در ایام اقامت اصفهان نازل شده. گر چه بنمایه استدلالات آن حضرت از خود احادیث بود، اما روش بیان مبارک، همچون دیگر آثارشان در دوره فترت، بر ایجاد تغییر و ارائه تفسیر جدید از دین اسلام قرار گرفته بود.

در سابقه صدور حکم در ادیان الهی درک حرمت و یا حلیت یک موضوع هیچ گاه به شخص مؤمن واگذار نشده بود، اما آن حضرت میزان حرمت و یا حلیت استماع آواز را "داخل شدن عبد در بساط قرب" قرار دادند. این ملاک به واسطه خاصیتی بود که آیین بابی در مبارزه با فقه اسلامی با خود به ارمغان آورده بود و اجتهاد را (که به معنی فهم و استخراج احکام دینی است) از عهده افراد خاص بیرون کشیده و هر کس را ملزم به شناخت و فهم دلیل صدور و اجرای احکام دینی نموده بود.

این ارمغان بعداً به امر بهائی منتقل گردید و بهائیان نیز نظام اجتهاد را به کلی نفی نمودند. نمود این فرایند را می توان، در حکم موسیقی، در کتاب مستطاب اقدس چنین ملاحظه کرد: "انا حَلَلْنَا لکم اصغَاء الاصوات و النغمات، ایاکم ان یُخرَجَکم الاصغاء عن شأن الادب و الوقار" (کتاب اقدس، بند ۵۱). مضمون این بند به فارسی چنین است که: برای شما شنیدن موسیقی و نوای خنیاگران را حلال کردیم. اما مبادتان که شنیدن موسیقی از شأن ادب خارج سازد یا از مقام وقار بیرون اندازد.

به عبارت دیگر، در دیانت بهائی، فهمِ اثربخشی مثبت و یا منفی موسیقی به شخص شنونده موسیقی واگذار شده است تا اگر موسیقی او را از شأن ادب و وقار دور ساخت، از آن موسیقی فاصله گیرد.

در آیین بهائی حتی یک درجه، از نقطه نظر آئین بابی، پا فراتر نهاده شده و حرمت موسیقی، نزد شنونده موسیقی نیز مطرح نیست، بلکه تنها اندازی داده شده است تا بهائیان از شأن ادب و وقار خارج نشوند. و البته واضح است که در آثار دینی، انذار با جنبه حرام‌بودن یک حکم کاملاً متفاوت است.

از این حکم می‌توان این گونه نیز برداشت کرد که این انذار در اعتقاد بهائی نه به جنبه موسیقایی اثر، بلکه، همان طور که حضرت باب در آثار مخصوص به خود نیز اشاره نموده‌اند، به عوارض موسیقی می‌تواند باز گردد. چیزی که این نظر را تقویت می‌بخشد این است که کتاب اقدس به موسیقی به عنوان یک وسیله با این قابلیت که می‌تواند مؤمنین را به درجات عالی روحانی برساند، نگاه می‌کند و آن را نردبانی برای عروج ارواح به افق اعلی معرفی می‌نماید و مؤکداً مؤمنین را متذکر می‌سازد که موسیقی را وسیله‌ای برای برآوردن خواهش‌های نفسانی قرار ندهند.

استفاده از موسیقی برای تقویت جنبه روحانی جامعه بهائی در آیات دیگر کتاب اقدس نیز جلوه کرده است. حضرت بهاءالله به پیروان خود دستور فرموده‌اند که به فرزندان خود بیاموزند تا الواح الهی را "باحسن الالحن" بخوانند و در جای دیگر دلیل این دستور را این گونه ذکر می‌فرمایند که کسانی که آیات رحمن را به لحن‌های خوش می‌خوانند از یک طرف بوی خوش عوالم الهی را از آن آیات استشمام می‌کنند و از طرف دیگر قلوب صافیه دیگران را به عوالم روحانیه جذب می‌نمایند (کتاب اقدس، بند ۱۱۷).

بنابراین در فلسفه اعتقادی امر بهائی استفاده از موسیقی بیش از آن چه جنبه سرگرمی و تفریح داشته باشد، وسیله‌ای برای تزکیه نفس و اعتلای روحانی بشمار می‌آید. این استناد دقیقاً به معنای به کارگیری هنر در راستای اهداف دین است. این نکته یکی از مهم‌ترین جهات تفاوت تفکرات روشنگرانه آئین بهائی با جریان روشنفکرانه‌ای است که در کشورهای غربی در جریان است.

اما یک نظریه مستقل هنری که پیش از این بدان اشاره گردید، در آثار حضرت باب، در کتاب بیان ظاهر شد. آن حضرت در باره هنر و نحوه ارائه آثار هنری نظری منحصر به فرد در تاریخ ادیان بر

جای نهادند و این نظر بعداً تلویحاً توسط حضرت بهاءالله در کتاب اقدس در زمرة احکام امضائی قرار گرفت.

در این نظریه، حضرت باب سخت‌ترین حالت ممکن را پیش روی هنرمندان نهادند و به آنان فرمودند که آثار هنری خود را به بهترین وجهی که در توانایی هنری ایشان است، ارائه دهند. حضرت باب نوشتند که تخطی و تکاهل و اهمال در اجرای این حکم، مؤمنین به بیان را دچار مؤاخذه الهی می‌نماید. ایشان در باب یازدهم از واحد چهارم از کتاب بیان فارسی می‌فرمایند:

"لوحی که در آن چند سطر نیکویی نوشته شده باشد، جنت او این است که آن را به انواع تذهیب و طرز و شئونی که در مرقعات ممتنع، ممکن است که جاری نمود، درحق او جاری سازند. آن وقت مالک، او را به اعلى درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و درحق آن مرقع ظاهر نسازد، او را از جنت خود ممنوع داشته، و مؤاخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی"

نحوه نگاه حضرت باب به هنر در این بیان بسیار درخور توجه است. آن حضرت در ارائه آثار هنری بحث فیض را مطرح می‌فرمایند. یعنی هنرمند در حال افاضه به اثر هنری خود است و در نظر ایشان هرچه این افاضه کامل‌تر باشد، آن اثر در درجات بالاتری از جنت قرار گرفته است. این بهشت البته با آن چه در آثار اسلامی به عنوان بهشت معروف شده کاملاً متفاوت است.

شاید بتوان از مطاوی بحث‌هایی که حضرت باب در آثار خود نموده‌اند این گونه برداشت کرد که مقصودشان از جنت، "رسیدن به کمال" و یا "ایجاد معنای حقیقی" است. این معنا به اکمل وجه توسط پیامبران الهی مصداق ظاهری پیدا می‌کند و مؤمنین به پیامبران در واقع به واسطه ایمان حاصل کردن، که درک والاترین معنا و رسیدن به کمال است، به جنت الهی داخل می‌گردند. ایمان نیز چیزی جز کسب فیض از مبدأ حقیقی نیست.

افاضه، در واقع اضافه کردن معنا به مستفیض است. بنابراین وقتی هنرمندی به اثر خود فیض می‌بخشد، به خاطر آن که به واسطه توانائیش معنایی جدید به آن اثر می‌دهد، آن را به جنت حقیقی خود نزدیک می‌کند.

حضرت باب در مطاوی کتاب بیان فارسی به کرات نظر خود را تکرار فرموده‌اند. در باب سوم از

سببی

واحد ششم به بابیان حکم می‌فرمایند:

"در دین بیان [...] نهی شده که کسی شیء را با نقص ظاهر فرماید، با آن که اقتدار بر کمال اون [آن] داشته باشد. مثلاً اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آن را به کمال آن چه در آن ممکن است نرساند، هیچ آئی بر آن شیء نمی‌گذرد مگر آن که ملائکه، طلب نعمت می‌کنند از خداوند بر او، بلکه ذرات آن بنا هم طلب می‌کنند. زیرا که هر شیء در حد خود، وصول الی مآبتهی در حد خود را تمنا دارد، و همین قدر که کسی مقتدر شد و در حق اون ظاهر نکرد، از او سؤال می‌شود"

آن حضرت حتی این تأکید را از جنبه‌های هنری به کل صنایع بشری تسری داده و در باب هیجدهم از واحد سوم کتاب بیان فارسی فرموده‌اند: "خداوند دوست می‌دارد در بیان، که آن چه واقع می‌شود از هر شیء از حد نطفه آن شیء، الی ما ینتهی الیه فی حد الکمال، بر منتهای علو حُسن صورت و سیرت گردد [...] فلتلطفن فی کل صنائعکم ان یا اولی البیان علی حق ما انتم علیه مقتدرون"

در بادی امر شاید این گونه به نظر رسد که مقصود حضرت باب از تأکیدهای مکرر در این گونه ارائه‌دادن آثار هنری، دفاع از نظریه هنر برای هنر است. دقت در آیات اخیر معلوم می‌سازد که منظور نظر حضرت باب از مفهوم هنر برای هنر اینست که هر هنری در کمال آن جلوه می‌کند. ایشان نیز چون حضرت بهاء‌الله، همسویی هنر و صنایع را در راستای اهداف دین می‌دانند و توأمان به حسن صورت و حسن سیرت تأکید دارند و در نظام دینی آیین بابی، همچون امر بهائی، میزان و معیار حسن سیرت، احکام دینی است. حضرت بهاء‌الله بارها در کتاب اقدس بدین مضمون اشاره فرموده‌اند که آثار ایشان میزان و قسطاس هدایت است. بنابر این حضرت باب و حضرت بهاء‌الله را به هیچ وجه نمی‌توان مبلغ فرهنگ جدید غرب در ایران دانست.

این که حضرت نقطه اولی چنین سخت‌گیرانه نسبت به عرضه محصولات هنری حکم صادر نموده‌اند، کاملاً مطابق با فلسفه آیین بابی است. برای شناخت نحوه صدور حکم در شریعت بابی باید فهمی دقیق نسبت به ساز و کار این آیین حاصل نمود. نگاه‌های اسلام‌گرایانه و یا چیگراییانه بیش از آن چه محقق را به فهم دین بابی نزدیک کند، او را سراپا دچار سردرگمی می‌کند. خود حضرت باب در کتاب بیان، این ساز و کار را در اختیار خواننده نهاده‌اند. ایشان همه چیز را در راستای رضایت موعود بیان به نام "من یظهره‌الله" می‌خواهند. این معنی بارها در کتاب بیان آمده است. در کتاب بیان مؤکداً بابیان انذار شده‌اند که مرتکب عملی نشوند که باعث رنجش "من یظهره‌الله" گردند. فی‌الواقع روح آیین بابی چیزی جز عشق‌ورزیدن به موعود بیان نیست.

این اصرار حضرت باب در تأیید ظهور بعدی و هشدار به بایبان در عدم مخالفت با پیامبر بعد، به سابقه تاریخی رفتار مسلمین با خود حضرت اعلیٰ باز می‌گردد. از همین رو ایشان از پیروان خود می‌خواهند که از هر عملی که ممکن است گُره و رنجش بر موعود بیان یا "من یظهره‌الله" وارد سازد، اجتناب کنند و دستور می‌فرمایند که اهتمام بایبان باید در به‌دست‌آوردن رضایت و شادی او باشد. حتی ایشان حکم می‌فرمایند که هر بابی باید بهترین چیزی را که در اختیار دارد، به حضور موعود بیان "من یظهره‌الله" آورد و آن را تقدیم به او نماید.

حضرت باب دلیل سخت‌گیری در احکام هنری و صنعتی را با توجه به فلسفه‌ای که در بالا ذکر شد، در باب اول از واحد هفتم کتاب بیان فارسی چنین شرح داده‌اند: "هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود، ملائکه دوست می‌دارند که نظر بر او کنند، بل در هر شیء چنین مشاهده کن و همچنین بر عکس، و در بیان هیچ شیء را ظاهر مکن الا بر علو صنع و کمال، لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون حبی شاهد نگردد بر خلق خود، که نظر کل ملائکه، در ظل نظر اوست"

از آن جا که آن حضرت خود در طرز نوشتن هنری به سزا داشتند، معمولاً مثالهایی که برای توضیح سخن خود ارائه می‌کردند، از هنرخطاطی بود. ایشان به این هنر التفات خاصی نشان می‌دادند و حتی در باب دوم از واحد نهم کتاب بیان فارسی، روش نگارش خودشان را که شکسته نستعلیق بود بر انواع دیگر خطوط مرجح می‌دانستند. در همین باب ایشان به بایبان دستور دادند که به فرزندان‌شان زیباترین خطوط را بیاموزند تا بدان وسیله در نزد موعود بیان به آن افتخار کنند. اهتمام حضرت باب در این زمینه نیز به همان محبتی که ایشان به موعود بیان داشتند باز می‌گردد، چه که در باب اول از واحد هفتم کتاب بیان فارسی می‌فرمایند: "گویا مشاهده می‌شود در ظهور، که صاحبان ادراک به هم می‌رسد که نوزده قلم را شیرین نویسند. ولی کمال در یکی بهتر از اقتران است، و استکمال در کل، علو کمال است، اگر مقرون گردد به رضای محبوب ازل و مقصود لم یزل[....] بصیر شو که محتجب نمایی که هیچ شیء در آن ظهور محبوب‌تر از آن نیست که آثار او را به احسن خط، نزد او حاضر کنی"

بنابراین می‌توان این گونه گفت که حضرت باب تمام سعی خود را در مقوله هنر برای به دست آوردن رضایت "من یظهره‌الله" به خرج داده‌اند و به همین واسطه بایبان نیز موظف بودند تا به دستور مولای خود بهترین چیزها را برای موعود بیان یا "من یظهره‌الله" حاضر نماید.

پس از حضرت باب، حضرت بهاءالله اظهار کردند که موعود بیانند. اما بنیادهای دین بهائی به گونه‌ای طرح ریزی شد که بایبان را از بسیاری از دشواریهای آیین بابی رها ساخت. حضرت بهاءالله اکثر دستورات حضرت باب را که در مواجهه با "من یظهره الله" توصیه شده بود، بخشودند و بایبان را از عمل بدانها معاف کردند. اما می‌توان گفت که تلویحاً نظریه هنری حضرت باب را در نحوه ارائه آثار هنری پذیرفتند و آن را به عنوان سرمشق رفتاری هنری جامعه بهائی تثبیت نمودند.

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس به بهائیان چنین دستور دادند: "یا ملاء الانشاء، عمروا بیوتا باکمل ما یمکن فی الامکان باسم مالک الادیان فی البلدان و زینوها بما ینبغی لها، لا بالصور والامثال. ثم اذکروا فیها ربکم الرحمن بالروح و الريحان. الا بذكره تستتیر الصدور و تقر الابصار" (کتاب اقدس، بند ۳۱).

(مضمون آن به فارسی چنین است: ای مردم جهان، به نام نامی پروردگار گرامی که دارنده دینها و آیینهاست، به زیباترین شیوه ممکن، خانه‌هایی در همه سرزمینها بنا سازید و آنها را، نه به چهره‌ها و تمثالها، بلکه به آنچه سزاوار آنهاست، بیارائید. آنگاه در آن خانه‌ها پروردگارتان را با وجد و شادی فرا یاد آرید. بدانید که به یاد اوست که دلها نور می‌گیرد و چشمها روشنی می‌پذیرد.)

بهائیان باید به کامل‌ترین وجهی که در عالم امکان ممکن است ساختمانهای مشرق‌الاذکار را بسازند و آن ساختمان‌ها را به آن چه که شایسته است بیارایند. این حکم ضمن آن که با روش مسیحیان در تزئین کلیساها مخالفت می‌کند، دستور صریحی برای هنر معماری در آیین بهائی است.

یکی از مدلولات حکم فوق‌الذکر آن است که به هیچ عنوان مسائل مادی نباید مانعی بر سر راه ایجاد ساختمانی باشد که برای ذکر خداوند ساخته می‌شود. این نکته حائز اهمیت است که در معماری، به نسبت سایر هنرها، ارائه هنر والاتر محتاج صرف مبالغ هنگفت است و بهائیان نیز در طول تاریخ آئین خود نشان داده‌اند که می‌توانند سرمایه‌گذاری هنگفتی را برای هنر معماری صورت دهند. نکته درخور توجه آن که جامعه بهائی در امور هنری، جز در زمینه هنر معماری، سرمایه‌گذاری چندانی نکرده‌اند، با این حال توجه بهائیان تنها معطوف به معماری نبوده، و اهل بهاء به همه هنرها توجه داشته‌اند.

در این جا ذکر نکته‌ای به نظر مهم می‌آید. هنرمندان بزرگی در آئین بهائی ظاهر شده‌اند که از میان آنان می‌توان به مشکین‌قلم در رشته خطاطی و میرزا عبدالله فراهانی در زمینه موسیقی اشاره

کرد. جامعه بهائی ایرانی خوشنویسان و موسیقی‌دانان زیادی در خود پرورده است. همچنین به واسطه نحوه خواندن دعا، اکثر بهائیان ایرانی ناخودآگاه از طریق سمعی با دستگاه‌ها و آوازهای موسیقی ایرانی آشنایی دارند، که این امر قابلیت هنری بزرگی در یک جامعه محسوب می‌گردد. در میان بهائیان، شعرا و نویسندگان بزرگی ظاهر شده‌اند. حتی امروزه در ایران بزرگترین نمایشنامه‌نویس و کارگردان سینما، بهائی‌زاده‌ای است که همواره موفقیت خود را مدیون تفکرات بهائی خود داشته است.

اهتمام حضرت عبدالبهاء در ساختن مشرق‌الاذکار عشق‌آباد از خلال الواحشان هویدا است. دقت و وسواس حضرت شوقی ربانی نیز در زیبا ساختن مشرق‌الاذکارهای بهائی در نقاط مختلف دنیا و همچنین ساختمان مقام اعلی در شهر حیفا را می‌توان از خلال توقیعاتشان و نوشته‌های امه‌البها روحیه خانم در کتاب گوهر یکتا دریافت (گوهر یکتا، صص ۳۰۶-۳۰۸). ادامه کار طلعات قدسیه امر بهائی و حضرت ولی امرالله را می‌توان به بهترین وجه در عملکرد بیت‌العدل اعظم در تکمیل ساختمانهای قوس و بنای طبقات مقام اعلی و همچنین ساختمان بسیار زیبا و باشکوه مشرق‌الاذکار هندوستان مشاهده نمود.

در بادی امر شاید این گونه به نظر برسد که صراحت حکم کتاب اقدس در باره معماری، عدم توجه بزرگان بهائی را نسبت به سایر هنرها فراهم کرده است. اما ظاهراً این تمرکز بر امر معماری دلیلی دیگر دارد.

در آیین بهائی چنان که پیش از این نیز اشاره رفت هنر در خدمت دین است. بر اساس نصوص دینی آئین بهائی "هنرها باید واسطه‌ای برای توجه به تعالیم بهائی باشد چرا که هنر، در میان توده‌های مردم، بهتر از استدلال خشک و منطقی می‌تواند عواطف و احساسات روحانی را بیدار نماید" (پیام رضوان سال ۱۵۳ بدیع، ص ۱۰).

از آن جا که در دهه‌های اخیر که بر تاریخ امر بهائی گذشته، مجموعه جامعه بهائی بیشترین همت را بر امر تبلیغ و معرفی این آیین نهاده است، در این زمان هنرها نیز در آیین بهائی باید متوجه گسترش پیام این آیین باشد.

پر واضح است که بر اساس این نحوه نگرش، امروزه در میان هنرها، هنرهای نمایشی (تئاتر و سینما) و معماری نقش بیشتری را می‌توانند نسبت به سایر هنرها در زمینه تبلیغ دینی ایفا کنند. در زمان حضرت عبدالبهاء وقتی یکی از بانوان بهائی، در کشور روسیه نمایشی با عنوان "باب" را روی صحنه برد، این کار او مورد تمجید و قدردانی فراوان ایشان قرار گرفت. حتی زمانی خود حضرت

عبدالبهاء نمونه‌ای کوتاه از یک نمایشنامه، در باره ظهور حضرت باب به نام "نمایشنامه ملکوت" نگاشتند.^۲

اما در دوره‌ای نه چندان دورتر بهائیان به استفاده از سینما و تئاتر روی خوشی نشان ندادند و دلیل این امر را می‌توان از خلال دستور صریح حضرت ولی محبوب امرالله به یکی از بهائیان که در باره هنرپیشه شدن سؤال نمود، درک کرد: "امروزه مسأله مخاطره‌آمیز و زیان‌بار، هنر بنفسه نیست، بلکه فساد تأسف‌باری است که اکثر هنرهای انسانی را مورد هجوم قرار داده است. احتیاجی نیست که ما به عنوان فرد بهائی، از هیچ یک از هنرها اجتناب و دوری کنیم، بلکه باید از اعمال و رفتار و محیط‌هایی که بعضاً آمیخته و آلوده به چنین انحرافات و فعالیت‌هایی است پرهیز نماییم [...] گر چه اصولاً ایرادی متوجه نفسی که مایل است هنرپیشه شود نیست، اما با در نظر گرفتن فساد حاژی که هم‌اکنون بر این زمینه شغلی غالب است، حضرت ولی امرالله هیچ یک از مؤمنین را هدایت و تشویق به اشتغال در چنین مشاغلی نمی‌فرمایند." (انوار هدایت، بندهای ۳۳۹ و ۳۴۰)

بنابراین طبیعی و منطقی بوده که بهائیان برای تبلیغ آئین خود در میان هنرها به هنر معماری روی آورند و از آن جا که در فرهنگ آیین بهائی "مشرق‌الاذکار، مبلغ صامت" است، بهائیان نیز از جان و دل برای به ثمر نشاندن این نماد تبلیغی صرف مال و وقت بسیار نمایند.

این تمرکزگرایی به معنای فراموشی دیگر هنرها نیست. بهائیان بیش از هر گروه دینی دیگر، اقتضای زمانه را در تدبیرات دینی ملحوظ کرده‌اند. این اقتضا در این زمان برای آنان، تبلیغ امر بهائی است و این تبلیغ حتی اکثر ساز و کارهای درون‌دینی بهائیان را به خود مشغول ساخته است.

بهائیان معتقدند که همچون دیگر ادیان، زمانی خواهد رسید که آنان نیز با اقبال عمومی مردمان دنیا روبرو خواهند شد و پس از آن دوره است که بحث استفاده از هنر برای تبلیغ، جای خود را به استفاده از هنر برای تعالی روح انسانی و کشف اسرار دینی آیین بهائی خواهد داد (انوار هدایت، بند ۳۳۸).

حضرت بهاءالله اولین مظهری هستند که در آثار خود به پیروانشان دستور داده‌اند که ارباب هنر را محترم بدارند. ایشان ضمن این که در آثار مبارکه شدیداً بهائیان را به اخلاق دینی فرا می‌خوانند، اما تکسب هنر و صنعت را از غرب توصیه می‌فرمایند. دستورات رفیع‌البیان ایشان را می‌توان از

خلال این بیانات مبارکه که پایان‌بخش مقاله است دریافت: "... طراز پنجم، در حفظ و سیانت مقامات عبادالله است. باید در امور اغماض نکنند، به حق و صدق تکلم کنند. اهل بهاء باید اجر احدی را انکار نمایند و ارباب هنر را محترم دارند و به مثابه حزب قبل، لسان را به بدگویی نیالایند." (مجموعه‌ای از الواح، ص ۲۰)

یادداشت‌ها

- ۱- در آرای فقهای اسلامی شبیه‌سازی ذی‌روح توسط انسان ممنوع است. این حکم، که هنرهای چون نقاشی و مجسمه‌سازی را شامل می‌شود، باعث رکود این هنرها در کشورهای اسلامی شده است. در ایران، حتی امروزه که مجسمه‌هایی از بزرگان سیاسی و یا علمی تهیه می‌نمایند، بر اساس حکم فقهی مزبور، مجسمه کامل نمی‌سازند، و به بهانه ناقص بودن صنع انسانی، به نیم‌تنه اکتفا می‌نمایند. در نقاشی نیز روایاتی هست که اگر ذی‌روحي را تصویر می‌کنند، آن را ناقص بیافرینند؛ مثلاً در کشیدن صورت، چشم را حذف کنند!!
- ۲- بالیوزی، کتاب "حضرت عبدالبهاء"، مقدمه فصل نوزدهم، به نقل از جزوه‌ای منتشر نشده که دوست بزرگوار مهرزاد بازیار در اختیار بنده نهادند.

دو ندای نجات و فلاح

شاپور راسخ

"دو ندای نجات و فلاح" یکی از الواح مهمه حضرت عبدالبهاء است که در مکاتیب جلد اول و منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء درج شده.^۱ مخاطب آن لوح جامعه بهائی علی العموم در شرق و غرب عالم است. تحقیق جناب دکتر وحید رافتی در ارض اقدس مبین آن است که لوح مزبور در سوم رمضان ۱۳۲۶ ه.ق.، یعنی ۲۹ سپتامبر ۱۹۰۸، عز صدور یافته. موضوع لوح مورد بحث ضرورت تلفیق تمدن مادی با مدنیت روحانی است. در دو نسخه مورد اشاره تاریخ صدور مشخص نیست، ولی چون ظاهراً لوح مبارک بعد از وقایع مشروطیت ایران نگاشته شده (این عبارت در آن لوح باقوی احتمال مربوط به این وقایع است: "در این ایام اخیر که حرکت و هیجان عمومی در طهران و جمیع بلدان ایران واقع شد، مثبت و محقق گردید که یک نفر بهائی مداخله در این امور ننمود.") و در سال ۱۹۱۰ به چاپ رسیده، سال صدور آن باید بین ۱۹۰۵-۱۹۰۶ و ۱۹۱۰ باشد و با پژوهش آقای دکتر رافتی جایی برای تأمل باقی نماند.

مضامین مختلف لوح

لوح دو ندا به ظاهر بر گرد موضوع اصلی که ارتباط میان دو تمدن صوری و معنوی باشد می‌گردد، اما اگر با دقت بیشتر در آن نظر شود مضامین بسیار متنوعی در آن میتوان یافت، و این یکی از مشخصات افاضات مهمه آن حضرت است:

(۱) دو ندای فلاح و نجات بلند است، یکی ندای مدنیت و ترقیات عالم طبیعت، و دیگری ندای جانفزای الهی و تعالیم مقدسه روحانی.

- ۲) ترقیّات مدنی و کمالات جسمانی تا منضمّ به کمالات روحانی و اخلاق رحمانی نشود ثمر و نتیجه نبخشد.
- ۳) ترقیّات صوری حاوی خطرهای عظیم نیز هست، چون ایجاد آلات هلاک جهنمی.
- ۴) اشاره‌ای به آنکه امروز متمدّن‌ترین ممالک عالم مخازن مواد منفجره و عرصه جنگ و جدال شده.
- ۵) قرن‌هاست ندای مدنیت مادی بلند است و فقط در حال حاضر جسم عالم به درجه بلوغ رسیده تا قوای روحانی در آن بدمد. پس بدین مناسبت در این قرن ندای ملکوت بلند شد.
- ۶) سعادت عالم انسانی در وحدت و محبت عمومی است.
- ۷) انسان نباید از حیوانات درنده سرمشق گیرد در حالی که علویت انسان در حصول خصائص ملائکه ملاً اعلی است.
- ۸) دو جنبه وجود انسان یکی علویت فطری و کمالات عقلی اوست و دیگری سفلیت حیوانی و نقائص شهوانی.
- ۹) عمار و آبادی عالم نتیجه فضائل فطری، روحانی و اخلاقی است و ویرانی نتیجه بغض و عداوت.
- ۱۰) الفت و ترکیب سبب حیات است و تفرقه و تحلیل سبب ممات.
- ۱۱) در جواب آنکه در حصول اتحاد تام بین بشر شک می‌کند: دو نوع اختلاف در عالم موجود است، اختلافی که سبب انهدام شود و اختلافی که سبب تنوع گردد. باید به نوع اخیر متوجه و متوسّل شد، مثل باغ پر از انواع الوان گل‌ها.
- ۱۲) هم چنان که در بدن انسان روح جهت جامعه اعضاء و اجزای متنوعه است، در جامعه نیز کلمة الله فرّق و طوائف مختلفه را به هم التیام می‌دهد.
- ۱۳) اشاره‌ای به تنوع ملی و قومی افراد جامعه بهائی در عین وحدت آن جامعه.

- ۱۴) تشریح تعالیم حضرت بهاء‌الله که سبب اتحاد عموم است: امر به اطاعت حکومت، خیرخواهی جمهوری ناس، عدم مداخله در امور سیاسی که منجر به موضع‌گیری موافق و مخالف گردد، صداقت و امانت، ...
- ۱۵) خطابی به اهل بهاء که در همه احوال ثابت و راسخ بر امر الهی باقی مانند، ولو حادثه‌ای برای حضرت عبدالبهاء پیش آید.
- ۱۶) عبدالبهاء مظهر عبودیت صرّفه است و مدعی مقامی نیست.
- ۱۷) ظهور کلی به جمال ابهی و حضرت اعلی ختم شد و تا هزار سال همه اقتباس از فیض انوار آن دو وجود مقدّس خواهند کرد.

مجملی در تشریح کلمات و اصطلاحات

این که حضرت عبدالبهاء عبارت "دو ندای فلاح و نجات" را به کار برده‌اند، یعنی از تصویر صوت برای ادای مطالب استفاده کرده‌اند، محتملاً اشاره‌ای است به اذان اسلامی که در آن گفته می‌شود: "حیّ علی الصلوة - حیّ علی الفلاح - حیّ علی خیرالعمل" انتهی. حضرت عبدالبهاء "فلاح" را از معنی محدود آن، یعنی از انحصار به رستگاری دینی (Salut - Salvation)، بیرون آورده‌اند و می‌فرمایند:

"دو ندای فلاح و نجات از اوج سعادت عالم انسانی بلند است ... خفتگان بیدار کند."

در حالی که در قرآن کریم وقتی سخن از رستگاری یا فلاح است، توجّه منحصرأ به امر دین است، چنان که در آیات ذیل:

- قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (سوره مومنون، آیه ۱)؛
- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (سوره اعلی، آیه ۱۴)؛

- و در سوره بقره، آیه ۵، آمده: "کسانی که به غیب ایمان آورند و نماز را بپای دارند و انفاق کنند و به آنچه خدا نازل کرده از قبل و بعد مومن شوند و به آخرت یقین داشته باشند أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ."

در مورد فلاح با رستگاری در قرآن مجید به این آیات نیز می‌توان رجوع نمود: سوره شمس، آیه ۹ - مجادله، آیه ۲۲ - تغابن، آیه ۱۶ - انعام، آیه ۲۱ - یونس، آیه ۱۷ - مومنون، آیه ۱۱۷ - یونس، آیه ۶۹ - و بالاخره آل عمران، آیه ۱۸۵. قرآن به روشنی می‌گوید چه کسانی رستگار می‌شوند و چه کسانی رستگار نمی‌شوند. مجرمین، کافرین، ظالمین، کسانی که بر خدا افترا می‌بندند هیچکدام به فوز و فلاح نمی‌رسند.

چنان که بعد ملاحظه خواهد شد، حضرت عبدالبهاء فلاح و نجات را که از اعظم مباحث مطروحه در ادیان است به ترقی حقیقی در تمدن مادی نیز تعمیم داده‌اند، و این کاملاً تازگی دارد. در لوح مبارک مذکور فلاح و نجات به عنوان مترادف سعادت هم به کار رفته است.

در قاموس‌های عربی فلاح و نجات به یک معنی آمده و المورد گوید فالح برابر ناجر است. فوز هم به معنی رستگاری به کار رفته. اما کلمه ندا به معنی آهنگ و نیز فراخواندن call است. برهان قاطع (۱۰۶۲ ه.ق.) می‌گوید - ندا به معنی بانگ و فریاد است، ولی ندا به فتح اول عبارت است از کسی را خواندن و آواز کردن. کاربرد کلمه ندا میتواند در ارتباط با این حقیقت باشد که بعد از ظهور مبارک در مراحل سیر بشر به سوی بلوغ روحانی خود، اصل بر فراخواندن از یک سو و پذیرش یا رد از سوی دیگر، یعنی از سوی مخاطب، است. یعنی برای قبول آئین جدید گره و اجبار در کار نخواهد بود. منادی از "مکان قریب"^۲ به صریح قرآن ندا خواهد داد و بر ذمه بشر است که آن ندا را پاسخ لیبک گوید یا آن را ناشنیده گیرد.

نظرگاه ادیان در باره تمدنهای سائره

بحث از رابطه میان تمدن و تدین که موضوع اصلی لوح دو ندای فلاح و نجات است در تاریخ ادیان موضوعی جدید است. درست است که فی‌المثل حضرت محمد رسول‌الله فرهنگ شرک و بت‌پرستی و جنگ‌دوستی و خشونت‌مندی جاهلیت را برانداخت، اما وارد بحث فلسفی در مورد تفاوت و تمایز فرهنگ اسلامی و فرهنگ جاهلیت یا روابط متقابل آنها نشده. قرآن مجید پیروی از احکام جاهلیت را نهی می‌کند (سوره مائده، آیه ۵). برخی از رسوم نامطلوب عرب جاهلی در قرآن نقل شده و مومنین از تبعیت آنها منع شده‌اند، از این جمله هستند ازدواج با نامادری (همسران پدران)، زنده بگور کردن دختران، تعدد زوجات بی حد و حصر. در آل‌عمران، آیه ۱۰۳، پیامبر می‌فرماید نعمت خداوند را بر خود یاد کنید که شما دشمنان همدیگر بودید و او میان دل‌های شما الفت پدید آورد. در آل‌عمران، آیه ۱۶۴، خداوند بر مومنان منت مینهد که پیامبری از میان خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان میخواند، پاکیزه‌شان میدارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد، در حالی که در گذشته در گمراهی آشکاری بودند (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

معدّلک از نظر توجه به تمدن، یعنی مدنیت مادی، باید گفت که اسلام، با این که پیشرفت علوم در زمان پیدائی این آئین بس محدود بود، به موضوع علم که از عمده‌ترین مظاهر تمدن مادی است، پرداخته است و قرآن جا بجا مردم را به فراگیری دانش ترغیب کرده. حتی در آیات نخستین نازل شده بر آن حضرت در سوره علق فرموده است: "اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ". در سوره زمر، آیه ۹،

آمده: "قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ." روی سخن قرآن غالباً با کسانی است که از عقل و فکر بهره دارند. در سوره عنکبوت، آیه ۴۳، آمده: "وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ." در آیات متعدّد هم به فضیلت علم و عالمان اشاره شده. در سوره فاطر، آیه ۲۸، آمده که: "إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ" و نیز باید به سوره آل عمران، آیات ۷ و ۱۸، و سوره نساء، آیه ۸۳، و سوره هود، آیه ۲۴، و سوره رعد، آیه ۱۶، رجوع کرد، و نیز سوره فرقان، آیه ۲۸، و سوره مجادله، آیه ۱۱. در آیاتی از قرآن خدا به عنوان معلّم معرفی شده، چون الرحمن علّم القرآن - علّم الانسان ما لا يعلم - علّم آدم الاسماء كلها. پیامبران الهی هم به صفت معلّم توصیف شده‌اند چون "وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ." (آل عمران، آیه ۱۶۴).

می‌توان گفت که دین اسلام، مانند اکثر ادیان قائل به یک نوع ثنویت (دوگانگی) بوده: جاهلیت و اسلام - تمدن مادی و تمدن روحانی، همان طور که ثنویت میان خیر و شرّ، میان جسم و روح، میان عالم طبیعت و عالم حقیقت، تکیه‌گاه بسیاری از ادیان گذشته بوده است. لوح دو ندا و نصوص مبارکه در این ظهور اعظم گواه این است که به جای تأکید در مورد دوگانگی، توجّه همه معطوف به پیوستگی و همبستگی است، مثلاً ارتباط میان تمدن مادی و تمدن معنوی که موضوع بحث لوح دو نداست.

موضع امر مبارک در برابر تمدن و تجدّد

بحث در تمدن و تجدّد در امر مبارک با آثار حضرت بهاءالله آغاز نمی‌شود، بلکه در آثار حضرت اعلی هم پیشرفت‌های امت انجیل، یعنی مردم اروپا، در زمینه علم و صنعت مورد تحسین واقع شده و اخذ و اقتباس دانش و فن را توصیه فرموده‌اند و به اهل بیان فرموده‌اند: "فکل ما تظهرون بایدیکم من صنع الله فلتکملن فیه من صنع انفسکم." یعنی، آن چه از صنایع از زیر دست شما خارج میشود باید به درجه کمال باشد، چه در آن صورت صنع الهی خواهد بود (فان ذلک من صنع الله المهیمن القیوم). و کاربرد صنعت چاپ را تجویز فرموده‌اند، و نظم و اتقان در امور خانه و بازار و اماکن عمومی را ضرور شمرده‌اند، و به همین قیاس تعالیمی در مورد حقوق زنان و تعلیم و تربیت کودکان و تقید به نظافت و لطافت اعطا فرموده‌اند که همه در جهت تمدن است.

حضرت بهاءالله در آثار مبارکه، خصوصاً الواح نازله بعد از کتاب مستطاب اقدس (۱۸۷۳) از تمدن غرب به مناسبت پیشرفت‌های علمی و صنعتی، ترقی دموکراسی پارلمانی، و آزاد کردن بردگان، تمجید فرموده‌اند، و در عین حال از تمدن غرب انتقاد می‌کنند که از صراط اعتدال خارج شده و به مسابقه تسلیحاتی روی آورده و در قتل وجود کمال شقاوت را به منصفه ظهور رسانده. حریت افراطی مردم غرب، سوق آنان به مادیت و مصرف‌گرایی شدید نیز مورد نکوهش آن حضرت واقع شده و بالاخره از الواح ملوک مخالفت آن حضرت را با استیلاطلبی غرب و استثمار ملل دیگر میتوان استنباط و استنتاج کرد.

نقد عقب‌ماندگی شرقیان در آثار حضرت عبدالبهاء، مانند رساله مدنیه که در دفتر ششم سفینه عرفان به تحلیل آن پرداخته‌ایم، منعکس است. آن حضرت شرقیان را به قبول تجدّد و تمدّن و اقتباس از علوم و فنون غرب، که در واقع میراث کلّ بشریت است، تشویق و تحریص فرموده‌اند. در خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در اروپا و آمریکا داد و ستد و گفت و شنود میان تمدن‌ها توصیه شده و حضرتش پیوند مادیت غربی و معنویت شرقی را ضرور شمرده‌اند. هم در آثار آن حضرت است که طرح یک مدنیت جدید که در عین حال مقتبس از تمدنات شرقی و غربی است ارائه شده است.

باید متذکر شد که آثار بهائی محتوای تازه‌ای برای مفاهیم اساسی که پایه تمدّن غرب بر آنها نهاده شده قائل گردیده است. مفاهیمی چون آزادی، دموکراسی، ترقی، توسعه، سرمایه و سرمایه‌داری، مدرنیسم و تجدّد، عقل‌گرایی، و احترام به علم در منظر بهائی معنای جدیدی پیدا کرده‌اند.

همان طور که در رساله مدنیه ملاحظه فرموده‌اید، دیانت بهائی در مورد نقش بنیادی دین در اتحاد و توسعه تمدّن تأکید خاصّ دارد. تمدّن عاری از روحانیت به جسمی بی‌روح تشبیه شده است که مرده است و محکوم به متلاشی شدن است.

در امر تمدّن، دیانت بهائی قائل به وحدت در کثرت است. به عبارت دیگر، به هیچ وجه نمی‌خواهد که رسوم و آداب خوب محلی را از میان بردارد. توجّهش به ارزش‌های اساسی و بنیادی جوامع است که باید به سوی وحدت سوق داده شوند.

اگر بخواهیم مطالب عمده رساله مدنیه حضرت عبدالبهاء را در ارتباط با قضیه تمدّن خلاصه کنیم شاید طرح ذیل بتواند در ایفای این مقصود کمک کند:

(۱) حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیه صریحاً از اخذ و اقتباس تمدّن جدید دفاع میکنند و تضادی میان این اخذ و اقتباس و حفظ اصول اساسی دین نمی‌بینند (ر.ک. ص ۳۲ رساله مدنیه و نیز ص ۳۸ همان رساله).

(۲) بیان می‌فرمایند که غربیان خود از ممالک شرق و از جمله دنیای اسلام اخذ و اقتباس عناصر تمدّن را کرده‌اند (ر.ک. صص ۱۰۹-۱۱۰).

(۳) اسلام هم خود از علوم و معارف یونان بهره برده است (ر.ک. ص ۳۸).

(۴) تمدّن غرب را از جهت تمایل به تسلیحات و جنگ‌جوئی سرزنش می‌فرمایند (ر.ک. ص ۷۰ به بعد).

(۵) و می‌فرماید تمدن صوری، بی تمدن اخلاق، حکم اضغاث احلام را دارد (ص ۷۱).

این نکته هم قابل یادآوری است که در صفحه ۷ سعادت و مدنیت را مقارن هم و تقریباً به صورت دو مفهوم ملازم هم ذکر می‌فرمایند.

بحثی در مکمّلیت تمدن مادی و تمدن روحانی

لغت مکمّلیت لغت خوبی نیست. مراد از آن این است که تمدن مادی و تمدن معنوی مکمل یکدیگر هستند و این اندیشه از بدایع افکاری است که محتملاً تنها در دیانت بهائی مطرح شده است. این مضمون که مکمل بودن این دو نوع تمدن در ارتباط با یکدیگر است به صورت و انحاء مختلف در خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء مورد بحث قرار گرفته است. مثلاً:

- در خطابات ج ۳، ص ۱۰۷، سخن از این است که تربیت روحانی و تربیت جسمانی مکمل یکدیگر هستند و وقتی روح و قلب انسان تربیت شود تربیت جسمانی هم حاصل می‌شود.
- در خطابات ج ۳، ص ۳۲، آمده که مدنیت جسمانی به منزله زجاج (یعنی شیشه) است، و مدنیت روحانی به منزله سراج (یعنی چراغ). اگر مدنیت جسمانی و مدنیت روحانی توأم شود عالم انسانی کامل گردد.
- در خطابات ج ۳، ص ۴۸ آمده که مرتبی بر دو قسم است: مرتبی عالم طبیعت، و مرتبی عالم حقیقت. و برای عالم انسانی مرتبی جامع لازم است و آن مظاهر مقدسه الهیه هستند.
- این مطلب هم غالباً مورد بحث موکد حضرت عبدالبهاء واقع شده که عالم مادی هر قدر ترقی کند باز محتاج به نفثات روح القدس است (خطابات ج ۳، ص ۲۸).
- در خطابات ج ۳، ص ۳۲، آمده که مدنیت مادی در غرب فوق‌العاده ترقی کرده، ولی مدنیت الهی فراموش شده و نتیجه منازعات و تعصبات و اختلافات است.
- و نیز در خطابات ج ۳، ص ۱۱ فرموده‌اند که افکار در جهان امروز حصر در قوای مادیه شده، در حالی که در انسان قوه قدسیه‌ای هست که طبیعت از آن محروم است.

هر چند که در بیانات آن حضرت سخن از مکمل بودن دو نوع تمدن و تربیت است، اما در عین حال حضرت عبدالبهاء پنهان نمی‌کنند که اگر طبیعت، و در نتیجه تمدن مادی، به خود رها شوند سبب

زیان و خسران می‌شوند. در عالم طبیعت قوه اعظم، به فرموده آن حضرت، تنازع در بقاست، لذا روحانیت برای تعدیل مقتضیات طبیعت در جهت استقرار اصول تعاون و تعاضد و ترقی اخلاقی و انسانی ضرورت تام دارد.

در *خطابات*، ج ۲، ص ۱۸، آمده که "از برای انسان دو بال لازم است. یک بال قوه مادیّه و مدنیت جسمانیه است. یک بال قوه روحانیه و مدنیت الهیه است. به یک بال پرواز ممکن نیست. دو بال لازم است. هر قدر مدنیت جسمانیه ترقی کند، بدون مدنیت روحانیه به کمال نرسد. جمیع انبیاء به جهت این آمدند که ترویج فیوضات الهیه نمایند، مدنیت روحانیه تأسیس کنند، اخلاق رحمانی تعلیم نمایند."

در *خطابات مبارکه*، ج ۲، ص ۱۳، می‌فرمایند: "علوم مادیّه کشف اسرار طبیعت کند، علوم الهیه کشف اسرار حقیقت نماید. عالم انسانی باید تحصیل هر دو علم کند. اکتفای به یک علم ننماید." در جلد دوم *خطابات*، صفحه ۱۶، نکته ظریفی آمده و آن جامعیت تمدن است که در ظلّ آئین حضرت بهاءالله تأسیس خواهد شد. روز ۱۴ آپریل ۱۹۱۲ در نیویورک فرموده‌اند: "مدنیت جسمانی باید توأم با مدنیت روحانی شود. حضرت بهاءالله مؤسس این مدنیت است."

بحثی در باره سعادت (فلاح و نجاج)

قبلاً متذکر شدیم که حضرت عبدالبهاء نجاج و فلاح را از معنی محدود دینی آن که رستگاری (اخروی) باشد بیرون آورده و به عرصه وسیع سعادت تعمیم داده‌اند. اما البته تأکید آن حضرت در مورد سعادت جمعی است، لذا شایسته است که مجملی در باره مفهوم سعادت در فلسفه و علوم انسانی گفته شود.

حضرت عبدالبهاء، بعد از قرن‌ها که موضوع سعادت در فلسفه مسکوت بود، سعادت را به عنوان هدف و مقصود اعمال انسانی معرفی می‌فرمایند.

مقدمه‌ای کوتاه در مورد نظر فلاسفه در این زمینه عاری از فایده نخواهد بود. از فلاسفه قدیم یونان تا اسپینوزا و در تمام دوره قرون وسطی هدف فلسفه به دست آوردن سعادت بود، و سعادت را مترادف و همانند حکمت یا خردمندی می‌دانستند. گفته می‌شد که سعادت مرد حکیم و خردمند در رضای خاطر، یعنی رضایت به هستی است، در حالی که عامه مردم جویای رضایت در بیرون، و از جمله در تملک چیزها هستند. سعادت مرد حکیم در آزادی از افکار متجبر و از عواطف افراطی است. استقلال فکر و اعتدال در قضاوت و اراده را باید سعادت دانست. اخلاق ارسطویی حکایت از آن می‌کند که هدف اعمال انسان حصول سعادت است. اگر انسان طالب سلامت یا زیبایی یا ثروت است، همه از نظر وصول به سعادت است. هر موجودی می‌تواند، اگر وظیفه و فونکسیون

خاصّ خود را خوب انجام دهد، به سعادت خود برسد، و فونکسیون خاصّ انسان آن است که طبق اصول عقلانی زیست کند. پس برای انسان سعادت را در خارج عقل و خرد که تنظیم‌کننده اراده است و انسان را در انتخاب راه اعتدال راهنمایی می‌کند نمی‌توان تصوّر کرد. اما این راه معتدل یا میانه چیست؟ ممکن است راه در نزد هر کس فرق کند. رواقیون توصیه کردند که چون سعادت در رضای درونی است، پس باید آن چه را بر ما می‌رسد بپذیریم. تنها مرد خردمند است که می‌تواند سعادت‌مند باشد زیرا می‌تواند امیال خود را تحت ضابطه و کنترل آورد و جز آنچه را بدست تواند آورد نخواهد.

با ظهور مسیحیت این فکر که هر کس بتواند طبق قواعد عقل زندگی کند خود بسنده است ردّ شد و این اندیشه که سعادت را عقلانیت در عمل تضمین می‌کند مردود افتاد، و گفته شد که این سعادت محسوس و صوری نیست که هدف انسان است (یا باید باشد)، بلکه سعادت را در رستگاری روح در عالم بعد باید جست. این انسان نیست که در وجود خود نیروی ضروری را برای حصول سعادت بدست می‌آورد، بلکه در فضل و کرم الهی است که سعادت حاصل می‌شود. انسان باید خواستار خوبی و نیکی باشد تا بتواند لایق قلمرو بالا گردد. پس فکر امید به سعادت اخروی جایگزین حصول سعادت این جهانی می‌شود.

اخلاق کانت دنباله‌گیر و نتیجه تاریخی مسیحیت است که سعادت محسوس را از اخلاق جدا می‌کند. اخلاق از نظر کانت مستقل از اهداف عملی، منجمله آرزوی سعادت، است. با کانت، اخلاق وظیفه جانشین اخلاق سعادت می‌شود. شناسائی وظیفه یا وظائف در دسترس و امکان همگان است و ارزش اخلاقی عملی که از روی وظیفه انجام شود در اصل اراده قرار دارد و آن چه ارزش مطلق دارد حسن اراده یا حسن نیت است. به زبان دیگر کانت معتقد است که انسان برای سعادت‌مندی به دنیا نیامده، بلکه هستی او به منظور پیروی از قواعد وظیفه بوده است. در نتیجه، کانت طبیعت عاقل انسان را از طبیعت حساس او جدا و مجزی می‌سازد.

طرز نگاه یونانی-مسیحی در مورد سعادت را قرن هیجدهم میلادی با پیدائی فلسفه مادّی بر هم زد. اصحاب دائره المعارف برای سعادت بر روی شرائط مادّی و صوری تکیه کردند و خواستار آن شدند که انسان به مدد فن و علم دنیا را مطیع امیال خود کند.

چنین به نظر می‌رسد که حضرت عبدالبهاء در لوحی که دوستان با آن آشنا هستند جمع و تلفیقی بین نظرگاه فلاسفه یونان و دیدگاه مسیحی می‌فرمایند. عین بیان مبارک این است: "سعادت در علم است و علم در تقوی و تقوی در انقطاع و تنفر از جمیع زخارف دنیا. و انقطاع عشق الهی آرد (و) عشق تلاوت آیات و مناجات خواهد و جذبه آیات تهذیب اخلاق کند." (پیام آسمانی - ج ۲، ص

علم در این لوح مبارک با حکمت و خردمندی معادل است. کانتی‌ها می‌گویند فضیلت (vertu) از طریق وظیفه عمل می‌کند، نه از طریق نفع و فایده. حضرت عبدالبهاء هم خرد را در تقوی و تقوی را در نقطه مقابل "اخلاق سعادت" یا اخلاق لذت و سود قرار می‌دهند، زیرا تقوی را در وارستگی و ترک آنچه در دنیا دل فریب است می‌دانند.

چنان که در متن آمد، از دید حضرت عبدالبهاء سعادت در غنای هستی است، نه در وفور داشتن. جمال ابهی در لوح حکمت فرموده بودند "فضل الانسان فی الخدمة و الکمال، لا فی الزینة و الثروة و المال." این مطلب در بیان ذیل خلاصه شده است:

"عزت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذذ و راحت انسان در ثروت ذاتیه خود نبوده، بلکه در علو فطرت و سمو همّت و وسعت معلومات و حل مشکلات است."

دیدیم که اصحاب دائرةالمعارف بر روی شرائط مادی و صوری سعادت تکیه می‌کردند. حضرت عبدالبهاء این نظر را به طور کامل رد نمی‌فرمایند. حتی می‌گویند "از ترقیات مدنیّه و تزیین عالم جسمانی هر چند از جهتی سعادت حاصل ... ولی ... " این ترقیات مدنی و صوری از تولید خطرهای عظیم به دور نیست، مگر آن که منضم به کمالات روحانی و اخلاق رحمانی شود. از لوح دو ندای فلاح و نجات به روشنی بر می‌آید که حضرت عبدالبهاء سعادت را همان ترقی در مراتب وجود و نیل به کمال در هر عرصه حیات می‌دانند.

همان گونه که به خاطر دارید یکی از دو ندای فلاح و نجات ندای مدنیّت مادی و ترقیات عالم طبیعت است، که به فرموده آن حضرت "مروج اساس ترقیات جسمانیّه و مربی کمالات صوری نوع انسان است و آن قوانین و نظامات و علوم و معارف ما به الترقی عالم بشر است." ندای دوم ندای روحانیت و تمدن روحانی است. و نتیجه‌گیری آن حضرت این است که "ترقیات مدنیّه و کمالات جسمانی و فضائل صوری بشری تا منضم به کمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی نشود ثمر و نتیجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد."

پس سعادت مستلزم سه چیز است: اول ترقی مادی، دوم ترقی روحانی، و سوم انضمام آن دو. اما ترقی و تکامل و غنای هستی فردی مورد نظر حضرت عبدالبهاء نیست، بلکه ترقی و تکامل و غنای هستی سراسر عالم انسانی، یعنی سعادت جمعی، را طالب هستند. از این رو می‌فرمایند: "بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است." نکته مهم دیگر آن که حضرت عبدالبهاء ترقیات صوری بشری را که در طی قرون پیشین حاصل آمده برای ظهور کمالات روحانی (و البته تحقق وحدت عالم انسانی که سعادت حقیقی عالم انسانی در اوست) ضروری می‌شمردند و مثال جسم را می‌آورند که وقتی به درجه بلوغ رسید استعداد ظهور کمالات معنوی و فضائل عقلی را حاصل می‌کند.

بیان ساده مطلب این است که اگر فی‌المثل ترقی^۴ در عرصه ارتباطات و مخابرات در طی قرون اخیر حاصل نشده بود، البته تحقق روابط بین‌المللی و سوق به سوی یک حکومت جهانی بسیار صعب، بل مستحیل، بود.

سخن پایانی

دو ندای فلاح و نجات تفاوت مهمی را که بین نظر اهل بهاء و اصحاب ادیان سابقه در مورد رابطه میان تمدن مادی و دین الهی است عرضه می‌دارد. نظریه مکملیت، که در لوح مذکور تأکید شده، اندیشه‌ای کاملاً بدیع است و نشان می‌دهد که عرفان و روحانیت بهائی جدا و مجزی از جهان صوری و دنیای علم و اقتصاد مطرح نمی‌شود، بلکه روابط متقابل تأثیر و تأثر و بستگی و پیوستگی میان آن دو هست. به عنوان نمونه، صلح عمومی که هدف امر بهائی است فقط به صفای باطنی و صلح درونی افراد وابسته نیست، بلکه در عین حال تحولات عمیقی را در روابط اجتماعی، در نظامات سیاسی، در احوال اقتصادی، و غیر آن ایجاد می‌کند، و این اصل مکملیت را می‌توان در فهم همه جنبه‌های این آئین جهان‌آرا به کار برد و از آن سود جست.

ناگفته نماند که لوح دو ندا، که در حدود ۲۹۶ سطر را شامل است، در ۶۳ سطر آخر به موضوع بیان اصول عقائد اهل بهاء می‌پردازد، که اعتقاد به ظهور کلی مستقل جمال مبارک ابهی و حضرت اعلی و وفاداری به عهد و میثاق آن حضرت و صداقت و خیرخواهی نسبت به همه دول و ملل عالم و مانند آن است، و چه ختام مناسبی است برای لوحی که از همبستگی و مکملیت و تمدن و دین در آن سخن می‌رود.

در ضمن نتیجه‌گیری می‌باید تکراراً برخی از وجوه امتیاز این لوح مبارک را که از اهم الواح عمومی حضرت عبداله‌بهاء است باجمال یادآور شد:

- از جمله امتیازات این لوح نظر مثبتی است که در مورد تمدن مادی از جانب یک رهبر بزرگ روحانی در آن منعکس است. از جمله، با تصدیق آن که "از ترقیات مدنیّه و تزیین عالم انسانی از جهتی سعادت حاصل می‌شود" و اهمّیت‌دادن به انتظام ممالک و مدن و قری و سهولت سیر و سفر و توسیع معلومات عالم طبیعت و اختراعات عظیم و اکتشافات علمی و فنی که از نتایج و اثرات تمدن مادی است، در عین حال تمدن مادی را بدون انضمام معنویّت و اخلاق، ناقص و در مواردی مُخطر دانسته‌اند.
- نکته دیگر پیش‌بینی جنگ جهانی اول است، که بعداً در خطابات مبارکه در اروپا و آمریکا هم تأیید و تأکید شد. به عنوان مثال، می‌فرمایند: "متمدن‌ترین و معمورترین ممالک عالم مخازن مواد جهنمی گردیده ..."

- نکته دیگر آگاهی وسیع جغرافیائی-تاریخی حضرت عبدالبهاء است، من جمله هنگامی که از سیر در صحرای اواسط آسیا و روسیه سخن می‌گویند.
- نکته دیگر تأکید بر استدلالات عقلی است، من جمله وقتی استدلال می‌فرمایند که جنگ عامل تحلیل و تفریق است، و صلح عامل ترکیب و تکمیل، یا وقتی تفاوت میان اختلافی را که مایه شر است و اختلافی را که به تنوع و زیبایی می‌انجامد بیان می‌فرمایند.

ضمناً پیداست که در زمان تحریر لوح مبارک جامعه بهائی از شکل شرقی-اسلامی خود کاملاً بیرون آمده بود و اجزاء جامعه مذکور از افراد ممالک مختلف، من جمله اروپا و آفریقا، ترکیب شده بودند. لوح مبارک نظر به جنبه عام و لحن استدلالی توجهی به تزیینات لفظی و صنایع بدیعی در کلام ندارد و نمونه فاخر نثر مرسل فصیح و بلیغ می‌تواند تلقی شود.

یادداشت‌ها

- ۱- مکاتیب چاپ اول در مصر به سال ۱۹۱۰ نشر شده و لوح مزبور در صفحات ۳۰۷-۳۲۴ آمده است. "منتخباتی از مکاتیب" چاپ آمریکا است، به سال ۱۹۷۹، که آن لوح را در صفحات ۲۷۲-۲۸۴ با مختصری اغلاط نقل کرده.
- ۲- اشاره به اراضی مقدسه
- ۳- این که در امر مبارک به جای تأکید در تفاوت‌ها و تباین‌ها، توجه به روابط متقابل و مشارکت‌هاست، مطلب بسیار مهمی است که متأسفانه این گفتار محدود مجال بحث آنها را ندارد.
- ۴- کلمه سعادت در لوح دو ندا ۶ بار تکرار شده، اما کلماتی که به مراتب بیشتر تکرار می‌شوند دو کلمه ترقی و کمال هستند و فی‌الحقیقه از همین تأکید می‌توان دریافت که سعادت همان ترقی در مراتب وجود و نیل به کمالات عالم هستی است.

سوابق و مضامین لوح عمّه

علاءالدین قدس جور اچی

لوح مصدر به "هو المشرق عن افق التقديس" و با مطلع "قد أشرق الأنوار و القوم في عمّه عظیم"، از آثار حضرت عبدالبهاء به زبان فارسی است (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۶۸-۱۸۶) به قلم معجز شیم حضرت عبدالبهاء در هفده صفحه که بیشتر آن به زبان فارسی است، خطاب به عمّه‌شان نگاشته شده است.^۱ زمان و مکان صدور لوح، چنانکه از قرائن بر می‌آید، در سالهای نخستین پس از صعود جمال اقدس ابهی در شهر عکا بوده است.

عمّه که بود؟

مراد از "عمّه" که مخاطب این لوح است، خواهر پدري حضرت بهاءالله، موسوم به شاهسلطان خانم، است که او را خانم بزرگ و حاجیه خانم و حاج عمّه خانم نیز می‌نامیدند، و ازلی‌ها عزّیّه خانم می‌خواندند.

میرزا عباس نوری، معروف به میرزا بزرگ نوری، شش، و به روایتی هفت، همسر و پانزده فرزند، ده پسر و پنج دختر، داشت و شاهسلطان خانم از همه دختران بزرگتر و از همسر سوم، یعنی کلثوم خانم، معروف به خانم جان خانم بود. نامبرده در حدود سال ۱۲۲۷ ه.ق. زاده شد و در سال ۱۳۲۲ ه.ق. در نود و پنج سالگی در طهران به بیماری وبا چشم از جهان فرو بست. او سوادى جزئی داشت و نه تنها مؤمن نشد، بلکه به هواداری از میرزا یحیی ازل نیز به جدّ تمام برخاست و به دشمنی و ستیز با حضرت بهاءالله و آئین‌شان، تا آنجا که در قدرت و توان داشت، پرداخت. از جمله کارهای دشمنانه حاج عمّه خانم ممانعت و مخالفت با ازدواج شهربانو، دختر برادر ناتنی خود و حضرت بهاءالله، یعنی میرزا محمد حسن، با غصن اعظم در ایام "ادرنه" و ترتیب ازدواج او با میرزا

علی خان، پسر صدر اعظم، میرزا آقا خان نوری، بوده که مایه حزن و اندوه و رنجش خاطر جمال قدم، و هم غصن اعظم، در آن روزگار گردید و در این زمینه بارها در آثار نازله سخن بمیان آمد. از جمله حضرت بهاء الله در لوح به اعزاز نبیل در این باره چنین می فرمایند: "لعمرا لله او با ما نبوده و از این امر آگاه نه. خطای بزرگی از او ظاهر و آن اینکه ورقه ای که از دوست بوده و به او منسوب لأجل عزت ظاهره دنیا به خانه دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و به غیر تمسک جست ... شصت سال از عمرش می گذرد و الی حین فائز نشده به آنچه سزاوار است. حب دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفرات مقربین مرتفع و عبرات مخلصین نازل ... " (مجموعه اشراقات، صص ۱۰۱-۱۰۲)

نیز آن حضرت در رساله شیخ درباره او چنین می فرمایند: "حسن مازندرانى حامل هفتاد لوح بوده و چون فوت شد آن الواح را به صاحبانش ندادند و به یکی از اختهای این مظلوم که من غیر جهت اعراض نموده، سپردند. الله یعلم ما ورد علی الواحه. و آن اخت ابدأ با ما نبوده. قسم به آفتاب حقیقت بعد از ظهور این امور میرزا یحیی را ندیده و از امر مطلع نبوده چه که آن ایام موافق نبوده اند. ایشان در محله ای و این مظلوم در محله دیگر ساکن و لکن محض عنایت و محبت و شفقت چند یوم قبل از حرکت نزد او و والده اش رفته که شاید از کوثر ایمان بیاشامند و به آنچه ایوم سبب تقرب الی الله است فائز گردند. حق می داند و شاهد و گواه که غیر این به هیچ وجه خیالی نبوده تا آنکه الحمد لله از فضل الهی فائز شد و به طراز محبت مزین گشت. و لکن بعد از اسیری و هجرت ما از عراق به آستانه دیگر از او خبری نرسید ... و لکن از بعد من غیر جهت آثار عناد ظاهر. این مظلوم به هیچ وجه سخنی نگفته الا آن که بنت اخوی، مرحوم میرزا محمد حسن علیه بهاء الله و رحمته، که مخطوبه غصن اعظم بوده او را اخت این مظلوم از نور به خانه خود برده و به مقر دیگر فرستاد ... و احدی از اولیای این اطراف و آن اراضی گمان نمی کردند که از اخت چنین امری که خلاف حمیت و محبت و دوستی است واقع شود. بعد از ظهور این امر سبیل را مقطوع دیدند و عمل نمودند آنچه را که کل می دانید و می دانند. دیگر معلوم است که چه مرتبه حزن از این عمل بر مظلوم وارد شد و بعد به میرزا یحیی پیوست و حال مختلف شنیده می شود. معلوم نیست چه می گوید و چه می کند. نسأل الله تبارک و تعالی أن یرجعها الیه و یؤیدها علی الانابه لدی باب فضله انه هو العزیز التواب و هو المقتدر الغفار ... " (رساله شیخ، صص ۱۲۵-۱۲۷)

همچنین حضرت عبدالبهاء در این باره در لوح شیخ قمی چنین می‌فرمایند: «...یکی از بنات اعمام از صغر سن به اراده مبارک نامزد این عبد شد. چون به بغداد آمدیم عمّ بزرگوار به ساحت اقدس شتافت و گریه کنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود ولی این عبد قبول نمی‌نمود. عاقبت به امر قطعی جمال مبارک قبول نمودم معذک همواره آرزوی تجرد داشتم تا به ادرنه آمدیم و در ادرنه بودیم که عمّه خانم بزرگ چون ارتباط به یحیی داشت محض سرور خاطر آن بکوشید تا آن بیچاره را به پسر صدر اعظم میرزا علی خان داد و از قرار مذکور گریه کنان و هراسان و لرزان رفت و ایام معدود نگذشت که به مرض سل مبتلا گردید و مسلولاً وفات نمود. رحمة الله علیها...» (محاضرات، ج ۲، ص ۱۰۳۱)

قصد و شیوه گفتار حضرت عبدالبهاء در لوح عمّه

چنانکه از متن لوح بر می‌آید، حضرت عبدالبهاء، با همه دشمنی و ستیز کینه‌توزانه عمّه خویش در این سالیان دراز با حضرت بهاء‌الله و آئین ایشان، هنوز با دریغ و افسوس دوری و محرومی او را از ایمان به آن حضرت شایسته و برآورنده وی نمی‌بینند. از این رو، در این لوح با بیانی زیبا و رسا، و کلامی نغز و شیوا، چه از نظر لفظ و چه از نظر معنی، و در قالب مجاز و تشبیه و استعاره و مثال، عمّه خویش را با مهر و محبت و دلسوزی تمام به درک واقعیت‌ها و شناخت حقایق و مآلاً حقانیت و راستی و عظمت و بزرگواری ظهور برادر والاگهرش، یعنی حضرت بهاء‌الله، و اثر و نفوذ کلمه او و مقایسه آن با گفتار و کردار و رفتار میرزا یحیی ازل، برادر ناتنی دیگر، پند و اندرز می‌دهند و به گرویدن به آئین نوین یزدان تشویق و ترغیب می‌نمایند که شاید خاتمه حیات فاتحه الطاف باشد و از جمله چنین می‌فرمایند: "ای عمّه مهربان، امکان از نسیم جان‌بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئینه جهان‌نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز، صیت بزرگواریش طنین در سپهر برین انداخته و آوازه دلبریش در جهان علّیین افتاده. آیا انصاف است که ورقه‌ای از سدره مبارکه‌اش مهجور ماند و ثمرهای از شجره طیبه‌اش محروم گردد؟ لا و الله. آن عمّه محترمه باید سرحلقه و رقات مقدسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدرات منجذبه، در کتاب علّیین آیه مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم".

در اینجا این نکته ناگفته نماند که اگرچه این لوح خطاب به شاه‌سلطان خانم عمّه آن حضرت و به منظور رفع شبهات و هدایت و تبلیغ او بوده، ولی مراد حضرت عبدالبهاء ارشاد و هدایت بستگان و خویش و پیوند و، در بعد وسیع‌تر، بیشتر ایرانیان نیز بوده است که به فرموده آن حضرت "هنوز در

خواب غفلت بی‌پایان مستغرق، با وجود آنکه مشرق نیر تابان خطه ایران بود و مطلع این بدر منیر اقلیم طهران"

باری، با این همه، نامبرده همچنان در باور و عقیده و روش و شیوه کینه‌توزانه و ستیزه‌جویانه خود باقی بماند و نصایح و وصایای مشفقانه مرکز عهد و پیمان، یعنی برادرزاده‌اش، در او مؤثر نیفتاد و ثمر و نتیجه‌ای به بار نیاورد تا آنجا که در پاسخ به مطالب مندرج در لوح مذکور، ازلی‌ها رساله‌ای بصورت ردیه و در غایت خشم و کینه با نام "تنبيه‌التائمين" که شرح آن پس از این خواهد آمد، همراه با لوح حضرت عبدالبهاء در آغاز آن، به نام او نوشته و چاپ و منتشر ساختند، و در آن گستاخانه و بی‌پروا از بستن تهمت و افترا و گفتن دشنام و ناسزا و بازگو نمودن سخنان بی پایه و اساس، و حتی گاه به گاه وقیح و ناشایست، چیزی دروغ و فروگذار نکردند.

مطالب مندرج در لوح عمه

الف - حضرت عبدالبهاء این لوح را با دیباجه و سرآغازی فصیح و بلیغ و غرّاء در دو صفحه به زبان عربی آغاز می‌فرمایند که عبارات نخستین آن چنین است: "قد أشرقت الأنوار و القوم في عمه عظيم. قد ظهرت الأسرار و الناس في دهشٍ قديم. قد ارتفع النداء و الوری في صممٍ شديد. قد هتكت الأستار و الأشرار في حجابٍ غليظ. و نفتح التفحات و المزكوم محروم من هذا المسموم اللطيف ... (مضمون فارسی: انوار ظهور در تابش، با این همه مردمان در ضلالت و گمراهی راهوار. حقایق معنوی آشکار، با این وجود آدمیان به حیرت و شگفتی دچار. سروش ایزدی در آواز، و انسان‌ها هنوز به ناشنوایی گرفتار. پرده‌های وهم و گمان گسسته و کژاندیشان باز در پس پرده‌ها ماندگار. بوی‌های خوش آفریدگار در وزش، با این همه زکام‌زدگان از بوی این مشک ناب دور و برکنار...)

حضرت عبدالبهاء سپس در دنباله مطلب به زبان فارسی با این عبارات پندآموز و عبرت‌انگیز عمه خویش را مخاطب می‌سازند و چنین می‌فرمایند: "يا عمّتی الحنونه، قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما. چشم بینا باید و گوش شنوا شاید، تأیید ملکوت ایهی واجب و تلقین ملاً اعلی لازم. ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جان‌پرور محروم کند. صداعی عقل را از ادراک معانی کلّیه باز دارد و فُقاعی هوش را از احساس آثار جلیله غافل کند. رطوبتی در دماغ، مزکوم را از طیب مسموم محروم نماید و قطره‌ای از سمّ نقیح، مسموم را معدوم کند ..."

ب - حضرت عبدالبهاء در ادامه گفتار مطالبی بازگو می‌نمایند که گزیده و چکیده آن این است: در راه کشف اسرار و حقایق، موانع بازدارنده بسیار و پرده و حجاب بی‌شمار است. چشم دردمند ظاهر از پرتو آفتاب در آزار و عذاب و پرتو آفتاب، خود نقابی است بازدارنده از دیدن آفتاب. چنانکه گفته‌اند: "مُحِبَّبُهُ خَلَعَ الْعِذَارَ نَقَابِهَا"، یعنی: خوبروی را برافکندن روبنده خود پرده باشد برای هر بیننده! به همین گونه پرتو آفتاب ظهور نیز برای کسی که چشم باطنش بیمار و به دیگر سخن آلوده و ناپاک است، مایه خیرگی آن می‌گردد و او را از دیدن باز می‌دارد. از این رو با آن که آفتاب ظهور در خاور و باختر تابیده و آوازه آن بلند شده، با این همه بیشتر ایرانیان از آن غافل مانده‌اند. براستی شایسته چنان است که ایرانیان از این رهگذر شاد باشند و خدای را سپاسگزار که زادگاه این آئین ایران است و بنیانگذار آن از همان سرزمین. اما جای بسی افسوس و دریغ که از این بخشش و دهش ناآگاه و بی‌خبرند و در گوشه غفلت و ناآگاهی بست نشسته‌اند. و در زمان ظهور هر یک از مظاهر مقدسه پیشین نیز چنین بوده است. از این رو ایرانیان هم که هموطنان حضرت بهاء‌الله هستند در آینده غفلت و سبکسری پیشینیان را فراموش نمایند و از این که هموطن آن حضرت هستند و با او خویش و پیوند، از فرط شادی و سرور در جوش و خروش آیند و از این رهگذر بر خود بالیده و فخر و مباهات کنند.

پ - حضرت عبدالبهاء از سبب نگارش این نامه سخن می‌گویند و احساس درون را برون میریزند و عمّه خویش را بدین سان مخاطب می‌سازند: "ای عمّه مهربان، این آواره صحرای محبت‌الله نظر به محبت مخصوص که از بدو طفولیت به آن عمّه مهربان داشت به تحریر این کلمات پرداخت و به نگارش این عبارات متصدی گشت. من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم.^۲ آیا بخاطر داری که در کودکی و طفولیت چه دلبستگی به شما داشتیم؟ و الآن نیز بحق تربت مبارکه و مطاف ملاً اعلی کمال محبت را دارم و از این جهت افسوس می‌خورم".

ت - در این لوح از عنایات و الطاف برادر والا گهرش، یعنی حضرت بهاء‌الله، نسبت به او سخن می‌گویند و او را هشدار می‌دهند که مبدا از انصاف بگذرد و به گفته‌های بی پایه و مایه این و آن، آن همه محبت و احسان را فراموش نماید و همچنین این نکته را گوشزد می‌نمایند که: "آفتاب حقیقت به ظنون نفوس خفاش طبیعت مستور نماند و لعاب عنکبوت اوهم بر روی تابان جمال رحمن پرده نکشاند".

ث - از چگونگی ظهور حضرت بهاءالله بیان می‌نمایند و یادآور می‌شوند که آن حضرت در برابر دول و ملل بایستاد و در زیر کند و زنجیر فریاد برآورد و پیوسته در دست دشمنان اسیر و گرفتار بود. با این همه، همیشه پرده برانداخت و سینه را هدف و آماج سهام مخالفان بساخت و کشکول به دوش نکشید و حیران و سرگردان و فراری در هر سرزمین نگردید.^۳ افزون بر این آن حضرت پس از آزادی از زندان سیاه‌چال به عراق عرب تبعید و سرگون گردید و در آنجا باب لقا بر یار و اغیار گشود و به رفع شبهات و دفع اعتراضات پرداخت و به اقامه دلیل و برهان مبادرت ورزید، بگونه‌ای که همگان بر علم و فضل و کمالش مقرّ و معترف و گویا گردیدند. زان پس دولت ایران و عثمانی متفقاً وسایل تبعید و سرگونی حضرت بهاءالله را به اسلامبول و سپس ادرنه و سرانجام زندان عکا فراهم ساختند، با این آرزو و امید که نارش خاموش گردد و آوازه‌اش فراموش شود و آفتاب ظهورش غروب نماید. اما همه این تلاش‌ها عبث و بیهوده گشت و بر عکس ثمر و نتیجه داد، الواح ملوک و سلاطین از قلم آن حضرت نازل شد و خطابات شدید صادر گردید.

ج - در این نامه حضرت عبداله‌عمه خویش را پند و اندرز می‌دهند که تا وقت باقی است، فرصت را غنیمت شمرد و یوسف مصر الهی را به ثمن بخش دراهم معدوده مفروش.^۴ و دراهم معدوده ناچیز را نفوسی می‌دانند که سبب احتجاج ناس از شناسائی آفتاب ظهور در این زمان گردیده‌اند. و اضافه می‌فرمایند که هدف از ظهور مظاهر مقدسه در هر زمان احیای ارواح در قمیص خلق جدید است و تربیت نفوس انسانی در همه مراتب و مقامات مادی و معنوی. با این همه آنانی که خود نیازمند مرتبی هستند، چگونه می‌توانند مرتبی آفاق گردند. زیرا به قول شاعر:

«ذات نایافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش»^۵

(توضیح آنکه مراد حضرت عبداله‌عمه در این گفتار میرزا یحیی ازل است).

چ - افزون بر آن این پرسش را مطرح می‌فرمایند که آیا پس از شهادت حضرت اعلی چه آثار قدرت و بزرگواری از میرزا یحیی ظاهر و آشکار شد که برای اهل بیان پرده و حجاب از مشاهده آفتاب حقیقت ظهور حضرت بهاءالله گردید؟ با آنکه حضرت باب به نص صریح می‌فرمایند: "ایاک ایاک أن تحتجب بالواحد البیانیه فانه خلق عنده"^۶ (مضمون فارسی: مبدا مبدا در یوم ظهور به "واحد بیان" از ایمان به "من یظهره الله" محروم گردی، زیرا که آن "واحد بیان" آفریده‌ای است در نزد او). به سخن دیگر حضرت باب گوشزد می‌فرمایند که مبدا خود او و حروف حی، بابی مؤمن را از عرفان و شناسائی "من یظهره الله" باز دارد، تا چه رسد به مرایا! از این رو حضرت

عبدالبهاء به عمّه‌شان گوشزد و سفارش می‌فرمایند که کتاب بیان را مطالعه نماید و در آن تفکر و اندیشه کند تا مراتب و شئون مرایا، و از جمله آنان میرزا یحیی، بر او روشن و آشکار گردد.

ح - باری، در پایان مقال که به منزله مسک‌الختم و فصل‌الخطاب این لوح مبارک بشمار می‌آید، حضرت عبدالبهاء عمّه محترمه خود را با گفتاری نغز و شیرین و سخنی شیوا و ملیح به زبان عرب چنین نصیحت می‌فرمایند که مضمون آن به فارسی چنین است: "ای عمّه من، تا به کی در خواب غفلت بمانی و تا به چند در بستر بی‌خبری غنوده باشی؟ از خواب بیدار شو و فروتنی پذیرا گرد. به خدا سوگند که آفتاب ظهور درخشیده و ابر بخشش باریده و نسیم دهش وزیده و زمین به اهتزاز و شادمانی آمده و از هر گونه گیاهی سبز و خرم در آن روئیده است." ^۷ سوگند به خداوند، اگر گوش شنوا فرا دهی، از عالم بالا آوای صور را در ستایش و سپاس پروردگار بشنوی. آیا برکه آب تو را از دریای پر آب بی‌نیاز سازد و یا فریاد غراب ترا از بانگ عقاب مستغنی گرداند و یا طنین مگس ترا از آواز هزاردستان خوش‌تر آید؟ و آیا سازنده آغل ترا از تاخت و تاز لشکری انبوه حفظ و حراست تواند، ^۸ و یا زهر کشنده بیماری دردناک تو را درمان کند و یا سراب در خشکزار تو را سیراب نماید؟ نه، سوگند به پروردگار که خلقی بدیع بیافرید و به هر توبه‌کننده پاک‌دل و الاسرشتی دیده روشن و بینا ببخشاید.

سخنی درباره رساله "تنبيه النائمين"

رساله "تنبيه النائمين" که به معنی "بیدار کردن خفتگان" است، ردیه‌ای است در یکصد و چهارده صفحه در پاسخ به لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به عمّه‌شان، شاه‌سلطان‌خانم. این رساله ردیه در ظاهر نوشته نامبرده است که ازلی‌ها او را "عزیه خانم" می‌خواندند، اما در واقع به قلم میرزا احمد امین‌الاطباء رشتی ازلی نگاشته شده و از سوی ازلی‌ها چاپ و منتشر گردیده است. تاریخ نگارش این رساله به درستی روشن نیست و چنانکه در مقدمه ناشر رساله آمده بین سالهای ۱۳۰۹ ه.ق. (سال صعود حضرت بهاء‌الله) و ۱۳۲۲ ه.ق. (سال درگذشت شاه‌سلطان‌خانم، نویسنده صوری آن) بوده است.

شاه‌سلطان‌خانم حدود شش سال از حضرت بهاء‌الله بزرگتر بود و هنگام صعود آن حضرت هشتاد و یک سال از عمرش می‌گذشت. از این رو، بر فرض آنکه حضرت عبدالبهاء سه سال بعد از صعود حضرت بهاء‌الله، یعنی به سال ۱۳۱۲ ه.ق. به صدور و ارسال این لوح برای عمّه‌شان مبادرت

ورزیده و نامبرده هم پس از دریافت و در پاسخ به آن، رساله "تنبيه النائمین" را به رشته تحریر کشیده باشد، می‌بایستی هشتاد و پنج سال از عمرش گذشته باشد.

ناشر در مقدمه رساله نامبرده چنین می‌آورد: "این کتاب ... از حیث اطلاعات دقیق و عمیق نویسنده که خواهر صبح ازل و میرزا حسینعلی بوده و مشاهدات خود را از طرز سلوک میرزا حسینعلی با صبح ازل در اوائل امر نوشته به مصداق " رَبِّ الْبیتِ اُذْرَى بِمَا فِی الْبیتِ "، از اسناد متقن تاریخ بایته بشمار می‌رود ... نویسنده این رساله عزیزه خانم ... بواسطه مراتب دانش و فضیلت و تقوی و انقطاع مورد احترام همه بوده...".

باری، در اینجا با توجه به مراتب بالا این پرسش پیش می‌آید که چگونه شاهسلطان خانم با همه "این اطلاعات دقیق و عمیق" و "مراتب دانش و فضیلت"، برای سالیان دراز این آگاهی‌ها و دانستنی‌ها و مشاهدات را با تمام تمسک و انقیادش به میرزا یحیی، به گفته ناشر رساله، تا زمان هشتاد و پنج سالگی، آن هم پس از دریافت نامه مشفقانه برادرزاده‌اش، حضرت عبدالبهاء، روی کاغذ نیاورده است؟ پاسخ جز این نخواهد بود که گفته شود نامبرده از آن دانش و سواد فارسی و عربی برخوردار نبوده است که بتواند در آن سن و سال از عهده نوشتن چنین رساله‌ای برآید! از این رو، او را نویسنده این رساله قلمداد کردن از سوی ازلیان در پاسخ و جواب به حقایق و مطالب مندرج در لوح حضرت عبدالبهاء، تنها و فقط به قصد مُشَوِّب کردن اذهان و دگرگون ساختن چهره آن حقایق و مطالب و واقعیت‌ها و گمراه نمودن دیگران به سبب نسبت خواهری او با حضرت بهاء‌الله و میرزا یحیی بوده است.

شاهسلطان خانم سوادى جزئى داشت و به فرموده حضرت بهاء‌الله در لوح به اعزاز نبیل: "از قرائت لوحی عاجز ولکن بر اوهام متوهمین بشأنی افزوده که غیر حق بر آن عالم نه." (مجموعه اشراقات، صص ۱۰۱-۱۰۲) و نیز در لوحی دیگر در باره او چنین می‌فرمایند: "... در ارض طاء یکی از اماءالله که به اخت معروف، علم نفاق برافراخته. در اول امر با ما نبوده و از امر آگاه نه ... شصت سنه از عمرش رفته و الی حین قادر بر قرائت لوحی نه ... " (مجموعه اسرارالآثار - حرف الف، ص ۶۹).

باری، در این رساله همه سعی و کوشش نویسنده آن است که اولاً اثبات نماید که میرزا یحیی ازل وصی و جانشین حضرت باب و علم و دانش‌اش فطری و لدنی و نوشته‌هایش آیات بیّنات است، با آنکه حضرت باب به صریح باب چهاردهم از واحد ششم کتاب بیان فارسی می‌فرمایند که: "ذکر نبی و وصی در این کور نمی‌گردد".

حضرت بهاءالله در لوح به اعزاز حاجی نصیر قزوینی صادره در ادرنه مندرج در مجموعه الواح چاپ مصر صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ در باره امر وصایت ساختگی میرزا یحیی و هواداران او چنین می‌فرمایند: " تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و به این اذکار خَلْقَةُ عتیقه ناس را از منبع عز رحمانیه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی، مظهر قبلم، جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده بشأنیکه می‌فرماید: «إلهی فابتعث فی کل سنه مرأة بل فی کل یوم و فی کل حین فأظهر مرأة لتَحْکِینَ عنک». و این فضل در مرایا موجود مادامی که از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کل مفقود و غیرمذکور. تالله الیوم مرایا محتجب مانده‌اند که سهل است، بلکه طور یون منصعق شده اند...".

ثانیاً مدلل سازد که "من یظهره الله" یعنی موعود بیان باید در سنه مستغاث (سال ۲۰۰۱ بحساب ابجد) از ظهور نقطه بیان ظاهر شود، از این رو میرزا حسینعلی دعوی "من یظهره الله" اش باطل و واهی و علم و سوادش آموخته و اکتسابی و نوشته‌هایش کلماتی برافته و تلفیقی و تهی از مفهوم و معنی است!

اما برابر بیان حضرت باب در باب پانزدهم از واحد سوم کتاب بیان فارسی: "کسی عالم به ظهور نیست غیرالله. هر وقت شود باید کل تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند." و نیز در باب دهم از واحد هفتم: "زیرا که از مبدأ ظهور تا آخر خدا دانا است که چقدر شود و لکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر (۱۲۸۱) شد به نقص عدد اسم هو (۱۱) (مراد: ۱۲۷۰ سال از هنگام دعوت آشکارای پیامبر اسلام یعنی ده سال پیش از هجرت تا سال ۱۲۶۰ ه.ق. که سال بعثت حضرت باب است). در بیان خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید (یعنی به هزار سال هم نرسید که مراد ۶۱۰ سال از میلاد مسیح است). زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مرایای افنده مسبحین می‌شناساند خود را به کل به اذن الله عز و جل". و همچنین در باب هفتم از واحد دوم می‌فرمایند: "ترحم بر خود کرده، اگر نصرت نمی‌کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر می‌شود بمثل آنکه من ظاهر شدم".

افزون بر این، نویسنده رساله "تنبیه النائمین" می‌آورد که میرزا حسینعلی هوای ریاست و حتی پادشاهی و سلطنت در سر داشت و بارها دستور آزار و اذیت و قتل نفوس مقدسه و حتی میرزا

یحیی را نیز صادر کرد! و از جمله چنین می‌نویسد: "... خوب است از روی انصاف اندک ملاحظه نمائید که از ابتدای این ادعا تا کنون چقدرها از نفوس مقدسه را عدواناً شهید کردید و ما بقی از مؤمنین را تهدید و تخویف به قتل و زجر نمودید. نسبت‌ها به حضرت ثمره (مراد: میرزا یحیی است) داده کمال اذیت و آزار از هر جهت به آن حضرت رسانیدید. چند دفعه برای قتل آن حضرت مأمور گماشتید، ارادل و اوباش خلق را به شتم و سب او واداشته چقدر اکاذیب و مفتریات و تهمت و بُهتان حق آن حضرت بنا حق ذکر کردید." (ص ۱۰۹).

و نیز می‌نویسد: "... وقتیکه صور اسرافیل ظهور دمیده شد ... از جمله اشخاصی که قبول این امر خطیر را کردند یکی جناب ایشان بودند (مراد حضرت بهاء‌الله است) ... بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنگ قلعه شیخ طبرسی همواره شبانه‌روز به معاشرت بزرگان دین و اصحاب عرفان و یقین اوقات را مصروف داشته و همیشه بذر خیال ریاست و هوای سلطنت در اراضی دماغ و دل می‌کاشتند. از همان وقت ایشان را سودای جهان‌گیری در دل و هوای گردون‌سریری در سر بود. گمانش اینکه اگر به شاه ایران زبانی رساند زمانه او را بر سریر سلطنت می‌نشانند ... مدتها این خیال خام را در تنور خاطر می‌پخت ولی بهیچ وسیله راه به مقصود نمی‌برد. هر قدر بعضی از درست‌بینان با کفایت و مآل‌اندیشان با هوش و درایت که از این خیال خام آگاهی داشتند، ایشان را از مبادرت به این امر خطیر ممانعت می‌نمودند بجائی نمی‌رسید و فایده و ثمری نمی‌بخشید ... تا اینکه ... محمّد صادق تبریزی را که از مؤمنین بیان بود و صاحب صدق و ایقان ... در این مطلب تحریص و تحریص بلیغ نموده و باین عنوان که حضرت ثمره ارواحنا فداه در اجرای این قضیه مایل و مقررند و در انجام این مرام همراه و مصرّ و حال آنکه کذب محض و افترای صرف بوده است، بلکه بعد از اطلاع منع صریح فرمودند و جناب میرزا نپذیرفتند. بالجمله ... آن بیچاره صادق را بسوی قربانگاه فرستاد و شد آنچه شد که قلم از ذکر آن عاجز است ...!" (صص ۵ و ۶)

باری، به قول مولانا "حیرت اندر حیرت آمد این قصص!"

اما از آنجائی که موضوع سخن ما در اینجا لوح حضرت عبداله‌آ خطاب به عمه‌شان، شاه‌سلطان‌خانم است و نه پاسخگویی و جواب به مطالب غرض‌آلود و در عین حال عجیب و شگفت‌انگیز رساله "تنبيه‌التّائمين"، که خود مقوله‌ای است جداگانه و بیرون از بحث و گفتگوی ما در این میانه، با این همه، در پایان این مقال بخش‌هایی را از دو لوح حضرت عبداله‌آ درباره چگونگی ظهور موعود بیان، من‌یظهره‌الله، یعنی حضرت بهاء‌الله، و رفتار و کردار میرزا یحیی برای روشنگری و آگاهی و اطلاع می‌آوریم.

نخست از لوح به افتخار حاجی غلامحسین:

"ای بنده حق، در دوره‌های سابق آثار قدرت الهیه و حقیقت امر هر چند واضح و باهر بود ولی به ظاهر امتحانات الهی شدید و جاهلان را مدار ترددی حاصل زیرا شمس حقیقت از خلف سحاب رقیق ساطع و لامع چه که حضرت موعود را به حسب نصوص قاطعه صریحه شروطی در الواح الهی نازل و عوام آن نصوص را به ظاهر ظاهر تفسیر می نمودند و چون مطابق فکر خویش نمی یافتند محجوب و محروم می ماندند ... اما این ظهور اعظم را الحمدلله شروطی نه و عهدی نیست، حاجبی در میان نه و وسیله حرمانی در دست نیست. اولاً آن که حضرت اعلی روحی له الفداء خطاباً به اعظم ارکان بیان می فرماید «ایاک ایاک آن تحتجب بالواحد البیانی او بما نزل فی البیان.» یعنی در ظهور من یظهره الله زنهار زنهار به واحد بیانی محتجب نشو لانه خلق عنده. زیرا واحد بیان خلق من یظهره الله است و واحد بیان هیجده حروف حی اند و نوزدهم خود حضرت اعلی روحی له الفداست و لا بما نزل فی البیان و همچنین می فرماید زنهار زنهار مبدا به آنچه در بیان نازل به آن از او محتجب گردید یعنی مبدا بگوئی که در بیان چنین مذکور است، این دلالت بر این می کند که من یظهره الله باید دو هزار سال بعد ظاهر شود. دیگر عدم شروط و عهد از این صریحتر چه؟ پس معلوم شد که در این دور اعظم ابدأ اسباب احتجایی نه. حضرت اعلی روحی له الفداء می فرمایند که وقوعات قیامت کبری که در یوم خمسین الف سنه باید وقوع یابد در طرفه العین واقع شد. با وجود این بیانی ها می گویند: چرا مکتب من یظهره الله امتداد نیافت و با صبیان محشور نگردید و الف با تا نخواند و طفل ابجدخوان نگشت؟ ملاحظه نمائید که چقدر غافل و ابله و بلید و محتجب اند...! از این گذشته جمیع یار و اغیار حتی افراد بیانی ها مطلعند که جناب میرزا یحیی بعد از شهادت حضرت اعلی احباب را امر بر تحریک فتنه نمود و خود تاج درویشی بر سر نهاد و کشکول فقر به دست و پوست طریقت بر دوش از مازنדרان به این وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیر داد و خود در نهایت تقیه و خفا در مازنדרان و رشت سیر و گشت می نمود. عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه به بغداد وارد شدند او نیز خفياً لباس تبدیل حاضر و چون جمال مبارک به سلیمانیه تشریف بردند او در سوق الشیوخ بغداد و سماوه و بصره به کفش فروشی مشغول و مشهور بود و چون عودت به بغداد از راه نجف نمود به حاجی علی لاص فروش یعنی گچ فروش معروف بود ابدأ ذکری از امر باقی نمانده بود. و چون جمال مبارک مراجعت فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و سفر اسلامبول شد و صیت حق جهانگیر گشت و

خوف و خطر نماند، هر کس از پس پرده برون آمد و میدانی یافت و جولانی کرد. کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبریس متزلزل در ظل انگلیس تا به حال کجا بودی یازده سال بغداد در چه حفره خزیده بودی بعد از شهادت حضرت اعلیٰ روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهر گشت و در مقابل اعدا چه مقاومتی حاصل شد؟ جز اینکه به هفت شهید به اصطلاح توقیع مرقوم گشت ... و هر چه ممکن بود تزیید نساء شد! ... باری حال نیز در قبریس تحت حمایت انگلیس الحمد لله به راحت و سرور مشغول ... نه خوفی نه باکی و نه بیم از موقع خطرناکی در کمال نعمت و آسودگی ایامی می‌گذرانند ... " (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، صص ۲۰۷-۲۱۲)

دوم از لوح به اعزاز بازماندگان حضرت سلطان الشهداء:

"ای دو امة البهَاء، جمال قدم ... در هر دمی درد و غمی داشت. گهی اسیر جفا بود و گهی هدف تیر بلا ... آنی نیاسود و دمی نیارمید ... نفسی را که در آغوش عنایت از بدایت وجود پرورش داد و در هر دمی انواع نوازش فرمود به کمال بغضاء برخاست و چون خیل آفات بتاخت قصد سفک دم مطهر نمود و چون ثعبان هیکل مکرم را بگزید و ناله و فغان آغاز نمود و فریاد ستمدیدگان برآورد و اظهار مظلومیت کرد و عنوان مقهوریت نمود انین و حنین برآورد و زفیر و شهیق آغاز کرد. چون اخوان حسود یوسف مصر وجود را در چاه بئر ظلماء بینداخت و ناله و فغان برافراخت و گریه و زاری نمود و «جاءوا اباهم عشاءً یبکون»^۹ بنمود. پس با بیگانگان همراز شد و با دشمنان دمساز، نسبت فتنه و فساد به جمال بی‌مثال داد و اوراق مزوره در دست اهل عناد انداخت تا شمع انجمن بالا خاموش گردد و آئین ملأ اعلیٰ فراموش گردد ... " (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، صص ۵۳-۵۴)

باری، به زبان کمالی بخارایی:

«من از مفصل این باب مجملی گفتم تو خود ز مجمل من رو مفصلی برخوان»

یادداشت‌ها

۱- متن این لوح مبارک در مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد دوم صفحات ۱۶۸ تا ۱۸۶ درج شده است.

۲- "توانگری نه به مال است پیش اهل کمال
 "من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
 "محلّ قابل و آنکه نصیحت قائل
 که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال"
 تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال"
 چو گوش هوش نباشد، چه سود حسن مقال"
 (نقل از قصائد سعدی)

۳- در اینجا اشاره حضرت عبدالبهاء به میرزا یحیی ازل و سلوک و روش و رفتار او پس از شهادت حضرت باب است. چنانکه در یکی از الواح در این باره چنین می‌فرمایند: «... رئیس قوم را جمیع آشنا و بیگانه می‌دانند که در ایام خطر به لباس درویشی به هر بوم و بر سفر می‌کرد و در رهگذر کشکول بدست شیئاً لله می‌گفت. وقتی که حکایت صادق و ناصرالدین شاه شد جمیع احباب را در تحت شمشیر و زنجیر در بلوک نور گذاشت و خود فوراً فرار به مازندران و گیلان نمود و رشته ای بر سر بست و پوست درویشی در بر و نام خویش را درویش علی نهاد و در کوه و دشت سرگردان بود تا آنکه جمال قدم نفی و سرگون به عراق عرب گردید او نیز از پی به بغداد به پناه مبارک سفر کرد، ولی مخفی و خائف از جمیع بشر ...» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء - ج ۴، ص ۲۱۵).

۴- "وَسَرَّوَهُ بِئَمَّنْ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ" (سوره یوسف، آیه ۲۰) یعنی: و برادران او (یوسف) را به بهای چند درهم ناچیز بفروختند. سعدی در این باره گوید:

"مطرب مجلس بساز زمزمه عود"	خادم ایوان بسوز مجمره عود"
"قرعه همت برآمد آیت رحمت"	یار درآمد ز در به طالع مسعود"
"دوست به دنیا و آخرت نتوان داد"	صحبت یوسف به از درهم معدود" ...

(نقل از بدایع سعدی)

در کتاب تورات، سفر پیدایش، باب ۳۷، آیات ۲۶ تا ۲۸ چنین آمده است: "آنگاه یهودا به برادران خود گفت «برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟ بیائید او را به این اسماعیلیان بفروشیم و دست ما بر وی نباشد، زیرا که او برادر و گوشت ماست.» پس برادرانش بدین رضا دادند و چون تجار مدیانی درگذر بودند یوسف را از چاه کشیده برآوردند و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند، پس یوسف را به مصر بردند."

۵- "عین ممکن به براهین خرد" نتواند که شود هست به خود"
 "چون ز هستیش نباشد اثری" چون به هستی رسد از وی دیگری؟"
 "ذات نایافته از هستی بخش" چون تواند که بود هستی بخش؟"
 "خشک ابری که بود ز آب تهی" ناید از وی صفت آب دهی"

(عبدالرحمن جامی - مثنوی هفت‌اورنگ)

- ۶- از توقيع حضرت باب باعزاز جناب وحيد (قرن بديع، ص ۹۰) - "اياك اياك ايام ظهوره ان تحتجب بالواحد البيانية فان ذلك الواحد خلق عنده" (رساله شيخ، ص ۱۱۳).
- ۷- سورة حج، آيه ۵: " وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ " - يعنى: و می بینی زمین را خشک و بی گیاه و چون آب بر آن ببارانیم، به اهتزاز آید و از هرگونه گیاهی، ماده و نر، سبز و خرم برویاند.
- ۸- در سورة قمر، آيه ۳۱ در داستان صالح پیغمبر و ناقه اش و قوم ثمود و دشمنی و مخالفت شان و سرانجام کيفر و مجازات الهی چنین آمده است: "إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ" - يعنى: ما صدایی رعدآسا به سوی شان فرستادیم و آنان مانند شاخه های شکسته و خشکیده درختان گردیدند که چوپان از آن آغل می سازد.
- ۹- سورة يوسف، آيه ۱۶: "وَجَاؤُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ" - يعنى: برادران يوسف شب هنگام گریان و نالان به نزد پدر خود یعقوب آمدند.

نقطه بیان در آثار طلعت پیمان

فاروق ایزدینیا

طهران حضرت بشیر الهی علیه بهاءالله الأبھی
 هوالله ای بشیر الهی ... چهار صفحه‌ای که به
 خط مبارک حضرت اعلی روحی له الفدا انعام به
 عبدالبهاء نموده بودی رسید. از در و دیوار
 آهنگ و اطوبی و اطوبی بلند شد و آغاز نغمه و
 ترانه نمودند. عبدالبهاء در گوشه‌ای استماع این
 نعمات می نمود. احسنت احسنت که ما را به
 این هدیه دلپسند خوشنود نمودی. (منتخبات
 مکاتیب، ج ۴، ص ۱۵)

مقدمه

اگرچه در آثار حضرت عبدالبهاء مواردی را می‌توان یافت که حاکی از عشق عظیم آن حضرت به حضرت ربّ اعلی است و نیز در تاریخ امر شواهدی دالّ بر پیوند این دو نفس مقدّس وجود دارد، اما به جز موارد معدودی که در موقعیت‌های خاصّ حضرت عبدالبهاء به ذکر بعضی نکات تاریخی یا تحلیل تاریخ عهد اعلی پرداخته‌اند، مطالب زیادی نمی‌توان در این خصوص یافت. به نظر می‌رسد طلعت میثاق چنان مجذوب جمال ابھی و تحت تأثیر ایشان بوده‌اند که آثار مبارک‌شان مشحون از

ذکر حضرت بهاءالله گشته و حتی در مواردی که به حضرت اعلی می‌پردازند، نتیجه کلام به جمال مبارک منتهی می‌شود. ^۱ □

معدلک، در آثار مبارک مرکز میثاق به طور پراکنده می‌توان اشاراتی به حوادث تاریخی یا استناد به بیانات مبارکه حضرت اعلی یا تفسیر آیات ایشان و اعمال و اطوار مخالفین عهد اعلی و معاندین حضرت نقطه اولی و نیز ذکر اعظم این عهد مقدس یافت، چه که هیکل مبارک از اوان طفولیت با دین بابی آشنا بودند و ملاقات‌هایی با بعضی از بایان داشتند. جناب نبیل نیز در تدوین تاریخش گاهی به بیانات ایشان اشاره می‌کند. فی‌المثل در خصوص مجلسی که در اصفهان به ابتکار معتمدالدوله با حضور طلعت اعلی و علمای اصفهان تشکیل شده، جناب نبیل می‌گوید، "از حضرت غصن‌الله الأعظم شنیدم که در آن مجلس آقا محمد مهدی از حضرت اعلی سؤال نمود..." (عهد اعلی، ص ۲۱۴)

در خصوص وضعیت بایان در اوان ظهور حضرت باب نیز جناب نبیل به بیانات حضرت عبداله‌ه‌ه استناد می‌کند. (مطالع‌الانوار، ص ۶۵۳) گاه در آثار و بیانات مبارک به خاطراتی از ایام کودکی خویش اشاراتی دارند. فی‌المثل در مورد مخالفت اعداء با امر مبارک می‌فرمایند: "یاد دارم که در قضیه شاه در طهران آخوندی در هر راه و گذری فریاد میزد می‌گفت ای مردم اگر خدا را دوست دارید پیغمبر را می‌پرستید حفظ جان و مال و ناموس خود را طلبید بابی‌ها را بکشید. اینها دشمن دین اند و مخالف آئین." (اسرارالآثار، ج ۴، ص ۲۹۳) و خاطره‌ای را نیز در مورد خضوع و خشوع جناب وحید دارابی بیان می‌فرمایند: "به خاطر دارم وقتی که طفل بودم در طهران در بیرونی پهلوی جناب آقا سید یحیای وحید نشسته بود. دیدم میرزا علی سیاح با تاج و عصای درویشی و پاهای برهنه پُر از گل وارد شد. یکی پرسید 'از کجا می‌آیی؟' گفت 'از قلعه ماکو و حضور حضرت اعلی.' فوراً حضرت وحید خود را روی قدم سیاح انداخت و گریه‌کنان محاسن خویش را به گل‌های پای ایشان می‌مالید که از کوی محبوب رسیده. با آن که حضرت وحید شهیر و شخصی جلیل بود، آن قسم نزد بندگان درگاه الهی خضوع می‌نمود." (بدایع‌الآثار، ج ۱، ص ۲۷۹)

داستان بیانات حضرت وحید و دعوت حضرت طاهره از ایشان به قیام به خدمت نیز معروف است. می‌فرمایند: "روزی جناب آقا سید یحیای وحید، شخص فرید، روح‌المقربین له الفدا حاضر شدند و در بیرون نشسته جناب طاهره ورای پرده نشسته و من طفل بودم و در دامن او نشسته بودم. جناب وحید آیات و احادیثی نظیر در فرید از دهان می‌افشاند. آیات و احادیث بسیار در اثبات این امر

۱۰۱

روایت فرمود. بغتة طاهره به هیجان آمد. گفت 'یا یحیی فأت بعملٍ إن كنتَ ذا علمٍ رشید. (حال وقت نقل روایات نیست، وقت آیات بیّنات است، وقت استقامت است، وقت هتک استار اوهام است، وقت اعلاء کلمة الله است، وقت جانفشانی در سبیل الله است، عمل لازم است، عمل. "' (تذکره/لوفه، ص ۳۰۶)

یکی دیگر از خاطرات کودکی ایشان از آن ایام است که وقتی حضرت بهاء الله جناب طاهره را از حبس قزوین رهانیدند و به طهران آوردند: "هیچ کس خبر نداشت، بعضی از خواصّ احباب مطلع شدند و نزد او آمدند. در اطاقی نشسته بود و من طفل بودم و بر زانوی او نشسته و مرا در آغوش خود گرفته بود و پرده افتاده بود و خواصّ احباء در بیرون پرده در اطاقی دیگر نشسته بودند و او صحبت می داشت و موضوع کلامش به دلائل و قرآن و حدیث این بود که در هر عهدهی باید شخص جلیل ممتازی مرکز دائرة هدی و قطب فلک شریعت عظمی و امام مبین باشد تا مرجع جمیع ناس گردد و امروز آن شخص جلیل ممتاز حضرت باب است که ظاهر شده است." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۱۹)

الف - پیوندهای دو طلعت قدسی

در بدایت امر به مواردی که بین این دو طلعت قدسی پیوندهای خاصی ایجاد کرده، اشاره می شود:

۱ - تعیین عنوان "سرالله" توسط حضرت اعلی

از معروف ترین القاب حضرت عبدالبهاء "سرالله" است که در لوح "ارض با"، جمال مبارک آن را ذکر فرموده اند: "أشرق و خرج من باب السجن و أفقه جمالُ غُصن الله الأعظم العظیم و سرالله الأقوم القویم..." (آهنگ بدیع، شماره مخصوص صعود، ص ۱۹۶)

حضرت اعلی در کتاب "پنج شأن" می فرمایند: "هل تعرفون سرالله او لاتعرفون. ذلک اول من آمن بمن یظهره الله..." (یادداشت ۱، ص ۷) اگرچه به طور قطع نمی توان گفت اول من آمن به حضرت بهاء الله چه کسی بوده، اما با توجه به این که در ایام بغداد هنوز اظهار امر علنی نشده بود، به شهادت حضرت عبدالبهاء، جمال مبارک به ایشان القاء کلمه فرمودند و هیکل مبارک مؤمن شدند، می توان به این لطیفه پی برد.

۲- تقارن زمانی بعثت حضرت اعلی و ولادت حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء فقط چند ساعت بعد از اظهار امر حضرت اعلی به ملا حسین بشرویه ولادت یافتند. یعنی چون خورشید روز چهارم جمادی الاولی غروب کرد و تاریکی احاطه نمود، شمس طلعت اعلی طلوع فرمود و بدایت دور جدید را اعلام کرد و بامداد روز پنجم جمادی الاولی حضرت عبدالبهاء قدم به این جهان نهادند. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه خویش به این موضوع اشاره فرموده‌اند: "اما ولادت این عبد در آن یوم واقع گشته این دلیل بر الطاف و عنایات الهیه است در حق این عبد. ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت اعلی دانست." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۳۸) در یکی از بیانات شفاهی نیز به این مورد اشاره می‌فرمایند. در *بدایع الآثار* (ج ۱، ص ۳۱۴) آمده است: "روز ۱۶ جمادی الاخری (۲۳ می) به حساب شمسی و تاریخ اروپایی یوم مولود طلعت انور عبدالبهاء و بعثت حضرت نقطه اولی روح الوجود لوجودهما الفدا بود. از اول صبح تا شب احباء و دوستان با دسته‌های گل تبریک‌گویان به ساحت اطهر مشرف می‌شدند و اظهار نشاط و اینسباط می‌کردند که امروز روز بزرگی است و یوم تولد مبارک و بعثت حضرت اعلی است. می‌فرمودند: بلی امروز چون روز بعثت حضرت و یوم طلوع نیر بشارت کبری است، لذا بسیار مبارک است؛ دیگر تصادفاً مولود من هم در این روز واقع شده."

۳- بنای مقام اعلی

به این موضوع از قبل در کتاب مقدس بشارت داده شده است. زکریای نبی (باب ۶، آیه ۱۲) می‌فرماید: "اینک مردی که به شاخه (غصن) مسمی است از مکان خود خواهد روئید و هیکل خداوند را بنا خواهد نمود." نکته جالب اینجاست که میرزا آقاخان خادم‌الله با آن که سرآ با ناقضین در ارتباط بود، زمانی نزد حضرت عبدالبهاء که در آن زمان مشغول بنای مقام اعلی بودند، آمد و به همین نکته اشاره کرد. حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خود می‌فرمایند: "یک روز درب دکان نجاری بودم. [میرزا آقاخان] آمد و گفت 'ناقضین می‌گویند که مقام اعلی را نمی‌گذارند درست کنید، ولی من گفته‌ام درست می‌شود، برای این که در تورات مذکور است که غصن‌الله بیت را بنا خواهد کرد.' هیچ جواب ندادم و ابدأ اعتنا نکردم." (اسرار الآثار، ج ۳، ص ۱۹۵)

۴- انتقال رمس حضرت اعلی

می‌دانیم که رمس حضرت اعلی به امر جمال مبارک از محلی به محل دیگر انتقال یافت تا زمانی که صعود طلعت ابهی واقع شد. در ایام حیات طلعت ابهی، میرزا اسدالله اصفهانی رمس اطهر را از امامزاده زید انتقال داد و نهایتاً در منزل آقا محمد کریم عطار پنهان نمود. در سال ۱۳۱۶ حضرت عبدالبهاء به مشارالیه امر فرمودند که صندوق مبارک را به حیفا حمل کند. او طبق تعلیمات مبارک عمل کرد و در تاریخ رمضان ۱۳۱۶ مطابق ۳۱ ژانویه ۱۸۹۹ رمس اطهر به ارض اقدس وارد شد، یعنی درست ۵۰ سال بعد از شهادت. حضرت عبدالبهاء در لوحی به این نکته اشاره فرموده‌اند: "یک سال قبل، از اینجا جناب آقا میرزا اسدالله را مخصوص فرستادیم تا آن که با تخت روان جسد مطهر و هیکل مقدس و عرش عظیم روحی لثربته الفدا را از ایران با کمال توقیر و خضوع و خشوع و احترام با چند نفر احباب حمل نموده وارد ارض مقدس نمودند." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۶۷) ده سال بعد از این تاریخ، رمس اطهر به دست حضرت عبدالبهاء در مقام و مرقد ابدی خود استقرار یافت.

۵- حضرت اعلی الگوی حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء آرزوی شهادت داشتند و این معنی را در بیان مبارک می‌توان مشاهده نمود: "من بنده جمال قدم هستم. در بغداد طفل بودم. در آن زمان و مکان القاء کلمه به من فرمودند و به مجرد القاء آن کلمه، خود را بر اقدام مبارکش انداختم و تصرع و استدعا نمودم که این یک قطره خون مرا بفدا در سببش قبول فرماید. کلمه فدا چقدر در مذاق من شیرین بود..." (بهاءالله و عصر جدید، ص ۶۲)

در یکی از بیانات شفاهی در حیفا می‌فرمایند: "خلیل‌پاشا والی بیروت عبدالرحمن الحوت را به وکالت خود به عکا فرستاد که از من تحقیقات نماید ... به آنها گفتم ... بدانید که خوشترین امور نزد من آن است که مرا حبس کنند یا به دار بیاویزند که آنوقت مثل مرشدم حضرت باب بشوم و از بالای دار خطبه‌ای مانند خطبه او ادا کنم." (اسرارالآثار، ج ۴، صص ۳۶۰-۳۶۱)

۶- زیارت آثار حضرت اعلی از طفولیت

حضرت عبدالبهاء با این که عربی تحصیل نکرده بودند، اما شوق وافری به زیارت آثار حضرت اعلی داشتند و از اوان طفولیت به این کار روی آوردند. در یکی از بیانات شفاهی می‌فرمایند: "من عربی

را تحصیل نکرده‌ام. وقتی طفل بودم کتابی از مناجات‌های حضرت باب را به خط جمال مبارک داشتم و خیلی خواندن آن را شائق بودم. شبها که بیدار می‌شدم بر می‌خاستم و از شدت طلب و اشتیاق می‌گریستم تا آن که دیدم عربی را خوب می‌فهمم. دوستان قدیم بخوبی می‌دانند که من تحصیل نکرده‌ام، اما گفتن و نوشتن عربی را از فصحای عرب بهتر می‌دانم." (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۰۸)

در لوح دیگری به بیان لطیفی این موضوع را مطرح می‌فرمایند و شرط عبودیت جمال مبارک را بندگی درگاه حضرت اعلی می‌دانند: "ای عبد علی و عبد بهاء هر کس به عبودیت علی، یعنی حضرت اعلی روحی له الفداء کما هی حقها، قیام کرد به شرف عبودیت جمال ابهی فائز شد. از جمله این عبد از طفولیت، یعنی زمان شیرخواری، از پستان عبودیت آن نیر اعلی نشو و نما نمودم، لہذا به شرف عبودیت جمال ابهی مشرف گشتم." (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۱۵۰)

۷- محبت شدید حضرت عبدالبهاء به حضرت اعلی

اگرچه این معنی در فحوای جمیع الواحی که به نوعی نامی از حضرت اعلی در آن آمده است به سهولت مستفاد می‌گردد، اما به یک مورد از الواح که صریحاً به این محبت خویش اشاره فرموده‌اند استناد می‌گردد: "مکاتبه عبدالبهاء با حضرات افنان دوحه مقدسه متتابع و متواصل است، این از شدت تعلق این قلب به محبت جمال اعلی روحی له الفداست..." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۶۸)

۸- محبت شدید حضرت عبدالبهاء به خاندان افنان

انتساب خاندان افنان به حضرت اعلی محبت ایشان را در دل حضرت عبدالبهاء جای داده بود و در الواح مبارک صادر به آن خاندان جلیل این محبت و احترام کاملاً مشهود است. در یکی از الواح خطاب به یکی از آنان می‌فرمایند: "ای افنان شجره مبارکه، شما مطالع آیات رب مجید و مشارق انوار رب فرید، سرو بوستان عنایت و گل گلستان سلطان احدیت، لثالی اصداغ عزت قدیمه‌اید و جواهر معادن حضرت وحدانیت. باید در جمیع احیان از افق امکان کوکب لامع باشید و ستاره هدایت ساطع. ان فضل ربکم علیکم عظیم عظیم و البهاء علیکم. ع" (خاندان افنان، ص ۱۲)

نحوه خطاب مبارک در الواح صادره به آنان نیز کاملاً گویای این محبت است. چند مورد به عنوان نمونه ذکر می‌شود: "خطاب به جناب میرزا آقا افنان، آیها الفرع المتدرج فی اعلاء کلمة الله ... " (خاندان افنان، ص ۱۶)؛ "حضرت فرع سدره رحمانیه جناب آقا میرزا عبدالحسین ... ای فرع بدیع

سدره رحمانيه... (خاندان افنان، ص ۷۵)؛ و نيز "ايها الفرع اللطيف من السدره المباركه..." (خاندان افنان، ص ۷۶) و نيز خطاب به ايشان، "اي فرع مليح سدره مباركه الهييه..." (خاندان افنان، ص ۷۷) موارد عديده ديگر نيز موجود است كه لاجل رعايت اختصار از نقل آنها خودداري مي‌شود.

۹- ميل مبارك به زيارت بيت حضرت اعلى

حضرت عبدالبهاء ميل وافر به زيارت بيت مبارك حضرت اعلى داشتند و چون اين امر براي خود ايشان امكان پذير نبود، احباء را تشويق به اين كار مي‌فرمودند و حتى خوف از آن داشتند كه مبدا اهميت اين كار از خاطرها محو شود. بقوله الاحلي: "در خصوص بيت معظم مطاف عالم روي لترابه الفدا مرقوم نموده بوديد. اين مسئله بسيار مهم است، بل اهم جميع امور. حال، از قراري كه مرقوم فرموده‌ايد از براي رجال زيارت ممتنع و محال. اين قضيه بسيار سبب حسرت ياران صادق و مشتاقان طواف آن بيت معظم گرديد. البته بهر قسم باشد اسبابي فراهم آريد كه گاه‌گاهي بعضي داخل بشوند و اقلأ زيارت عادي بتوانند والا قليلاً قليلاً عدم زيارت عادت شود و اهميت عظمي از خاطرها برود. بايد احبائي كه در شيراز هستند در ماهي اقلأ يك‌دفعه زيارت بيت را فرض قاطع دانند و واجب شمرند. چنانچه اگر اين عبد در فارس بود هفته‌اي يك مرتبه البته طواف مي‌كرد ولو آن كه مخالفان سنگسار نمايند." (خاندان افنان، ص ۲۰۸)

موقعي كه چندي بيت مبارك در دست فردي غيربهائي بود، حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب افنان، آقاي ميرزا آقا مي‌فرمايند: "اين آستان اهميتش از روح عبدالبهاء بيشتري ديگر ملاحظه فرمائيد كه چقدر معزز و مكرم است ... قسم بروح مبارك مقدس منزله آن شمس حقيقت، رب البيت روي و ذاتي و كينونتي لتربته الفداء كه منتهاي دل و جان آنست كه به آن خاك پاك مشرف گشته به مژگان آن آستان را جاروب كنم. پس جناب ضياء افندي را ارسال داريد بروند و آن آستان را از بيگانه مقدس نمايند و بالوكاله از اين عبد به خدمت مشغول گردد." (خاندان افنان، ص ۲۰۹)

۱۰- تعمير بيت مبارك شيراز

بيت مبارك حضرت اعلى در شيراز تاريخچه‌اي دارد كه براي اطلاع از آن بايد به كتاب "خاندان افنان" مراجعه كرد. اما آنچه كه به بحث ما مربوط مي‌شود اقدام حضرت عبدالبهاء براي مرمت بيت مبارك و بناي آن به صورت اصلي خود مي‌باشد.

در لوحی که با تعجیل بسیار خطاب به جناب افنان، جناب آقای میرزا آقا، صادر شده می‌فرمایند: "تعمیر بیت مکرّم از فرائض فوریه است. طرفه‌العین تأخیر جائز نه، اما بر بنیان اصلی باید باقی و برقرار ماند. قطعاً تغییر و تبدیلی نیابد. پس باید آن حضرت به کمال سرعت کشفیه تعمیرات بیت مکرّم نمائید و بزودی ارسال به ارض مقدّس فرمائید تا از اینجا به هر قسمی باشد آن مبلغ ارسال گردد که بزودی به تعمیر بیت مبارک مطاف روحانیان پردازید. دقیقه‌ای تأخیر جائز نه. بسیار مهم است. تأثیرات روحانیه و جسمانیه‌اش شدید است. البته به وصول این مکتوب دقیقه‌ای فتور ننموده و بزودی کشفیه را ارسال دارید. وضعیت بیت از جهت ترتیب اطاقها و دیوارها و وسعت و هندسه ابداً ذره‌ای تغییر و تبدیل جائز نه." (خاندان افنان، ص ۲۱۰)

وقتی عریضه جناب افنان در جواب این لوح مبارک به ضمیمه کشفیه تعمیرات به حضور مبارک تقدیم و واصل گردید، لوح دیگری به افتخار ایشان شرف صدور یافت و مجدداً تأکید در انجام تعمیر بیت فرمودند و مؤکداً ذکر شد که: "جناب معمارباشی باید نهایت همّت را مبذول دارند و البته صد البته دقت کلی نمائید که مقدر رأس شعری از اساس و ترتیب و وضع و هندسه و مساحت و اندازه اصلی تجاوز ننماید و در نهایت ظرافت و لطافت و اتقان ساخته شود و انشاءالله متدرجاً مبلغ ارسال می‌گردد." (خاندان افنان، ص ۲۱۱)

جناب افنان در بحبوحه انقلاب ایران و اذیت و آزار به احبای یزد و اصفهان این کار را انجام دادند و نتیجه به ساحت اقدس معروض شد. در جواب فرمودند: "حمد خدا را که مأمور به بنای بیت مکرّم گردیدند. قدر این موهبت را بدانید ... هر چند در این ایام ولوله در آفاق افتاده و زلزله در ارکان عالم انداخته ابواب بلایا و مصائب مفتوح و طوفان امتحان و افتتان موجود، در چنین قیامتی بنای بیت محترم عظیم است و سبب فرح و سرور هر قلب حزین. کار اینست. زیرا در وقت امن و امان هر کس هر کار تواند..." (خاندان افنان، ص ۲۱۳)

چند ماهی از شروع تعمیر بیت مبارک گذشته و هنوز کار تزئینات داخلی آن به پایان نرسیده بود که جناب افنان در اثر کسالت و ناخوشی که ضعف رو به ازدیاد گذاشته بود، به ملکوت ابهی صعود نمودند و حکمت تأکیدات مبارک در تسریع انجام تعمیر بیت مبارک معلوم شد، زیرا هیچکس جز ایشان از هندسه و وضعیت اصلی بیت مبارک آگاه نبود.

میرزا مهدی رشتی (جعفراف) در نامه ای به تاریخ ۳ ربیع‌الاولی ۱۳۳۲ قمری خطاب به قاطبه اولیاءالله و اماءالرحمن فی البلدان می‌نویسد: "این بنده آستان دوستان تقریباً نه سال قبل اوقاتی که

از تشرّف به عتبه مقدّسه علیا بهره‌مند بودم، یومی از ایام حضرت مولی‌الانام روحی لعنایاته الفدا به مناسبتی در خصوص مشرق‌الاذکار عشق‌آباد و بیت مبارک شیراز قریب به این مضامین بیاناتی می‌فرمودند: 'مشرق‌الاذکار عشق‌آباد تأسیس یافت، بیت مبارک شیراز هم تعمیر گردید، دیگر آرزویی ندارم مگر آن که بیت مبارک بغداد تعمیر گردد.' بعد از استماع این بیان احلی این عبد همواره سرّاً و قلباً از خداوند رجا می‌نمود که به این خدمت عظمی موفّق شوم...'' (نسخه خطی به خطّ علی‌اکبر میلانی که در محرم ۱۳۳۲ استنساخ نمود).

۱۱- توصیه به احباء برای حفظ و احترام بیت شیراز

حضرت عبدالبهاء احباء را بسیار سفارش فرمودند که از طرفی احترام بیت را نگاه دارند و از طرفی با رعایت حکمت، این مکان معزز را حفظ نمایند. در مورد احترام بیت می‌فرمایند: "در خصوص بیت مکرم و حلّ و حرم محترم مطاف ملاً عالم بالا روح المخلصین لعنته المقدّسه الفدا مرقوم نموده بودید، این امر اهمّ را بسیار دقّت فرمائید و بنهایت جان و دل مبذول دارید و شب و روز فکر فرمائید و بکوشید که بیشتر احترامات فائقه جاری گردد. هرچه محترم‌تر بهتر. در احترام بدرجه‌ای کفایت نکنید مگر امری که سبب فساد و هیجان جاهلان مبغضان گردد ... مثلاً اگر ممکن شود که بمزگان دیده آن عتبه مقدّسه جاروب شود و فسادی حاصل نگردید البتّه باید بمزگان جاروب نمود. اگر ممکن بود این عبد بکمال شتاب و اشتیاق توجّه می‌نمود و آن آستان را به آب دیده شست‌وشو می‌نمود. از این بیان ملاحظه می‌فرمائید که چه قدر باید در این امر اهمّ همّت کرد." (خاندان افنان، ص ۲۱۶)

و اما در مورد حفظ آن می‌فرمایند: "ای افنان سدره منتهی و ای احبّای جمال ابهی بیت مقدّس و مطاف ملاً اعلی را باید از هر جهه در کمال حکمت حفظ و صیانت نمود و بحرمت و خدمت کوشید. این عبد از خدام آستانست. ملاحظه نمایید در ملکوت ابهی آن مطاف روحانیان چه قدر اهمّیت دارد." (خاندان افنان، ص ۲۱۷)

و در لوحی خطاب به جناب آقا سید جلال افنان که خدمت بیت را نیز در غیاب والدش آقا سید آقا به عهده داشت می‌فرمایند: "باید از جمیع جهات در حرمت و رعایت بیت چنان قیام نمایید که محسود گنجوران آسمان و مغبوط حاملان و طائفان حول عرش گردید. لعمرالله انّ هذا لسانٌ عظیم و مقامٌ رفیع." (خاندان افنان، ص ۲۲۶)

۱۲- ذکر از مرقد حضرت حرم حضرت اعلی

در این مقام شاید بی‌مناسبت نباشد که ذکر از احترام حضرت عبدالبهاء به مرقد حرم حضرت اعلی و تأکید ایشان بر زیارت و طواف مرقد مزبور از طرف طلعت میثاق به میان آید. هیکل مبارک که خود مشتاق استشمام رائحه مقدسه تراب مرقد حضرت حرم بوده‌اند، در لوحی خطاب به حضرات افنان در شیراز چنین می‌فرمایند: "... و اما بقعه مقدسه معطره منوره حضرت حرم روحی تشنق استشمام رائحه قدس تراها باید در نهایت احترام آن را محافظه نمود تا وقت ارتفاعش آید و آن مقام مطاف ارواح قدسیان را باید افنان سدره مبارکه از قبل این عبد طواف نمایند و بقعه معطره مقدسه حضرت حرم کبریا را زیارت نمایند." (خاندان افنان، ص ۱۹۱)

و در لوحی به جناب میرزا علی خادم حرم ربانی از قلم میثاق چنین صادر: "هوالبهی ای خادم حرم مطلع انوار اسم اعظم ... شکر کن حضرت احدیت را که به این موهبت مفتخر گشتی و به این عنایت مشتهر. خادم درگاهی که مزار نفوس مقدسه است و مطاف ارواح مجرده؛ نفحات انقطاع از ترابش استشمام می‌گردد و نسائم روحبخش حیات از غبارش استنشاق می‌شود؛ مطلع انوار حب الهیست و مشرق الطاف غیرمتناهی. طوبی لفس زار ذلک المقام المقدس قد تدندن حوله بقلب خاضع و هیکل خاشع و قلب محترق و حشاء ملتهب و دموع منسجم و کبد مضطرب علی تلک المظلومه المقدسه الّتی احترقت بنار محبة ربها و ذابت من شدة حرقة الفراق. عبدالبهاء ع" (خاندان افنان، ص ۱۹۱)

ب - تاریخ حضرت اعلی

در مقاله شخصی سیاح، حضرت عبدالبهاء به ذکر وقایع اصلی و عمده حیات حضرت اعلی پرداخته‌اند. در باب مقاله مزبور و محتوای آن قبلاً بحثی در این مجمع شده است. اما در سایر آثار مبارکه به موارد زیر اشاره شده است:

۱- نام مبارک حضرت اعلی

طلعت میثاق در لوحی خطاب به شخصی به نام علی محمد اینگونه می‌فرمایند: "هوالله ای بنده بهاء علی و محمد از اسماء مزدوجست و کمالات هر دو در جمال اعلی مجتمع و ممتزج. چون همنام آن بدر تمامی باید پیامی از عالم اعلی به ملا ادنی رسانی..." (پیام بهائی، شماره ۱۷۵ / ژوئن ۱۹۹۴)

۲- ولادت حضرت اعلی

حضرت عبدالبهاء در موارد عدیده به تاریخ ولادت مبارک اشاره دارند. در مورد سال تولد، که ۱۲۳۵ قمری است، در لوحی به اعزاز مرحوم آقای میرزا آقای افغان می‌فرمایند: "در خصوص کلمه عسق مرقوم نموده بودید که روایت از حضرت باقر علیه‌السلام است که از لفظ عسق مقصود سنین ظهور قائم است ... دو کلمه بنهایت اختصار مرقوم می‌شود و از برای ابرار عبارت از صحف و اسفار است و آن این است و بیانی واضح‌تر از این نمی‌شود و اشاره‌ای اعظم‌تر از این نه. (عشق) عددش دویست و سی است. چون عدد باب بر عدد (عشق) اضاف گردد، دویست و سی و پنج می‌شود و این سنه تولد نور هدی، قائم آل عبا، نقطه اولی، حضرت اعلی روحی له الفدا است و بهذا کفایة علی من أتبع الهدی." (محاضرات، ج ۲، ص ۱۰۹۷)

در خصوص یوم ولادت اشارتی است که در آیه ایام به حساب قمری معمول خواهد شد. هیکل مبارک بیان می‌فرمایند که یوم بعثت و شهادت را جمال قدم به حساب شمسی تصریح کرده‌اند و بعد اضافه می‌کنند که: "آنچه نصوص است بعد مجری می‌شود ... اما در خصوص یومین مولدین نص در یوم اول و یوم ثانی محرم وارد شده است." (مائدة آسمانی، ج ۱، باب ۴۸)

و اما در مورد محل ولادت نیز در الواح مبارکه بیاناتی مشاهده می‌گردد. فی‌المثل در لوحی در اشاره به جناب طرازالله سمندری می‌فرمایند: "جناب طراز سرگشته اقلیم شیراز است و در موطن حضرت اعلی به آهنگی بدیع در نغمه و آواز." (آیات بینات، صص ۳۹۹-۴۰۰)

شیراز به علت انتساب به حضرت نقطه اولی در آثار حضرت عبدالبهاء اهمیت خاصی را حائز است. فی‌المثل در لوحی خطاب به هویه‌خانم، نوه جناب افغان، وکیل‌الحق، می‌فرمایند: "خاک پاک شیراز، موطن حضرت بی‌نیاز... " (خاندان افغان، ص ۹۸) و در الواح یا زیارت‌نامه‌ها از آن با این القاب یاد می‌کنند: "الموطن الکریم" (خاندان افغان، ص ۱۱۹)، "اشرف الاوطان، بقعة الرّحمن، موطن الکوکب الساطع اللّامع علی الأکوان ... اقلیم الشّین من ایران... " (خاندان افغان، ص ۷۰)، یا "الموطن المبارک الأسنی منبت الشجرة المبارکة النقطة الاولی." (خاندان افغان، ص ۷۲)

حضرت عبدالبهاء میل بسیار داشتند که شیراز، چون موطن حضرت اعلی است، از ترقیات روحانیة عظیمه برخوردار گردد. در خطابه‌ای در سال ۱۹۱۵ در حیفا چنین می‌فرمایند: "هوالله چون شیراز موطن حضرت نقطه اولی است، امیدم چنان است که یک آثار عظیمه‌ای از آن نقطه ظاهر و هویدا

گردد. چه قدر خوب است که یک ترقیات فوق‌العاده و یک آوازه الهی، یک نعمات خوشی از آنجا بلند شود. دو نقطه است در ایران که من خیلی میل دارم به نار محبت‌الله مشتعل شود و این امر در آن نقاط یک جلوه عظیمی نماید؛ یکی شیراز، یکی مازندران. امیدم چنان است که نفوسی در این دو جا مبعوث شوند که مثل این سراج بدرخشند و مانند ستاره‌های آسمان روشن باشند، روحانیت فوق‌العاده حاصل نمایند و سبب ایقاد نار الهی و ترقی نفوس گردند... " (نسخه خطی که علی‌اکبر میلانی در ۱۴ شهر صیام سنه ۱۳۳۳ استنساخ نمود)

۳- دوران قبل از اظهار امر

اشارتی که در خصوص دوران قبل از بعثت هیکل مبارک در بیانات طلعت میثاق موجود به قیام طلعت اعلی علیه آداب و رسوم نادرست زمان مربوط می‌باشد. چه که طلعت اعلی بنفسه‌المقدس وعده می‌فرمایند که تحولات بارزی را سبب خواهند شد. حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرمایند: "حضرت اعلی در ایام توقّفشان در بوشهر کارهای غریب می‌کردند و شالوده بی‌حسابی مردم را بکلی خراب کردند. مثلاً تجار بوشهری رسمی داشتند که بعد از ختم هر معامله‌ای در وقت ردّ و بدل وجه قبض تخفیف می‌خواستند و آن را دبه می‌گفتند و مبلغی از فروشنده کالا می‌گرفتند. آمدند خدمت حضرت معامله نیلی کردند و مبلغ گزافی خرید کردند. پس از ختم معامله که نیل‌ها را به حجره خودشان انتقال دادند نوبت به پرداخت وجه شد. آمدند دبه نمایند. حضرت قبول نفرمودند و فرمودند 'معامله کرده اید، صیغه خوانده اید، عمل تمام شده و من تخفیف نمیدهم' اصرار کردند. فرمودند 'مطلب همان است که گفتم'. گفتند 'رسم مملکت است'. فرمودند 'خیلی از این رسوم غلط عنقریب تغییر می‌کند'. آنچه اصرار کردند، قبول نفرمودند. تجار باز اصرار کردند. فرمودند 'اگر تنخواه گران است، پس بدهید'. عرض کردند

'این دبه و تخفیف رسم این شهر است'. فرمودند 'می‌خواهم این رسم را موقوف کنم'. عرض کردند 'جنس خریده شده و حمل به حجره ما شده، اگر عودت داده شود، اسباب بی‌اعتباری ما فراهم خواهد شد'. فرمودند 'مختارید قبول کنید و دبه ننمائید'. باز عرض کردند 'رسم مملکت است'. فرمودند این رسم را موقوف می‌کنم... نیل‌ها را فرستادند آوردند و دبه آنها را قبول نکردند و خیلی از این آداب سخیفه آنها را در ایام تجارت بوشهر ترک دادند... طولی نکشید یکی از خالوهای مبارک آمدند بوشهر. همان تجار آمدند به خالوی حضرت شکایت کردند که 'اعتبار ما را فلانی ضایع کرد. معامله کردیم، تخفیف خواستیم، قبول نکردند و مال‌التجاره را از حجره ما عودت دادند

و این فقره برای تجار و هن بزرگ است. شما ایشان را نصیحت کنید که چرا به میل مردم راه نمی‌روند و رسم معمول را به هم می‌زنند. خال مبارک به حضرت اعلی فرمودند 'رعایت احوال مردم و رسوم بلدی را بفرمایید'. فرمودند 'حالا هم هرگاه بخواهند معامله کنند و بعد دبه نمایند باز قبول نخواهم کرد.' حضرت عبدالبهاء خیلی تبسم فرمودند و مکرر فرمودند: "حضرت اعلی قبل از اظهار امر فرمودند 'خیلی آداب را تغییر خواهم داد.'" (عهد اعلی، ص ۴۱)

۴- بعثت حضرت اعلی

بعثت حضرت اعلی در زمره مهم‌ترین وقایع این دور مقدس است که در آثار حضرت عبدالبهاء ذکر شده و مورد تحلیل قرار گرفته است. در لوحی می‌فرمایند: "به نصّ شریعت الهیه و امر مبرم پنجم جمادی‌الاول روز مبعث حضرت اعلی روحی له الفدا است. لهذا باید این یوم مبارک را به نام بعثت آن نیر آفاق آئین گیرند و آرایش نمایند و سرور و شادمانی کنند و یکدیگر را به مژده آسمانی بشارت دهند، زیرا آن ذات مقدس مبشر اسم اعظم بود. پس جز ذکر بعثت حضرت اعلی روحی له الفدا در آن روز، یعنی پنجم جمادی‌الاول جایز نه، زیرا این نصّ قاطع شریعت الهیه است." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۳۸)

در مورد تعیین تاریخ دقیق آن به حساب شمسی می‌فرمایند: "در خصوص روز مبعث حضرت اعلی روحی له الفدا مرقوم نموده بودید. در سؤال و جواب مندرج یوم کمال از شهر عظمت واقع ... این نصّ قاطع است و نصوص قاطعه را هیچ امری معارضه ننماید. بعد چنین خواهد شد. ولی چون در ایام مبارک این ... یوم مقدس در پنجم جمادی‌الاول ... گرفته می‌شد و در ساحت اقدس احباء حاضر شده یوم بعثت را اظهار سرور می‌فرمودند ... لهذا ما نیز الان این ... یوم را در این ... تاریخ می‌گیریم. ولی آنچه نصوص است بعد مجری می‌شود." (مائده آسمانی، ج ۲، باب ۶۸)

می‌دانیم که یوم کمال روز هشتم هر ماه و شهر العظمة ماه چهارم تقویم بدیع است و بدین لحاظ مطابق سوم خردادماه و ۲۴ ماه می‌میشود.

حضرت عبدالبهاء در این یوم مقدس احباء را به زیارت قبور شهداء و متصاعدین تشویق می‌فرمودند. در لوحی در خصوص جناب علی حیدر شیروانی ^{۳۳۳} می‌فرمایند: "باید انجمن شور روحانی در طهران نفوسی را تعیین نمایند که بالنیابه از عبدالبهاء بکمال روح و ریحان در پنجم جمادی‌الاولی ... بروند و آن مرقد منور را زیارت کنند و زیارت‌نامه بخوانند." (اسرارالآثار، ج ۴، ص ۸۶)

اما در اهمیت این روز که به بیان حضرت عبدالبهاء که می‌فرمایند: "امروز ... مبدأ و منشأ امر ابهیی است" (ایام تسعه، ص ۱۱۳)، بدایت دور بهائی است، چندین خطابه از حضرت عبدالبهاء موجود که نقل جمیع آنها در این مقاله امکان‌پذیر نیست. اما چند نکته مذکور در این خطابه‌ها بسیار حائز اهمیت است که به آنها اشاره می‌شود:

اول آن که "بعضی را چنان گمان که مظاهر مقدسه تا یوم ظهور از حقیقت خویش هیچ خبری ندارند مانند زجاجی که از روشنایی بی‌نصیب است و چون سراج امر روشن می‌شود، آن زجاج نورانی گردد. ولی این خطا است. زیرا مظاهر مقدسه از بدایت ممتاز بوده‌اند. این است که حضرت مسیح می‌فرماید 'در ابتدا کلمه بود'. پس مسیح از اول مسیح بود، کلمه بود و کلمه نزد خدا بود ... آفتاب همیشه آفتاب است. اگر وقتی تاریک بوده، آفتاب نبوده، آفتاب به حرارتش آفتاب است. لهدا مظاهر مقدسه لم یزل در نورانیت ذات خود بوده و هستند. اما یوم بعثت عبارت از اظهار است و الاّ از قبل هم نورانی بوده‌اند، حقیقت آسمانی بوده‌اند و مؤید به روح القدس و مظهر کمالات رحمانی..." (ایام تسعه، ص ۱۰۸)

دوم آن که ظهور حضرت باب بالنسبه به ظهور حضرت بهاءالله مانند سپیده‌دم است نسبت به طلوع خورشید: "ظهور حضرت باب عبارت از طلوع صبح است چنان که طلوع صبح بشارت به ظهور آفتاب می‌دهد همین طور حضرت باب علامت شمس بود، یعنی صبحی بود نورانی که آفاق را روشن کرد و آن انوار کم‌کم نمایان شد تا عاقبت مهر رخشان جلوه نمود. حضرت باب مبشر به طلوع شمس بهاءالله بود..." (ایام تسعه، ص ۱۰۷)

سوم آن که بعثت و ظهور حضرت اعلیٰ نفخه اولی در صور است که در سوره قرآنی زمر، آیه ۶۸، به آن بشارت داده شده است. می‌دانیم که در آیه مزبور به دو نفخه در صور بشارت داده شده است که در نفخه اول کلّ من علی الارض بیهوش شدند و در نفخه ثانی قیام کرده به نور ساطعه از خداوند نظر نمودند. حضرت عبدالبهاء در این مورد می‌فرمایند: "امروز روز بسیار مبارکیست ... طلوع انوار صبح هدی است، مبدأ و منشأ امر ابهیی است ... وقایع این یوم خیلی عظیم است، ولکن حقیقتش در نزد اهل بصیرت معلوم و هرچند در نزد خلق شرف این یوم مجهولست ولی نفخه اولی است ... در آیه قرآن می‌فرماید 'وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ؛ یومی است که جمیع من فی السموات و الارض منصعق شدند، یعنی در نزد اهل بصیرت بحقیقت مدهوش گشته و انسان منصعق بیهوش یعنی محروم از حیات ابدی؛ به چیزی ملتفت نمی‌شود. اما

انسان بصیر به حقیقت امر آگاه می‌شود، یعنی نفوسی که فائز به حیات ابدی می‌شوند، ملتفت می‌شوند که طلوع صبح حقیقت است و نفخه اولی است که از حقائق معنوی روح حیات اخذ گشته و جهان دل و جان مستعد نفخه ثانویه گشته است. " (ایام تسعه، ص ۱۱۳ / عهد اعلی، ص ۶۸)

چهارم آن که با ظهور حضرت اعلی قیامت موعود برپا شد و آنچه که طبق حدیث اسلامی قرار بود در پنجاه‌هزار سال صورت گیرد به یک چشم‌به‌هم‌زدن انجام شد. حضرت عبدالبهاء به این نکته نیز اشاره فرموده‌اند: "بدایت این یوم مبارک که بدایت قیامت است، نفوسی که حیات ابدیه داشتند ادراک احساس کرده‌اند که امروز حکم خمسین‌الفسنه دارد. امروز روزی است که آسمان منظوی شد؛ امروز روزی است که جبال سیر و حرکت کرد؛ امروز روزی است که اموات از قبور بیرون آمد؛ حشر شد؛ نشر گردید؛ میزان منصوب شد؛ صراط ممدود گشت؛ اسرار ارض هویدا گردید؛ ابواب جنت مفتوح شد؛ شعله جحیم برافروخت. اینها جمیع علائم یوم قیامت است. حضرت اعلی می‌فرمایند که در یک دقیقه این وقایع واقع گشت، در طرفه‌العین خمسین‌الفسنه منقضی شد و جمیع این وقایع ظاهر گشت. زیرا اینها وقایع معنویه است نه وقایع جسمانیه. این است که حضرت اعلی روحی له الفدا می‌فرمایند 'تالله قد اتت الساعه و انشق القمر و کل فی حشر مستمر'" ^۴

پنجم مقصود از ظهور حضرت اعلی در واقع آماده‌کردن خلق برای ظهور حضرت بهاء‌الله است، زیرا وجود خلق معلق به آن ظهور و این موضوع در تمثیل طلوع صبح و اشراق شمس تشریح شده است و فقط زندگان آن را در می‌یابند و مردگان چون جمادند و لذا از آن بی‌خبر ماندند. حضرت عبدالبهاء در همان خطابه می‌فرمایند: "در آفتاب ملاحظه نمایید که چون صبح طالع می‌شود قیامت کائنات ارض است، زیرا جمیع ارض به اهتزاز می‌آید و اسرار جمیع کائنات از حیث غیب به حیث شهود آید و آنچه در کمون ارض است ظاهر و آشکار گردد. آنچه در غیب اشجار است نمودار شود. ولکن جمیع کائنات با وجودی که به این فیض آفتاب حشر و نشر می‌شوند، وجودشان از اشراق و طلوع آفتاب است، معذک از این فیض بی‌خبرند مگر کائنات حیّه که زنده هستند، کائنات حیّه ملتفت می‌شوند که آفتاب طلوع کرده..." (ایام تسعه، ص ۱۱۴)

۵- موضوع ظهور حضرت اعلی

در این باب اشاره مختصری به این مطلب می‌شود. حضرت عبدالبهاء در مقام قیاس، بیان می‌فرماید که در هر ظهوری موضوع اشراق صبح هدایت با ظهور دیگر متفاوت بوده است. در این مقام موضوع شریعت الهیه در ظهور حضرت کلیم را "اطاعت و انقیاد ربّ الجنود" می‌داند و به همین علت "احکام در نهایت سختی و گران" بوده است. در زمان حضرت مسیح، اساس شریعت‌الله "حسن اخلاق و ائتلاف و وفاق و عدم انتقام از اهل نفاق و شقاق بود." در زمان حضرت رسول اکرم طلعت محمدی به شکستن بتها و نهی از پرستش اصنام پرداختند اما "در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الآمن آمن و صدق بود." (مکاتیب، ج ۲، صص ۲۶۵-۲۶۶)^۵ موضوع شریعت‌الله در ظهور جمال مبارک "رافت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسان است..." (مکاتیب، ج ۲، صص ۲۶۵-۲۶۶)

اما در عظمت ظهور حضرت اعلی باید به تبیین حدیث اسلامی "۲۷ حرف" اشارتی داشت. این حدیث چندین مرتبه توسط حضرت عبدالبهاء تبیین و تشریح شده است. در سفرنامه (ج ۱، ص ۱۲۲) آمده است: "فرمودند که در حدیث شیعیان در خصوص ظهور موعود مذکور که علم بیست و هفت حرفست. آنچه از بدو تا ختم مظاهر الهیه ظاهر شدند، دو حرف آن را ظاهر کردند. اما چون قائم موعود آید، با تمام بیست و هفت حرف ظاهر شود. گذشته از معانی حقیقی در عالم امر که غلبه و قدرت امرالله و ظهور آیات و بیّنات و توضیح مسائل الهیه و بروز اسرار کتب مقدسه و احاطه علمیه این ظهور اعظم صدچندان است، به ظاهر هم جمیع عقلای این عصر مقررند که علوم و فنون و بدایع این قرن مقابل پنجاه قرن است، بلکه اعظم از آن."

در بیانی دیگر به توضیح مقصود از حرف در این حدیث می‌پردازند: "مقصود از عبارت حدیث، حرف ملفوف نیست. مقصود این است که آنچه در قرون اولی از فضائل عالم انسانی به حیث ظهور پیوست و در عرصه شهود جلوه نموده از علوم و فنون و مخترعات و اکتشافات و مشروعات و اسرار کائنات و حقایق موجودات کلّ به منزله دو حرف است. اما آنچه بعد از ظهور قائم ظاهر خواهد شد از اسرار عالم و حقایق اشیاء و صنایع و بدایع و معلومات عالم انسانی و سرّ مکنون و رمز مصون به منزله بیست و پنج حرف. چنانچه ملاحظه می‌نماید که بعد از ظهور قائم چه امور عظیمه حاصل

شده است که جمیع آنچه در سابق معلومات عالم انسانی بود مقابلی با یکی از آن نمی نماید ...
(مائدة آسمانی، ج ۲، باب ۱)

۶- حالت حضرت اعلی موقع نزول آیات

نزول آیات در هر یک از مظاهر ظهور به نحوی از انحاء تأثیر می گذاشته است. همه می دانیم که وقتی در سیاه چال طهران وحی بر حضرت بهاء الله نازل می شد چه حالتی داشتند. حضرت عبدالبهاء به اختصار به تأثیر نزول آیات در مورد حضرت اعلی اشاره دارند: "حضرت اعلی در بدایت ظهور از شدت تأثیر نزول آیات ایامی می گذشت که به چای اختصار می شد." (مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۲۶)

۷- مقام حضرت اعلی

در این مقام چون بحث از بعثت و ظهور حضرت اعلی است اشاره ای به مقام هیکل مبارک می کنیم و سپس به بقیه موارد تاریخی می پردازیم:

الف مقامات مختلفی که در آثار حضرت عبدالبهاء ذکر شده:

حضرت عبدالبهاء به بیان مظهریت کلی حضرت اعلی پرداخته اند و می فرمایند: "ظهور کلی مستقل به جمال مبارک ابهی و حضرت اعلی مبشر جمال مبارک روحی لهما الفداء منتهی شد." (مکاتیب، ج ۱، ص ۳۲۴) و در بیانی دیگر اهل عالم را برای ظهور کلی بعدی به آینده دور وعده می دهند، بقوله الأهلی: "جمیع ادله و براهین معقوله و منقوله مرجع و مرکز جمال مبارک و حضرت اعلی بود، منتهی شد، دیگر من بعد انتظاری جائز نه مگر بعد از پانصد هزار سال." (بشارات کتب آسمانی، ص ۴۰) قلم میثاق حضرت اعلی را "مظهر ربوبیت عظمی" (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۱۳۰)، "افتاب جهان بالا، مطلع ربوبیت" (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۱۲۹)، و "رب اعلائی جمیع امم" (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۱۳۴) خوانده اند، اما بین مقام ایشان و حضرت بهاء الله تفاوت قائل شده اند. به چند نکته در این خصوص اشاره می شود:

اول آن که حضرت بهاء الله به مثابه نوری بودند که در مصباح نقطه اولی درخشیدند: "الحمد لله الذی ... لاح و أضاء فی کینونة العلی و ذاتیة التناء مصباح الملاء الأعلی النقطه الأولى افق التوحید، ثم هتک ستر الغیوب و زال الظلام الذیجور و انکشفت السبحات المجللة علی شمس الظهور و ارتفع النقب و انشق السحاب زال الحجاب و کان یوم الأیاب الموعود فی کل صحف و زبر و کتاب

انزله العزیز الوهاب فی سالف القرون و الذهور و الأحقاب فاشرق و سطع و لمع و بزغ نور الجمال فی هیکل الجلال و استقر الرحمن علی عرش الأکوان ... " (مکاتیب، ج ۱، ص ۱۰۲)

دوم آن که حضرت اعلی به منزله مشکاتند و حضرت بهاءالله به منزله زجاج و مشکات از زجاج اقتباس نور می‌کند، چه که می‌فرمایند: "جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلی شمس حقیقت لامع از برج حقیقت. یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در این زجاجه رحمانیت و این مشکوه وحدانیت ساطع و لامع ... و آن نور حقیقت در وقت واحد و زمان واحد، هم در این زجاجه فردانیت ساطع و هم در این مشکاه وحدانیت ظاهر و واضح و لامع. ولی مشکاه مقبَس از زجاج، چه که نور حقیقت در زجاجه رحمانیت ساطع و از زجاج وهاج فائض بر مشکاه چون سراج و مقام مبشری به این برهان محقق می‌گردد." (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۰)

سوم در توصیف مقام حضرت اعلی به نحو مقایسه و تطبیق می‌فرمایند: "ای مقبل الی الله و منقطع الی الله مقام مظاهر قبل نبوت کبری بود و مقام حضرت اعلی الوهیت شهودی و مقام جمال اقدس اقدم احدیت ذات هویت وجودی..." (تاریخ حضرت صدرالصدور، ص ۲۰۷)

و اما در سایر موارد حضرت عبدالبهاء به مسیح موعود بودن هیکل مبارک اشارتی کوتاه دارند: "مقصود در نبوات از رب الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۱۸۹) این موضوع در آمریکا موجب اختلاف در میان احباب شد و لاجرم حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به محفل شورای نیویورک می‌فرمایند: "در خصوص رجوع ثانوی حضرت مسیح مرقوم نموده بودید که در میان احباء اختلاف است. سبحان الله بکرات و مرآت از قلم عبدالبهاء جاری و به نص صریح قاطع صادر که مقصود در نبوات از رب الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید کل مرکز بر این نص صریح قاطع باشد." و این عنوان را اکیداً از خود نفی می‌فرمایند: "ای یاران الهی عبدالبهاء مظهر عبودیت است نه مسیح ... هر نفسی باید مردم را به عبودیت عبدالبهاء خواند نه مسیحی ... و نباید عبدالبهاء را ظهور ثانوی مسیح داند." (لوح مبارک با مطلع "محفل شورای نیویورک، هوالله ای یاران عزیز عبدالبهاء مکتوب مفصل که مرقوم نموده بودید رسید...") (منتخب مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۵۰)

اما، به نظر می‌رسد مهم‌ترین مقام ایشان این است که منادی و مبشر به ظهور حضرت بهاءالله هستند. در لوحی از قلم میثاق صادر: "حضرت اعلی صبح حقیقت روشن و تابنده بر جمیع ارجاء و

مبشّر نیّر اعظم ابھی... " (مکاتیب، ج ۳، ص ۵۰۰) در لوحی دیگر می‌فرمایند: "حضرت اعلیٰ نقطه اولیٰ روحی له الفدا آفتاب جهان بالا مطلع ربوبیت بود و مبشّر به جمال قدم." (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۱۲۹) در بیانی دیگر به تصریح به مقام و رتبه این دو نفس مقدّس می‌پردازند: "حضرت اعلیٰ روحی له الفدا بشارت به ظهور جمال مبارک داد و جمال مبارک ظهوری است که موعود کلّ ملل عالم است. حضرت اعلیٰ روحی له الفدا صبح هدای آن شمس حقیقت بود، صبح نورانی آن شمس بود..." (مانده آسمانی، ج ۵، ردیف ظ، باب دوم)

مورد دیگری که در آثار حضرت عبدالبهاء به آن اشاره شده موعود قرآن است و مهدی موعود. هیکل مبارک می‌فرمایند: "حضرت اعلیٰ روحی له الفدا موعود قرآن است، یعنی قائم و مهدی موعود که بعد از حضرت محمّد ظاهر خواهد شد و صبح روشن افق هدی بودند و مبشّر به جمال ابھی." (مانده آسمانی، ج ۵، ردیف ظ، باب دوم)

مورد دیگر امام دوازدهم است. می‌فرمایند: "سؤال از امام دوازدهم نموده بودید ... امام دوازدهم حضرت اعلیٰ روحی له الفدا که خاتم ائمهٔ أسلاف و فاتحة الألفاف بودند و در بدایت، اظهار قائمیت و ذکر امامت فرمودند که من آن شخص موعودم و جمیع شیعیان منتظر ظهور امام دوازدهم بودند. باری چون رسالهٔ حاجی افشار را مطالعه فرمایید از احادیث مأثوره در آن واضح و مبرهن شود که دورهٔ سابق امام دوازدهم در عالم غیب امکان بودند نه در عرصهٔ شهود..." (محاضرات، ج ۲، ص ۸۳۲)

حال، در توضیح تلفیق این دو مقام، حضرت عبدالبهاء در لوحی با عنوان "جناب آقا نعمت الله نراقی، سلیل من أدرك لقاء ربّه، جناب آقا محمّدجواد علیهما بهاء الله الأبھی" می‌فرمایند: "یا صاحبی السّجن ای ثابت پیمان ... اما الامام الثّانی عشر، حضرت نقطه اولیٰ بودند و موعود فرقان، در آن کور امام ثانی عشر بودند و در این کور، طلعت اعلیٰ مبشّر به ظهور موعود بیان، من یظهره الله."

اما چون در احادیث در مورد قائم و امام دوازدهم اختلافاتی موجود است، جناب صدرالصدور از حضرت عبدالبهاء در این مورد استفسار فرمود که چگونه وجود محمّد بن الحسن العسکری به عنوان قائم در حدیثی و ذکر وفات حضرتش در حدیث دیگر قابل انطباق است. حضرت عبدالبهاء تبیین فرمودند: "بجهت توافق بین دو حدیث چاره از برای نفسی نه مگر آن که تیقّن نماید که امام

دوازدهم موعود در حيز ملكوت روحاً موجود بود و در يوم ظهور جسماً مشهود گشت و به اين تجسم شخص ثانی گشت."

ب موعود قرآن و علائم ظهور او

با اين حال منتظرين ظهور هزارساله حضرت اعلى را نپذيرفتند و نمی پذيرند زيرا موعودی که منتظرند بايد خونريز باشد و خونخوار نه چون حضرت اعلى مظلوم که نهايتاً به دست اعداء به شهادت عظمی نائل گردد. حضرت عبدالبهاء اين نکته را نيز توضيح می فرمايند: "ای بنده حق جمهور ناس منتظر موعودی خونخوارند و ولی ظالمی غدار؛ مهدی خواهند که با سهم و سنان و شمشیری برآن سيلي از خون بيچارگان جاری و ساری نمايد و شب و روز مشغول به ضرب اعناق گردد و قطع رقاب فرمايد و بروجی از سرها بيارايد، ملک الموت باشد و آفت جانها گردد، خونريز شود، فتنه انگيز گردد، بنیان انسان براندازد و مُدُن و قری بر باد دهد، اطفال یتيم کند و زنان بيوه نمايد. اين را شروط حقيقت دانند و منتظر چنين موعودند و حال آن که مظهر کمالات معنويه و مطلع انوار رحمانيه بايد محیی ارواح باشد نه علت ممات گردد؛ آباد کند نه خراب نمايد؛ شرق منور کند، غرب معطر نمايد، بيچارگان را ملجأ و پناه گردد و نادانان را آگاه کند ... لکن چه توان نمود که نفوس غافلند و جاهل، لهذا درنده خواهند و خونريز و خونخوار طلبند و ظالم و غدار جویند. اين چه نادانی است و اين چه جهل و غفلت در عالم انسانی." (مکاتيب، ج ۱، ص ۴۰۷)

ذکر اين نکته نيز لازم است که ظهور موعود قرآن شرايطی دارد که بر حسب ظاهر واقع نشد. حضرت عبدالبهاء شرايط مزبور را به صورت سؤال از زبان مسلمانان برای پيروان حضرت باب که معترض به ظهور حضرت بهاء الله بودند، مطرح می فرمايند. با بيان می گفتند ظهور من يظهروه الله طبق کتاب بيان شرايطی دارد که واقع نشده است. فی المثل بايد مکتب من يظهروه الله وجود داشته باشد تا لوح حضرت اعلى به ساحت او تقديم گردد. حضرت عبدالبهاء بنفسه المبارک لوح مزبور را در عراق تصادفاً در مکتب خانه تقديم حضرت بهاء الله فرمودند و خود به اين نکته شهادت می دهند: "در خصوص لوح معهود سؤال نموده بوديد. آن لوحيست که حضرت اعلى مرقوم نموده اند که در مکتب من يظهروه الله تقديم حضور مبارک شود. حضرات بيانی ها اين را وسيله تخديش اذهان نموده اند که من يظهروه الله بايد طفل باشد تا آن عريضه در مکتب خانه تقديم حضور مبارک گردد. پس چون جمال مبارک طفل نبودند من يظهروه الله نيستند. جمال مبارک می فرمايند که مکتب من يظهروه الله مکتب صبيان نيست و مدرسه اطفال نادان نه. آن مکتب معانی و بيان است که

مقدّس از ادراک من فی الامکان. می فرماید در آن مکتب لوح حضرت اعلی را که هدیه بدیعه الهیه بود مشاهده نمودم. باری، حضرات بیانی‌ها چنین اوهام فرمودند که مکتب من یظهره الله مکتب صبیان نادان است ... آن لوح مبارک حضرت اعلی روحی له الفدا را این عبد روزی در عراق بالتصادف در مکتب خانه تقدیم حضور مبارک کردم یعنی حامل آن هدیه شدم... " (مانده آسمانی، ج ۲، باب ۶۲)

باری، حضرت عبدالبهاء علائم ظهور قائم را که در اسلام ذکر شده یک‌به‌یک در این لوح مبارک ذکر می‌فرمایند و نحوه بروز آنها را از امت بیان استفسار می‌فرمایند: "اگر اهل فرقان فریاد برآرند که حضرت اعلی روحی له الفدا فرمودند من موعود فرقانم و قیامت برپا شد و طامه کبری ظاهر گشت، این کان هذا هو القائم الموعود این سیفه المسلول و این لوائه المعقود و این جنوده المجتده و این الاعته و الاسنة، این ترویجه للشریعة الغراء و این تعمیمه للطریقة السمحة البيضاء، این طیران النقباء و النجباء و این اجتماعهم فی امّ القرى و این القیامة الكبرى، این المیزان، این الصراط، این الحساب، این الجحیم المتسعة و این الجنة المبتهجة، این الکوثر و این السلسیل و این الکأس الممزوجة بالكافور و الزنجبیل این الحوریات القاصرات الطرف الخیام و این الولدان المخلدون کأنهم لؤلؤ المکنون" این الملائكة الغلاظ الشداد و این السلاسل و الأغلال و این و این و این. حضرت اعلی روحی له الفداء می‌فرمایند که جمیع این شروط و علائم و وقائع در لمح البصر واقع ولکن ناس از مشاهده اش محتجب." (مکاتیب، ج ۱، ص ۳۵۲)

۸- محل ظهور

در این تردیدی نیست که محلّ ولادت و ظهور حضرت اعلی خطّه شیراز است و این مدینه الهی منسوب به آن مظهر مقدّس خداوند. حضرت عبدالبهاء در لوحی در کمال لطافت به این نکته اشاره می‌فرمایند: "ای یاران الهی خطّه شیراز منسوب به حضرت بی‌نیاز و موطن کاشف اسرار بر اهل راز. از آن کشور، ماه منور طلوع نمود و از آن اقلیم صبح منیر سطوع یافت. مبشر جمال مبارک ندای الهی را از آن ارض نورانی بلند فرمود و مژده موعود بیان را در احسن القصص به ابدع تبیان گوشزد شرق و غرب کرد. اول ندا در آن خطّه و دیار اوج گرفت و نفوس مبارکه نعره 'ربنا اتنا سمعنا منادياً ینادی للایمان آمنون بریکم فآمنّا' برآوردند." (مکاتیب، ج ۱، ص ۲۹۸) ان اصروا

حضرت عبدالبهاء در لوحی به میل مبارک حضرت بهاء الله اشاره می‌فرمایند که چون فارس و شیراز به طلعت اعلی منسوب است، باید به شعله محبت الله مشتعل گردد: "در ایام عراق روزی جمال قدم

و اسم اعظم ... فرمودند که فارس چون موطن ربّ اعلی و نقطه اولی بود و منتسب به آن ذات مقدّس، کمال میل دارم که به نار محبت‌الله مشتعل گردد. مدتی جزئیّه نگذشت که جناب خال حضرت افنان آمدند و مشرف شدند و سؤالاتی نمودند و رساله خال که مسمی به کتاب/یقان است نازل شد و نار محبت‌الله در ولایت فارس شعله شدید زد و انوار عرفان از آن افق طالع و لائح شد و نفوس کثیره در ظلّ کلمه الهی داخل شدند و بعضی از جام عنایت سرمست شده به قربانگاه فدا شتافتند و جان و دل باختند." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۲۵)

اما متأسفانه اهل شیراز استقبالی از ظهور مبارک ننمودند، بل به مخالفت قیام کردند. حضرت عبدالبهاء در لوحی به شخصی به نام عباس خان می‌فرماید: "فجر ساطع چون از افق شیراز بارقه‌اش منتشر در آفاق گشت، بشارت عظمی بود و کوکب موهبت کبری؛ پرتوش افق حقیقت را روشن نمود. ولی در آن موطن مألوف چنان که باید و شاید این موهبت تا حال جلوه ننمود. هر چند آن شعاع لامع دیده بعضی از اهل آن اقلیم را روشن نمود، اما چنان که سزاوار است تا به حال حاصل نشد." (پیام آسمانی، ج ۲، ص ۱۵۱)

۹- مسیر حرکت حضرت اعلی

حضرت اعلی بعد از مراجعت از سفر حج در شیراز اقامت فرمودند. اما معاندین هیکل مبارک نتوانستند وجود ایشان را تحمل کنند و تکلیف به خروج از آن مدینه منوره کردند. به بیان حضرت عبدالبهاء: "حضرت اعلی از شیراز به ساحل رود ارس سرگون شد، ولی این سرگون پرشگون بود." (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۰۲) این نفی بلد را حضرت عبدالبهاء به دو نحو بیان می‌فرماید. ابتدا در یکی از خطابات مبارکه در کمبریج آمریکا، مسیر را تعیین می‌کنند، بقوله تعالی: "حضرت اعلی را در شیراز اذیت کردند، بعد حضرت باب به اصفهان آمد، در اصفهان علماء اذیت زیادی کرده اعتراضات نمودند. بعد حضرت را از اصفهان به تبریز فرستادند. در تبریز چندی اقامت کردند. بعد، از تبریز به ماکو فرستادند و در آنجا در قلعه محبوس نمودند. بعد، از ماکو به چهریق فرستادند و در آنجا هم محبوس بودند و از چهریق به تبریز آوردند و در آنجا بنهایت ظلم و جفا شهید نمودند." (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۲۸۲)

اما نتیجه این اسارت و سرگونی را در بیانی دیگر توضیح می‌فرماید: "وقتی که شهنواز الهی در شیراز بود ستمکاران سبب شدند که این صیت عظیم به اصفهان و طهران رسید. چون بیشتر کوشیدند و اذیت و جفا کردند و سیاست شدید روا داشتند، به جمیع صفحات ایران سرایت کرد و

نفوذ کلمه‌الله در خراسان علم افراخت و چون به اطفاء این سراج کوشیدند و به قتل و غارت پرداختند و خون مظلومان را ریختند و سرها بر نیزه نمودند، مردان شهید کردند، اطفال اسیر نمودند، نساء را ذلیل کردند و مانند دشت بلا، صحرای کربلا، به خونریزی مظلومان پرداختند و به اسارت صبیان و نسوان دست گشودند، صیت امرالله به سایر بلدان در اطراف و اکناف عالم رسید... (محاضرات، ج ۱، ص ۵۳)

الف اصفهان

اولین نقطه ورود هیکل مبارک اصفهان بود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "اقلیم اصفهان که از بدو امر به شرف قدم نقطه حقیقت، صبح نورانی، کوکب لامع افق حقیقت، مبدأ فیوضات و مرکز تجلیات، حضرت اعلی روحی له الفداء مشرف گردید و نفوس کثیره در نهایت جذب و طرف جانفشانی نمودند و به خون مبارکشان آن سرزمین رنگین شد..." (مائدة آسمانی، ج ۵، ردیف ق، باب ۲)

در اصفهان منوچهرخان معتمدالدوله به حضرت باب بسیار احترام گذاشت و امکان ملاقات علماء با ایشان را فراهم نمود. این شخص محترم بعداً ایمان آورد. حضرت عبدالبهاء او را "شمس‌الوزراء" می‌خوانند. در لوح احبای قم می‌فرمایند: "بعضی اوقات در کمال ابتهاج متوجهاً الی الله قبر منور شمس‌الوزراء را از قبل عبدالبهاء زیارت کنید و در آن رمس اطهر چند دانه شمع برافروزید زیرا این عمل سبب قربیت درگاه کبریاست..." (محاضرات، ج ۱، ص ۵۳)

جناب نبیل اعظم نکته‌ای را در باره مجلسی که منوچهرخان با حضور طلعت اعلی و علماء تشکیل داد از قول حضرت عبدالبهاء نقل می‌کند. جناب نبیل می‌گوید: "از حضرت غصن‌الله الأعظم شنیدم که در آن مجلس آقا محمد مهدی از حضرت اعلی سؤال نمود که 'خطاباتی که در قرآن است از قبیل اوامر و نواهی، آیا مخصوص حاضرین آن عهد بوده یا غائبین هم در آن شریک بوده‌اند. اگر مخصوص حاضرین بوده، لازم می‌آید که غائبین مکلف نباشند و اگر غائبین هم در آن شریک بوده‌اند که هنوز وجود نداشته‌اند، چگونه خطاب بر غیر موجود تعلق می‌گیرد؟' حضرت اعلی می‌فرمایند 'در نزد حقّ جلّ جلاله حاضر و غائب یک حکم دارد و علم او محیط است بر جمیع اشیاء قبل وجود اشیاء، چنان که محیط است به اشیاء بعد وجود اشیاء.' (عهد اعلی، ص ۲۱۴)

و اما از وقایع جالبی که در اصفهان رخ داد، هرچند در آثار حضرت عبدالبهاء ذکر نشده، اما چون به ایشان مربوط می‌شود، نقل می‌گردد. جناب آقا میرزا ابراهیم، والد نورین نیرین، محبوب الشّهداء و

سلطان الشهداء، که پیشکار املاک وسیع امام جمعه بود و در دستگاه وی سخت مقرب، ضیافتی شایسته ترتیب داد و از حضرت باب، امام جمعه و گروهی از معاریف و مشاهیر اصفهان دعوت به عمل آورد. در میان میهمانان آقای میرزا محمدعلی نهری نیز که همیشه در آرزوی فرزند بود، حضور داشت. جناب آقای میرزا ابراهیم از حضرت باب مسئلت او را رجا کرد و حضرت باب از شیرینی یا غذایی که میل می فرمودند به آقا میرزا محمدعلی عنایت فرمودند تا با همسر خویش صرف نماید. خداوند دختری والا گهر به ایشان عطا فرمود که نامش را فاطمه گذاشتند که بعدها به لقب منیره ملقب و به اراده حضرت بهاءالله حرم حضرت عبدالبهاء گردید. (نورین نیرین، ص ۱۷ / عهد اعلی، ص ۲۱۱) به شرحی که منیره خانم نوشته اند نظر پدر بزرگوارشان آن بوده که دختر خود را به ساحت اقدس بفرستند تا به خدمات اهل سراق عصمت و طهارت پردازد ولی قبل از عملی شدن این منظور جناب آقا میرزا محمدعلی نهری صعود کرد. (نورین نیرین، ص ۲۰)

دیگر از وقایع اصفهان اختیار کردن حرم منقطه توسط حضرت اعلی است. فاطمه خانم دختر ملاحسین روضه خوان اصفهانی و خواهر ملا رجبعلی قهیر و ملاعلی محمد سراج، دو تن از بایبان، بود. حضرت باب در حین خروج از اصفهان او را مخیر ساختند که یا به شیراز برود و در خدمت حضرت حرم بماند و یا در اصفهان نزد پدر و اقوام خود باشد. او در اصفهان باقی ماند و بعدها در حین مهاجرت حضرت بهاءالله به کردستان، ازل او را به حباله نکاح خود در آورد و چون با مخالفت سایر زنان خود روبرو شد، او را به سید محمد اصفهانی بخشید. (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۳۱۲)

حضرت عبدالبهاء در چندین لوح به این خانم اشاره فرموده اند. از آن جمله در لوحی به عنوان حاجی غلامحسین در مورد ازل می فرمایند: "هرچه ممکن بود تزئید نساء شد ... با وجود این به اینها قناعت نشد، حرم محترمه حضرت اعلی، همشیره ملا رجبعلی، ام المؤمنین که به نص قاطع حضرت اعلی ازدواج جائز نه، او نیز تصرف شد و بعد از چند روز به حاجی سید محمد بخشیده گشت." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۲۱۱) در لوحی دیگر می فرمایند: "ای جناب، یک سؤال صواب از این نفوس بنما و بگو ای اهل انصاف بالله بعد از سفک خون مطهر حضرت اعلی این میرزا یحیی چه کرد، جز آن که دمامم به فکر عروسی افتاد، هر روز حرمی در بر گرفت، حتی تجاوز به حرم محترم نمود که ام المؤمنین بود و به نص جمیع شرایع الهی این بی حرمتی قطعاً جائز نه. با وجود این ابدأ مراعات ظاهری نیز ننمود، خود تصرف نمود و به این کفایت نکرد و به دیگری بخشید." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۱۴۹)

ب قریه کلین

در مقاله شخصی سیاح (ص ۱۰۷) آمده است: "معتمد به رحمت یزدان پیوست، گرگین خان برادرزاده معتمد به وجود باب در خلوت مطلع و کیفیت را به وزیر اعظم عارض گشت. حاجی میرزا آقاسی وزیر شهیر امری صارم صادر نمود و دستورالعمل داد که باب را خفياً با لباس تبدیل در تحت محافظت سواران نصیری به دارالخلافه روانه نمایند و چون به کنارگرد رسید امری جدید از وزیر کبیر وارد و قریه کلین را مقرّ و منزل قرار فرمودند."

یکی از نکاتی که در بعضی از تواریخ امریه مورد بحث قرار گرفته احتمال ملاقات حضرت اعلی و حضرت بهاءالله است. فاضل قائنی معتقد است که در همین قریه ملاقات بین حضرت بهاءالله و حضرت اعلی صورت گرفته، زیرا جمال مبارک بنفسه المبارک به آن تصریح فرموده‌اند: "حضرت مبشر یعنی نقطه اولی روح ما سواه فداه در ایام توجه به ماکو بر حسب ظاهر مستوراً عن الكلّ به شرف لقا فائز." (مائدة آسمانی، ج ۴، ردیف ط، باب ۱)

می‌دانیم که روز سوم اقامت در کلین بود که لوح جمال مبارک و هدایای ایشان در قریه کلین به حضرت اعلی واصل شد و سبب سرور موفور ایشان گردید. روز بعد مشاهده شد که حضرت اعلی در خیمه خود حضور ندارند و بعد از جستجوی زیاد، هیکل مبارک را دیدند که از جانب طهران به طرف آنها می‌آیند. (حضرت باب، صص ۳۱۶-۳۱۷) حضرت بهاءالله در لوح دیگری به ارسال لوح مزبور و قصد حضرت اعلی برای زیارت جمال ایهی اشاره دارند: "أنا نزلنا لمبشری ما قرّت به عیون کتب الله المهیمن القیوم و ارسلنا الیه. فلما حضرت و قرء انجذب من نفحات الوحی علی شأن طار بکله فی هوایی و قصد الحضور امام وجهی. قد هزته الکلمات بحیث لاینتهی ذکره بالقلم و المداد و لا باللسان. یشهد بذلک امّ الکتاب فی المآب. انا سترنا اصل الأمر لحفظه حکمة من عندنا و انا العزیز المختار..." (مائدة آسمانی، ج ۴، ردیف ل، باب ۲)

اما حضرت عبدالبهاء در لوحی تصریح می‌فرمایند که این ملاقات صورت نگرفته: "جمال قدم روحی لاجبائه الفدا با حضرت اعلی روحی له الفدا بر حسب ظاهر ملاقات نفرمودند." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۲۲)

ج ماکو

دو واقعه مهمی که در زمان مسجونیت طلعت اعلی در قلعه ماکو در مازندران رخ داد در آثار حضرت عبدالبهاء انعکاس یافته: یکی قتل ملاتقی برغانی در قزوین به دست یکی از محبین بود که قصد تحرّی حقیقت داشت و می‌خواست برای ملاقات حضرت اعلی به ماکو برود، و دیگری مؤتمر بدشت بود. در یکی از الواح مبارکه در جواب شخصی که از این قضیه سؤال کرده اینگونه چواب می‌فرماید: "حقیقت این قضیه مختصراً این است که در آن اوقات بدایت امر بود و هیچکس از تعالیم الهی خبر نداشت و جمیع به شریعت قرآن عامل بودند و جنگ و عقوبت و قصاص را مشروع می‌دانستند. در قزوین حاجی ملاتقی بر سر منبر زبان به طعن گشود و دو نجم ساطع، حضرت شیخ احمد احسائی و جناب آقا سید کاظم رشتی را لعن نمود و در نکوهش و سب افراط کرد و گفت 'این حکایت باب که ضلالت محض است آتشی است که از قبر شیخ احمد و سید کاظم رشتی (زبانی) کشید.' بی‌نهایت بی‌حیایی نمود و سب و لعن و طعن مکرر نمود. شخص شیرازی از محبین حاضر و عظم بود، به گوش خود شنید و چون نمی‌دانست که من بعد تعالیم الهیه چگونه خواهد گشت و شریعت‌الله بر چه اساس وضع خواهد شد، گمان می‌نمود که باید به موجب شریعت قرآن عمل نمود، لهذا بر انتقام قیام کرد. پیش از طلوع صبح به مسجد حاجی ملاتقی مذکور رفت و در گوشه‌ای پنهان شد و چون ملاتقی وقت طلوع صبح به مسجد آمد، این شخص به عصائی که سر نیزه داشت به پشت و دهن حاجی ملاتقی زد. ملاتقی افتاد و آن شخص فرار نمود. مردم چون حاضر شدند شیخ را مقتول دیدند، فزع و جزع عظیم برخاست و از شهر فریاد و فغان بلند شد. بزرگان شهر بر این متفق شدند که قاتل شیخ رسول عرب و دو نفر دیگرند و این اشخاص از اعوان طاهره‌اند. لهذا فوراً این سه شخص را گرفتند و طاهره نیز در ضیق شدید افتاد. آن شخص شیرازی چون دید که دیگران مبتلا شده‌اند سزاوار ندید و به پای خویش به مرکز حکومت آمد و گفت 'شیخ رسول و رفقاییش از این بهتان و تهمت بری و بیزارند، قاتل منم و تفصیل چنین واقع شده.' بتامه بیان نمود و اقرار و اعتراف کرد و گفت 'این اشخاص بی‌گناهند، آنان را آزاد کنید، زیرا من قاتلم. مرا قصاص نمائید.' او را گرفتند و آنان را نیز نگاه داشتند ... آن شخص شیرازی ملاحظه نمود که او را گرفتند اما دیگران را آزاد ننمودند. در شبی پربرف فرار نمود و به خانه رضاخان رفت و با همدیگر هم‌عهد شدند و به قلعه طبرسی رفتند و در آنجا شهید شدند ... طاهره در نهایت سختی افتاد. دیگر کسی را با او مراوده نبود و عموم خویشان، حتی شوهر و دو پسر، در

نهایت عداوت بودند و زجر و عذاب و طعن می کردند. جمال مبارک از طهران آقا هادی قزوینی را فرستادند و به تدبیری مفصل طاهره را از قزوین فرار دادند و به طهران آوردند و یک سر به اندرون جمال مبارک وارد کردند." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، صص ۱۷-۱۹)

در تذکره^۱ الوفا در شرح حال جناب طاهره به این موضوع پرداخته اند. در لوحی نیز در جواب سائل که راجع به آوردن طاهره از قزوین و ورود به طهران و رفتن به بدشت و واقعات بدشت سؤال کرده بود میفرمایند: "جمال مبارک او را با جمعی از احباب به سمت بدشت فرستادند. منزل اول باغی بود در نهایت طراوت و لطافت... صبحی طاهره را با احباب با تهیه و تدارکی مفصل به بدشت فرستادند. بعد از چند روز جمال مبارک نیز تشریف بردند. چون به بدشت رسیدند جناب قدّوس از سفر خراسان مراجعت نموده بود. ایشان نیز به سمت بدشت آمدند ولی مخفی بودند. در بدشت میدانی بود و آب جاری داشت. از دو طرف باغ بود. جناب قدّوس در باغی مخفی بودند و طاهره نیز در باغ دیگر منزل داشت. از برای جمال مبارک در آن میدان خیمه زده بودند و اصحاب جمیعاً در آن میدان در خیمه ها منزل داشتند. شبها جمال مبارک و جناب قدّوس و طاهره ملاقات می نمودند. جمال مبارک با آنان قرار قطعی فرمودند که در بدشت حقیقت امر اعلان گردد، ولی یوم مخصوص تعیین نشده بود. تصادفاً جمال مبارک علیل شدند. جناب قدّوس به محض این که خبر یافت از خفا بیرون آمد و به چادر جمال مبارک وارد شد. طاهره خبر فرستاد که 'جمال مبارک را یا به باغ من آرید والا من خواهم آمد'. جناب قدّوس گفتند 'احوال مبارک خوش نیست، نمی شود تشریف بیاورند' و این اشاره بود. طاهره وقت را غنیمت شمرد، برخاست، از توی باغ بی حجاب بیرون آمد، رو به چادر مبارک نعره زنان آمد و می گفت 'آن نقره ناقور منم و نفخه صور منم' (دو علامت قیامت که در قرآن مذکور است). به همین قسم فریادکنان به چادر مبارک آمد. به محض ورودش جمال مبارک فرمودند 'سوره اذا وقعت الواقعة قرآن را بخوانید' و آن سوره حکایت قیام قیامت است و قیامت اعلان شد و چنان وحشت و دهشت جمیع اجباء را فرو گرفت که بعضی اقرار نمودند و بعضی واله و حیران شدند و برخی زار زار گریستند، بعضی چنان مضطرب شدند که بیمار گشتند. حتی حاجی ملا اسمعیل چنان پریشان شد که از شدت وحشت و دهشت سر خودش را برید. ولی بعد از چند روز سکون و قرار حاصل شد، تشویش و اضطرابی نماند و اکثر فراری ها نیز دوباره ثابت شدند و مسئله بدشت منتهی شد." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۲۰)

د چهریق

چهریق که معرب کلمه فارسی "چاهریگ" می‌باشد،^۷ در لوحی از حضرت عبدالبهاء (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۰۲) در باره رود ارس ذکر شده است بقوله الأُحلی: "فقازیا جمیعاً تابع رود ارس است که در قرآن اصحاب رس^۸ تعبیر شده. جمعی از انبیاء در زمان قدیم که خبرشان منقطع شده در آن اقلیم مبعوث شدند و عالم انسانی را به نفحات رحمانی معطر نمودند و همچنین در زمان اخیر حضرت اعلی روحی فداه به چهریق سرگون و در آنجا مسجون گشتند. حافظ شیرازی راتحه ی به مشامش رسید و این غزل را گفت:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس^۹

حضرت عبدالبهاء به طور گذرا به چوب خوردن حضرت اعلی در سفر اول از چهریق به تبریز اشاره فرموده‌اند: "حضرت نقطه بیان را در آذربایجان چوب زدند و آذر به جان روحانیان زدند." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۵) زمانی که حضرت اعلی را از چهریق به صوب تبریز می‌بردند، در توقفی در ارومیه شمایل مبارک توسط آقا بالابیک نقاش‌باشی کشیده شد. تصویر اولیه سیاه و سفید بود. چون جناب ورقا مراتب را حضور حضرت بهاء‌الله عرض کرد، هیکل مبارک فرمودند از نقاش‌باشی خواسته شود دو تصویر آبرنگ از روی تصویر اول کشیده شود که یکی را به ارض اقدس ارسال دارند و دیگری نزد جناب ورقا بماند. تصویر دوم در زمانی که منزل جناب ورقا غارت شد، به دست اعداء افتاد. بعدها جناب سید اسدالله قمی تصویر اولیه سیاه و سفید را یافت و به ارض اقدس برد و به حضرت عبدالبهاء تقدیم کرد.^۹

اما به نظر می‌رسد شمایل دیگری نیز از حضرت باب موجود بوده که در خاندان دخیلی باقی مانده بود. حضرت عبدالبهاء خواستار آن شده بودند تا به نحو مقتضی به ارض مقصود برسد. جناب حسین دخیلی این شمایل مبارک را که نزد والده ایشان بوده با رضایت خاطر مشاراًلیها اخذ می‌کند و توسط جناب میرزا یوسف‌خان وجدانی به حضور حضرت عبدالبهاء ارسال می‌نماید و موجب مسرت خاطر ایشان می‌گردد. این نکته در چند لوح مندرج است. از جمله در لوحی با عنوان "مراغه، به وسیله جناب میرزا حسین ابن ابن دخیلی، امة‌الله الموقنه ورقه مطمئنه والده محترمشان علیها بهاء‌الله الأبهی" می‌فرمایند: "هوالله ای امة‌الله بشارت باد ترا که هدیه تو در تربت مقدسه مقبول افتاد و در نزد عبدالبهاء سبب ممنونیت بی‌منتهی شد. بسیار از تو راضی شدیم که چنین

هدیه مقدسه‌ای ارسال نمودی. در اطاق مبارک گذاشته شد و عبدالبهاء مشاهده آن شمایل نورا می‌نماید... ع"

به نظر می‌رسد لوح فوق به دست صاحبس نرسید. لذا لوح دیگری که در آن به نام میرزا یوسف‌خان به عنوان حامل شمایل مبارک نیز اشاره شده، از قلم مبارک صادر شد: "مراغه به وسیله آقای حسین ابن ابن دخیلی امة الله والدهشان علیها بهاء الله هو الله ای ورقه مطمئنه هدیه کبری و تحفه عظمی به واسطه میرزا یوسف‌خان رسید. چشم به مشاهده آن شمایل نورا روشن گشت ... بوئیدم و بوسیدم و بر دیده نهادم. فوراً مکتوبی در بیان سرور و حبور از وصول آن هدیه ممتازه مقبوله به شما مرقوم شد و ارسال گشت. معلوم است که نرسیده. این را بدان که اگر جمیع ما فی الارض را با جواهر لطائفش تقدیم می‌نمودی البته چنین مقبول نمی‌افتاد. این عبد از مقابلی به این هدیه عاجز است. مکافات این عطیه را به رب بریه تفویض کردم. انشاء الله الطاف و عنایات حضرت رحمانیه تلافی خواهد فرمود. امیدوارم اجر موفور این عمل مبرور را در ملکوت ابهی مشاهده نمایی... ع"

در لوح دیگری از آقای حسین دخیلی نیز تقدیر فرموده‌اند: "مراغه جناب حسین آقا ابن ابن دخیلی علیه بهاء الله الأبهی ای یادگار آن دو بزرگوار الحمد لله مانند جد عزیز و پدر با فرهنگ و باتمیز ثابت و راسخ بر امر الهی هستی ... شمایل مقدسه حضرت ربّ اعلی روحی لدمه الأطهر فدا واصل و نهایت سرور از آن جناب و والده محترمه حاصل گشت. از قبل آن جناب زیارت رو به عتبه مقدسه تلاوت می‌گردد. ع"^{۱۰۰}

۱۰ - شهادت طلعت اعلی

نکته‌ای که در موارد عدیده در آثار حضرت عبدالبهاء مشاهده شده شهادت هیکل مبارک است. این واقعه با عباراتی چون "حضرت اعلی از بدایت طلوع جمالش تا یوم شهادت کبری شب و روز را در اشدّ بلا در سبیل خدا گذراندند و آخرالکأس سینه را هدف هزار تیر بلا فرموده با سینه شرحه شرحه به ملکوت ابهی شتافتند" (مکاتیب، ج ۱، ص ۴۱۹) بیان می‌فرمایند. شرح شهادت در مقاله شخصی سیاح ذکر شده است. اما قبل از آن که به شرح شهادت پردازیم، بیان حضرت عبدالبهاء در خصوص فتوای ملامحمد ممقانی نقل می‌گردد: "ملاحظه فرما که به چه استناد فتوی بر خون حضرت اعلی روحی له الفدا دادند. ملامحمد ممقانی گفت 'ایها الناس خدا در قرآن می‌فرماید"

ذلک الكتاب لاریب فیه هدی للمتّقین.“ یعنی هدایت عالمیان است و به نصّ صریح می‌فرماید ”ولکنه رسول الله و خاتم النبیین.“ ما چنین نصّ صریح را چگونه سبب ضلالت دانیم با وجود این که عین هدایت است. این شخص که گوید ”اولاد رسولم“ بنیان رسول را برانداخت. پس بعضی از احکامی که در بیان منصوص است و به کتاب اقدس نسخ شده است یک‌یک را شمرد. بعد گفت که علامت سیادت را از سر مبارک حضرت برداشتند و به کمال بغضا آن فتوی را بی‌محابا داد.“ (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۱۴۶)

در بیانی دیگر مجتهدینی را که حکم به قتل حضرت اعلی دادند تقبیح می‌فرمایند که خود را مستغنی از مبین دانستند و حکم صادر کردند: ”ملاّمحمد ممقانی و سائر مجتهدین حسبنا کتاب الله می‌دانستند و از مبین کتاب، حضرت اعلی روحی له الفداء، خویش را مستغنی می‌شمردند. لذا به آیه مبارکه ”ولکنه رسول الله و خاتم النبیین“ تشبّث و تمسک جُسته فتوی بر قتل حضرت اعلی دادند و اگر چنانچه از برای کتاب مبینی واجب می‌دانستند، اعتماد بر فهم خویش نمی‌کردند و در حکم قتل تردّد می نمودند.“ (منتخبات مکاتیب، ج ۴، صص ۲۶۶-۲۶۷)

شرح شهادت به اختصار در مقاله شخصی سیاح (ص ۱۸) اینگونه ذکر شده است: ”امیرکبیر فرمان ثانی برای برادر خویش میرزا حسن خان صادر فرمود و مضمون فرمان از علمای اعلام تبریز که رکن رکن مذهب جعفر علیه‌السلام و حصن حصین طریقه اثنی‌عشریه‌اند فتوای صحیح صریح گرفته فوج ارامنه ارومیه را حاضر ساخته در ملاّ ناس باب را آویخته امر به شلیک فوج نماید. میرزا حسن خان فرآش‌باشی خویش را احضار نمود و دستورالعمل داد باب را عمامه و شال که علامت سیادت بود برداشته و با چهار تن از تابعان به میدان سربازخانه تبریز آورده در حجره محبوس نمودند و چهل سرباز از ارامنه تبریز مستحفظ قرار دادند. روز ثانی فرآش‌باشی باب را با یک جوانی که مسمی به آقا محمدعلی و از نجبای تبریز بود به فتوای عالم مجتهد ملاّمحمد ممقانی و مجتهد ثانی میرزا باقر و مجتهد ثالث مرتضی‌قلی و غیره تسلیم سام‌خان سرتیپ فوج ارامنه ارومیه نموده. در وسط پایه همان حجره که محبوس بودند میخ آهنی کوفتند و دو ریسمان آویختند. به یک ریسمان باب را و به ریسمان دیگر آقا محمدعلی را معلق نموده محکم ساختند به قسمی که سر آن جوان بر سینه باب بود و اطراف بامها از کثرت جمعیت موج میزد. یک فوج سرباز سه صف بستند. صف اول شلیک نمود و از پی صف ثانی آتش داد و از پس صف ثالث تیرباران نمود. دخان عظیمی از آتش شلیک حاصل شد. چون دود متلاشی گشت آن جوان را ایستاده و باب را در همان

حجره که در پایه‌اش آویخته بودند در نزد کاتبش آقا سید حسین نشسته دیدند. به هیچیک ادنی آسیبی نرسیده بود. سام‌خان مسیحی گفت ما را معاف بدارید. نوبت خدمت به فوج دیگر رسید و فرآش‌باشی دست کشید. آقا جان بیک خمسه سرتیپ فوج خاصه پیش آمد و باب را با آن جوان دوباره به همان میخ بستند و باب بعضی صحبتها می‌داشت. معدودی فارسی‌دان فهمیدند و سایرین صدائی می‌شنیدند. باری، سرتیپ فوج خویش را حاضر ساخت. پیش از ظهر بیست و هشتم شعبان سنه هزار و دویست و شصت و شش یکمرتبه امر به شلیک نمود. در این شلیک گلوله‌ها چنان تأثیر نموده بود که سینه مشبک گشته و اعضاء کلّ تشریح شده مگر صورت که اندکی آزرده شده بود."

اما در خصوص آنچه که به این واقعه مربوط می‌شود در سایر الواح نیز نکاتی ذکر شده است که ذیلاً نقل می‌گردد:

الف توصیف شهادت

حضرت عبدالبهاء شهادت حضرت ربّ اعلی را اینگونه توصیف می‌فرمایند: "هو الله یا حضرت علی قبل اکبر یوم شهادت حضرت اعلی روحی لدمه الأظهر فدا است. الیوم یومی است که آن افتاب حقیقت در پس سحاب غیاب رفت؛ امروز روزی است که آن مه تابان افول نمود؛ امروز روزی است که آن تن نازنین پاک در خاک و خون غلطید؛ امروز روزی است که آن سینه بی‌کینه چون آئینه از هزار رصاص مشبک شد؛ امروز روزی است که آن سراج الهی از زجاج جسمانی انفکاک نمود؛ امروز روزی است که ناله ملاً اعلی بلند است؛ امروز روزی است که اهل ملکوت با چشمی گریان و قلبی سوزان در فریاد و فغانند ... ع ۲۸ شهر شعبان ۱۳۱۶. (پیام بهائی، شماره ۲۰۰ / ژوئیه ۱۹۹۶)

ب محلّ شهادت

در مورد محلّ شهادت صریح بیان مبارک در لوحی چنین است: "ملاحظه فرمائید که جوهر وجود آن حقیقت نورانیّه و کینونت صمدانیّه و لطیفه ربّانیّه در میدان فدا جانفشانی فرمود و دم مطهرش میدان آذربایجان را رنگین کرد..."^{۱۱}

حضرت عبدالبهاء آذربایجان و آئیه آن را اینگونه مورد تأکید فرار می‌دهند: "ای بی سر و سامان محبوب یکتا الحمدلله عاقبت در آذربایجان راحت دل و جان یافتی. بشارت از وجد و طرب یاران الهی داده بودی. این خبر سبب سرور مستمرّ گردید. زیرا در آن خاک پاک دم مطهر کوکب

تابناک نیز افلاک ریخته شد. لهذا باید غلیان محبت‌الله در آن بوم و بر شعله و شرر زند و فیضان رحمت سبزی و خرمی و فیض و برکت آن کشت و کشور گردد." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۱۸)

اما اهالی تبریز می‌بایست جوابگوی این ظلم به قائم موعود باشند، گو این که حضرت عبدالبهاء راضی به رنجوری و ناراحتی احدی نیستند، اما وقایع آتی تبریز را منبعث از همین ظلم و ستم می‌دانند. وقتی یکی از احباء جنگ و جدال داخلی تبریز را به استحضار طلعت میثاق می‌رساند در جواب می‌فرماید: "ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و از مضمون حزن شدید حاصل گردید. زیرا دلالت بر آن می‌نمود که احزاب الی الآن مانند گرگان درنده به جان یکدیگر افتاده و (بر) خونریزی و نهب و غارت مشغول و مأوفند ... سبب این نزاع و جدال و مؤسس این حرب و قتال علماء سواند که در این ایام دو فرقه شدند؛ فرقه‌ای دولتیان و فرقه‌ای دیگر ملتیان ... ما الحمدلله از این نزاع و جدال بیزاریم و از اختلاف و اجتناب در کنار ... باری جناب خطاط، خطای اهل آن دیار بی حساب و بی‌شمار. فی الحقیقه اهل تبریز مستحق این رستخیز بودند؛ زیرا هیکل مبارک را در آن میدان بر دار زدند و هدف هزار گلوله نمودند. این اضطراب و این عذاب و این عقاب از نتایج آن سیئات است. حضرت (یحی) بن زکریا را یهود سر بریدند. بعد از چهل سال خداوند طیطوس رومانی را برانگیخت و ارض فلسطین به خون مذبحان رنگین گردید. حال اگر اهل تبریز یکدیگر را خونریز شوند تعجب نمائید. این جزای آن اعمال است. ولی با وجود این دل و جان از این شورش و هیجان مستغرق بحر احزان." (مکاتیب، ج ۳، صص ۱۴۶-۱۴۸)

اما برای تبریز دعا نیز فرموده‌اند که چون محل سفک دم اطهر حضرت اعلی بوده، آینده‌ای تابناک یابد بقوله المبارک: "الهی الهی هذه ارض ارتشف بثار مبارک مقدس مطهر أحياء بروح الشهادة الكبرى و سقيت به الشجرة المباركة و احمرت بدماء نفوس مقدسة في مشهد الفداء رب اجعل هذا الإقليم جنة النعيم و فجر من الأحجار أنهار التسنيم و اغرس فيها اشجار التوحيد و انبتها نباتاً حسناً بفيض و ابل من سحب التأييد و اجعلها مطلع الأنوار و مشرق الآثار و منبع الأسرار أنك انت الکریم الرحيم المعطى المختار لا اله الا أنت العزيز القديم محيي العظم الرميم بقوة و اقتدار." (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۶۸)

ج تاریخ شهادت

در بیانات حضرت عبدالبهاء یوم شهادت بر حسب هر دو تاریخ شمسی و قمری بیان شده است، بقوله الأحملي: "یوم شهادت در یوم سلطان از شهر رحمت واقع. این نص قاطع است و نصوص

قاطعۀ را هیچ امری معارضه ننماید، بعد چنین خواهد شد ولی چون در ایام مبارک این ... یوم ... بیست و هشتم شعبان گرفته میشد و در ساحت اقدس احبّاء حاضر شده ... یوم شهادت اظهار حزن و تأثر شدید از شمائل مبارک ظاهر، لهذا ما نیز الی الآن این ... یوم را در این ... تاریخ می‌گیریم. ولی آنچه نصوص است بعد مُجری می‌شود." (مائدة آسمانی، ج ۲، باب ۶۸)

حضرت عبدالبهاء برای این یوم تقدّسی خاصّ قائل بودند، به طوری که می‌فرمایند: "شهادت حضرت اعلی روحی له الفدا اگر در ایام رضوان واقع عید گرفته نمی‌شود." (مکاتیب، ج ۳، ص ۳۳۸) و به احبّاء توصیه می‌فرمایند که برای زیارت مرقد جناب ورقا و روح الله، جناب آقا علی حیدر شیروانی و نیز منوچهرخان معتمدالدوله در یوم بیست و هشتم شعبان اقدام نمایند: "باید احبّای الهی در روز بیست و هشتم شعبان که یوم شهادت حضرت اعلی روحی له الفدا است در نهایت روح و ریحان و تضرّع و ابتهال قصد مرقد آن نورین نیرین (ورقا و روح‌الله) نمایند و از قبل عبدالبهاء زیارت مرقومه‌ای که از پیش ارسال گشته تلاوت کنند." "باید انجمن روحانی در طهران نفوسی را تعیین نمایند که بالنیابه از عبدالبهاء به کمال روح و ریحان در ... بیست و هشتم شعبان یوم مقدّس بروند و آن مرقد معنبر را (قبر آقا علی حیدر شیروانی) زیارت کنند و زیارت‌نامه بخوانند و همچنین بجهت بیست و هشتم شعبان نه نفر را انتخاب کنند که از طهران بنهایت خضوع و خشوع عزم مدینه قم کنند و حضرت امیر جلیل معتمدالدوله منوچهرخان مرحوم را از قبل من زیارت کنند." (اسرارالآثار، ج ۴، صص ۸۵ و ۱۸۶، ج ۵، ص ۲۹۶)

د اثرات شهادت

اما نکته مهمی که شایان ذکر است اثرات شهادت می‌باشد. در لوحی می‌فرمایند: "سبحان الله جقدر عجیب است. وقتی که حضرت اعلی روحی له الفدا شهید شدند اعداء گفتند که این امر بکلی از میان رفت. بعد ملاحظه کردند که بالعکس از شهادت حضرت اعلی اعلاء کلمة الله شد." (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۶۷)

و در لوحی دیگر این ثمرات را با تفصیل بیشتر بیان می‌کنند: "حضرت اعلی روحی له الفدا چون هدف هزار تیر جفا گشت و شهید شد، امرالله عظیم‌تر گشت و نفحة الله بیشتر منتشر گردید و نفوس منجذبه هزار بودند بیست هزار گشتند، مقبل بودند، جانفشان گردیدند، صامت بودند، ناطق شدند." (آیات بینات، ص ۴۲۰)

۵ عامل اصلی شهادت حضرت اعلی

در مقاله شخصی سیاح (صص ۱۷-۱۸) حضرت عبدالبهاء صریحاً میرزا تقی خان امیرکبیر را عامل شهادت هیکل مبارک می‌دانند: "امیرکبیر علاج قطعی اخیر تصوّر نمود، بدون فرمان پادشاهی و مشورت وزرای دربار رعیت پناهی، بصرافت طبع و صرامت رأی و استقلال تامّ فرمان به قتل باب داد."

اما از آنجا که رعایت اصل انصاف از سجایای اهل بهاء است، حضرت عبدالبهاء در نطقی در روز ۱۶ ژانویه ۱۹۱۶ در حیفاً به کفایت او نیز اشاره فرموده و تنها نقطه تاریک زندگی‌اش را صدور فرمان قتل حضرت باب می‌دانند: "میرزا تقی خان امیرنظام اگر این شقاوت را نکرده بود، آدم باکفایتی بود، دو سال ایران را اداره کرد، کارها نمود، ولی آخر به جزای عمل بدش گرفتار شد. خودش هم گفته بود که 'این گرفتاری‌های من برای آن است که به این طایفه تعرض کردم' و در موقعی که می‌خواستند او را بکشند گفته بود 'به شاه بگو من بجهت خاطر تو از حق و خلق هر دو گذشتم آخر جزای من این بود.'" (عهد/اعلی، ص ۴۳۰)

و پیش‌بینی شهادت حضرت اعلی و جناب قدوس در کتاب مقدس

حضرت عبدالبهاء در تبیین باب یازدهم از مکاشفات یوحنا لاهوتی به موارد مختلف مربوط به ظهور هیکل مبارک اشاره می‌فرمایند و در ادامه مطالب مکاشفات اینگونه می‌فرمایند: "بعد می‌فرماید «آوازی از آسمان شنیدند که بدیشان می‌گوید به اینجا صعود نمایید. پس در ابر به آسمان بلند شدند.» یعنی ندای حق را از آسمان پنهان شنیدند که آنچه باید و شاید از تعالیم و تبشیر مجری داشتید و پیام مرا به خلق رسانیدید و ندای حق را بلند نمودید و تکالیف خود را مجری داشتید. حال، باید مانند مسیح جان خود را فدای جانان کنید و شهید گردید. آن آفتاب حقیقت و قمر هدایت هر دو مانند حضرت مسیح در افق شهادت کبری غروب نموده به آسمان ملکوت صعود نمودند. بعد می‌فرماید «و دشمنانشان ایشان را دیدند» یعنی دشمنان ایشان بسیاری بعد از شهادت مشاهده علو منزلت و سمو منقبت ایشان را نمودند و شهادت بر عظمت و کمالات آنان دادند. بعد می‌فرماید «و در همان ساعت زلزله عظیم حادث گشت که ده یک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند.» این زلزله در شیراز بعد از شهادت حضرت اعلی واقع گردید که شهر زیر و زیر شد و نفوس بسیاری هلاک شدند و همچنین اضطراب شدید از امراض و وبا و قحط و غلا و جوع و ابتلا حاصل گشت که مثل و مانند نداشت." (مفاوضات، صص ۴۳-۴۴)

زلزله‌ای که طلعت میثاق اشاره دارند که به صورت ظاهر در شیراز واقع گردید، در سال ۱۲۶۹ هـ. ق. رخ داد و جمع کثیری هلاک شدند و خرابی بسیار واقع شد، حتی یکی از برجهای قلعه کریمخان زند که در وسط شهر واقع و در نهایت استحکام و متانت بنا شده است از شدت زلزله کج شد. شرح این زلزله در کتب تواریخ هم مسطور است، از جمله در مجلد سوم کتاب منتظم ناصری تألیف محمدحسن خان صنیع‌الدوله مراغه پسر حاجب‌الدوله که در آن وقت دوازده هزار نفر تلف شدند و خرابی زیاد شد و این زلزله در شب چهارشنبه ۲۵ ماه رجب سال ۱۲۶۹ قمری بود. (محاضرات، ج ۲، ص ۷۰۱)

۱۱- انتقال رمس اطهر حضرت اعلی از تبریز به حيفا

قبلاً اشاره شد که از سال ۱۳۱۶ قمری حضرت عبدالبهاء سید اسدالله اصفهانی را هدایت فرمودند که چگونه رمس اطهر را از ایران به ارض اقدس انتقال دهد. در خصوص استقرار رمس حضرت اعلی در محل ابدی خود به چند نکته که در آثار حضرت عبدالبهاء مذکور است اشاره می‌شود:

الف صندوق حامل عرش

رنگون یا رنگون پایتخت برمه (میانمار فعلی) گویا به داشتن سنگ مرمر مرغوب مشهور بوده است. لهذا حضرت عبدالبهاء از اجبای رنگون خواستند صندوقی از مرمر برای رمس حضرت اعلی بسازند. در لوحی می‌فرمایند: "پس سفارش مخصوص به رنگون داده شد و مکاتیب متعدده مرقوم گشت و نقشه صندوقی از رُخام آن صفحات که در جمیع جهات معروف است کشیده شد و ارسال گشت و به مشقت زیاد یک پارچه منبت اتمام شد و بوساطت چندی حمل به اینجا گشت و البته در بین راه در ورود به بعضی از شهرها چه شد مسموع آن جناب گشته. خلاصه با صندوقی از بهترین خُشَب هندوستان چندی پیش وارد گشت." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۴۷)

نکته جالب توجه این است که در قرآن مجید^{۱۲} به این تابوت اشاره شده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به جناب آقا اسمعیل در رنگون می‌فرمایند: "هوالبهی ای قائم به خدمت روضه مقدسه، این خدمت تاجی است که از آسمان بر فرق تو نهاده شد. این خدمت نوربست که در جبین تو چون صبح مبین روشن گشت. این خدمت صیت کرامتی است که شرق و غرب را احاطه خواهد کرد. این خدمت علمی است که بر فراز آسمان بلند خواهد شد. این خدمت گوهریست که در تاج ملوک ملکوت می‌درخشد، زیرا تابوتی است که در قرآن می‌فرماید «آیة مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ اللَّاتُوتُ

فیه سَکِیْنَةٌ.» این سکینه جسد مطهر است، این سکینه روح مجسم است. این سکینه هیکل منور است. این سکینه قمیص نورانی جمال اطهر است. طوبی لک ثم طوبی لک. عع " (قاموس توقیع ۱، ص ۵۷)

و اما در مورد قسمت دوم آیه قرآنی که ملائکه آن تابوت را حمل خواهند کرد، در لوحی خطاب به جناب آقا غلامحسین می فرمایند: "هوالله ای غلام حسین، به نام غلام جمال مبارکی و به کام فائز به موهبت خداوند عالم. چون بنده صدوق بودی حامل صندوق گشتی. این صندوق نیست، تابوت سکینه است، چنانچه می فرماید «آیة مَلِکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فِیهِ سَکِیْنَةٌ.» بعد می فرماید «تَحْمِلُهُ الْمَلَائِکَةُ.» پس حمد کن که مَلِکِ حامل تابوت بودی و اعظم از مُلکِ طالوت و انشاءالله قاهر بر هر جالوت. شکر کن خدا را که به چنین خدمتی سرافراز شدی و از دیگران ممتاز گشتی. و علیک التَّحِیَّةُ و النَّسَاءُ عع " (قاموس توقیع ۱، ص ۵۷)

اراده مبارک در عبور صندوق از گمرک نیز دخیل بود: "از بمبئی صندوق مرمری که اسم اعظم را با آب طلا نوشته بودند، آن هم رسید. چون وارد شد نخواستیم در گمرک باز شود، باز هم نشد." (قاموس توقیع ۱، ص ۶۹)

ب زمین محل بنای مقام اعلی

می دانیم که محل بنای مقام اعلی توسط نفس جمال قدم تعیین شده و به حضرت عبدالبهاء تهیه آن توصیه شده است. حضرت عبدالبهاء به این موضوع اشاره کرده اند: "جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبائنه الفدا در وقتی که در حیفا تشریف داشتند موقعی را در جبل کرمل به کرات و مراتب تعریف فرمودند که آن محل بسیار با صفا و لطافت و نضارت و نظارت است و امر فرمودند که آن محل را به هر قسم است بگیرند. بسیار بسیار میل مبارک به گرفتن آن محل بود. چهار سال پیش به هر وسیله بود آن محل گرفته شد و جزئی ترتیبی داده شد و مهیا گشت." (منتخبات مکتوب، ج ۴، ص ۶۷)

در قسمت فوقانی محل بنا نیز قطعه ای زمین و محل استقرار جمال مبارک بود که اراده حضرت عبدالبهاء به خرید آن نیز تعلق گرفت. می فرمایند: "قطعه جسیمه ای زمین بالای مقام مقدس بود که اگر دست بیگانگان باقی می ماند یمن کن در آینده در آنجا بنائی انشاء می نمودند و محذوری عظیم حاصل می شد و آن زمین به کرات و مراتب موطئ اقدام مبارک شده بود و چند سروی در آن موجود و جمال قدم روحی لاجبائنه الفدا مراراً در سایه آن سروها نشستند و اجبای الهی به حضور

مشرف گشتند. آن قطعه زمین نیز در این ایام مجبوراً به دو هزار تومان خرید شد و به مقام مقدّس ملحق گشت. " (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۶۸)

نکته جالبی در خاطرات جناب دکتر لطف‌الله حکیم از بیانات حضرت ولی‌ام‌الله چون در این رابطه است ذکر می‌شود. ایشان از قول حضرت ولی‌ام‌الله نوشته‌اند: "می‌فرمودند که جمال مبارک وقتی زیر سروهای کمر کوه کرمل که حالیه مقام اعلی در آنجا واقع است جالس بودند. در آن موقع جناب حسین افندی اقبال و جناب آقا میرزا طراز‌الله سمندری حضور مبارک مشرف بودند. جمال مبارک اشاره به حضرت عبدالبهاء، سرکار آقا، فرمودند و به اثر اصبع مبارک محلی را که الان مقرّ مبارک اعلی است نشان داده فرمودند که عرش مطهر حضرت اعلی باید در این محل استقرار یابد. این محل برای این منظور مقدّس خریداری شود. میرزا بدیع رفت و کوشید که آن اراضی را بخرد و هرچه کرد صاحبش نفروخت. حضور مبارک مشرف شد و عرض کرد که صاحب زمین حاضر به فروش نیست. فرمودند این کار کار تو نیست، کار آقاست؛ آقا بایستی بخرد و خواهد خرید. ^{۱۳} بعد از صعود جمال مبارک، اول کاری که حضرت عبدالبهاء انجام دادند، خرید اراضی حول مقام اعلی بود. بعد شروع به بنا فرمودند. مقصد این است که جمال مبارک مؤسس بودند و حضرت عبدالبهاء بانی این مقام مقدّس اعلی و حالا زیارتگاه اهل بهاست. " (یادداشتها، ج ۱، ص ۲۴۶)

البته خرید این زمین با مشقات بسیار همراه بود. حضرت ولی‌ام‌الله از مرکز میثاق نقل می‌فرمایند: "چه بسیار که از لسان مبارک شنیده می‌شد که می‌فرمودند "هر سنگی از سنگهای مقام و راهی که به آن بقعه مقدّسه منتهی می‌گردید با اشک چشم و مصائب و مصارف لاتحصى برداشته شده و در جای خود برقرار گردیده است." یکی از دوستان که ناظر اوضاع و احوال آن ایام بوده نقل می‌کند که هیکل مبارک فرمودند "یک شب چنان خود را در دریای احزان و آلام مستغرق و ابواب را از هر جهت مسدود و مستعلق یافتم که جز توسّل به دعا و تشبّث به ذیل کبریا چاره ای ندیدم. این بود که تمام لیل را به تلاوت ذکر می‌کردم که از حضرت نقطه اولی داشتم پرداختم و از ترتیل آن آیات اطمینان قلب و راحت خاطر یافتم. فردای آن شب صاحب زمین بنفسه آمد و عذرخواهی کرد و شخصاً تقاضا و استدعا نمود که ملکش را خریداری نمایم. " (یادداشتها، ج ۱، ص ۲۴۹)

اما جناب دکتر یونس خان افروخته ضمن بیان مطلب مزبور و مشکلاتی که برای طلعت میثاق پیش آمد، بیانات هیکل مبارک را در باره خرید زمینی که محل عبور به آن بقعه مقدّسه بود اینگونه نقل می‌کند: "خلاصه آن که کار این قطعه زمین که حالیه راهرو و کوچه عبور راه شوسه معمور

است بقدری بالا گرفت که متجاوز از پنجاه شصت برابر قیمت عادلانه را سرکار آقا دادند و صاحبش نفروخت. آخر الامر کار بجایی رسید تقریباً این بیانات را می‌فرمودند "بقدری عرصه را بر من تنگ کرده‌اند که ناچار یک شب آدمم دعا و ذکر از حضرت اعلیٰ داشتیم، شب را نشستم آن ذکر را خواندم و راحت شدم. فردا صبح صاحب زمین آمد و معذرت خواست. خواهش کرد زمین را بخرم، گفتم احتیاج ندارم. اصرار و ابرام کرد. گفت 'والله من تقصیر ندارم، برادران شما مرا اغوا کردند، گفتند همان پولی که افندی می‌دهد ما دوبرابر می‌دهیم و شما زمین را از دست ندهید.' خلاصه فرمودند "هر چه التماس کرد قبول نکردم تا آن که به پای من افتاد، مجاناً تقدیم کرد. آنوقت او را فرستادم پیش آقا رضا که مبلغی به او بدهد و زمین را قبالة کند." (خاطرات نه‌ساله، ص ۱۵۶)

خلاصه آن که زمین مورد نظر جمال قدم توسط حضرت مولی‌الوری از صاحبش به نام الیاس مدود داماد جیران سعد به قیمت مناسبی خریداری گردید و در سال ۱۸۹۹ اولین سنگ بنا به دست مبارک حضرت عبدالبهاء نصب شد. ابتدا نقشه آن بود که نه اطاق ساخته شود ولی در زمان هیکل مبارک فقط شش اطاق ساخته شد و سه اطاق دیگر در زمان حضرت ولی‌امرالله ساخته شد. (یادداشت‌ها، ج ۱، ص ۲۵۱)

اما تفصیل وقایع از لسان مبارک حضرت عبدالبهاء که جناب حبیب مؤید (خاطرات، صص ۴۳۷-۴۴۱) نقل کرده بسیار شنیدنی است، گرچه قدری مفصل است، اما نقل می‌گردد:

"قائم مقام حیفا در نهایت عداوت مانع ساختمان مقام اعلیٰ شد. به مأمور طابو (ثبت اسناد) دستور داده بودند که این بنیانی که در کوه کرمل و جنوب حیفا است مجهول است، مخالف نظام است، و چون دور از شهر است باید به امر سلطان ساخته شود. او هم تقریری نوشت که محذور سیاسی در بین است. متصرف عکا و صالح افندی مهندس که با ما ارتباط داشت یکی از اعضای مجلس در حکومت حیفا را تعیین کرد که بروند تفتیش بکنند، بعد هم اظهار نظر نمایند. رفتند تحقیقات کردند و اطلاعات لازمه به دست آوردند و نوشتند محذوراتی ندارد. این شش عقد عمارت است و جبل کرمل محصور و منحصر به این عمارت نیست و بالای کوه کرمل کلیسای بسیار عظیمی است و آلمانی‌ها هم بناهایی دارند و هیچ محذور سیاسی در بین نیست. این راپرت به متصرف دادند و متصرف برای قائم مقام فرستاد. قائم مقام رد کرد و گفت رأساً از مابین (اسلامبول) سؤال کنند. آن وقت جواب شافی خواهم داد. حضرات مابین^{۱۴} نوشتند که عبدالبهاء می‌خواهد از برای باب مقامی درست کند. از مابین سؤالاتی شد و مسأله اهمیت پیدا کرد. دیگر معلوم است که

عبدالحمید چه دشمنی بود و منتظر مستمسک بود. من گفتم به هر وسیله که شده باید قائم مقام را ساکت و قانع کنم. خیلی کوشیدم، گفت من عداوتی ندارم، می‌ترسم بعدها مسؤول و مؤاخذ شوم. گفتم چه محذوری دارید؟ گفت من می‌دانم. گفتم چه ضرری دارد؟ گفت من می‌دانم. از سرایه (دارالحکومه) با هم بیرون آمدیم. گفتم همراه او به خانه‌اش بروم شاید ملاحظه بکند و نتیجه بگیرم. در خانه‌اش رسیدم دیدم هنوز درست نشد. داخل عمارت شدیم، پای اول و پای دوم و سوم را که برداشت در پله سوم افتاد و مرد. گفتم ای قائم مقام، ای قائم مقام، ای قائم مقام. خیر، مرد و تمام شد...

بعد شروع به ساختمان کردیم. از برای مقام اعلی راه نداشتیم. راه بسیار بدی بود. خواستیم راه دیگری باز کنیم، صاحب زمین راضی نمی‌شد و به هیچ وجه قبول نمی‌کرد و دشمنان امر لاینقطع تحریک می‌کردند. بعد از دو ماه دوندگی قبول کرد، آن هم قرداچی که نزد آلمانی‌ها بود رفت و فکرش را عوض کرد. گفت قول و قرار را به هم بزن. اینها باید برای این بنا خیلی پول بدهند. آن هم به طمع افتاد. دو سه ماه کار عقب افتاد. خیلی مشکل بود. بالاخره قبول کرد. این دفعه هم باز عقلش را دزدیدند و تغییر رأی داد و ایراد تازه‌ای گرفت و قولش را شکست. درخت‌ها را خواست. گفتم بسیار خوب، درخت‌ها هم مال تو. گفت باید سیم بکشید که از زمین‌های دیگرم تخطی نشود. گفتم تو راضی شو، من به جای سیم دیوار می‌کشم. باز هم دبه زد. گفت قبول نمی‌کنم مگر این که واسطه معتبری داشته باشم. راضی می‌شوم. گفت اگر صادق پاشا ضمانت کند، دیگر هیچ حرفی ندارم واقول نمی‌زنم. قرار گذاشتیم منزل صادق پاشا ملاقات شود. آنجا رفتیم، سر ساعت هر چه منتظر شدیم از وقت مقرر مدتی گذشت، او نیامد. هوا ابر و بارانی بود. صادق پاشا خودش عقب او رفت. تمام لباسش از باران خیس شده بود و گلی شده بود. در منزلش گفته بودند 'در منزل نیست، بیرون رفته.' صادق پاشا با اوقات تلخ برگشت. من بی‌نهایت محزون شدم، نخوابیدم، چای نخوردم، غذا نخوردم، با کسی ملاقات نکردم، در تاریکی نشسته دعای حضرت اعلی را آهسته می‌خواندم، تا نزدیک صبح خوابم نبرد، دمدم صبح خواب رفتم.

قبل از ظهر که بیدار شدم استاد محمدعلی آمد که ترجمان (مترجم) قنصل آلمان با برادرزاده قنصل آلمان از صبح زود تا به حال منتظر شما هستند. برادرزاده قنصل گفت یک زمینی است متعلق به یک زن آلمانی، حاضر به فروش است. هر قدر از این زمین می‌خواهید و مورد احتیاج شما است بردارید. همان قدر که قبلاً محزون بودم مسرور شدم. با هم رفتیم به مخزن، دیدم

ورقه به خط و امضای قنسول و اوراق بيع بدون شرط حاضر است ... خلاصه معامله کردیم. بعد گفتم بروید یک دیوار بکشید و راهی باز کنید، هر قدر مخارجش بشود می‌دهم. راه باز شد و رگماً لانف عبدالحمید مقام هم ساختیم." (فاموس توقيع ۱۰۸۱، ص ۶۷)

ج ورود رمس اطهر حضرت اعلی به ارض اقدس

ورود رمس اطهر به ارض اقدس با مخاطرات همراه بود، اما نظر به نفوذ نام حضرت عبدالبهاء این مهم نیز صورت گرفت. نورالدین زین ورود رمس اطهر را توضیح می‌دهد: "در عکا شخصی بود معروف به شیخ طریقت شاذلیه ... حضرت عبدالبهاء محض تفقد احوال و ملاطفت دو سه مرتبه برای ملاقات با او تشریف برده بودند. شبی که صبح آن میعاد ورود سفینه مذکوره (کشتی بخاری کوچکی به نام جولی که حامل امانت‌الله بود) به بندر عکا بود شیخ مشارالیه وفات می‌نماید و نظر به مکان و مرکز او دوائر حکومتی و مؤسسات رسمی و از جمله دائرة گمرک کل در آن روز تعطیل و خلق در تکیه جمع و به مراسم عزاداری مشغول، کوچه‌ها و بازارها هم نوعاً ساکن و خلوت، لهذا اشیاء از سفینه خارج و داخل گمرک شد. رئیس و اعضاء و اجزاء و موظفین رسمی که باید اشیاء را فحص و تدقیق کنند هیچیک حاضر و موجود نبودند. حقیر در همان لحظه در گمرک حاضر بودم. جز یک پاسبان کسی دیگر نبود. چون پرسید و فهمید که واردین از جماعت عباس افندی هستند، این عبارت در السن و افواه خلق بود، اشاره کرد که اشیاء را بردارید و بروید زیرا مأمور معاینه موجود نه. البته به پاسبان خوش زبان وجهی داده شد و به آن سهولت و آسانی که ید قدرت الهی فراهم ساخته بود امانة الله العلی الاعلی به ید غصن اعظم و سر اکرم به مکن امن و امان و کنز جود و اطمینان رسید و تسلیم گشت..." (عهد اعلی، ص ۴۱۰)

د استقرار رمس حضرت اعلی در مقر ابدی خود

حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به محفل روحانی طهران به این موضوع تصریح می‌فرمایند: "ای یاران الهی بشارت کبری این که هیکل مطهر منور مقدس حضرت اعلی روحی له الفدا بعد از آن که شصت سال از تسلط اعداء و خوف از اهل بغضا همواره از جایی به جایی نقل شد و ابداً سکون و قرار نیافت به فضل جمال ابهی در یوم نیروز در نهایت احتفال با کمال جلال و جمال در جبل کرمل در مقام اعلی در صندوق مقدس استقرار یافت. هذا هو المرقد الجلیل و هذا هو الجدت المطهر و هذا هو الرمس المنور. لهذا قلوب احبای الهی جمیعاً مستبشر و به شکرانه این الطاف الهیه جمیع به ستایش و نیایش اسم اعظم پرداختیم. اگر چنانچه من بعد کسی روایتی یا

حکایتی نماید که اثری از هیکل مقدّس در جای دیگر است، کذاب است. قد افتری علی‌الله. این تنبیه بجهت آن است که مبادا من بعد شخص لئیمی را غرض و مرضی حاصل شود، روایت حکایتی نماید که دلیل بر آن باشد اثری از آن هیکل مکرم در جای دیگر است، فانتبهوا یا احباءالله لهذا الأمر العظیم... " (عهد/علی، ص ۴۲۰)

حضرت عبدالبهاء در لوحی که در مورد لزوم قربانی برای این توفیق عظیم صادر فرمودند، مجدداً بر این نکته تأکید می‌فرمایند که احدی نتواند بعدها ادعایی نماید: "شاید من بعد از اهل نقض و نفاق افترائی زنند و کذب و بهتانی بر زبان رانند و گویند هیکل مکرم را مقامی دیگر یا جزئی از اجزاء در موقعی دیگر. یاران الهی بدانند که حرف بهتان است و کفر و نفاق و نفاق. آن جسد مبارک مصلوب در کوه کرمل بتمامه استقرار یافت. ولی اشرار آرام نگیرند؛ یقین است بهتان زنند و ادعا نمایند که ما آن جسد مبارک را در بردیم یا نقل کردیم یا جزئی از اعضاء به دست آمد یا اجنه از دست ثابتین ربوندند. جمیع این اقوال کذب و بهتانست و آنچه حقیقت است بیان گردید." (مکاتیب ج ۱، ص ۲۹۳)

هـ هزینه مقام اعلی

در خصوص تأمین مخارج مقام اعلی در زمان حضرت عبدالبهاء جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی اشارتی دارد که حضرت عبدالبهاء قسمتی از آن را از محل فروش قطعه زمینی تأمین نمودند. حاجی می‌گوید: "ملکی را در ایام اشراق مرکز میثاق به قیمت بسیار کمی خریده بودند و یک به ده ترقی کرده بود و به قاعده و حکم کتاب اقدس تقسیم فرمودند. پنج قسمتش را به ناقضین عنایت فرموده بودند. آنها فروختند و صرف تعارفات و ضیافات ولایم نمودند. و نفوسی را از حضرت مولی الوری و امرالله رنجانیدند ... حضرت عبدالبهاء ماسواه فداه فروختند و صحیحاً نمی‌دانم نزدیک به هزار لیره صرف ارتفاع مقام اعلی فرمودند و قریب دو هزار لیره هم احباب تقدیم نمودند و صرف مقام شد." (بهجت/الصدور، ص ۳۸۱)

حضرت عبدالبهاء در مورد کمک خانم هرست اشارتی می‌فرمایند: "چون مسس هرست پانصد لیره برای تعمیر راه مقام اعلی داده بود من به ازای آن انگشتر گرانبهائی که به نقش طبیعی مزین بود ... برای او فرستادم." (اسرار/آثار، ج ۱، ص ۲۱۴ به نقل از بدایع/آثار)

اما جناب فاضل مازندرانی به بهای زمین اشاره‌ای دارد: "اراضی مقام اعلی را غصن اعظم عبدالبهاء در ابتدا به ذراعی ۲۶ فروش و بقیه را ۲۰ فروش خریدند و اکنون قیمت آن اراضی به نیم میلیون لیره فلسطین تخمین زده شد." (اسرارالآثار، ج ۴، ص ۳۸۲)

و ساخت مقام اعلی

حضرت عبدالبهاء در مورد مشکلات زمان ساخت مقام اعلی می فرماید: "در زمانی که حکومت مستبد، ناقضین مانع، اشکالات داخلی و خارجی حاضر، در ببحوحه این همه معرکه من این مقام اعلی را ساختم، به قسمی که در آن صفحات کم عمارتی به آن محکمی دیده می‌شود. خیلی امر مشکلی بود، محال و مستحیل به نظر می‌آمد. متصل از عبدالحمید تلگرافات می‌رسید که چه خبر است." (نطق مبارک در پورت سعید)

ز توصیف مقام اعلی

حضرت عبدالبهاء زمانی که حضرت ورقه علیا به حيفا تشریف برده و مدتی اقامت کرده بودند، در مکتوبی خطاب به ایشان می‌فرماید: "یا شقیقتی الروحانیة شما به عنوان سه چهار شب به حيفا رفتید. حال معلوم می‌شود که روحانیت مقام اعلی روح و ریحان بخشیده، قوه مغناطیس جذب نموده و البته ما را نیز یاد خواهید نمود. فی الحقیقه روحانیت مکان و لطافت هوا و طراوت فضا و عذوبت ماء و ملاحه صحرا و حلاوت منظر دریا و نفحات قدس ملکوت اعلی در آن حظیره القدس^{۱۵} جمع شده، حق با شماست... (بهائیه خانم، حضرت ورقه علیا، ص ۱۵)

ح قربانی به جهت استقرار رمس مبارک

حضرت عبدالبهاء برای توفیقی که در استقرار رمس مبارک به دست آمد فرمودند که قربانی لازم است. در این ماجرا احبای نیریز گوی سبقت از همگنان ربودند و موفق به تقدیم این قربانی به عدد حروف حی شدند. در لوحی می‌فرماید: "ای یاران الهی در این ایام نیریز خونریز گشت. نفوسی مقدسه از یاران الهی جانبازی نمودند و در سبیل نور مبین به قربانگاه عشق شتافتند. از این جهت چشم گریان است و دل بریان ... ای یاران عبدالبهاء در این ایام به حُسن القضاء و تأیید رب السّموات العلی و توفیق ملکوت لایری هیکل مقدس حضرت اعلی در جبل کرمل حيفا در مقام معلوم استقرار یافت. لهذا قربانی لازم و جان فشانی واجب. احبای نیریز از این جام لبریز سرمست شدند و به چوگان همت گوی سبقت از این میدان ربودند." (مکاتیب، ج ۱، صص ۲۹۱-۲۹۲)

ج - سایر موارد

۱- القاب و نعوت حضرت اعلی در آثار حضرت عبدالبهاء

معمولاً احباء با چند لقب مشهور حضرت اعلی آشنایی دارند که بیش از سایر موارد تکرار می‌شود، مانند حضرت باب، حضرت اعلی، نقطه اولی، ربّ اعلی، و گاهی نقطه بیان. اما در آثار حضرت عبدالبهاء در موارد خاصّ القاب و نعوت دیگری نیز به کار می‌رود که به چند مورد در اینجا اشاره می‌شود:

زمانی که عظمت آن حضرت را بیان می‌کنند از نعوتی چون "حقیقة التوراء، الكلمة الجامعة العلیا، الایة الكبرى، الهویة الساطعة اللئلا، النقطة الاولى، جمال الأعلی" (مکاتیب، ج ۱، ص ۲۲۰)، و نیز "أفتاب جهان بالا، مطلع ربوبیت" (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۱۲۹) و "ربّ اعلی جمیع امم" (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۱۳۴) و "مظهر ربوبیت عظمی" (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۱۳۰) استفاده می‌کنند و در جای دیگر از نورانیت آن حضرت سخن می‌گویند: "کینونة العلی، ذاتیة التناء، مصباح الملاً الأعلی" (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۱۰۲) و در جای دیگر "الهیکل التورانی، المظهر الرّحمانی و الغائب الجسمانی الذی ظهر من الجزيرة الخضراء" (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۲۰۹) می‌گویند و در کلامی دیگر ایشان را "مصباح الهدی، مشکاة سراج الملاً الأعلی، مطلع نیر الاوج العلی، مشرق نور الملکوت الأبهی، مظهر آیاته الكبرى، مطلع الاشراق فی آفاق الملاً الأعلی" (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۲۳۴) و در لوحی دیگر "کوکب تابناک، نیر افلاک" (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۱۹) و در جایی "نور هدی" (محاضرات، ج ۲، ص ۱۰۹۷) و در لوح احبای نجف‌آباد "نقطه حقیقت، صبح نورانی، کوکب لامع افق حقیقت، مبدع فیوضات و مرکز تجلیات" (مائده آسمانی، ج ۵، ردیف ق، باب ۲) می‌نامند و نسبت به حضرت بهاء‌الله "مبشّره الفرید" (همان، ص ۱۳۹) و "مطلع انوار اسم اعظم" (خاندان افغان، ص ۱۹۱) می‌خوانند. در مناجاتی صادر از قلم میثاق نعوت و القاب متعدّد ذکر شده است: "الكلمة العلیا"، "المركز الأعلی"، "شمس الضحی الساطعة علی کلّ الأرجاء و الأنحاء"، "مظهر نفس" الهی، "مطلع ارادة" سبحانی، "معدن حکمت" ربّانی، "مركز وحدانیت" خداوندی، "مصدر فردانیت" الهی، "مهبط آیات" یزدانی، "معدن اسرار" ذات الهی، "مصدر انوار" ذات ازلی (مکاتیب، ج ۳، ص ۱۶۵). در لوحی دیگر از طلعت اعلی به عنوان "جوهر وجود، آن حقیقت نورانیّه و کینونت صمدانیّه و لطیفه ربّانیّه..."

^{۱۶} یاد کرده و در مقامی ایشان را "قائم آل عبا" (محاضرات، ج ۲، ص ۱۰۹۷) خوانده‌اند و در خطاب به خادم بیت، آقا سید جلال، او را "خادم بیت سلطان وحدانیت" (خاندان افغان، ص ۲۲۶) می‌خوانند.

۲- موعود بیان

بر خلاف سایر ادیان که به نفس موعود به تلویح اشاره نموده‌اند، در امر بابی این موضوع نه تنها به تصریح ذکر شده، بلکه حضرت اعلی به انحاء مختلف تشبیه به آثار نازله از قلم آن حضرت برای نفی موعود را صریحاً نهی فرموده‌اند. حضرت عبدالبهاء به صریح بیان می‌فرمایند که حضرت اعلی از زمان ظهور مطلع بوده‌اند، بقوله الاحلی: "این معلوم است که حضرت نقطه اولی نفس مقدسه روحی لرتبه الفداء واقف بر یوم ظهور و جمال موعود و سر مکنون و رمز مصون بودند." و در ادامه در رد هر گونه شبهه که چرا اینقدر در آثار مبارک تصریح شده که به واحد بیانی محتجب نشوند، می‌فرمایند: "این تصریح بجهت تأکید است تا مبدا نفسی اعتراض نماید که فلان شخص چون موقن به این ظهور اعظم نشد، محل شبهه و ریب است."^{۱۷}

حضرت عبدالبهاء در مواضع مختلف به این موضوع اشاره کرده‌اند. در لوحی می‌فرمایند: "جمع ملل در یوم ظهور نور رحمن متمسک به ظواهر آیات کتاب گشتند و از فیض یزدان خود را بی بهره و نصیب نمودند، این سهل است، اکثر علما از کتب استنباط فتوی بر قتل سلاطین وجود و انوار غیب و شهود نمودند. اما آن ملل اگر محتجب از ملیک آفاق گشتند، چندان جای تعجب نبود، زیرا وصایای صریح واضح در کتب و نصایح مکمله در صحف مثل بیان نبود. اما حضرت اعلی روحی له الفداء از برای نفسی محل توقّف نگذاشتند، به کلی پرده برداشتند و به صریح عبارت در جمع بیان فرمودند که مقصد از جمع الواح و زبر آن نیر اعظم است، زینهار به صریح کتاب و تأویل خطاب و اشارات آیات محتجب از آن نیر آفاق نگردید. آیا چنین وصایا و نصایحی در تورا و انجیل یا فرقان جلیل موجود؟ لا والله." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۱۴۷)

در لوحی دیگر، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "ای ثابت بر پیمان در جمع صحف و الواح الهی که از حضرت نقطه اولی روحی له الفداء نازل حجت کلیه آیات الهیه است و در جمع الواح بیان بظهور من‌یظهره‌الله بشارت فرموده و ظهور آن نیر اعظم را به هیچ شرطی مشروط نفرموده، بلکه جمع امور را منتهی به تحریص و تشویق ایمان به جمال رحمن فرموده. بیان را مطالعه نمایند؛ در هر

فصلی از فصول به آن منتهی گردد که مبدا در یوم ظهور نفوس محبوب مانند و معاذالله به نفس بیان احتجاج و اعتراض بر جمال رحمن کنند.^{۱۸۱}

الف نهی از تشبث به واحد بیانی

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "اما موعود بیان، حضرت اعلیٰ روحی له الفدا چنان واضح و آشکار فرمودند که از برای نفسی نه سرآ، نه چهارآ، نه باطنآ، نه ظاهرآ، نه معنی، نه صورۀ عذر و بهانه‌ای باقی ماند. به نصّ صریح می‌فرماید "ایاک ایاک أن تحتجب بالواحد البیانیّه او بما نزل فی البیان. " ملاحظه فرمائید که می‌فرماید مبدا به بیاناتی که در آثار نقطه اولی است از او محتجب شوید، یعنی بگویی که در بیان چنین فرموده و چنان منصوص است و همچنین می‌فرماید که مبدا بواحد اول از او محتجب شوی و واحد اول نفس حضرت اعلیٰ روحی له الفداء و هیجده حروف حی است ... ملاحظه گردد که چه قدر تأکید فرموده و می‌فرماید که در یوم ظهور جمال مقصود مبدا نظر به من کنید که من تصدیق می‌نمایم یا نه و به سبب من محتجب از او گردید؛ یعنی اقبال و تصدیق من و حروف حی را منوط و مشروط ندانید. این معلوم است که حضرت اعلیٰ روحی له الفداء مبشّر به جمال قدم بودند و مروج آثار او. استغفرالله نسیان به آن عالم پاک راه ندارد تا چه رسد به عصیان. این که می‌فرماید مبدا به من از او محتجب شوید تصوّر محال است. با وجود این بجهت تأکید می‌فرماید و تصریح می‌کند تا نفسی من بعد نگوید اگر این امر حق بود و این موعود موعود بیان البتّه مرآت قبول می‌نمود و اعتراف می‌کرد و همچنین مبدا محتجب به بعضی ظواهر بیان شوند. (مکاتیب، ج ۱، ص ۳۵۰)

ب بشارت حضرت اعلیٰ به ظهور بعد

بیانات حضرت اعلیٰ در باره ظهور بعد که به من یظهره‌الله نامیده‌اند در آثار عدیده نازل شده است. حضرت عبدالبهاء در جواب نفسی که از هیکل مبارک اینگونه آثار را خواسته فرموده‌اند: "من شب و روز دقیقه‌ای آرام ندارم ... والاّ خود می‌نگاشتم و از قضا بیان عربی و کتاب اسماء و پنج شأن حضرت اعلیٰ در این سفر حاضر نیست که بیانات حضرت اعلیٰ در حق من یظهره‌الله عیناً از بیان و سایر الواح حضرت اعلیٰ روحی له الفداء نقل شود." (مائدة آسمانی، ج ۵، ردیف ف، باب چهارم)

حتی برای این که ظهور من یظهره‌الله سریعاً به شرق و غرب انتقال یابد، ابداع وسایل مخابراتی را اراده فرمودند. طلعت میثاق اشارتی به این موضوع دارند: "حضرت اعلیٰ روحی له الفداء فرموده‌اند

که خلق باید اسباب سرعت مخابره فراهم آورند تا خبر ظهور من یظهره الله بکمال سرعت در آفاق منتشر شود. " (مائدة آسمانی، ج ۵، ردیف پ، باب اول)

ج آثار حضرت اعلی مشروط به تأیید موعود بیان است

هر آنچه که از قلم ربّ اعلی نازل شده موکول به تأیید من یظهره الله است. از این موضوع عظمت مقام موعود بیان واضح و مشهود است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "الحمد لله که حضرت اعلی روحی له الفداء حجابی نگذاشتند و سدها را بنیان برانداختند. جمیع بیان عیان من یظهره الله است و جمیع امور مشروط و منوط به تصدیق آن سازج وجود..." (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۹۸)

بدین لحاظ کتاب بیان در ظهور حضرت بهاء الله منسوخ گردید و حتی طبع و ترجمه آن را طلعت میثاق قبل از انتشار کتاب اقدس جایز ندانستند: "باید کتاب بیان را بعد از انتشار کتاب اقدس در جمیع جهات ارض و اقالیم عالم نشر داد تا خواننده بداند که آن احکام شدید منسوخ و مفسوخ است و پیش از انتشار کتاب اقدس و ترجمه اش و شهرت احکامش، نشر کتاب بیان جایز نه." (مائدة آسمانی، ج ۲، باب ۱۱)

د تعیین صریح موعود بیان

واضح است که هر مظهر ظهوری عهد مظهر ظهور بعد از مؤمنین به خود می گیرد و آنها را ملزم به ایمان به او می فرماید. در این مورد نیز حضرت اعلی عهد جمال مبارک را گرفتند. طلعت میثاق موعود بیان را ذکر می فرمایند: "حضرت باب عهد و میثاق جمال مبارک را از جمیع اهل بیان گرفت که در یوم ظهور من یظهره الله و سطوع انوار بهاء الله مؤمن و موقن شوند و به خدمت پردازند و اعلاء کلمة الله نمایند." (مکاتیب، ج ۳، ص ۴۱۱)

کسانی که ایمان آوردند به بیان مبارک "از ظلمات نقض اهل بیان نجات یافتند" و در زمره نفوس ثابت و صادق قرار گرفتند و جمال مبارک آنها را "از مجالست و معاشرت ناقضان عهد حضرت باب منع فرمودند که نفسی نزدیکی به آنان نکند زیرا نفسشان مانند سمّ ثعبان می ماند، فوراً هلاک می کند" و دوری گزیدن از چنین نفوسی را "اقرّب طرق مرضات الهی" ذکر کردند. (مکاتیب، ج ۳، ص ۴۱۲)

در اثری صریحاً ذکر شده است: "جمال مبارک روحی لاجبائّه الفداء من یظهره الله موعود جمیع کتب و الواح حضرت باب است." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۹۸)

در لوحی از قلم میثاق نازل: "صبح هدی چون از افق اعلی طلوع نمود پرتوش بشارت کبری بود و مزدهاش ظهور جمال ابهی و در احسن القصص قیوم اسماء واضح من دون خفا در جمیع بیان جمیع امور منتهی به این ذکر ابداع احلی «ان یوم القیامه من اول ما یطلع شمس البهاء الی ان ینغرب»..." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۱۴۵)

در یکی از خطابات مبارک می‌فرمایند: "در ایامی که در میان خلق بودند در جمیع اوقات بشارت به بهاء‌الله می‌فرمودند و در جمیع الواح و کتب ذکر بهاء‌الله نمودند و بشارت به ظهور بهاء‌الله دادند که در سنه نه هر خیری می‌یابید، در سنه نه سعادت کلی حاصل می‌کنید، در سنه نه به لقاء‌الله فائز می‌شوید." (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۲۷۳)

یکی از موارد جالبی که در آثار حضرت اعلی موجود و حضرت عبدالبهاء آن را اشاره به جمال مبارک می‌دانند، تحیات چهارگانه است. جناب فاضل مازندرانی اشاره دارند که بعد از صعود جمال ابهی و جلوس حضرت غصن اعظم بر مسند میثاق، احبای ثابتین قصد نمودند تحیت الله ابهی را به الله اعظم تغییر دهند و این موضوع باعث اختلاف بین احباب شد (اسرارالآثار، ج ۴، ص ۳۴۳). حضرت عبدالبهاء در لوحی به توضیح تحیات پرداخته طالب رفع اختلاف بین احباب گردیدند: "در مسئله تحیت، این چهار تحیت از حضرت اعلی روحی له الفداست و مقصد از هر چهار جمال قدم روحی لاحبائه الفداست نه دون حضرتش. و اجراء هر چهار جائز و نص مانع از تلفظ یکی از اینها موجود نه. پس اگر نفسی هر یک را تلفظ نماید از دین‌الله خارج نگردد و مورد لوم و طعن و ذم و قدح نشود و تعرض جائز نه و اعتراض نباید نمود. چه که هر چهار تحیت در کتاب الهی وارد. ولی ایوم بانگ ملاً اعلی «الله ابهی» است و روح این عبد از این نداء مهتر. هر چند مقصود از «الله اعظم» نیز جمال قدم روحی لاحبائه الفداست چه که او است اسم اعظم و نیر اعظم و ظهور اعظم. اما این تحیت «الله ابهی» کوس ربوبیت جمال غیب احدیت است که در قلب امکان تأثیر نماید." (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۴۵)

۳- انطباق بشارات با ظهور حضرت اعلی

حضرت عبدالبهاء در موارد مختلف در حین اشاره به مقام حضرت اعلی به عنوان قائم موعود بشاراتی را با ظهور هیکل مبارک انطباق داده‌اند. در موردی در جواب سؤالی از آیه قرآنی "اتیناک سبعا من المثانی" آن را بشارت به ظهور بعد دانسته‌اند بقوله الاحلی: "حقیقت معنی مقصد سرب احدیت است و فیض رحمانیت و آن بشارت به ظهور بعد است که ذوالحروف السبع تکرر پیدا کرده

است. حروف سبع اول علی محمد و سبع مکرر حسین و علی است. این است معنی سبع مثانی یعنی هفتی که دوباره تکرر یافته." (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۱۹۳)

در فصول ۱۰، ۱۱ و ۱۳ کتاب *مفاوضات* قسمت‌هایی از کتب عهد عتیق را تبیین فرموده و با ظهور حضرت اعلی انطباق داده‌اند. در توضیح آیه سیزدهم از باب هشتم کتاب دانیال نبی می‌فرمایند: "... تعبیر رؤیای دانیال در سنه ۱۸۴۴ میلادی واقع شد و آن سنه ظهور حضرت اعلی بود بنص خود دانیال. ملاحظه نمائید که به چه صراحت سنه ظهور را معین می‌فرماید و دیگر اخبار ظهور از این صریح‌تر نمی‌شود." (مفاوضات، ص ۳۳) در تبیین آیه ششم از باب دوازدهم کتاب دانیال نیز، سنه ۱۲۶۰ هجری قمری را استخراج می‌فرمایند (مفاوضات، ص ۳۴). اما در تفسیر باب یازدهم از مکاشفات یوحنا که از کتب عهد جدید می‌باشد، تحقق نبوت را به صورت ظاهر و معنی، هر دو، اثبات فرموده‌اند. در این باب از مکاشفات یوحنا اشاراتی را به ظهور حضرت محمد و تبعیت حضرت علی تعبیر فرموده و در ادامه آن امتداد دور اسلام تا ۱۲۶۰ سال را اثبات کرده می‌فرمایند: "... بعد از سه روز و نیم که به اصطلاح کتب مقدسه ۱۲۶۰ سال است دوباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات رحمانیه و فیوضات روحانیه به ظهور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدوس تجدید شد و نفحات قدس وزید و انوار حقیقت تابید." (مفاوضات، ص ۴۳)

در فصل ۱۳ *مفاوضات*، باب دوازدهم از مکاشفات یوحنا تفسیر شده و با ظهور ربّ اعلی انطباق یافته است. به *مفاوضات* مبارک صفحات ۵۲-۵۶ مراجعه نمایید.

در کتب زرتشتیان نیز بشاراتی به ظهور حضرت اعلی موجود است. به آنچه که در آثار حضرت عبدالبهاء انعکاس یافته اشاره می‌شود: "مژده‌هایی که وخشور و خشوران وعده داده بودند جمیع تحقق یافت. هوشیدر مه بامی حضرت اعلی روحی له الفداست، شاه بهرام حضرت بهاءالله." (باران پارسی، ص ۴۰۳)

۴- آثار حضرت اعلی

در خصوص آثار حضرت اعلی به چند نکته مختلف اشاره می‌شود:

الف جمع آوری آثار حضرت اعلی

حضرت عبدالبهاء سعی در جمع‌آوری آثار حضرت اعلی داشتند. در لوحی می‌فرمایند: "جمع نسخه‌های عکس که از خطوط حضرت اعلی ... گرفته شده هر قدر ممکن است به دست آرند و به

تدریج ارسال دارند و اگر بتوانند نسخه اصلی را به دست آرند بسیار مقبول و مرغوب." (یاران پاریسی، ص ۲۴۶)

علت این اقدام را در لوح دیگری بیان می‌فرمایند: "ای سفیدوش خوش دلکش عکس‌های توقیع حضرت اعلی رسید. روی تو سفید. اگر بتوانی اصل توقیع را که به خط حضرت است به دست آری ولو مبلغی تا پانصد تومان داده شود بسیار بجاست و خدمتی عظیم به امر است؛ زیرا آن توقیع مبارک جائز نیست در دست خلق باشد و آن مبلغ را جناب امین می‌دهد." (یاران پاریسی، ص ۴۸۰)

هیکل مبارک از پرداخت مبلغی برای تهیه آن ابدأ ابا نداشتند: "در خصوص اخذ اصل توقیع حضرت اعلی بسیار بکوشید ولو مبلغی صرف نمائید." (یاران پاریسی، ص ۲۴۸)

علت دیگری که برای این اقدام خود بیان می‌فرمایند اختلاف اقوال بود: "در خصوص عکس توقیع حضرت اعلی به محمدشاه و مکتوب ناصرالدین شاه البته همت نمایید. چون در این قضیه روایات مختلفی در السن و افواه است و نفس توقیع و مکتوب ناصرالدین شاه دافع اوهام. لذا آنچه بتوانید از این عکس به دست آرید و جسته جسته بفرستید و اگر ممکن اصل توقیع را به دست آرید و ارسال فرمایید. این خدمتی عظیم به آستان حضرت بیچون است." (یاران پاریسی، ص ۱۰۷ / محاضرات، ج ۱، ص ۱۵۸)

ب استناد به آثار حضرت اعلی

در آثار حضرت عبدالبهاء گاه مشاهده می‌شود که به بیانات مبارکه حضرت اعلی استناد می‌فرمایند. چند مورد ذکر می‌گردد:

- مظلومیت جمال مبارک در لوحی خطاب به جناب مجذوب می‌فرمایند: "هر زمان که سوره یوسف می‌خوانی چون در احسن القصص یعنی تفسیر سوره یوسف حضرت اعلی روحی له الفداء یوسف را به یوسف حقیقی، جمال مبین، تفسیر فرموده‌اند و به سیدنا الاکبر تعبیر نموده‌اند، هر دم بخوانی گریان گردی و بر مظلومیت جمال مبارک سوزان و بریان شوی." (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۱)

- لزوم ترک دخان در لوح تنزیه و تقدیس از قلم میثاق نازل: "حضرت اعلی روحی له الفداء در بدایت امر بصراحت منع فرمودند و جمیع احباء ترک شرب دخان نمودند. ولی چون زمان تقیه بود هر نفس که از شرب دخان امتناع می‌نمود مورد اذیت و جفا می‌شد، بلکه

- در معرض قتل می آمد. لهذا احباء بجهة تقیه بشرب دخان پرداختند. " (مکاتیب، ج ۱، ص ۳۲۷)
- اشتیاق حضرت اعلی به ملاقات شهداء در عالم بالا در لوحی در خصوص یکی از احباء که به شهادت نائل آمده بود می فرمایند: "حضرت اعلی روحی و روح من فی الوجود له الفداء در قیوم اسماء می فرماید تالله الحق ائی لحروریة ولدتنی البهاء فی قصر من الیاقوت الرطبة الحمراء و ائی و من فی الفردوس لمشتاق لنفس قتلت فی سبیلہ." (مکاتیب، ج ۵، ص ۳۴)
- طلب بلایا در لوحی از کلک میثاق نازل: "بلا را باید بدعا از خدا خواست و مصائب را بجان و دل باید آرزو داشت. حضرت اعلی روحی له الفدا می فرمایند "خدایا اگر بلایا سبیل تو نبود ابدأ قبول نمی نمودم که به این عالم آیم و در قمیص جسمانی در آیم." (منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۳۱)
- توضیح در مورد معنای اجنه در لوحی می فرمایند: "اما قضیه اجنه و غول و آل؛ آنچه در کتب آسمانی نازل معنی دارد و آنچه در افواه عوام، جمیع اوهام محض است. مراد از اجنه نفوس خفیه است که ایمان و یا افکارشان ظاهر و مشهود نیست. حضرت اعلی می فرمایند "الجن من استجن فیہ نار النفی..." (یاران پارسی، ص ۱۲۸)
- ارض حمراء و کثیب حمراء در لوح میرزا فضل الله ابن بنان الملک شیرازی می فرمایند: "ارض حمراء و کثیب احمر، مقصد مقام قضاست. زیرا در اصطلاح اهل الله بیضا مقام مشیت است و خضراء مقام قدر است و حمرا مقام قضاست و صفراء مقام امضاء. پس ارض حمراء مقام شهادت کبری است. این است که حضرت اعلی روحی له الفدا در احسن القصص خطاباً به جمال مبارک می فرمایند "یا سیدنا الاکبر قد فدیته بکلی لک و ماتمنیت الآ القتل فی سبیلک..." (محاضرات، ج ۱، ص ۹۷۹)
- در مورد الوان و تغییر آن بر حسب عقیده شیخ مرحوم فرمودند: "این اصطلاح شیخ مرحوم است. ابیض مقام مشیت است زیرا به هر لونی بخواهی در می آید. لون احمر مقام قضاست، لون اصفر اراده، لون ازرق قدر. النقطة البیضاء مراد مقام مشیت است ... نقطه اولی در احسن القصص ذکر می نماید "تالله قد ولدتنی البهاء فی قصبه یاقوت الرطبة الحمراء ... این مقام قضاست." (محاضرات، ج ۱، ص ۹۸۰)

- در خصوص عظمت يوم ظهور جمال قدم و توانایی نفوس مؤمن به آن حضرت به بیان تفاسیر و تعبیر می‌پردازند: "تأییدات غیبیه وصول یابد و انکشافات معنویّه حصول پذیرد، قطره حکم دریا گیرد و ذره جلوه آفتاب نماید. حضرت اعلیٰ روحی له الفداء می‌فرماید: " لو أرادت نملة أن یفسر القرآن من ذکر باطنه و باطن باطنه لتقدر لأنّ السرّ الصمدانیة قد تلجج فی حقیقة الکائنات. " چون مور ضعیف را چنین استعداد لطیف حاصل، دیگر معلوم است که در ظلّ فیوضات جمال مبارک روحی لأجائنه الفداء چه عون و عنایت حاصل گردد و چه تأیید و الهام متواصل شود. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۰۸)

- معنای افق اعلیٰ و ملکوت ابهی در لوحی از قلم میثاق نازل: "ای سائل جلیل از افق اعلیٰ و ملکوت ابهی سؤال نموده بودید. حضرت اعلیٰ «أنتی أنا حیّ فی الافق الأعلیٰ» فرمود و از جمال مبارک «و نریکم من افقی الأبهی» در الواح نازل ... افق ابهی و ملکوت اعلیٰ عبارت از عالم الهی و جان رحمانی مقرّ سلطنت روحانی و کامرانی احبّای رحمانی است. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۳۴)

ج تبیین آثار حضرت اعلیٰ

جنبه‌ای از آثار حضرت عبدالبهاء، تبیین توافیق حضرت اعلیٰ است. این تبیینات از کلمه ساده "باب"، یکی از القاب حضرت اعلیٰ شروع می‌شود،^{۱۹} و به تفسیر آیاتی از قیوم‌الاسماء ختم می‌گردد.

جناب فاضل در مورد تفسیر آیه‌ای از قیوم‌الاسماء نوشته‌اند، "و از مولی‌الوری عبدالبهاء بیانی مفصّل به عربی در تفسیر آیه‌ای از آن یا قرّة‌العین فاضرب علی اهل المدينة الخ صادر گردید که در مقدمه آن چنین مکتوب بود «هذا ما جرى من قلم الغصن الأعظم بلسان القوم فی تفسیر الآیة بما امر من الله مالک القدم هو الله تعالی شأنه العظمة الحمد لله الذی...» " (اسرار‌الآثار، ج ۴، ص ۴۹۴)^{۲۰}

این لوح به رغم آن که هم‌ردیف با الواحی نظیر بسم‌الله و تفسیر آیه روم و تفسیر کنت کنز قرار دارد، چندان مطمح نظر اهل بهاء قرار نگرفته است. این لوح در زمان حیات جمال ابهی و به اذن ایشان سمت تحریر یافت زیرا در متن لوح است: "ولکن لما اشرفت شمس الاذن و الامر من افق مشیة الله ربّ الأرباب و رأیناک السائل الآمل لدى الباب ... لذا هاجت إبحر المحبّة فی قلبی و سالت اودیة الشوق فی فؤادی و اردنا أن نذکر للمنقطعين من اهل البهء ما یقرّبهم الی ساحة

الكبريا... " يعنى همين كه شمس اجازه از جمال قدم طالع شد و تو را در درگاه حضرتش جوينده يافتيم، محبت در قلبم شراره كشيد و سر آن دارم تا براى منقطعان اهل بهاء مطالبى برگويم كه آنان را به ساحت كبريا نزديك نمايد.

اين اثر با خطبه‌اى آغاز مى‌شود كه سراسر اشارات مليح به آثار و توابع حضرت باب اعظم دارد: "النقطة الاولى الظاهرة بالباء طراز الختم الاسمية المهيمنة على الأسماء ثم قسمه قسمين بالسّر السمستّر بين الأمرين" كه اشاره بديع به توقيع كبير كتاب الأسماء است كه در آن حضرت باب، مشيت اوليه را به نام نقطه اوليه ياد مى‌دارند كه با حرف باء ظاهر مى‌شود و شروع اسماء و ختم آن نيز هست. البته شروع اسماء الهى با بهاء است و اين گفته حضرت عبدالبهاء اشاره به شرح القصيدة سيد كاظم دارد.^{۲۱}

يا در همان خطبه كه مى‌فرمايند: "الحمد لله الذى جعل النفحة الاولى بشارة لاهل البهاء المستقرين على الفلك الحمراء و الاخرى فتنة لاهل البيان الذين تمسكوا بغير ما أنزله الرحمن و تعقبوا اهل الفرقان" يعنى سپاس خدايى را مى‌سزد كه نفحه نخست را بشارتى براى اهل بهاء مقرر فرمود كه كسانى هستند كه بر فلك احمر ساكنند و نفحه دوم را فتنه و آشوب اهل بيان قرار داد كه پى اهل فرقان رفتند و از حق گذشتند. اشاره نخست در اين بيان، راجع به قيوم الأسماء و نيز كتاب الأسماء است كه در آنجا اهل بهاء را ساكن فلك حمراء مى‌دانند و حضرت ولي‌امرالله در ضمن توقيعى به آن اشاره کرده‌اند. (بنگرید به ملكة كرم، ص ۲۳)

بعد از خطبه، حضرت عبدالبهاء به اين نکته بسيار لطيف اشاره مى‌فرمايند كه در اين احيان، تفسير جايى ندارد زيرا عالم مكاشفه الهى چنان مفتوح است كه "اذا لا تحتاج الى التفسير مع هذا الكشف و الشهود" يعنى با اين عالم كشف و شهود نيازى به تفسير نيست. و بعد مى‌فرمايند كه با ظهور اين مواهب الهى چگونه ناس غافلند و در پى آن، مناجاتى مى‌فرمايند كه مغفرت الهى شامل حال عباد گردد. بعد مى‌فرمايند در لابلای كلمات حضرت اعلى چنان حقايقى نهفته است كه شرحها لازم دارد و اختصار در شأن آن نيست. با اين همه جوهر مطلب را معلوم مى‌فرمايند. نخست راجع به قرّة العين مذكور در قيوم الأسماء شرح مى‌دهند كه منظور جمال ايهى است: "يا قرّة العين يا من قرّت عيون كلّ الأشياء بمشاهدة جمالك و انجلى ابصار كلّ العوالم عند اشراق انوار طلعتك." بعد، به شرح آية مزبور از قيوم الأسماء مى‌پردازند: "فاضرب لاهل المدينة ضرباً على المثلين فى النفسين" و اين دو نفس را يكي عنصر نور و مظهر ظهور و ديگرى را عنصر نار و مظهر انكار تفسير

می‌فرمایند. و بعد به تفسیر بیان حضرت اعلی می‌رسند: "قد قدر الله لاحدهما حول الباب جنتین من الشجرین المرتفعین" که این دو جنت را دو بخش نام مبارک یا تریع و تثلیث می‌فرمایند (علی محمد یا حسین علی) و دو شجر را مقام ظاهر و باطن دوره ظهور تعبیر می‌فرمایند. و بعد این بیان حضرت اعلی "احدهما یسقی الماء فی الحوضین" را به ماء تجلی تفسیر می‌فرمایند. به همین ترتیب سایر مندرجات بیان حضرت اعلی را تفسیر ملیح می‌فرمایند که مراجعه به آن بسیاری از حقایق امر بهائی را معلوم می‌دارد.

مورد دیگر، توضیح بیانی از حضرت اعلی است. حضرت اعلی می‌فرمایند: "نظر کن در امت داود؛ پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آن که به کمال رسیدند. بعد که موسی ظاهر شد قلیلی که از اهل بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند..." (اسرارالآثار، ج ۴، ص ۱۰۹) حضرت عبدالبهاء در توضیح داودی که به بیان حضرت اعلی قبل از حضرت موسی بوده چنین می‌فرمایند: "در الواح حضرت اعلی ذکر داودی است که پیش از حضرت موسی بود. بعضی را گمان چنان که مقصود داود بن یسا است و حال آن که حضرت داود بن یسا بعد از حضرت موسی بود. لهذا مغلین و معرضین که در کمین‌اند این بهانه را نمودند و بر سر منابر استغفرالله ذکر جهل و نادانی کردند. اما حقیقت حال این است که دو داود است. یکی پیش از حضرت موسی، دیگری بعد از حضرت موسی ... در این عبارت که مرقوم نمودید مقصود داود بن یسا است و تقریباً دو هزار و چند عصر و قرن پیش از حضرت اعلی بود. ظهور خامس که می‌فرماید یکی خود حضرت داود است، دیگری حضرت مسیح، دیگری حضرت رسول، دیگری حضرت اعلی، و خامس جمال مبارک. زیرا در ایام حضرت اعلی روحی له الفدا مشهور آفاق گشتند." (اسرارالآثار، ج ۴، ص ۱۱۰)

در موردی نیز به آثار حضرت اعلی ایراد گرفته شده که چرا بین ظهور حضرت موسی و حضرت مسیح را پانصد سال فرموده‌اند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "اما پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت مسیح در الواح حضرت اعلی منصوص است، از غلط کاتب است. اصل هزار و پانصد بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر الواح هزار و پانصد منصوص." (اسرارالآثار، ج ۴، ص ۱۱۱)

مورد دیگر استناد به بیان حضرت اعلی در مورد جناب قدّوس است، اگرچه با بیان مشابه در آثار جمال مبارک و حضرت ولی‌ام‌الله تفاوت دارد، بقوله الأحملی: "یکی از آن حروف حیّ حضرت قدّوس است که حضرت اعلی روحی له الفداء بنصّ صریح می‌فرماید که سیزده واحد از مرایا در

ظلّ حضرت قدّوسند.^{۲۲} در بیان دیگر، در لوحی خطاب به عمّه خود، حتی نام کتاب را ذکر می‌فرمایند: "و از جمله حروفات جناب قدّوس‌اند که بنصّ بیان سیزده واحد مرآت در ظلّ او هستند." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۸۴)

۵- مدعیان من یظهروه‌اللّهی

همانطور که اشاره شد، چون بابیه بنا به بشارت صریح حضرت اعلی، منتظر ظهور من یظهروه‌الله بودند، نفوسی چند چون خود را برتر از میرزا یحیی مشاهده نمودند ادعای من یظهروه‌اللّهی نمودند. حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خود برای بهائیان مجتمع از زائرین مسافرین و مجاورین در بیت معظم خود چنین می‌فرماید: "بعد از شهادت حضرت باب ۲۵ نفر ادعا کردند که مظاهر حق‌اند، یعنی هر یک ادعا کردند که من یظهروه‌الله موعود می‌باشند و جمال مبارک به یکی از ایشان فرمود: "اگر دریا‌های سرور را می‌نوشیدی نباید کسی بر لبانت اثری ببیند." اما بیچاره متنّبّه شد و زمین را با محاسن و مژگانش جاروب کرد و سبب غفلتش این شد که در عالم رؤیا جنتی دید و از آن پرسید، گفتند بهشت موسی است و جنتی دیگر بزرگتر از آن دید و گفتند این جنت عیسی است و جنت سوم از آن محمد اکبر از دوم؛ و چهارم برای حضرت باب، اکبر از سوم بود؛ و جنت پنجم دید که اکبر از کلّ بود و آن جنت حضرت خودش بود و رؤیا را حقیقت پنداشت و خود را از اهل مراقبه و کشف انگاشت." (عهد اعلی، ص ۴۷۸/ اسرار‌الآثار، ج ۴، ص ۳۰۴/ برای اطلاع از اسامی بعضی از مدعیان به صفحه ۴۷۹ کتاب عهد اعلی مراجعه نمایید.)

یادداشت‌ها و توضیحات

۱- فی‌المثل در مقاله شخصی سیاح از قول حضرت اعلی می‌فرمایند: "در تألیفات خویش بیان می‌نماید که من از آن کتاب اعظم حرفی و از آن بحر بی پایان شبنمی هستم و چون او [من یظهروه‌الله] ظاهر گردد حقیقت و اسرار و رموز و اشارات من مشهود شود و جنین این امر در مراتب وجود و صعود ترقّی نموده به مقام احسن‌التّویم فائز و به خلعت فتبارک‌الله احسن‌الخالقین مزین گردد..."

- ۲- بهاءالله و عصر جدید، طبع برزیل، ص ۶۲: "من بنده جمال مبارک هستم. در بغداد طفل بودم. در آن زمان و مکان القاء کلمه به من فرمودند، مؤمن شدم."
- ۳- مختصری از شرح ایمانش را جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی نوشته، که در صفحه ۲۰۹ بهجت/الصدور درج است.
- ۴- ایام تسعه، ص ۱۱۴. البته حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری پنجاه هزار سال را با ظهور حضرت بهاءالله انطباق می دهند، بقوله الأملی: "و اما در آیه فرقان فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه، مقصد آن است که امور عظیمه و وقایع کلیه و حوادث بی‌نهایه که ظهور و اجرائش بمدت خمسين الف سنه است در آن یوم واحد مجری گردد. این است که در مقام دیگر در لمح بصر می فرماید و مقصود از این آیه یوم ظهور جمال ابهی است که به مقدار خمسين الف سنه است نه خمسين الف سنه." (مذکور در لوحی با مطلع "تبریز، ارومیه، جناب وحید، حضرت لسان حضور علیه بهاءالله الأبهی، هوالله ای وحید فرید نامه ۵ محرم ۱۳۲۹ رسید...")
- ۵- در لوح دیگری با مطلع "حضرت ایادی شهید سلیل اسم الله الأصدق الذی سعد الی مقعد صدق کریم علیه بهاءالله الأبهی، هوالله یا سلیل الرجل الجلیل..." اشاره به عقاید بابیه و ازلیه می فرمایند که "... در توی خانه هر دم هزار لعن به شیعه می کنند و قتل آنان را از عقائد راسخه و فریضه دین می شمردند و شما مطلع بر این مطلب هستید و آن این است که جمیع بقاع مقدسه را خراب کنند، اثری نگذارند و سوختن جمیع کتب سلف را تا یوم ظهور نقطه اولی را واجب و فرض ذمت دانند که اثری نماند و چون دست یابند ملل عالم من جمله شیعیان را گردن زنند مگر کسی که بابی شود..."
- ۶- به صفحه ۱۷ لوح شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی مراجعه کنید. جناب اشراق خاوری در خصوص اثرات نزول وحی بر حضرت رسول در قاموس لوح ابن ذئب، ذیل "از جهت اعلائی رأس چیزی بر صدر می ریخت..." به ذکر احادیثی چند پرداخته اند.
- ۷- اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، ص ۴۵.
- ۸- قرآن کریم، سوره فرقان آیه ۳۸ و سوره ق، آیه ۱۲.
- ۹- جناب بالیوزی مراتب فوق را از قول جناب ولی الله ورقا در صفحه ۱۳۹ کتاب The Báb نقل کرده اند.
- ۱۰- مأخذ هر سه لوح فوق آهنگ بدیع، سال ۲۶، شماره ۱۲، صص ۳۷۲-۳۷۴ در مقاله ای با عنوان "شمالیل مبارک حضرت اعلی" است که توسط جناب دکتر دخیلی نگاشته شده است. در

این مقاله حکایت دو شمایل مبارک که یکی کامل و دیگری ناقص بوده و نهایتاً هر دو به ارض مقصود حضور حضرت عبدالبهاء ارسال گردیده، توضیح داده شده است. در لوح دیگری نیز به این خدمت آقا حسین دخیلی شهادت می‌دهند. برای زیارت این لوح مبارک به مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۴۳ مراجعه نمایید.

۱۱- لوح مبارک با مطلع "هوالله و انت الّذی یا الهی تقدّست اسمائک الحسنی و تنزهت امثالک العلیا عن ادراک عقول..." که علی اکبر میلانی در لیله ۱۵ ربیع الثانیه ۱۳۳۲ استنساخ نمود.

۱۲- سوره بقره، آیه ۲۴۸ "وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ... تَحْمِلُهَا الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ"

۱۳- جناب ابوالقاسم افغان نیز اشارتی به این موضوع کرده‌اند: "پس از این که حضرت بهاءالله دستور خرید این محل را به حضرت عبدالبهاء صادر فرمودند، میرزا محمدعلی، غصن اکبر، دست به کار شد ولی موفق نگردید. میرزا بدیع‌الله موضوع را به عرض حضرت بهاءالله رساند. فرمودند به او بگو "تمشیت این کار به عهده غصن اعظم است." (عهد/علی، ص ۴۱۲).

۱۴- آن زمان مابین عبارت از عمارتی بود که میان حرمسرا و سلاملیک، یعنی دربار سلطنت، قرار داشت. واسطه میان حرمسرا و مابین آغاوات، یعنی خواجه‌های سیاه و سفید، و واسطه میان مابین و سلاملیک دسته‌جات جان‌نثاری بودند. (نقل توضیحات از صفحه ۶۸ قاموس توفیق ۱۰۸)

۱۵- باید به این نکته اشاره کرد که مقصود از حظیره القدس، همان مقام اعلی است. حضرت عبدالبهاء در مناجات طلب علو درجات جهت حاجی میرزا محمدتقی وکیل‌الحق می‌فرمایند: "ثمّ تشرف بتقبیل حظیره القدس فی الكرمل الجلیل الّذی اکرمته بنصوص التّورات و الزّبور و الانجیل..." (خاندان افغان، ص ۱۲۱) جناب حاجی میرزا حیدرعلی نیز در بهجت الصدور (ص ۳۷۶) به این اشتهاار مقام اعلی به حظیره القدس اشاره دارد: "جسد مبارک اطهر انور را ... بالاخره آوردند و در مقام مقدّس حظیره القدس چنان که در تورات است مرتفع نمودند و مستقر فرمودند..." در صفحه ۳۷۷ نیز از اصطلاح "حظیره القدس مقام اعلی" استفاده کرده است.

۱۶- لوح مبارک با مطلع "هوالله و انت الّذی یا الهی تقدّست اسمائک الحسنی و تنزهت امثالک العلیا عن ادراک عقول..." که علی اکبر میلانی در لیله ۱۵ ربیع الثانیه ۱۳۳۲ استنساخ نمود.

۱۷- مأخذ هر دو بیان، لوح مبارک است که در ردیف ۱۵ ذکر شد.

۱۸- مأخذ در ردیف ۱۵ ذکر شده است.

- ۱۹- به مقاله شخصی سیاح، صص ۲ تا ۵ مراجعه نمایید.
- ۲۰- برای ملاحظه متن این تفسیر به مائده آسمانی، ج ۹، صص ۵۲-۷۴ مراجعه نمائید.
- ۲۱- سید کاظم رشتی، شرح القصیده، چاپ سنگی، ۱۲۷۹ ه.ق.، ص ۱.
- ۲۲- مکاتیب، ج ۱، ص ۳۵۱. به صفحات ۴، ۱۴۵ و ۲۱۴ جلد ۴ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء نیز نگاه کنید.

عالم ملک و جهان ملکوت

(بژوهشی در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء)

فرانک نیکوکار

بنا به معتقدات اهل بهاء انسان در میان سایر مخلوقات از مقامی بس والا برخوردار است زیرا "جمع اسرار کائنات در او موجود" (مفاوضات، ص ۱۷۸) و از این روست که "آیت کبرای الهی" (مفاوضات، ص ۱۷۸) و "کتاب تکوین" (مفاوضات، ص ۱۷۸) است. "جزء اعظم عالم وجود و ثمره شجره جهان شهود است" (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۵۷) "فهرست اعظم و طلسم اقوم است" (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۴۲) و از این روست که: "خداوند از میان جمیع مخلوقات او را برگزید و به صورت و مثال خود خلق فرمود و جمیع آیات و نشانه های خود را در او ودیعه نهاد و او را جلوه ای از کمال و جال خود در میان موجودات قرار داد و از این رو او را اشرف مخلوقات نام نهاد" (خطابات، ج ۱، صص ۵۶-۵۷).

و این همه به جهت تعلق لطیفه روحانیه ای است که به جسم او تعلق یافت و حیاتش را از سایر موجودات ممتاز نمود، حقیقتی که "قوه فاعله و کاشفه" (مفاوضات، ص ۱۰۸) از آن منتج می گردد و حقایق و رموز عالم کون به واسطه آن ظاهر و بارز می شود (مفاوضات، ص ۱۴۱). و از سوی دیگر مهمترین دلیل بر شرافت و عظمت مقام انسان آن است که حیاتش به این عالم خلاصه نمی گردد و ممات، به حقیقت روح او مستولی نمی شود زیرا روح و یا به تعبیر حکما (نفس ناطقه) (مفاوضات،

ص ۱۵۹) عنصری غیرمادی است و بسیط و چون ترکیبی ندارد، تحلیل هم نخواهد داشت (خطابات، ج ۲، ص ۱۸۶).

به اعتقاد اهل بهاء انسان چون مسافری است (خطابات، ج ۲، ص ۱۸۶) که به قصد وصول به غایت قصوای خویش در مسیر حیات قرار می‌گیرد و در این مسیر گاه توقف نموده و ره توشه‌ای می‌اندوزد و گاه حرکت می‌کند و به مقصود نزدیکتر می‌گردد و به تعبیر دیگر حیات جسمانی او در این عالم به جهت حصول آمادگی برای تشیید ارکان حیات روحانی در عالم بالاست (منتخبات آثار مبارکه برای محافل تذکر، صص ۳۰-۳۱). او تنها موجودی است که از سویی دارنده تمام صفات و کمالات عالم جسمانی است و از این روست که استعداد و میل به عالم ظلمانی شهوانی در او مشهود است (مفاوضات، ص ۱۷۷). گاه تسلط این قوا تا به جایی است که او را اسیر جهان "آب و گل" نماید و از جهان "جان و دل" محروم سازد. حکایت چنین نفوسی چون "مرغان خاک" است که "خبری از جهان پاک ندارند" (مکاتیب، ج ۴، ص ۸۵).

و از سوی دیگر دربرگیرنده تمام اوصاف و آیات الهی است (مفاوضات، ص ۱۵۶). و از این روست که استعداد آن را دارد که تعالی یافته به حیات ابدیه فائز گردد. و از "حضیض نیستی به اوج اعلاهی هستی حق پرستی صعود نماید." (مکاتیب، ج ۴، ص ۸۳)

به بیان حضرت عبدالبهاء: "انسان در نهایت رتبه جسمانیات است و بدایت روحانیات یعنی نقص است و بدایت کمال، در نهایت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانیت... یعنی جامع مراتب نقص است و حائز مراتب کمال..." (مفاوضات، ص ۱۷۷) "و با توجه به این خصیصه است که انسان را دو حیات متصور می‌گردد یکی حیات جسم است که انسان با حیوان در آن مشترک و دیگر حیات روح است که او را از سایر موجودات متمایز مینماید." (خطابات، ج ۱)

انسان واجد قابلیت و استعدادهایی است که با توجه به آنها می‌تواند نشو و نمای روحانی یابد و حقیقت اصلیه وجود خویش را کشف نماید. بر اساس بیانات فوق انسان در مسیر تکامل جسمانی خود به نهایت درجه ممکن واصل گردیده است و استعدادها و قوای نهفته وجود خویش را در این عالم جسمانی به منصه ظهور و بروز می‌رساند. اما جهت بروز و ظهور استعدادهای روحانی خویش نیازمند حیاتی اخروی است تا به مدد آن بتواند در عوالم لاتحصای الهی سیر و سلوک نماید (باره) طی توشه‌های بر گرفته از این عالم مادی در سفر بی‌انتهای خویش جهت نیل به کمال مطلوب، طی مسیر نماید و به همین سبب است که می‌فرمایند در ابتدای مرحله رشد و اعتلای روحانی است.

البته این سیر و سلوک روحانی راهی پر رمز و راز است که در خلال آثار مبارکه به آن پرداخته شده و وسایل مورد نیاز و شرایط سفر دور و دراز انسان مؤمن به وضوح ترسیم گردیده است. به گونه‌ای که علی‌رغم جاذبه‌های فریبنده جهان، او ملزم به طیّ مراحل رشد و کمال معنوی است و می‌بایست به نیروی اراده و اختیار و قوه ایمان و تقوی و بهره‌مندی از هدایت مظاهر مقدّسه الهیه که همواره چراغی روشن در مسیر تعالی روح او به شمار می‌روند، خود را از بند عالم هستی و قیود حیات جسمانی برهاند تا قابل تجلیات انوار الهی و حصول آمادگی جهت نیل به عوالم معنوی گردد و لازمه چنین نگرشی آن است که انسان حقیقت خویش را دریابد و حیات جسمانی خود را تنها وسیله‌ای برای تجهیز روح و تمهید سبیل جهت حیات اخروی داند.

در این مقاله سعی بر آن است که با استمداد از آثار مبارکه، ویژگی‌های عالم ملک و خصوصیات جهان ملکوت، مورد بررسی قرار گیرد و ارتباط این دو، هر چه بیشتر مشخص گردد، تا بر این اساس رمز و راز سفر انسان از جهان خاک به عالم پاک بیش از پیش مشهود و هویدا شود.

عالم ملک

عالم ملک در لغت، به معنای عالم مجازی و عالم سفلی است و به تعبیر دیگر، عالم شهود است. عالمی است که انسان در آن حیات جسمانی را تجربه می‌کند و به مدد فیوضات الهیه، خود را برای حیاتی روحانی، مهیا می‌سازد.

در آثار مبارکه عالم ملک به صفاتی متّصف شده و ویژگی‌ها و خصوصیات آن در قالب الفاظی گویا مطرح گردیده است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

"عالم ظلمانی" (مکاتیب، ج ۱، ص ۱۹۶) "عرصه شیطانی" (مکاتیب، ج ۱، ص ۱۹۶) "دار عذاب" "دار غرور" (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۵۴) "گلخن فانی" (مکاتیب، ج ۱، ص ۴۱۳) "خطه خاک" (مکاتیب، ج ۱، ص ۴۱۳) "سراب بقیع" (منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۱۵۲) "ماتمکده فانی" (منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۹۶) و ...

تدقیق در این اوصاف و عبارات، انسان را در شناخت ماهیت عالم وجود، مساعدت می‌نماید و او را قادر می‌سازد که تا حدودی به مقام و موقف آن پی برد و علت خلق خود را در این عرصه جستجو نماید و آنچه در ذیل می‌آید اشاره‌ای است به برخی از این ویژگی‌ها:

۱- عالم امکان "معرض تغییر و انقلاب" است.

در این عالم هیچ چیز اعتبار ندارد و باقی و برقرار نباشد بدین معنا که امروز از آن کسی است و فردا از آن کس دیگر، مثلاً حضرت عبدالبهاء در خصوص ثروت و فنای آن، چنین می‌فرماید: "ثروت دنیا مانند تپه‌های رمل است که بادها هر روز از جایی به جای دیگر نقل می‌نمایند، امروز در مکانی ملاحظه می‌کنی که تپه‌ای از ریگ تشکیل شود، فردا می‌نگری که این تپه به کلی پراکنده و متلاشی، اثری باقی نه، باد برده و در دو فرسخی در موقعی دیگر از این ریگ تپه‌ای تشکیل کرده، خلاصه ثروت و غنا مانند تپه‌های سیار ریگ است، می‌آید و می‌رود." (منتخبات الواح و آثار مبارکه برای محافل تذکر، ص ۲۳۱).

و یا قدرت و عزت را که از آن سلاطین و شهریان است و چه بسا به آن افتخار می‌نمایند و در کسبش از ایمان خود می‌گذرند، چنین توصیف می‌فرماید: "ملاحظه نمائید که در مدتی قلیل شکوه سروران و شوکت سرداران و عزت بزرگان، چگونه محو و نابود گشت. هر یک از قصر معمور به قبر مطمور افتاد و از اوج عزت در خاک مذلت مأوی جست" (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۹۳).

و از این روست که دل بستن به دنیا و تعلق یافتن به متعلقات آن، شرط عقل نیست.

۲- عالم ملک دارای "دام و دانه" است. (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۲)

همانطور که پرنده با جذب شدن به سوی دانه برای برچیدن آن، از آسمان عزت خود فرو می‌آید و در حوض ذلت و دام مذلت، گرفتار می‌گردد، انسان نیز برای دستیابی به دانه‌های فریبنده عالم وجود که ثروت، قدرت، عزت، شهوت و اموری از این دست می‌باشند، مقام ملکوتی خود را فراموش نموده، به دام آنها گرفتار می‌گردد، به گونه‌ای که دیگر پر پرواز ندارد و در فضای معنوی طیران نتواند.

۳- عالم ملک زندانی تیره و تار است. (منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۴۴)

عالم وجود زندان است زیرا تعلق به آن، سبب می‌گردد که انسان گرفتار شود و به قیود جسمانی، مقید گردد و توان ارتقاء و تعالی را از کف بدهد. این زندان تنگ است و وسعت آن ناچیز است و از این روست که انسان را محدود می‌نماید و طیر روح او را از پرواز در وسعت لامکان، باز می‌دارد. این زندان، حدودی دارد که قید می‌آفریند و فرد را مقید می‌سازد، در حالی که برای پرواز،

می‌بایست فارغ از قیود بود، این زندان تاریک است، نور ندارد، پس خمودت و جمودت آرد و حیات که وابسته به نور است به ممت تبدیل شود.

۴- عالم ملک "نیستی هستی نماست". (منتخبات آثار مبارکه، ج ۲، ص ۱۳۳)

این خصوصیت و ویژگی عالم ملک است، انسان ملکوتی را به غفلت می‌اندازد و اسیر اوهام می‌نماید و خود، حکایتی از حيله‌گری و فریبندگی عالم وجود است. زیرا در عین حال که فاقد هستی است، یعنی زمانی نیست و آن زمان که هست، هستی او را بقاء و دوامی موجود نیست، متوجهین و متمسکین به خود را می‌فریبند و به غفلت می‌اندازد آنطور که بی‌اعتباری دنیا را می‌بیند ولیکن به آن دل می‌بندد و همین دلبستگی ایشان را در بحر نادانی مستغرق می‌نماید. حضرت عبدالبهاء در مورد این نفوس می‌فرمایند: "... بیخردان، چون نظر به آرایش این عالم فانی نمایند، گمان آسایش کنند و در آزمایش افتند، منجذب ظلّ و سایه گردند و از ذی ظلّ، غافل مانند." (منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۴۶)

۵- عالم امکان "ظلّ زائل است".

از جمله شگفتی‌های عالم طبیعت وجود "سایه" است که از قرار گرفتن شیئی‌ای در جلوی منبع نور حاصل می‌گردد. یعنی زمانی که شیئی که در مقابل منبع نور قرار می‌گیرد، تصویری از خود که کاملاً هم‌شکل و گاه هم‌اندازه آن می‌باشد تشکیل می‌دهد، که در عین حال که موجود است و به مشاهده در می‌آید، حقیقتاً وجود خارجی ندارد و به محض کنار رفتن آن شیئی از مقابل نور، آن نیز محو و نابود می‌گردد و اصولاً از این روست که سایه نابودشدنی و از میان‌رفتنی است و هر چیز فانی را به آن مثال می‌زنند و از آن جمله است، عالم امکان. حضرت عبدالبهاء در بیانی می‌فرمایند: "مثل دنیا مثل ظلّی است که حینی موجود و حینی مفقود است..." (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۲۹)

اما سؤال اینجاست که این سایه حاصل کدام شیئی است و از چه چیزی بوجود آمده است، یا به عبارتی این ظلّ، یعنی عالم ملک، سایه چیست؟ حضرت عبدالبهاء در بیانی به این حقیقت اشاره می‌فرمایند که: "جهان ناسوت ظلّ زائل ملکوت است..." (منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۴۶) پس در واقع این عالم سایه‌ای از عالم حقیقت است و نه عالم حقیقت.

شیئی ۳

۶- عالم ملک "سرابی است به ظاهر مانند آب".

این نیز صفت دیگری است که حقیقت فریبندگی عالم را اثبات می‌نماید زیرا همان‌گونه که سراب در دل شوره‌زار، انسان تشنه را می‌فریبد و جلوه‌ای از آب بر او ظاهر می‌سازد و او را به سمت خود کشانده و سپس ناامید می‌گرداند، دنیا نیز چنین است، یعنی فردی که به آن متوجه می‌گردد و به تمامه اسیر آن می‌شود، همانند تشنه‌ای است که برای طلب آب در بیابانی سرگردان است و به محض توجه به سراب و بدون تأمل و تفکر به سوی آن روان می‌گردد اما هر چه می‌رود، آن را دورتر و دورتر می‌بیند و زمانی که می‌رسد، آن را محو و زائل مشاهده می‌نماید.

۷- عالم ملک "رباط هزار در" است. (مکاتیب، ج ۶، ص ۴۸)

رباط در لغت به معنای محلی است که برای بیتوته بینوایان و فقرا ساخته می‌شود و به معنای کاروانسرای میان راه نیز می‌باشد. در این تمثیل عالم به کاروانسرای تشبیه گردیده است که خود هدف و مقصد نیست بلکه محلی است در میان راه به صرف تمهید سبیل و مهیاشدن برای ادامه مسیر، همانگونه که مسافر به کاروانسرا دل نمی‌بندد بلکه به مقصد خود ناظر است و توقفش در کاروانسرا موقت است و خوب می‌داند که هر چه سریعتر به راه افتد، زودتر به مقصد واصل می‌گردد، مسافر طریق تعالی نیز باید بداند تنها ایامی معدود را در این عالم می‌گذراند و خود را مهیای عالم ملکوت می‌سازد. اما اگر به غفلت به این رباط دل ببندد، در آن بیارامد و قصد حرکت ننماید، از قافله عقب مانده و هرگز به مقصد نخواهد رسید.

۸- دنیا دارالعذاب، دارالبلاء و دارالشقاء است. (مکاتیب، ج ۱، ص ۱۹۶)

به این تعبیر عالم خاک خانه‌ای است که سکونت در آن، به جای آسایش و رفاه، عذاب و ملال به همراه دارد و هیچکس را از آن مفری نیست. البته لازم به ذکر است یکی از راه‌های نیل به کمال، تحمل بلا است به خصوص اگر در راه رضای الهی باشد اما جالب اینجاست که این بلا، همگان را مشمول می‌گردد و ملوک و مملوک هر یک به نوعی به آن گرفتار. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "هل ابصرت فی هذه الدنيا انساناً سعیداً من جميع الجهات و محفوظاً من كل بلاء، لا والله"

(مکاتیب، ج ۱، ص ۱۹۶)

۹- عالم ملک "دارالغرور" است.

حضرت عبدالبهاء در خصوص قوم بنی اسرائیل و غفلت آنها به واسطه اشتغال به این دنیای فانی چنین می‌فرماید: "یحیای حضور طیب وقور بود چون ملاحظه نمود که اسرائیلیان مقلوب و مقهور و منفور و به هر علت و مرضی مبتلای این دار غرور، لهذا علاج آن امراض را بشارت کبری دید و مزده به ظهور ملکوت بخشید." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۵۴)

در این بیان تعبیر "دار غرور" به عالم اطلاق گردیده است و به نوعی دیگر، اشاره به اسیرشدن روح انسان در اثر تعلق به آن می‌نماید. اما چگونه است که عالم "دار غرور" می‌باشد.

غرور در لغت هم به معنای فریفتن و فریب‌دادن است و هم به معنای به‌خودبالیدن و مغروربودن، که این هر دو در خصوص عالم ملک قابل اطلاق است. یعنی هم از سویی شیفتگان به خود را می‌فریبند و به سوی خود می‌خوانند و هم از سوی دیگر، همانند انسانی که به دارائی‌های خود سرخوش و مغرور است، به آنچه داراست دل می‌بندد و می‌بالد و این در حالیست که هیچ چیز ندارد، و به فرموده حضرت عبدالبهاء: "بلندیش، پستی و هستیش، نیستی، نورش، ظلماتست و کشفش، حجابات، عزتتش، ذلت است و راحتش، مشقت و دارائیش، فقدان است و سودش، زیان و ربحش، خسران..." (منتخبات آثار مخصوص محافل تذکر، ج ۲، ص ۱۶۵).

اما آنچه تاکنون از آثار مبارکه در خصوص عالم ملک زیارت گردید، این سؤال را به ذهن متبادر می‌نماید که، با وجود این همه ظلمت و تاریکی و محنت و مشقت که در عالم امکان موجود است و با عنایت به اینکه این عالم مرکز کون و فساد است، پس علت خلقت در این عالم چیست؟ و از چه روست که انسان به یکباره در عالم الهی خلق نمی‌گردد و حیاتش را از این عالم جسمانی ظلمانی که "لایق توقف و توطن و سکون نبوده و نیست" (ثالی حکمت، ج ۳، ص ۲۷۳) آغاز می‌نماید؟ البته پاسخگویی به این سؤال لازمه‌اش نگرشی دقیق‌تر به معنای عالم ملک در مقابل ملکوت است زیرا در آثار مبارکه تعاریف دیگری نیز، جز آنچه در فوق آمد، در خصوص عالم ملک، مطرح گردیده که گویای حقیقت متعالی آن است، که از آن جمله می‌توان به آیات زیر اشاره نمود:

۱- "ناسوت، آئینه ملکوت است و هر یک با یکدیگر تطبیق تام دارد..." (مکاتیب، ج ۳، ص

(۱۷۲)

۲- "انّ عالم الملك، مطابق الملكوت و النشأه الجسمانيه منطبقه على النشأه الروحانيه..." (مکاتیب، ج ۱، ص ۱۴۶)

۳- "کل عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود..." (امر و خلق ج ۱، ص ۲۸۰). عالم ملک در عین حال عالم امتحان است و امتحان از سنن الهی است.

بر این اساس، خلقت انسان در عالم امکان مرحله‌ای از مراحل حیات اوست که به واسطه آن، متصف به صفاتی می‌گردد که در عالم الهی او را به کار می‌آید. جمال مبارک در بیانی می‌فرماید: "فی الحقیقه این دار فانی لایق توقّف و توطن و سکون نبوده و نیست ولیکن در یک مقام از جمیع عوالم الهی و بر کل مقدّم، چه که مع فنائه و تغییره، کسب مقامات باقیه و مراتب عالیه، در آن مقدر است." (تالی حکمت، ج ۳، ص ۲۷۳).

و انسان ناگزیر از طی این مرحله حیات برای نیل به تعالی و کمال است، و زمانی از این کمال باز می‌ماند که:

۱- عالم ملک را تنها عالم الهی دانسته و عالمی جز آن را تصوّر ننماید و از این رو به گمراهی و احتجاب از حقیقت دچار گردد.

۲- قلب را به ظواهر عالم ملک متعلق سازد و در سایه این تعلق، جمال الهی را انکار نماید و از معبود حقیقی اعراض کند.

حضرت بهاءالله در این خصوص می‌فرماید: "اعملوا بانّ الدنیا هی غفلتکم عن موجدکم و اشتغالکم بماسواه..." (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۲).

و در این مقام است که دنیا به اندازه پشه‌ای نیز ارزش ندارد و رائقه نامطبوع آن، طهارت قلب را از میان می‌برد و صفای باطن را زائل می‌سازد (کتاب مستطاب اقدس). و در این صورت است که حتی صحبت کردن از آن ایجاد کسالت و رخاوت می‌نماید و چون "باد خزان" شجر وجود انسان را خشکیده و افسرده می‌سازد (خاطرات حبیب، ج ۱).

و بدیهی است که با این اوصاف اگر کسی فریفته آن گردد و به واسطه تعلق بدان، از جمال حقیقی اعراض نماید، خود را مضحکه دنیا می‌سازد و مورد اعتراض آن قرار می‌گیرد. حضرت بهاءالله در

این خصوص می‌فرمایند: "تضحک الدنيا و تقول هل راينم منى خيرا اوفاء؟ لو يقول احد بلى، تصيح و تقول قد كذبت و ربّ الكرسي الرفيع" (کتاب مبین، ص ۲۸۳).

عالم ملکوت

و اما عالم ملکوت: "ملکوت" در لغت "مبالغه ملک است، یعنی سلطنت" (منتخباتی از آثار مبارکه مخصوص محافل تذکر، ص ۳۲) و به معنای عالم الهی و عالم علوی است و به تعبیر دیگر عالم غیب است. عالمی که انسان در آن حیات روحانی را تجربه می‌نماید و به مدد فیوضات الهیه و اسباب حاصله در عالم ملک، در آن امکان تعالی می‌یابد.

در این عالم است که انسان حقایق و اسرار الهی را درمی‌یابد و نتایج و ثمرات اعمالش را مشاهده می‌نماید و به مکافات و یا مجازات مقدره برای آن نائل می‌گردد. در آثار مبارکه، عالم ملکوت، با تعابیر و اوصاف مختلفه، مورد اشاره قرار گرفته که از آن جمله است: "گلشن الهی" (مکاتیب، ج ۶، ص ۵۳)؛ "گلستان نامتناهی" (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۴۱)؛ "جهان نورانی" (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۵۹)؛ "ایکّه بقا" (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۳۷)؛ "ایوان روحانی" و "بحار الانوار ملکوت الاسرار" (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۴۱) و

تدقیق در این اوصاف و عبارات خود اسبابی است به جهت درک عظمت این عالم الهی و نیز ایجاد شور و شوق جهت نیل و وصول به آن در وجود انسانی. البته در آثار مبارکه ملکوت در معانی متعددی استعمال گردیده است که هر یک حقایق خاصی را بیان می‌نماید که از سویی به یکدیگر مرتبط و از سوی دیگر متفاوتند و از آن جمله می‌توان به معانی ذیل اشاره نمود:

۱ - ملکوت به معنای عالمی از عوالم الهی

بر اساس آنچه تاکنون مطرح گردیده است، دانستیم که عالم الهی در عالم ملک خلاصه نمی‌گردد بلکه عوالم نامتناهی موجود در علم حق محفوظ و مستور است و از آن جمله، عالم ملکوت است که حقایق ممکنات در آن موجود و "آنچه در آسمان و زمین است، مثالی از آن، در آن موجود" (رحیق مختم، ج ۲، ص ۴۰۷) عالمی است "مجرد، قدیم، نورانی و روحانی (منتخبات آثار مبارکه مخصوص محافل تذکر، ص ۳۲) و به این تعبیر مقابل ملک و یا به عبارتی مکمل آن است زیرا عالم ملک، عالمی است مرکب، حادث، ظلمانی و جسمانی و بواسطه این خصوصیات و مشخصات است که

عالم ملکوت، عالم ارواح است و عالم باقی است (مکاتیب، ج ۳، ص ۱۷۲) و ارواح پس از ارتقاء به آن حیات روحانی خویش را ادامه داده و مسیر تعالی را طی می‌نمایند و از این روست که خروج از این عالم و دخول به عالم بعد به "صعود" یعنی بالا رفتن و تعالی یافتن، تعبیر گردیده است و این همان، اوج‌گیری طیر روح است که در اثر آزادی از قیود عالم به آن قادر می‌گردد.

۲- ملکوت به معنای ایمان به مظهر ظهور

هیكل مبارك به این معنا اشاره نموده، می‌فرمایند: "امروز درهای ملکوت باز است و شاهراه آسمانی مستقیم و راست، و نوای الهی پیاپی از ملکوت تقدیس می‌رسد، و صلا بر جمیع عالم انسانی می‌زند که ای عالم انسانی در نهایت تشویش و اضطرابید و در غایت اختلاف و انقلاب، وقت آن است که آهنگ ملاء اعلیٰ بشنوید و تعالیم آسمانی استماع کنید." (مکاتیب، ج ۳، ص ۳۹۲).
بر این اساس می‌توان بیان نمود که، به تعبیری، ملکوت عالم مظاهر مقدسه است و دخول در آن به معنای بهره‌مندی از هدایت و عنایت آن ارواح قدسیه می‌باشد.

۳- ملکوت به معنای حقیقت وجود انسان

عالم ملکوت، به عنوان عالم روحانی و الهی، دارای ویژگی‌های خاص خود می‌باشد که مسلماً به جهت روحانی بودن و خارج از حیطه جسم قرار داشتن قابل ادراک نمی‌باشد. زیرا به فرموده جمال مبارک: "مشعر ادراک آن عالم در این عالم گذارده نشده." (رساله نصوص و الواح در باره بقای روح، ص ۷).
و (و) میتوان غیر قابل دسترس بودن و به ادراک در نیامدن آن را از جمله مهمترین این خصوصیات دانست، و آنچه در این مقام سعی بر انجام آن است تنها برشمردن اوصاف و خصوصیات آن عالم، به مدد آثار مبارکه، می‌باشد. حضرت بهاءالله در این خصوص می‌فرمایند: "هر طالب، البته باید کمر جهد و طلب بسته، به شاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدره در الواح محتومه مکنونه راه، علی قدر طلبه و جهده، اخذ نماید." (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۱۰۸).

۱- عالم ملکوت باقی و برقرار است:

عالم ملک عالمی است که از اجزاء و عناصر، ترکیب یافته است و به واسطه همین ماهیت ترکیبی آن است که تحلیل در آن صورت می‌گیرد، لهذا، از ابدیت محروم است. ولیکن عالم ملکوت مجرد

است و حاصل ترکیب نبوده و نیست، زیرا عالم روح است و روح نیز حقیقتی است مجرد، پس عالم ملکوت، باقی و ابدی است (مکاتیب ج ۳، ص ۱۷۲).

۲- عالم ملکوت نورانی است:

عالم ملک، ظلمانی است و تاریکی آن تا به جایی است که گاه خلقش را به بیراهه می‌کشد. اما عالم الهی، که عالم هدایت و رحمت است، عالم نورانی است، عالم انوار است. (منتخباتی از الواح مخصوص محافل تذکر، ص ۲۳۳) و به بیان مبارک: "نور حقیقت، از جهان پنهان، مشرق و لائح و نمایان." (مکاتیب، ج ۴، ص ۳۸). و از مقتضیات نور، کشف رموز و هتک استار است (منتخباتی از الواح مخصوص محافل تذکر، ص ۲۳۳) و از این روست که حقیقت در عالم الهی جلوه نماید و نفوس انسانی بر حقایق نفس خویش و حقایق عالم وجود مطلع گردند (بهاءالله و عصر جدید).

۳- عالم ملکوت، فارغ از زمان و مکان است:

عالم ملکوت، ابتدا و انتهای ندارد و زمان در آن مفهوم نیابد، و نیز مکانی برای آن، تصور نشود. زیرا زمان و مکان از خصوصیات عالم جسم می‌باشند و حدودی را موجب می‌گردند، ولی عالم ملکوت، عالم آزادی (مکاتیب، ج ۳، ص ۴۵۵) است و از این روست که نمی‌بایست به حدی محدود و به قیدی مقید گردد. حضرت عبداله‌ء می‌فرمایند: "لان حدود الزمان لیس لها حکم فی عالم الرحمن ... جمیع الازمنه فیها زمن واحد و الاوقات، وقت واحد و فیها، یتعاقب الماضی و الحال و الاستقبال." (مکاتیب، ج ۱، ص ۵۸). و نیز می‌فرمایند: "در وجود انسانی، اگر فحوص کنی، مکان و موقعی مخصوص از برای روح، پیدا نکنی چه که ابدأ روح مکان ندارد و مجرد ... به همچنین ملکوت مکان ندارد، اما تعلق به انسان دارد." (مفاوضات، ص ۴۹).

۴- عالم ملکوت فضای لایتناهی است: (مکاتیب، ج ۳، ص ۳۵۱)

برخلاف عالم ملک، که به قیودی مقید بوده و به حدودی محدود می‌شود، بر عالم الهی حدی مترتب نیست و همین خصیصه سبب می‌گردد که به فضای لایتناهی و نامحدود تبدیل گردد و ترقی روح انسانی و پرواز طیر روحانی در آن میسر شود و از همین روست که کمال انسان را نهایتی نیست، زیرا فضایی که در آن پرواز دارد لایتناهی است و به حدی محدود نمی‌گردد.

ویژگی‌های عالم ملکوت تنها به موارد فوق محدود نمی‌گردد و آنچه در ذیل می‌آید نیز اشاره‌ای به آنهاست، با این تفاوت که مفاهیم و حقایقی را در بر می‌گیرد که میان عالم ملک و ملکوت مشترک است، اما خصوصیات متفاوت دارد که از آن جمله است:

غنا

ثروت و غنا از جمله خصوصیات است که هم در عالم ملک و هم در جهان ملکوت، مورد نظر و توجه می‌باشند، یعنی انسان هم می‌تواند غنای مادی داشته باشد و هم از ثروت ملکوتی بهره برد، البته تفاوت بسیاری موجود است، زیرا ثروت در عالم ملک فانی است در حالی که در ملکوت باقی است (مکاتیب، ج ۲، ص ۳۳۴) ثروت در عالم ملک، اسباب امتحان و افتتان است، در حالی که ثروت ملکوتی "فیض ابدی است" (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۵۹) ثروت ناسوتی، مشترک میان جمیع انسانهاست، در حالی که ثروت ملکوتی "مختص به احبای الهی" (مکاتیب، ج ۳، ص ۱۵۹) است. ثروت دنیوی حسرت و اندوه به بار آورد، زیرا دل به آن متعلق می‌گردد و پس از فنایش حزن و حسرت بر قلب مستولی می‌شود (مکاتیب ج ۲، ص ۳۳۴) در حالی که ثروت ملکوت، اسباب سرور است زیرا باقی است و فنا را در آن راهی نیست. (خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۳۶۵)

کرم و فیض الهی

عالم ملک، خود فیضی از فیوضات الهیه است و مشمول تمام نفوس انسانی، هر نفسی قادر است بر حسب استعداد خود، از نعمای حق بهره گیرد و حیاتی آسوده را تجربه نماید اما، فیض در عالم ملکوت، مشمول خاصان اوست و هر کسی را شامل نمی‌شود و به بیان حضرت عبدالبهاء: "... کرم بر دو قسم است، در عالم ملک و در عالم ملکوت، ملکی، عامست و شامل کل و لکل نصیب من هذا البحر الخضم العظیم. اما ملکوت، کرمش خاص خاصان حق و مخصوص جانفشانان سبیل ربّ جلیل، زیرا نفحات جانبخش گل خندان الهی، مشام بلبل را معطر نماید، نه خراطین و جعل، و انوار ساطعه شمس حقیقت، دیده حربا را منور نماید، نه چشم خفّاش ضعیف البصر." (منتخبات مکاتیب، ج ۲، صص ۱۴۹-۱۵۰).

لقا

وصل و لقاء نیز از جمله مفاهیمی است که از بُعد روحانی و ملکوتی انسان حکایت می‌نماید. او، که نی بریده شده از نیزار الهی است، در تلاش است که به نیستان باز گردد و در غم این فراق ناله می‌نماید و چون مرغ باغ ملکوت است که از آن عرصه روحانی دور مانده است و اشتیاق وصل را در دل می‌پروراند. این حقیقت و طلب وصل، نه تنها حیات روحانی او را در بر می‌گیرد، بلکه در حیات جسمانی نیز به صور مختلفه و اشکال متعدده ظهور می‌نماید و در عشق‌های مادی جلوه‌گر می‌شود و همین مفهوم اشعار شعراء و عرفا را زینت می‌دهد. اما تفاوت در این جاست که لقا در عالم ملک زودگذر و فانی است، و این در حالیست که وصل و لقای ملکوتی زوال ندارد و بُعد و حرمان از پس آن نیاید. "قربیت ناسوت را بسا بعدیت ملکوت از پی و وصلت جسمانی را فرقت روحانی از عقب، اما این وصال روحانی صفتش ابدیت است و سمتش سرمدیت" (مکاتیب، ج ۵، ص ۲۲). این قربیت و لقاء روحانی همچنین شامل لقای مظهر الهی و جلوه ربّانی است که حضرت بهاءالله در خصوص آن می‌فرماید: "بعد از صعود بین یدی‌الله حاضر می‌شود (و) به هیكلی که لایق بقاء و لایق آن عالم است..." (منتخبات آثار، فقرة ۸۱). و از سوی دیگر این لقاء با دیدار نزدیکان و بستگان در عالم الهی محقق می‌گردد، زیرا که به فرموده حضرت عبدالهه: "ذروه ملکوت، محل اجتماعست و ظلّ حضرت رب و دود، موقع ملاقات..." (مکاتیب، ج ۶، ص ۵۳).

مجازات و مکافات

حضرت بهاءالله خیمه نظم عالم را به دو ستون قائم و برپا می‌داند: "مجازات و مکافات" (نبذة من تعالیم، ص ۲۴) و به واسطه اهمیت آن است که هم در عالم ملک و هم در جهان ملکوت مورد نظر بوده و با الفاظ و عبارات گوناگون مطرح می‌گردد. حضرت عبدالهه مجازات را بر دو نوع وجودی و اخروی تقسیم فرموده و هر یک را چنین توصیف می‌نماید: "... نعیم و جحیم وجودی در جمیع عوالم الهیه است، چه این عالم، چه عوالم روحانی ملکوتی، و حصول این مکافات سبب وصل به حیات ابدیه است ... و این مکافات وجودی فضائل و کمالاتی است که حقیقت انسانیه را تزیین می‌دهد ... به همچنین مجازات معنویه، یعنی عذاب و عقاب وجودی را ابتلای به عالم طبیعت و احتجاب از حق، و جهل و نادانی و انهماک در شهوات نفسانی و ابتلای به رذائل حیوانی شمرند اما مکافات اخرویه ... آن کمالات الهیه و موهبت ابدیه و سعادت سرمدیه است ... که در عوالم روحانی

بعد از عروج از اين عالم حاصل گردد ... همچنين مجازات اخرويه، يعنى عذاب اخروي، محروميت از عنايات خاصه الهيه و مواهب لاربييه ... است." (مفاوضات، ص ۱۶۹)

بنا بر بيان فوق مكافات در عالم ملك، عبارت است از فضائل و كمالاتى كه حقيقت انسانيه را تزئين مى دهد و در اين عالم حاصل مى گردد كه از آن جمله است:

۱- عرفان و ايمان به مظهر امر (مكاتب، ج ۱، ص ۳۳۸)

۲- كسب رضاي الهى (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۸۰)

۳- عمل به موجب تعاليم الهيه (منتخبات آثار حضرت نقطه اولى، ص ۵۳)

۴- تقرب به حق (مائدة آسمانى، ج ۲، ص ۱۶)

و در نتيجه، عذاب و مجازات در اين عالم عبارت است از احتجاب از حق، تجاوز از حدود الهى و بُعد از نور مابين يزدانى و نيز مكافات در ملكوت عبارت است از كمالاتى كه، روح پس از صعود كسب مى نمايد، و نعمايى كه از آن متلذذ مى گردد حاصل اعمالى است كه در اين دنيا به آن عامل بوده است (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۸۰) و مهمترين اين نعم، لقاى الهى است (كتاب مابين، ص ۲۳۲). و نيز مكافات اخروي محروميت از نعمت تعالى و نابهرورى از موائد آسمانى و شرمندگى و ندامت ابدى است (مفاوضات، ص ۱۶۹) و چنين نفوسى گرچه به نفس ناطقه زنده اند، اما از حيات ابدى و تعالى روحانى محروم و مهجورند.

حال كه به برخى از ويژگى ها و خصوصيات عالم ملكوت اشاره گرديد، اين سؤال به ذهن متبادر مى گردد كه با اين همه مواهب و نعماي الهى كه در عالم ملكوت موجود و مشهود، چگونه است كه آن عالم، كه خود به سبب ايجاد امكان تعالى براى نفوس و ارواح انسانى موجود گرديده است، تا اين حد از انسان كه قابل تعالى است، دور بوده و او از آن مهجور و بعضاً محروم؟

نخست بايد اذعان نمود كه ماهيت و كيفيت روحانى عالم ملكوت اقتضاء مى نمايد كه قابل درك و حصول به واسطه قواى محدود جسمانى نبوده و به شناخت و احساس و ادراك درنيايد، زيرا براى درك يك شئى، ابتدا لازم است كه بر آن محيط و مسلط بود و سپس ضرورى است كه لوازم مورد نياز براى اين ادراك را فراهم نمود، زيرا هر قلبى، قابل ادراك عالم حقيقت نه، و هر چشمى لايق انوار عالم الهى نيست. چشم بينا لازم است و قلب پاك و مبراً مورد نياز. (مكاتب، ج ۱، ص ۴۳۰)

ثانی آنکه، ادراک عالم ملكوت اسباب تمیز مؤمن از غیرمؤمن و صادق از کاذب است و اگر اراده الهی بر این تعلق می‌یافت که نفوس انسانی بی زحمت و مرارت به آن عالم باقی درآیند، دیگر تمایز میان حقیقت نفوس ممکن و مشخص نبود. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می‌فرماید: "عزت این مقام و شرف این رتبه از انظار مستور، تا هر ناهلی به ملكوت عزت پی نبرد و هر مخمور خمر غرور از کأس طهور نصیب نگیرد؛ هر محروم محرم راز حضرت بی نیاز نشود و هر مخموری به آتش غرور نیفرودد؛ صعوه جفا با بلبل وفا همپ نگرده، و غراب کین مانند طاووس علیین شهپر تقدیس نگشاید؛ زیرا طیور قدس به گلشن الهی پرند و زاغان حرمان، در گلخن فانی، مقر و ماوی گیرند." (مکاتیب، ج ۱، ص ۴۳۰).

و خلاصه آنکه این دوری و مهجوری سبب حفظ و بقای نفوس است، چرا که به فرموده حق اگر انسان را "از عوالم الهیه و جهان معنوی الهی که بعد از عروج این ارواح به ملكوت ابهی و جبروت اعلی مقدر شده بوئی به مشام جهانیان رسد، البته هر یک در قربانگاه در سبیل محبت‌الله به کمال شوق و اشتیاق بشتابد..." (مکاتیب، ج ۴، ص ۵۷) و در بیانی دیگر، خطاب به یکی از بندگان الهی می‌فرماید: "... اگر بدانی که آن جان پاک در چه انجمنی حاضر و به چه جمالی ناظر و در چه ملکوتی فائز و بر چه سریری جالس است و چه تاجی در سر دارد و چه سراجی روشن، البته پرده براندازی و نعره برافرازی و در شهر ولوله و آشوب اندازی، فتنه آفاق شوی و آشفته مشتاق گردی، جان رایگان فدا کنی و جسد را ناتوان یابی، صبر و تحمل نتوانی و به ملكوت عزت شتابی." (مکاتیب، ج ۷، ص ۱۴۹)

و اما این دوری و مهجوری به معنای عدم امکان استفاضه از آن عالم "منزه از ادراک" (مکاتیب، ج ۷، ص ۱۵۴) نیست، بلکه ارتباطی موجود و بهره‌مندی از فیوضات آن عالم مبرهن و مشهود. هیکل مبارک در این خصوص می‌فرماید: "... اگر نفحات معطره آن جهان الهی مشام روحانیان را معنیر نمی‌نمود و قلوب مبارکشان را انوار ساطعه از افق ابهی منور نمی‌کرد، هرگز این بلایای شدید و مصائب کلیه را تحمل نمی‌فرمودند، پس بدانید که نسائم جان‌بخش جهان الهی است که مشام اولیای الهی را معطر نموده و ارواح مقدسشان را مبشر کرده." (مکاتیب، ج ۴، ص ۵۷)

ارتباط بین دو عالم

و اما ارتباطی که میان این دو عالم موجود می‌باشد به زیباترین وجه و بی‌نظیرترین صورت در آثار مبارکه تصریح گردیده است، و آن تشبیه عالم ملك به عالم جنین است. حضرت بهاء‌الله در بیانی

می‌فرمایند: "اینکه سؤال از کیفیت آن نمودی آنه لایوصف و لاینبغی ان یذکر الا علی قدر معلوم ... فرق این عالم با آن عالم، مثل فرق جنین و این عالم است..." (منتخبات آثار، ص ۱۰۶) این تشبیه در عین مطرح نمودن ارتباط عمیق میان عالم ملک و ملکوت و اینکه هر دو مراحل از حیات انسان هستند و از پی یکدیگر می‌آیند، حقایق و اسرار دیگری را نیز در بر دارد که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- همانگونه که عالم رحم، جایگاهی است که جنین در آن فرصت نشو و نما می‌یابد و برای آمدن به این دنیا و ادامه حیات در آن آماده و مهیا می‌گردد، عالم ملک نیز مکانی است برای تمهید سبیل و کسب آمادگی جهت ادامه مسیر و بدیهی است همانگونه که اگر جنین، در حیات جنینی خود، لوازم لازم جهت حیات در این عالم را کسب ننماید و به آن مجهز نشود، پس از تولد در این عالم دچار مشکل می‌گردد، به همین واسطه، فردی که در عالم ملک، خود را به اسباب و لوازم مورد نیاز جهت حیات اخروی مجهز و مزین ننماید نیز دچار زحمت گردیده و حیات معنوی و روحانیش مختل می‌شود (خطابات، ج ۲، ص ۱۷۰).

۲- جنین در عالم خود از قوای حسّی برخوردار است اما به واسطه عدم وجود استعداد در آن عالم، این قوا به کار نمی‌آید، مثلاً چشم دارد، ولی نمی‌بیند؛ گوش دارد، ولی نمی‌شنود؛ و به همین شکل آنچه از لوازم حیات در عالم اخروی است و او در این عالم مهیا می‌نماید، در عالم ملک او را به کار نمی‌آید و ثمر آن پس از تولد در ملکوت ظاهر می‌گردد؛ به همین قسم همانگونه که نقائص جسمانی و عقلانی که در جنین محتمل است پس از تولد او به عالم، ظاهر می‌گردد، محروم بودن فرد از مواهب روحانی و لوازم مورد نیاز برای حیات اخروی نیز، در عالم ملکوت نمایان می‌شود. (مکاتیب، ج ۴، ص ۵۸)

۳- حیات جنینی محدود است و زمان و میقات مشخص دارد و هنگامی که فرا رسد، تولد در عالم وجود صورت می‌پذیرد. به همین شکل، حیات انسان در عالم ملک نیز محدود است و همانطور که هیچ جنینی نمی‌تواند از به دنیا آمدن احتراز نماید، هیچ انسانی نیز قادر نخواهد بود که در حیات این عالم فانی، باقی و جاودان بماند.

۴- برای اینکه جنینی به این عالم بیاید، اراده‌ای لازم است، یعنی، از یک سو سیستم ارگانیکی و جسمانی مادر مهبّی این تولد می‌گردد و اراده می‌نماید که با ایجاد شرایطی

مناسب، تولد او را در عالم دیگر تسهیل نماید و از سوئی نیز، این تولد بر اساس اراده الهی صورت می‌پذیرد. به همین قسم، دخول در ملکوت نیز، تحت اراده الهی است و از توفیقات صمدانی به شمار می‌رود. (منتخباتی از الواح مخصوص محافل تذکر، ص ۱۴۴)

۵- برای جنین عالمی به جز آنچه در آن است تصور نشود و او شناختی نسبت به عالم دیگر ندارد، به بیان دیگر عالم جنینی، عالم بی‌خبری است، وجود برایش در پرده ابهام است. به همین شکل، نفوس در حیات ملکی از عالم ملکوت بی‌خبر و نسبت به اسرار مندرج در آن بی‌اطلاعتند، و پس از دخول به آن عالم به این حقایق علم و اطلاع می‌یابند. (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۹۰)

۶- در عین حال که جنین نسبت به این عالم اطلاعی ندارد و حتی شاید وجود آن را به تمامه ادراک نمی‌نماید، اما از آن متأثر می‌گردد، مثلاً در علم ثابت گردیده است که آنچه در محیط خارج صورت می‌گیرد، و یا حتی احساسات توأم با حزن و سرور مادر، در رشد او تأثیر می‌گذارد؛ به همین شکل انسان در حیات خود در عالم ملک، از انوار و فیوضات عالم ملکوت بی‌بهره نمی‌ماند و همواره مورد تأییدات آن عالم قرار گرفته و حتی گاه در قالب رؤیا و یا پس از تقرب و نزدیکی به واسطه دعا، با آن عوالم ناشناخته روحانی ارتباط برقرار می‌نماید.

۷- در حیات رحمی، نشو و نمو جنین به تدریج صورت می‌پذیرد و در هر زمان مراحل خود را طی می‌نماید، به همین قسم حیات روحانی فرد در این عالم نیز تدریجی است، یعنی او نیز مرحله به مرحله رشد و نمو یافته و مراحل را، تا رسیدن به تعالی کامل، تدریجاً پشت سر می‌گذارد.

۸- جنین برای اینکه رشد و نمو نماید، و به ادامه حیات خود توانا گردد، نیازمند تغذیه مناسب است، و اگر این تغذیه به صورت کامل و صحیح صورت گیرد، اسباب رشد طبیعی او را فراهم می‌نماید. به همین قسم، روح انسان در این عالم نیازمند تغذیه معنوی است و با استفاده از این غذای روحانی، که در آثار مبارکه به ذکر الهی تشبیه گردیده است، می‌تواند حیات خود را تضمین نماید.

۹- همانگونه که جنین از محلی که ۹ ماه در آن زندگی می‌نماید عریان و برهنه به این عالم می‌آید و هیچ چیز به جز لوازم ضروری برای حیات در این عالم را به همراه ندارد، زمانی که

انسان از عالم ملک رخت بر می‌بندد و رهسپار ملکوت می‌گردد، هر که باشد و هر چه دارا باشد، هیچ چیز با خود نمی‌برد و برهنه و عریان به عالم دیگر می‌شتابد.

۱۰- و خلاصه آنکه این تولد برگشت ناپذیر بوده و همانطور که پس از تولد جنین، برای او امکان رجوع به عالم جنینی و کسب ملزومات لازم برای این عالم وجود ندارد، تولد در ملکوت نیز، برگشت ناپذیر است و هرگز نمی‌توان حتی برای جبران مافات، رجوع مجدد به عالم ملک نمود.

مشخصاً، تدقیق در این تشبیه مبارک حقایق بسیار دیگری را نیز مکشوف می‌سازد که فرد را در درک بهتر و عمیق‌تری از این عالم یاری می‌دهد. و البته این امر به عهده محققانی است که با تمعن بیشتر در آثار مبارکه این حقایق را استخراج نموده و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهند.

اما نکته مهم دیگری در این خصوص قابل بررسی است و آن اینکه تفاوتی بسیار محسوس و در عین حال دقیق میان حیات رحمی و حیات در عالم ملک وجود دارد، و آن دخالت نیروی اراده است، به این مفهوم که رشد و نمو در حیات جنین بدون دخالت و اراده اوست، و این در حالی است که انسان برای کسب تعالی در این عالم، یعنی عالم ملک، خود صاحب اراده بوده و می‌بایست سعی و تلاش نماید. حضرت بهاء‌الله در این خصوص می‌فرمایند: "فاعلم بان کل الناس قد خلقوا علی فطرة الله المهيمن القیوم و قدر لكل نفس مقادیر الامر علی ما رقم فی الواح عز محفوظ، ولكن یظهر كل ذلك بارادته انفسکم" (منتخباتی از آثار، فقرة ۷۷).

پس عالم ملک نیز عالمی از عوالم الهی است و انسان برای کسب کمالات و بهره‌مندی از فیوضات ملزم به حیات در آن است تا بتواند از این معبر راه خویش به ملکوت الهی را بیابد و اگر در این مسیر به هدایت الهی گوش جان فرا دهد، می‌تواند در عین زندگی در عالم ملک حیات در ملکوت را تجربه نماید و مصداق این بیان مبارک گردد که می‌فرمایند: "ای ناظر به ملکوت الهی، در سبیل محبت پروردگار زیرک و چالاک شو تا به قدمی افلاک را طی نمایی ... در عالم ملکی، ملکوتی شوی و سر از جیب جبروت برآری و به فضای لاهوت بشتابی ..." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۶۱).

محبت در آثار حضرت عبدالبهاء

تعریف - مراتب

شراره تاج ترقی (شوقی)

هر چه گویم عشق را شرح و بیان
 گر چه تفسیر زبان روشنگر است
 چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت

چون به عشق آیم خجل باشم از آن
 لیک عشق بی‌زبان روشتر است
 چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

مولوی

دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم دچار بحران محبت در روابط بین دول و ملل، در جوامع انسانی، در روابط خانوادگی و در حیات فردی انسانها شده است. دنیایی که در آن عشق اسیر بی‌رنگی شده و به مرتبه تمایل جنسی تنزل یافته است. با توجه به اینکه عشق و محبت، پایه و اساس حسن ارتباطات بین افراد و جوامع مختلف و ایجاد تفاهم و همدلی و استقرار وحدت و صلح است؛ شناخت حقیقت عشق و محبت ضرورت خاص دارد، لذا در این مقاله به بررسی و تعمق در مفهوم "محبت در آثار حضرت عبدالبهاء" ولی منحصر از دیدگاه علوم الهی و عرفان پرداخته شده است. از آنجایی که لوح مبارک "تفسیر کنت کنز" شامل بیانات مفصله‌ای در خصوص تعریف محبت و مراتب آن است و در آن اثر منبع، نظرات عرفای اسلامی-ایرانی مورد عنایت غصن اعظم امر قرار گرفته است، لذا در بررسی این مفهوم به این دیدگاه توجه خاص گردیده است.

تعریف محبت

در این قسمت ابتدا "عدم امکان تعریف"، سپس "تعریف" و پس از آن "تفاوت عشق و محبت" مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱ - عدم امکان تعریف عشق و محبت:

نظر به اینکه محبت مفهومی مادی و محسوس نبوده و از مفاهیم معقوله است و از آنجا که طبق بیان مبارک حضرت عبدالبهاء معقولات جز در قیص محسوسات بیان نشود (نقل به مضمون، *مفاوضات*، صص ۶۴-۶۶)، لذا غالباً تعاریفی که از محبت ارائه می‌شود، تعریف به اوصاف و آثار محبت یا افعال محبان و عاشقان است.

عرفا نیز بر این عقیده‌اند که محبت را نمی‌توان در حد و رسم منطقی قرار داد و آن را تعریف نمود چنانچه خواجه عبدالله انصاری، صوفی قرن چهارم، می‌گوید: "محبت را روشن‌تر از آنچه خود کلمه گویاست نمی‌توان در حد و رسم منطقی قرار داد، چون این کار جز پوشیده‌ساختن و ضایع کردن آن سودی ندارد. حد محبت، وجود آن است، همان‌گونه که آشکارترین و بارزترین وصفش است." (*فرهنگ اشعار*، ص ۵۹۶) به عبارت دیگر برای کسی که مزه عشق را نچشیده باشد، هیچ تعریفی نمی‌تواند کافی باشد و مثل او درست مثل شخص کوری است که نمی‌توان برای وی بیان کرد که آهنگ و موسیقی چیست و مسلماً درک چنین شخصی، با شخصی موسیقیدان، از یک آهنگ، بسیار متفاوت است (نقل به مضمون، *منطق عشق*، ص ۳۲).

احمد غزالی، از مشایخ بزرگ قرن پنجم، می‌گوید:

عشق پوشیده است، هرگز کس ندیدستش عیان

لافهای بیهوده تا کی زند این عاشقان

هر کس از پندار خود در عشق لافی می‌زند

عشق از پندار خالی وز چنین و از چنان

(سوانح، ص ۴)

علت تعریف ناپذیری عشق از نظر غزالی این است که علم، آن چیزی است که دارای حد باشد و چیزی که دارای حد باشد را می‌توان تعریف نمود ولی معرفت در مورد حقایق و مسائلی است که حدی نداشته و بنابراین تعریف ناپذیر باشد و از آنجایی که معانی عشق فاقد حد است، پس تعریف پذیر نبوده و در حروف و کلمه نمی‌گنجد (نقل به مضمون، سوانح، ص ۷۳).

در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء اشاراتی مبنی بر این که حقیقت عشق و محبت غیرقابل وصف و بیان بوده و ادراک مدرکین را به ساحت عز آن راهی نیست، به چشم می‌خورد ولی این عدم درک انسان از مقام عشق و محبت، در رتبه اولی مربوط به مقام و رتبه عشق در ذات حق و مقام احدیت است. چنانچه می‌فرمایند: "آن عشق و محبت عین ذات حق بوده، خارج و زاید بر ذات نبوده و ذات حق لم یزل غیرمعروف و غیرموصوف بوده و ادراک هیچ مدرکی به معرفت حقیقت و کنه او پی نبرده و اگر طیور عقول و افکار دهرهای بی حد و شمار در هوای معرفت آن ذات احدیت پرواز نمایند شبری طی ننمایند." (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۲-۱۳)

در رتبه ثانی به تجلیات این عشق در عالم هستی باز می‌گردد که درک آن را منوط به دو شرط می‌دانند: اول آن که قلب انسان به نور این عشق روشن شده باشد و دوم آن که رحمت و فیض الهی شامل انسان شود تا بتواند در فضای عشق، طیران نماید. چنانچه می‌فرمایند: "عشق و محبتی که از تجلیات و فیوضات این محبت غیبیه الهیه در دل و جان عاشقان جمال ذوالجلال آتش افروخته... تا نفسی از این جام روح بخش الهی ننوشد، لذتش نداند و تا قلبی به این نار موقده ربّانی نیفرورد تصورش نتواند، ... مگر آن که بدایع رحمت الهی و لوازم مکرمت سبحانی او را احاطه نماید و به جناح عز توحید در ریاض قدس تجرید پرواز نماید تا بر این کوثر عذب فرات وارد گردد و از این چشمه حیات بنوشد و از این فواکه جنت قدسیه مرزوق شود." (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۳-۱۴)

ولی باید توجه نمود که حضرت عبدالبهاء، پنهان بودن حقیقت عشق و عدم درک حقیقت آن را دلیل بر نبودن و انکار عشق و محبت در عالم نمی‌دانند، زیرا بنا بر نظر مبارک، ما آثار و نتایج آن را در عالم وجود مشاهده می‌نماییم و این واضح است که بر شیء معدوم اثری مترتب نمی‌شود بلکه شیء موجود است که از خود اثری باقی می‌گذارد. (نقل به مضمون، مفاوضات، ص ۱۷۰) چنانکه می‌فرمایند: "قوه اثیریه چون تموج نماید نورانیت در آفاق مشهود شود. هر چند حقیقتش مستور

ولی تموجاتش معلوم. حرقت و آه و فغان ظاهر و عیان ولی حقیقت عشق پنهان. آیا پنهانی سبب فقدان گردد و پرده‌نشینی دلیل بر فقدان دلبر دلنشین شود؟" (مائده، ج ۹، ص ۷۹)

۲- تعریف عشق و محبت از دیدگاه عرفانی

انبیاء، اولیاء، قدما، عرفا و ادبا، در مورد عشق و محبت عرفانی سخن‌ها رانده‌اند، شعرها سروده‌اند و کتاب‌ها نوشته‌اند و در زندگی عملی خود جلوه‌هایی از آن را به نمایش گذارده‌اند.

در اکثر آثار عرفانی کلمات عشق و محبت به یک مفهوم و مترادف با یکدیگر به کار رفته است و اگر چه افراد معدودی از تفاوت کلمه عشق با محبت سخن گفته‌اند ولی این گونه سخنان در ذیل این عنوان مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بنابر این بر فرض مترادف بودن معنا و مفهوم این دو کلمه به بیان شمه‌ای از تعاریف مختلفی که در مورد عشق و محبت ارائه شده، پرداخته می‌شود.

همان طور که قبلاً ذکر شد تعاریفی که در این زمینه ارائه شده است معمولاً تعاریفی است که یا اوصاف محبت را بیان نموده یا به آثار محبت پرداخته که معمولاً این آثار در افعال و حالات عاشقان ظاهر و نمودار می‌گردد. ولی در میان این تعاریف به تعاریفی نیز بر می‌خوریم که بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء "بیان حقیقت محبت" (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۶) است. لذا جهت سیر به تعاریفی که مورد توجه و عنایت غصن اعظم امر قرار گرفته است، همین ترتیب در بیان تعاریف از دیدگاه عرفانی مد نظر قرار می‌گیرد، یعنی در ابتدا تعریف به اوصاف و سپس به آثار محبت بیان شده و در نهایت تعریف به حقیقت محبت درج می‌گردد.

الف- تعریف به اوصاف محبت

در تعریف محبت به اوصاف آن سخن زیادی گفته شده است که فقط به بیان چند نمونه از این سخنان اکتفا می‌گردد.

شاید بتوان زیباترین و والاترین توصیف را در مورد عشق در سخنان انبیاء و اولیاء و قدیسین یافت. بسیاری از آنان عشق و محبت را همان ذات حق و خداوند می‌دانند و در واقع از نظر آنان عشق و خداوند یکی هستند و تفاوتی بین آنان نیست. چنانچه یوحنا یوحنای قدیس در کتاب مقدس گفته است: "خداوند عشق است." (عشق در ادب، ص ۱۹۸)

ابوسعید ابی الخیر، از مشایخ قرن پنجم، عشق را دام حق می‌داند. "شیخ را سؤال کردند از عشق، شیخ گفت: العشق شبکه الحق". (فرهنگ اشعار، ص ۶۲۱)

بابا طاهر، عارف قرن پنجم، محبت را حقیقت دانسته و می‌گوید: "محبت حق تعالی حقیقتی است که در قلب‌ها نهفته شده." (عشق در ادب، ص ۱۸۹)

معروف کرخی، صوفی قرن دوم، محبت را "موهبت حق" می‌داند زیرا وقتی از وی در مورد محبت سؤال کردند، گفت: "محبت نه از تعلیم خلق است که محبت از موهبت حق است و از فضل او." (فرهنگ اشعار، ص ۶۳۲)

جنید، صوفی قرن سوم، نیز سخنی دارد که مبنی بر اعتقاد او بر موهوب بودن محبت است. وی می‌گوید: "محبت، امانت خداست." (عشق در ادب، ص ۳۹) و امانت خدا موهبت حق است به بندگان. در جایی دیگر عشق تجلی الهی تعریف شده بدین معنا که اگر عشق نبود، آنچه ظاهر شده است، ظاهر نمی‌شد. همچنان که حافظ نیز می‌گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(بحث در آثار، ص ۳۳۰)

جامی، از کبار مشایخ قرن ششم، معتقد است که در عالم وجود جز عشق چیزی نیست و یا به عبارت دیگر، "هستی" عشق است. چنانچه می‌گوید: "اگر عشق نبودی ظاهر نشدی آنچه ظاهر شده است زیرا که حقایق اشیاء صور تجلیات است ... و آنچه ظاهر شده است، از عشق ظاهر شده است." (بحث در آثار، ص ۳۲۷)

ب- تعریف به آثار محبت

غالباً آثار محبت در حالات، رفتار و افعال عاشقان ظاهر گردیده است. از جمله به موارد ذیل می‌توان اشاره نمود:

امام جعفر صادق عشق را جنون الهی نامیده‌اند. چنانچه فرموده‌اند: "عشق جنون الهی است نه مذموم است و نه محمود." (فرهنگ اشعار، ص ۶۲۰)

عاشق بر اثر محبت، اراده و اختیار خود را از دست داده و یا اختیار خویش را در اختیار معشوق قرار می‌دهد و در واقع چیزی جز آنچه معشوق برای او می‌پسندد و می‌خواهد، نمی‌خواهد. چنانچه مولوی رومی عشق را ترک اختیار دانسته و می‌گوید:

گویند: عشق چیست؟ بگو: ترک اختیار هر کس ز اختیار نرست، اختیار نیست

(فرهنگ اشعار، ص ۲۶۴)

بشر حافی، عارف قرن دوم، عشق را ترجیح دادن می‌داند زیرا وقتی از وی پرسیدند که محبت چیست؟ پاسخ داد: "ترجیح دادن است." پرسیدند ترجیح دادن چیست؟ گفت: "آن که محبوب را بر آنچه دوست می‌داری ترجیح دهی." (عشق در ادب، ص ۸۳)

حلاج، سرحلقه شهدای صوفیه، عشق را مرگ و فنا می‌داند. می‌گویند: حلاج را چون برای کشتن به پای دار می‌بردند "درویشی در آن میان از او پرسید که عشق چیست؟ گفت: امروز بینی و فردا و پس فردا. آن روزش بکشتند و دیگر روز بسوختند و سیم روزش به باد دادند یعنی عشق این است." (عشق در ادب، ص ۸۷)

افلاطون در مورد عشق می‌گوید: "روح انسان در عالم مجردات پیش از ورود به دنیا حقیقت زیبایی و حسن مطلق یعنی "خیر" را بی‌پرده و حجاب دیده است، پس در این دنیا چون حسن ظاهری و نسبی و مجازی را می‌بیند از آن زیبایی مطلق که پیش از این درک نموده یاد می‌کند، غم هجران به او دست می‌دهد و هوای عشق او را بر می‌دارد، فریفته جمال می‌شود و مانند مرغی که در قفس است می‌خواهد به سوی او پرواز کند. عواطف و عوالم محبت همه همان شوق لقای حق است... عشق حقیقی... نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و زندگانی روحانی است." (سیر حکمت، ج ۱، صص ۲۴-۲۵)

ج- تعریف به حقیقت محبت

اما بیشترین تعریفی که در میان تعاریف جلب توجه می‌نماید، تعریف عشق و محبت به میل است. چنان که در "فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی" (ص ۳۳۲) یکی از معانی عشق، "میل مفرط" ذکر شده است. محمد غزالی، حجة الاسلام جهان اسلام در قرن پنجم، نیز عشق را عبارت از "میل غالب مفرط" (احیاء علوم، ص ۳۴۵) می‌داند. حارث محاسبی می‌گوید: "محبت میل بود به همگی به چیزی." (عشق در ادب، ص ۸۳)

برخی از عرفا علاوه بر مفهوم "میل" مفهوم "لذت" را در تعریف عشق وارد نموده‌اند. به عنوان مثال، خواجه نصیرالدین محمد طوسی، شارح کتب ابن‌سینا، محبت را چنین تعریف کرده است: "محبت میل نفس باشد بدانچه در شعور بدان لذتی یا کمالی مقارن شعور باشد." (اوصاف، ص ۵۴)

بعضی دیگر از عرفا، در تعریف محبت علاوه بر "میل"، "نیل و وصال" را نیز در نظر داشته‌اند از جمله، جنید بغدادی که تعاریف متعددی از محبت نموده است، در یکی از این تعاریف چنین گفته است: "محبت افراط میل است بی‌نیل." (فرهنگ اشعار، ص ۶۳۱)

تعدادی دیگر از عرفا، همانند افلاطون، مفهوم "زیبایی یا جمال" را در تعریف عشق وارد نموده‌اند. برای مثال:

از قول کاشانی، از پیشوایان تصوف در قرن هفتم، نقل شده که: "محبت میل باطن است به عالم جمال." (فرهنگ اشعار، ص ۶۱۰)

محمد غزالی، محبت را عبارت از میل نفس به سوی شیء موافق می‌داند و معتقد است اموری که موافق نفس انسان است جمال و احسان است (نقل به مضمون، احیاء علوم، ص ۳۴۵).

۳- تعریف محبت در آثار حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در آثار مبارکه خویش تعاریف متعددی از محبت بیان فرموده‌اند. برخی از این تعاریف به نقل از آثار گذشتگان است و حضرتشان در ضمن بیان این گونه تعاریف به این مطلب نیز اشاره می‌نمایند. ضمناً تعاریف دیگری نیز از محبت فرموده‌اند که مشابه برخی از آنان در آثار و بیانات اولیاء و عرفا و ... نیز مشاهده می‌شود و برخی از آن تعاریف بدیع و بی نظیر است.

ذیل این عنوان ابتدا به تعریف حقیقت محبت از دیدگاه عرفانی پرداخته شده و سپس سایر تعاریف موجود در آثار مبارکه بررسی می‌گردد.

الف- تعریف حقیقت محبت از دیدگاه عرفانی

معروف‌ترین تعریف به نقل از آثار گذشتگان، تعریفی است که حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث قدسی "کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف" بیان فرموده‌اند. در این اثر جلیل و محیرالعقول، در مورد تعریف محبت می‌فرمایند: "بعضی از واقفین اسرار توحید در بیان

حقیقت محبت بدین نغمه الهی و بدین رنه صمدانی ترنی نموده‌اند که محبت میل حقیقی است به جمال خود جمعاً و تفصیلاً." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۶)

اولین نکته‌ای که در این بیان مبارک جلب توجه می‌نماید، آن است که می‌فرمایند: "بعضی از واقفین اسرار توحید". یعنی حضرت عبدالبهاء عرفائی را که چنین تعریفی از محبت نموده‌اند، آگاه به اسرار توحید دانسته‌اند و بنابر این به نظر می‌رسد این عبارت از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء، تلویحاً اشاره به این مطلب دارد که چنین تعریفی، تعریفی صحیح از محبت است و مورد تأیید حضرت عبدالبهاء می‌باشد. مطلب دیگر آن است که از بیان مبارک این گونه مستفاد می‌شود که تعدادی از عرفا، چنین تعریفی را ارائه نموده‌اند که حضرت عبدالبهاء تعریف تمامی این عرفا را مد نظر داشته‌اند، اگر چه احتمالاً نقل قول مستقیم این تعریف، فقط از یکی از عرفا می‌باشد.

دومین مطلب آن که، می‌فرمایند: "در بیان حقیقت محبت بدین نغمه الهی و بدین رنه صمدانی ترنی نموده‌اند." بنابراین حضرت عبدالبهاء، این تعریف از محبت را "بیان حقیقت محبت" می‌فرمایند. همان طور که در "عدم امکان تعریف محبت" گفته شد، جهت بیان حقیقت محبت دو شرط لازم است: اول، منور شدن قلب به نور عشق و دوم، شمول رحمت الهی.

بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به همین شروط است که حضرت عبدالبهاء در همین بیان مبارک، این تعریف را "نغمه الهی" و "رنه صمدانی" نامیده‌اند که در حقیقت از آنجایی که رحمت الهی شامل حال قائلین این تعریف شده است؛ لذا در حقیقت، آنان مثل نئی بوده‌اند که نائی حقیقی در آنها دمیده و نعمات الهی را از آن ظاهر نموده است.

سومین مطلبی که لازم و ضروری است به آن پرداخته شود، نفس تعریف ذکر شده از عرفا است. همان گونه که از قبل ملاحظه شد، بسیاری از عرفا محبت را، میل دانسته‌اند و علاوه بر مفهوم میل، مفهوم جمال و زیبایی را نیز در تعریف محبت وارد نموده‌اند. لذا بجاست که مفهوم میل از دیدگاه عرفا و بنابر مشرب آنان، در بیان مبارک حضرت عبدالبهاء، بررسی گردد.

تعریف میل در "فرهنگ لغت، اصطلاحات و تعبیرات عرفانی" (ص ۴۶۲) چنین آمده است: "میل رجوع به اصل را گویند." بنابراین تعریف، میل را می‌توان نوعی حرکت در نظر گرفت، یعنی حرکت رجعی به سوی اصل و مبداء و منشاء خود. به طور کلی عرفا و صوفیه بر این عقیده‌اند که حرکت و میل هر ذره به طرف جنس خود و اصل خود است. توضیح آنکه، در عالم دو حرکت وجود دارد،

یکی در قوس نزول و دیگری در قوس صعود. حرکت در قوس نزول عبارت از تنزل از عالم ملکوت به عالم ناسوت و آرایش به عالم کثرت و ماده و زشتی‌ها و پلیدی‌های آن است. اما در مقابل این حرکت، حرکت دیگری نیز به نام حرکت در قوس صعود وجود دارد که یک حرکت رجعی است، یعنی در هر چیزی که از واحد صادر شده، میلی هست که دوباره به آن واحد بازگردد. لذا هر موجودی متمایل به این کمال و وصول به حقیقت است که عبارت از رهایی از عالم کثرت و ماده و بازگشت به وطن اصلی یعنی اتصال به مبدأ کل است (نقل به مضمون، بحث در آثار، صص ۱۰۸ و ۳۲۹).

در تعریف محبت، کلمه جمال به معنای زیبایی می‌باشد. زیبایی حقیقی و مطلق در ذات الهی است و با توجه به این که تمام کائنات تجلی از تجلیات الهی هستند بنابر ظرفیت خود، نشانی از زیبایی مطلق دارند. در این میان، انسان صورت و مثال الهی بوده، بهره‌ای کامل‌تر و بیشتر از زیبایی را دارا می‌باشد. بنابر این هر نوع عشق در حقیقت، میل به جمال خود است، زیرا همه چیز در عالم، تجلی‌ای از جمال حقیقی را در خود دارد.

دو لغت "جمعاً" و "تفصیلاً" در بیان مبارک اشاره به دو عالم حق و خلق دارد که به عبارات و الفاظ دیگری نیز در آثار مبارکه به آنها اشاره شده است از جمله "رب و عبد" و "وحدت و کثرت". در حقیقت این دو لغت بیانگر مراتب محبت در تعریف فوق است که بعداً شرح داده خواهد شد.

ب- سایر تعاریف موجود در آثار حضرت عبدالبهاء

اکثر تعاریف دیگری که در مورد محبت در آثار مبارکه نازل شده است در لوح مبارکی به زبان عربی است که به لوح محبت یا اتحاد موسوم و معروف است. در این لوح مبارک، علاوه بر تأکید بر لزوم ایجاد محبت بین بشر و بیان احتیاج عالم بشریت به محبت، اثرات محبت نیز بیان شده و اوصاف و تعاریفی برای محبت ذکر گردیده است. ابتدا قسمت‌هایی از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء درج گردیده و سپس مختصراً توضیحاتی ارائه می‌شود.

"هو الله ايها المنجذب بنفحات الله... اعلم حق اليقين ان المحبة سر البعث
الالهى و المحبة هي التجلى الرحمانى. المحبة هي الفيض الروحانى المحبة
هي نفثات روح القدس فى الروح الانسانى. المحبة هي سبب ظهور الحق فى
العالم الامكانى. المحبة هي الروابط الضرورية المنبعثة من حقايق الاشياء

بایجاد الاهی. المحبة هی الرابطة بین الحق و الخلق فی العالم الوجدانی...
 المحبة هی التاموس الاعظم فی هذا الكور العظیم الالهی. المحبة هی النظام
 الوحید بین الجواهر الفردیة بالتركيب و التدبیر فی التحقق المادی. المحبة
 هی القوة الكلية المغناطیسیة بین هذه السیارات و النجوم الساطعة فی
 الاوج العالی... " (مکاتیب، ج ۱، ص ۱۵۹)

بطور کلی تعاریف موجود در این لوح مبارک را می‌توان در چند مورد ذیل خلاصه نمود:

محبت علت بعثت پیامبران و ظهور مظاهر مقدسه یا به عبارتی دیگر عالم امر است که رابطه بین
 عوالم حق و خلق را برقرار می‌کند. در حقیقت بنابر اصل فلسفی "لا یصدر من الاحد الا الاحد"، با
 توجه به این که خداوند وحدت صرف بوده و در ذات خویش در مقام احدیت است، لذا اول صادر از
 حق یا به عبارتی دیگر صادر اول، مشیت اولیه (عالم امر - مظاهر مقدسه) می‌باشد که به واسطه آن
 سایر مخلوقات ایجاد شده‌اند. چنانچه در این لوح مبارک ذکر شده که محبت سر بعث الاهی، سبب
 ظهور حق در عالم امکان و رابطه بین حق و خلق در عالم وجدان است.

محبت علت وجود مخلوقات به طور کلی و طبیعت روحانیه انسانی به طور اخص است زیرا هم تنها
 نظام حاکم بین عناصر بسیطه واحده برای ترکیب و تحقق مادی عالم ایجاد است و هم نثبات
 روح القدس در روح انسانی که تنها روح دائم و برقرار و مجرد از قید ماده است. چنانچه حضرت
 عبدالبهاء می‌فرمایند: "در انسان دو طبیعت است: طبیعت جسمانی و طبیعت روحانیه... طبیعت
 روحانیه از فیض روح القدس متولد شده ... این طبیعت، کمالات الهیه است، ... محبت است،
 موهبت است..." (مفاوضات، ص ۸۹)

قبلاً نیز گفته شد که صوفیه و عرفا سر آفرینش را در حدیث کنت کنز دانسته و معتقدند اگر پای
 عشق در میان نبود هیچ آفریده ای پدید نمی‌آمد و هیچ موجودی هستی نمی‌یافت. چنانچه
 شبستری، مفسر نظرات ابن عربی، می‌گوید:

حدیث "کنت کنزاً" رو فراخوان که تا پیدا بینی سر پنهان
 عدم در ذات خود چون بود صافی از او در ظاهر آمد گنج مخفی

(گلشن راز، ص ۳۶)

محبت تجلی الهی است. در هر یک از مخلوقات که نظر کنیم تجلی از اسماء و صفات الهی را در آن مشاهده می‌کنیم، به طوری که "کل شیء احصیناه کتاباً" حاکی از این مطلب است. پس همین تجلی اسماء و صفات الهی در هر کائنی از کائنات، عین محبت است. همین طور که از پیش گذشت برخی از عرفای ملهم نیز به این مطلب اشاره نموده‌اند.

محبت فیض و موهبت الهی است که شامل حال مخلوقات به طور اعم و انسان به طور اخص است و این فیض و رحمت و موهبت هیچ گاه قطع نشده و نخواهد شد. چنانچه حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "فی الحقیقه نتیجه وجود انسانی محبة الله است و محبة الله روح حیات است و فیض ابدی است... محبت عالم انسانی اشراقی از محبة الله و جلوه ای از فیض موهبة الله است." (مفاوضات، صص ۲۲۱-۲۲۲) و همچنین می‌فرماید: "محبت فیض یزدانی است." (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۴) همچنان که از قبل دیدیم تعدادی از عرفا نیز بنابر فضل ربانی به این حقیقت فائز شده و محبت را موهبت الهی دانسته‌اند.

محبت ناموس اعظم در این کور عظیم الهی است. ناموس به معنای قانون است یعنی محبت بزرگترین قانون الهی برای نه تنها کور حضرت بهاء الله بلکه دور پانصد هزار ساله الهی می‌باشد که تمام قوانین دیگر حول آن می‌چرخد و منوط و وابسته به آن خواهد بود و در حقیقت اجرا و تحقق هر امری منوط به آن است.

محبت قوه مغناطیس موجود بین سیارات و نجوم است یعنی قوه جاذبه‌ای که در عالم امکان موجود می‌باشد و باعث حفظ عالم از نابودی و تشتت و تجزیه و همچنین گردش سیارات و ثبوت ستارگان می‌باشد؛ همان قوه، عبارت از محبت است. چنانچه حضرت عبدالبهاء در لوح "کنت کنز" می‌فرماید: "در هر عالمی از عوالم و مرتبه از مراتب مغناطیس احدیه مشهود است که جذب حقایق کل شیء و کشش رقائق کینونات در قبضه اقتدار اوست و آن مغناطیس احدیه مقام محبت و خلقت است." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۵)

عرفا نیز عشق را در همه کائنات ساری و جاری می‌دانند و معتقدند قوه جذب و انجذاب بین موجودات، حتی افلاک و فلکیات، عبارت از سریان عشق در آنهاست. آنها معتقدند:

"حیات و هستی جمیع موجودات قائم به عشق است، جذبۀ عشق و کشش عاشقی و معشوقی در سراسر عالم وجود جاری و ساری است، و حالت جذبۀ و انجذاب مابین همه ذرات موجودات همیشه برقرار و پایدار است.

یکی میل است با هر ذره رقاص کشان آن ذره را تا مقصد خاص

و همین جذبۀ و عشق ساری غیرمیری است که عالم هستی را زنده و برپا نگاه داشته و سلسله موجودات را به هم پیوسته است، به طوری که اگر در این پیوستگی و بهم‌بستگی، سستی و خللی روی دهد، رشته هستی گسیخته خواهد شد و قوام و دوام از نظام عالم وجود رخت برخواهد بست." (مولوی‌نامه، ص ۴۰۷)

و اما بدیع‌ترین تعریفی که از محبت در این لوح مبارک درج گردیده، آن است که محبت عبارت از روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء است. همچنان که از این تعریف پیداست حقایق اشیاء و آنچه در عالم وجود، موجود می‌باشد با یکدیگر الزاماً و ضرورتاً روابطی دارند و محبت عبارت از همین روابط ضروریه است. آنچه که در ارتباط با این تعریف، ذکر آن ضروری است و اهمیت این تعریف را بیشتر نشان می‌دهد، آن است که در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء علاوه بر محبت، سه مفهوم دیگر، یعنی "شریعت"، "طبیعت" و "آیین و قانون" نیز دقیقاً به همین گونه تعریف شده‌اند (به ترتیب در: سیاسیه، ص ۳۶ یا مقاولات، ص ۱۱۹-مکاتیب، ج ۳، صص ۴۷۹ و ۴۸۵-بدایع ج ۱، ص ۲۷۹).

۴- تفاوت عشق و محبت

در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء (در حد آثار منتشره در ایران) هیچ بیان صریحی در خصوص تفاوت دو مفهوم عشق و محبت به چشم نمی‌خورد و به هیچ وجه اشاره‌ای به اختلاف این دو مفهوم نفرموده‌اند.

غالب عرفایی که قائل به تفاوت محبت با عشق هستند، عشق را محبتی می‌دانند که از حد گذشته باشد، چنان که ارسطو آن را "محبت شدید" (عشق در ادب، ص ۲۸) و خواجه نصیرالدین طوسی، "محبت مفراط" (اوصاف‌الاشراف، ص ۵۴)، گفته است. مستملی بخاری، دارای یکی از کهن‌ترین آثار فارسی در تصوف، نیز در این مورد می‌گوید: "عشق نیز محبت است، اما چون از حد درگذرد عشق خوانند." (عشق در ادب، ص ۱۸۸) شیخ اشراق نیز نظر به همین مفهوم است که عشق را خاص‌تر از

محبت دانسته و گفته است: "عشق خاص‌تر از محبت است زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد." یعنی به نظر او عشق مرحله‌ای بالاتر از محبت است (عشق در ادب، صص ۱۲۰-۱۲۱).

اما اختلافی که بین عرفا به چشم می‌خورد، آن است که اطلاق کلمه عشق بر کدام یک از مراتب عشق و محبت صحیح بوده و بر کدام یک صحیح نیست. عده‌ای بر این عقیده‌اند که همان گونه که محبت انسان‌ها به یکدیگر از دیرباز تاکنون عشق نامیده شده، اطلاق کلمه عشق بر محبت شدید بین مخلوقان صحیح بوده ولی اطلاق آن بر محبت خدا به انسان و انسان به خدا جایز نیست (نقل به مضمون، عشق در ادب، صص ۷۵-۷۷). برخی دیگر عقیده‌ای بالعکس عقیده فوق ابراز می‌کنند. چنانچه در کتاب "فرهنگ اشعار حافظ" (ص ۵۹۱) خلاصه کلام عرفا در این مورد چنین بیان شده است: "عشق محبت عالی‌های است که بسیار برتر و والاتر از محبت عادی خلق به خلق است."

بعضی دیگر اطلاق دو کلمه "محبت" و "عشق" را بر همه مراحل و مراتب "محبت و عشق" صحیح می‌دانند و یا اصلاً وارد چنین مقوله‌ای نشده‌اند و تفاوت "عشق" را با "محبت" در همه مراتب، فقط در شدت عشق نسبت به محبت می‌دانند. به طوری که قطب‌الدین عبادی، استاد در علوم تصوف، حدیث و تفسیر، عشق را مرحله فنا دانسته و می‌گوید: "چون دوستی از آفات خالی شود و محض در طلب رضای دوست موقوف گردد؛ آن را محبت گویند چون در بوتۀ محنت گذاخته شود و روی در فنا آرد، آن را عشق گویند." (فرهنگ اشعار، ص ۵۹۵)

با تعمق بیشتر در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء خصوصاً کاربرد این دو کلمه در ترکیبات اضافی، تشبیهی و استعاری می‌توان تفاوت‌هایی را در مفهوم این دو کلمه یافت. برای مثال: ترکیب "قربانگاه عشق"، فقط در مورد کلمه عشق به کار رفته است و در هیچ یک از آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء ترکیب "قربانگاه محبت" مشاهده نشد. از حدود ۱۲۰ مورد ترکیب مربوط به عشق، ۳۰ مورد آن ترکیب "قربانگاه عشق" بود یعنی حدود ۲۵٪ ترکیبات استخراجی در خصوص عشق. لازم به ذکر است که قریب به ۸۰۰ ترکیب از محبت نیز استخراج شده بود که هیچکدام "قربانگاه محبت" نبود.

دیگر آنکه به طور کلی کلمه محبت بسیار بیشتر از کلمه عشق در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء به کار رفته است. در اکثر الواحی که موضوع آن مربوط به بلائی و آمده بر احباب و شهادت نفوس مخلصه می‌گردد کلمه عشق بیشتر به کار رفته است.

لذا می‌توان نتیجه گرفت:

اولاً، با توجه به کاربرد بیشتر کلمه عشق در موارد بلایا و شهادت و خصوصاً با توجه به ترکیب "قربانگاه عشق" می‌توان تعریف عرفا را از عشق به صورت "محبت مفرط" یا "محبتی که از حد درگذرد" مناسب دانست.

ثانیاً، با توجه به کاربرد بیشتر کلمه محبت در جملات و مطالب و موضوعات مختلفه و کاربرد کمتر کلمه عشق، این گونه برداشت نمود که کلمه محبت دارای مفهومی عام‌تر بوده و در مراتب و مواقع مختلفه به کار رفته و صادق می‌آید، در حالی که مفهوم عشق خاص‌تر بوده و در مواقع و موضوعات محدودتر و مخصوص‌تری به کار می‌رود.

مراتب محبت

اصطلاح "مراتب محبت" مأخوذ از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در تفسیر "کنت کنز" است که می‌فرمایند: "در معرفت این حدیث به معرفت چهار مقام احتیاج است: اول، کنز مخفی است و ثانی، مقامات و مراتب محبت و ثالث، مقام خلقت و امثال آن و رابع، مقام معرفت." (مکاتیب، ج ۲، ص ۵) البته لازم به ذکر است که در الواح و آثار دیگر حضرت عبدالبهاء نیز این اصطلاح به کار رفته است (از جمله در: مکاتیب، ج ۳، ص ۵۲ - مائده، ج ۵، ص ۲۴۶ - بدایع، ج ۱، ص ۲۳۷). در مراجعه به کتب و آثار عرفانی، کمتر اصطلاح "مراتب" به چشم می‌خورد بلکه بیشتر از لغات انواع، درجات، مراحل، اقسام و ... استفاده شده است.

اگرچه لغت "مرتب" این گونه به ذهن متبادر می‌کند که هر مرتبه‌ای باید بعد یا قبل از مرتبه دیگر باشد ولی لزومی برای این تقدم و تأخر نیست، یعنی می‌توان در بعضی موارد، مراتب مختلفه را مانند پله‌های پلکانی در نظر گرفت که پشت سر هم قرار دارند و برای طی یک پله باید پله‌های قبل را پشت سر گذاشت یا به عبارت دیگر، در آن واحد، نمی‌توان هم در پله اول بود و هم آخر ولی در موردی دیگر، می‌شود آنها را به گونه‌ای در نظر گرفت که در کنار هم به طرز قرار گرفته

باشند که انسان ضمن آن که ظاهراً در اولین مرتبه است ولی در مرتبه وسط و آخر هم باشد. برای مثال در مرتبه محبت خلق به خلق، در آن واحد انسان هم می‌تواند محبت به فرزند را داشته باشد، هم به والدین، هم به همسر و هم به سایر طبقات، بدون آن که محبت هیچکدام منوط و وابسته به دیگری باشد. البته شاید بتوان از لحاظ یکی از این طبقات تقدم و تأخر زمانی قائل شد مثلاً از لحاظ فرزند، ابتدا محبت فرزند به والدین، سپس به همسر و بعد از آن به عنوان والد به فرزند را در نظر گرفت.

در این قسمت نیز ابتدا مراتب محبت از دیدگاه عرفانی و سپس در آثار حضرت عبدالبهاء بررسی می‌گردد.

۱- محبت از دیدگاه عرفانی

عرفا در خصوص مراتب و انواع عشق و محبت مطالب بسیاری را به رشته تحریر درآورده و هر کدام نظر به مقامات و مشرب خویش، عشق و محبت را به انواع و اقسامی تقسیم نموده‌اند. در این قسمت به علت ایجاد یک نظم فکری برای خواننده، مطالب در چند قسمت به قرار ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف- محبت جبلی و مکتسب و موهوب

برخی از عرفا از جمله ابوالحسن دیلمی از سه نوع محبت سخن به میان آورده‌اند: محبت جبلی، محبت مکتسب و محبت موهوب. آنان معتقدند در محبت جبلی، محب از خود اختیاری ندارد و مجبور و مجبور بر محبت است. در محبت موهوب که ایمان از آن جمله است نیز محب را اختیاری نیست زیرا فیض و موهبت الهی است. اما محبت مکتسب که از طریق طاعت و موافقت در عبودیت و اجابت اوامر محبوب در همه حالات به دست می‌آید، اختیاری است و محبتی است که بنده آن را انتخاب می‌کند (نقل به مضمون، عشق در ادب، ص ۳۵).

ب- محبت عام و خاص، محبت جنس به جنس و جنس نه با جنس

کاشانی به دو نوع محبت عام و خاص معتقد است. وی محبت عام را عبارت از میل قلب به مطالعه جمال صفات می‌داند که مانند نوری وجود را آرایش می‌دهد و محبت خاص را عبارت از میل روح

به مشاهده جمال ذات می‌داند که مانند ناری وجود را پالایش داده، محب را می‌سوزاند و محو می‌گرداند (نقل به مضمون، فرهنگ اشعار، ص ۴۱۰).

هجویری، از مشایخ قرن پنجم، نظری مشابه نظر کاشانی ولی با الفاظی متفاوت ارائه داده، می‌گوید: محبت بر دو نوع است: یکی محبت جنس به جنس که عبارت از میل نفس است در طلب ذات محبوب از راه جهد و کوشش و دیگری محبت جنس نه با جنس که عبارت از طلب صفتی از اوصاف محبوب است تا با آن آرامش یابد، مانند شنیدن کلام و یا دیدار محبوب (نقل به مضمون، فرهنگ اشعار، ص ۴۰۹). همان طور که ملاحظه می‌شود، محبت جنس به جنس، مشابه محبت خاص و محبت جنس نه با جنس، مشابه محبت عام در نظر کاشانی است.

ج- محبت مجازی و حقیقی، طبیعی و روحانی، محمود و مذموم

برخی از عرفا محبت و عشق را به حقیقی و مجازی تقسیم نموده‌اند. آنان عشق حقیقی را الفت رحمانی و الهام شوقی می‌دانند و آن عشق به لقاء محبوب حقیقی است که ذات احدیت باشد و مابقی عشق‌ها را به جز این عشق، عشق‌های مجازی می‌دانند که منشأ آن هوی و حب مجازی است. در عشق‌های مجازی، ابتدا محبت و هوی، بعد علاقه و بعد عشق پدید می‌آید (نقل به مضمون، فرهنگ لغات، ص ۳۲۴). این عرفا معتقدند: "هر چه به مخلوقات تعلق دارد، مجاز می‌باشد." (فرهنگ اشعار، ص ۵۹۵)

خواجه عبدالله انصاری نیز محبت را به مجازی و حقیقی تقسیم نموده ولی الفاظ دیگری در بیان مطلب به کار می‌برد. وی به سه نوع محبت علتی، خُلُقی و حقیقی اشاره می‌نماید و می‌گوید: محبت علتی هواست و خُلُقی قضااست و حقیقی عطااست. آن محبت که از علت خیزد، در نفس نزول کند و نفس را پست کند و خُلُقی، بر دل فرود آید و دل را نیست کند و آنچه از حقیقت خیزد، در جان قرار گیرد تا وی را که از او نیست، نیست کند و به خود، هست کند. " (عشق در ادب، ص ۳۷) مقصود از محبت علتی، همان عشق مجازی جسمانی است که به علت تمتع جسمانی یا نفع حاصل از معشوق و به طور کلی شهوات و امیال نفسانی ایجاد می‌شود. محبت خُلُقی نیز عبارت از نوعی عشق مجازی است ولیکن این عشق مجازی، پاک و بی‌آلایش است و در حقیقت می‌توان به آن عشق با واسطه به خدا گفت که خداوند بندگان مستعد اما ناتوان از تحمل عشق خود را بدان گرفتار می‌کند تا قابلیت عشق او را کسب کنند. اما محبت حقیقی، عبارت از عشق انسان به خداست که

خداوند آن را به بندگان قابل خود هديه مي‌کند و به همين دليل موهبت الهی می‌باشد (نقل به مضمون، عشق در ادب، صص ۳۷-۳۸).

ابوالحسن ديلمی محبت را به طبعی و روحانی که مشابه همان مجازی و حقیقی است تقسیم نموده، می‌گوید: "محبت طبعی اگرچه به خودی خود شريف است، در قیاس با محبت روحانی پست است زیرا اقصی کمال محبت طبعی، نخستین رتبه محبت روحانی است." (عشق در ادب، ص ۱۲۸) بنابر این نمی‌توان گفت عشق طبعی ناپسند و مذموم است، بلکه در قیاس با عشق روحانی و الهی از ارزش کمتری برخوردار است.

تعدادی دیگر از عرفا، عشق مجازی را به محمود (محبوب و ممدوح) و مذموم (ناپسند) تقسیم می‌نمایند و این تقسیم‌بندی یا برحسب منشأ و مبدأ و اساس آن عشق است که اگر اساسش، عشق پست حیوانی باشد مذموم، و اگر محبت پاک نسبت به زیبارویان یا مظاهر جمال حق باشد از آن جهت که مظهر حق‌اند، محمود است (نقل به مضمون، فرهنگ لغات، ص ۳۲۴). و یا برحسب امکان دخول فساد در آن است بدین معنی اگر از آفاقی که سبب فساد محبت می‌شود مبرا بوده، بر طهارت اصلی خود باشد، عشق محمود و اگر آلوده به شهوات نفس بهیمی باشد که عقل و شریعت آن را نکوهش کرده است، مذموم است (نقل به مضمون، عشق در ادب، ص ۱۲۸).

د- مراتب چهارگانه و دوگانه محبت

بسیاری از عرفا، عشق و محبت را به چهار مرتبه تقسیم نموده‌اند. این چهار مرتبه عبارتند از: "عشق خالق، که شامل عشق خدا با خویش و نیز عشق وی به مخلوق است و عشق مخلوق، که در بر گیرنده عشق مخلوق به خدا و نیز عشق آنان با یکدیگر است." (عشق در ادب، ص ۲۱۵) بسیاری از عرفا نیز تأکید بر مراتب دوگانه عشق نموده‌اند که در حقیقت عشق حق به خلق و عشق خلق به حق است و در تعریف این دو رتبه و این که کدام بر دیگری سبقت داشته است مطالبی چند به رشته تحریر درآورده‌اند. ذیلاً به بررسی هر کدام از این مراتب بنا بر گفته آنان پرداخته می‌شود:

مرتبه اول، عشق خدا با خویش - همان گونه که از قبل اشاره شد، یوحناي قدیس معتقد بر این است که "خداوند عشق است". در میان عرفای اسلامی نیز حلاج سخنی مشابه اعتقاد وی ارائه داده، می‌گوید: "عشق، ذات خداست". وی علاوه بر بیان عشق خدا با خویش، بر آن است که این

عشق، حاکی از آغاز عشق است، این مقامی است که در آن عاشق خداست، معشوق نیز خود اوست و عشق نیز عین ذات اوست (نقل به مضمون، عشق در ادب، ص ۱۹۸). علاوه بر وی، ابن سینا و ابوالحسن دیلمی نیز خدا و عشق را یکی می‌دانند. ابوالحسن دیلمی بر این اعتقاد است: "نخستین کسی که عشق ورزید، خدای تعالی بود. او هنگامی که جز خودش نبود، عاشق خود شد." در حقیقت "خدا در ازل... به وسیله خودش، به خاطر خودش، به خودش محبت می‌ورزید، و در آنجا محب و محبوب و محبت چیزی واحد بود... زیرا که او عین احدیت است." بدین ترتیب، وی محبت خدا با خویش را محبت اصلی دانسته، همه محبت‌ها را ناشی از آن می‌داند (نقل به مضمون، صص ۱۹۹-۲۰۸). به عبارت دیگر، محبت اصلیه، "عبارت از محبت ذات است به ذات نه به اعتبار امری زائد بر ذات، زیرا ذات است که منبع تمام محبت‌هاست." (فرهنگ لغات، ص ۴۱۸)

مراتب دوم و سوم، عشق خدا به خلق، عشق خلق به خدا، که همان مراتب دوگانه محبت است، معمولاً هر زمان و هر جا صحبت از عشق خدا به خلق می‌شود بلافاصله از عشق خلق به خدا نیز گفتگو به میان می‌آید. سخنان عرفا در این مورد نیز حاکی از عشق دوجانبه خدا و خلق به یکدیگر است و در اثبات مدعای خود به آیات قرآنی استناد می‌کنند که مهمترین آنها، آیات ذیل است:

آیه ۵۴ از سوره مائده: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ". یعنی: ای کسانی که ایمان آوردید آن که برگردد از شما از دینش پس زود باش که بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند او را.

و همچنین آیه ۳۱ از سوره آل عمران: "قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ". یعنی: بگو اگر دوست می‌دارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بیامرزد برای شما گناهان شما را و خداست آمرزنده مهربان.

چنانچه ابونصر سراج، معروف به طاووس الفقرا، معتقد است در این آیات قرآنی، محبت دوجانبه به خوبی نشان داده شده است بدین معنی که هر کس خدا را دوست بدارد، خدا نیز او را دوست خواهد داشت (نقل به مضمون، فرهنگ اشعار، ص ۶۰۰). بعضی از عرفا در این رابطه صحبت از تقدم عشق خدا به بنده بر عشق بنده به خدا نموده و به آیه ۵۴ سوره مائده و تقدم یحبهم بر یحبونه استناد نموده‌اند (نقل به مضمون، عشق در ادب، ص ۲۰۱). چنانچه بایزید بسطامی، که فکر وحدت وجود را صریحاً بیان کرده، گفته است: "پنداشتم که من او را دوست می‌دارم، چون نگه کردم، دوستی او مرا سابق بود." (عشق در ادب، ص ۲۰۶)

اما در خصوص علت ایجاد این عشق دوجانبه و اختصاص این رتبه به انسان، عرفا را عقیده بر این است: عشق خدا با خویش که منبع تمام محبت‌هاست، ایجاب می‌کند او شناخته شود و آن کسی که شایستگی شناخت خداوند را داشته و دارد، انسان است. چنانچه شیخ نجم‌الدین رازی، صاحب کتاب "مرصاد العباد"، می‌گوید: "این انعام خاص (محبت) که قومی از اخص الخواص بدان مخصوص‌اند که، یحبهم و یحبونه انعامی است که هیچ موجود دیگر جز انسان استحقاق این سعادت نداشت و به تشریف محبت، هیچ موجود دیگر را مشرف نکردند." (عشق و عقل، ص ۷۴) از این روست که هستی آفریده شده تا انسان بتواند به معرفت خداوند نایل گردد. به همین دلیل، عرفا عشق خدا با خویش را علت وجود هستی و بالاخص انسان می‌دانند که عشق خدا به انسان و همین طور عشق انسان به خدا نیز جلوه‌های دیگری از همان عشق محسوب می‌گردد. یعنی از نظر آنها این عشق‌ها در دایره‌ای جریان دارد که یک سویش به خدا و سوی دیگرش به انسان است. به عبارت دیگر، عشق، یک عشق است که دو سوی دارد، سوی الهی و سوی انسانی (نقل به مضمون، عشق در ادب، صص ۲۰۰-۲۰۱).

مرتبه چهارم، عشق خلق به خلق - عرفا با توجه به داستان عشق زلیخا به یوسف و بیان مبارک "قدشغفها حباً" در آیه ۳۰ سوره یوسف، به عشق بندگان به یکدیگر اشاره می‌نمایند.

عرفا محبت‌های بشری را به حسب استعداد محب و نه به حسب حقیقت محبت، به درجاتی تقسیم می‌نمایند (نقل به مضمون، فرهنگ اشعار، صص ۶۰۷-۶۱۰) که پرداختن به آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

عین‌القضات، از بزرگان مشایخ قرن ششم، به دو نوع عشق صغیر (عشق بندگان به خدا) و کبیر (عشق خدا به بندگان) قائل است. وی علاوه بر این دو نوع عشق، از عشق میانه نیز نام می‌برد که همان عشق با واسطه به خداست، زیرا وی معتقد است که مشاهده جمال ازلی بی واسطه میسر نیست و باید آن را در آئینه جمال حضرت محمد مشاهده نمود (نقل به مضمون، عشق در ادب، ص ۲۱۸).

تعداد دیگری از عرفا نیز به این مرتبه از محبت اشاره می‌نمایند، از جمله است موارد ذیل: شاه بن شجاع کرمانی می‌گوید: "محبت اولیاء خدای تعالی دلیل بر محبت خدای عز و جل است." (عشق در ادب، ص ۸۵) ابوالحسن وراق نیشابوری، شاگرد جنید، نیز می‌گوید: "علامت محبت خدای تعالی،

متابعت حبیب او... است." (عشق در ادب، ص ۸۷) ابراهیم قصار می‌گوید: "علامت محبت خدای تعالی ایثار طاعت اوست و متابعت نبی او." (عشق در ادب، ص ۸۸)

بی مناسبت نیست در این قسمت، اشاره‌ای مختصر به اسفار اربعه سالک از نظر عرفا نیز بشود. عرفا این مراحل چهارگانه سفر را به ترتیب ذیل ذکر می‌نمایند (نقل به مضمون، فرهنگ اشعار، صص ۲۵۵-۲۵۶). این چهار مرحله با مراتب چهارگانه محبت مشابهت دارد، که در مقابل هر یک نوشته می‌شود:

سفر اول، سفر از خلق به حق است. (محبت خلق به حق)

سفر دوم، سفر از حق به خلق یا من الحق الی الخلق بالحق است. (محبت حق به خلق)

سفر سوم، سفر عن الحق الی الحق بالحق است. (محبت حق به حق)

سفر چهارم، سفر از خلق به خلق و بالحق است. (محبت خلق به خلق)

۲- مراتب محبت در آثار حضرت عبدالبهاء

الف- مراتب پنجگانه محبت

حضرت عبدالبهاء در آثار مبارکه خویش، به نقل مراتب محبت از دیدگاه عرفا پرداخته‌اند و مراتب چهارگانه و دوگانه محبت را به نقل از ایشان، ذکر فرموده‌اند و خود، مرتبه دیگری نیز به مراتب چهارگانه اضافه نموده‌اند که بدیع و بی نظیر بوده و در آثار عرفای سابقین به چشم نمی‌خورد. اما علاوه بر ذکر رتبه پنجم در مراتب محبت، حضرت عبدالبهاء در لوح "کنت کنز" به نکته دقیق، زیبا و بی نظیر دیگری اشاره نموده‌اند.

حضرت عبدالبهاء در این لوح مبارک می‌فرمایند: "بعضی از متغمسین ابحر معانی... مراتب محبت را بر چهار رتبه معین نموده‌اند و این عبد در این رساله، پنج رتبه ذکر نموده، اگر چه در نزد این ذره فانی به نظری مراتب محبت بی حد و شمار است و به نظری در قمیص وحدت آشکار است." (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۴-۱۵)

سپس هیکل مبارک، علت اختلاف مراتب محبت را از وحدت تا بی‌نهایت بیان فرموده، آن را ناشی از اختلاف مراتب و مقامات در هر عالمی از عوالم الهی می‌دانند، یعنی در حقیقت، هم عوالم الهیه نامتناهی است، هم مراتب و مقامات و فهم و درک قائلین این مراتب متفاوت است، هم تجلیات

اسماء و صفات الهی در مراتب نفوس مختلف است لذا اگر به نظر دقیق و بدون در نظر گرفتن کثرات عوالم، فهم قائلین و تجلیات، ملاحظه شود؛ در می‌یابیم که منظور تمام این عارفین و قائلین یکی است و همه ناظر به مرتبه وحدت حقیقی محبت هستند و چنانچه نظر در کثرت عوالم و فهم نفوس و تجلیات نماییم، مراتب محبت به دو یا چهار مرحله نیز محدود نخواهد شد بلکه بی اندازه و حد و شمار خواهد بود (نقل به مضمون، مکاتیب، ج ۲، ص ۴۰).

علاوه بر لوح تفسیر کنت کنز در لوح دیگری خطاب به شاهزاده محب شیرازی، مراتب اربعه محبت را ذکر می‌نمایند، ولی ظاهراً اصطلاحات به کار رفته در این دو لوح با یکدیگر متفاوت است. ضمناً علاوه بر تفاوت اصطلاحات، ترتیب مراتب اربعه نیز به گونه‌ای دیگر ذکر گردیده است که همین امر، بیانگر آن است که ترتیب این مراتب به معنای اولیت و ثانویت این مراتب و موکول بودن یک مرتبه به مرتبه ماقبل نیست. متن لوح مبارک چنین است:

"ای محب مطلع انوار، محبت را مراتب اربعه مذکور و مشهور؛ اول، محبت من الله الی العبد است، آیه "یحبههم" شاهد این مطلب. ثانی، محبت من العبد الی الرب است، و "یحبونه" دلیل این مقام. ثالث، من العبد الی العبد است، آیه "رحماء بینهم" حجت این مقال. رابعاً، من الحق الی الحق است، "فاحببت ان اعرف" ثبت این مآل. " (مائده، ج ۵، ص ۲۴۶)

حال ضمن تطبیق مفاد این دو لوح با هم و استمداد از سایر آثار مبارکه، به بیان چهار رتبه مذکور از عرفا مبادرت می‌شود.

مرتبه اول، از مقام جمع به جمع یا من الحق الی الحق (رتبه چهارم در لوح شاهزاده محب) است. در این رتبه، عشق و محبت حق، در ذات خود و به ذات خود بوده و قبل از تجلی حق در مریای موجودات (و حتی صادر اول) وجود داشته است. در این مقام عشق و محبت، عین ذات حق بوده و زاید و خارج بر ذات نیست یعنی غیب هویه به جمال خویش نرد محبت می‌بازد و در این مقام، عاشق و معشوق و عشق یکی است. این مقامی است که به مرتبه احدیت یا فیض اقدس یا جلا معروف و موسوم است. چنان که در لوح "کنت کنز" می‌فرمایند:

"و آن محبت روحانی و میل رحمانی یا از مقام جمع به جمع بود، و آن شهود جمال هویت است جمال و کمال خود را به ذات خود بدون توسط مجالی و

مرایای کائنات. و این تجلی و ظهور ذات است در نفس ذات، چنانچه حقایق عاشقین در کتم عدم مستور، لکن ذات احدیت علم عشق و محبت افراخته، و اعیان مجتذبین در سرادق هویت مخفی، لکن معشوق حقیقت با جمال و کمال خویش نرد محبت باخته. " (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۶)

همچنین در لوحی دیگر می‌فرمایند: "نور حقیقت چون در زجاجه احدیت اشراق نمود، عاشق و معشوق دست در آغوش گشتند و احدیت حکمش چنان نافذ و قاطع که گویی معشوق بود نه عاشق یا عاشق بود نه معشوق. " (مائده، ج ۵، ص ۱۹)

همین مرتبه از عشق و محبت است که مبدأ همه عشق‌ها و باعث همه شورهاست و آنچه عشق و محبت و جذب و شوق در عالم هستی است، یک تجلی از تجلیات عشق در مقام احدیت یا جمع به جمع است. یعنی یکی تجلی (از تجلیات عشق) از عالم احدیت (فیض اقدس، جلا)، سبب ایجاد عالم و احدیت (فیض مقدس، استجلا) گردیده و سپس این سریان عشق ادامه می‌یابد. چنانچه می‌فرمایند:

"آن ذات غیبی در مغرب هویه مستوی و نرد محبت با عشق خود می‌بازد.

یار با ما از ازل بی ما و من عشق را می‌باختی با خویشتن

این عشق و محبت عین ذات است که باعث جمیع شورها و مایه‌هاست. از این عشق و محبت، رتبه طلعت احدیت معلوم و از معلوم صرف کمال جلا و استجلا تجلی حضرت علم است و آن علم در هر دوری به اسمی از اسماء تجلی بخشد که سلطان جمیع اسماست. " (مائده، ج ۹، ص ۸۹)

همچنین در لوح "کنت کنز" می‌فرمایند:

"عشق و محبتی که در ذات حق قبل از ظهور شئون ذاتیه از مرتبه احدیت در مرتبه اعیان علم افراخته، و غیب هویت به جمال خود در نفس خود نرد محبت باخته که مبدأ جمیع عشق‌ها و شوق‌ها و سرمایه همه محبت‌ها و شورها شد، آن عشق و محبت عین ذات حق بوده، خارج و زاید بر ذات نبوده. " (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۲-۱۳)

این مرتبه، مرتبه‌ای است که در آن "فاحببت ان اعرف" صادق است. یعنی حق به علت عشق به ذات خویش و چون کنز مخفی است دوست دارد که شناخته شود، بنابر این تجلی در حقایق ممکنات نموده خلق یا تفصیل را خلق می‌نماید.

مرتبه دوم، از جمع به تفصیل یا من الله الی العبد (رتبه اول در لوح شاهزاده محب) است. در این مرتبه، ذات احدیت تجلی در مریای کائنات می‌نماید و هر کائنی از کائنات بنا بر استعداد خود، محل تجلی اسماء و صفات الهی واقع می‌شود. در این میان، انسان که صورت و مثال الهی و اشرف موجودات و مخلوقات است و خصوصاً انسان کامل (مبشرین - مظاهر مقدسه) جلوه‌گاه اسماء و صفات و کمالات الهیه به نحو اکمل و اتم خواهد بود. چنانچه در لوح "کنت کنز" می‌فرمایند: "و یا از جمع به تفصیل است. چنانچه آن ذات یگانه در مظاهر بی حد و کرانه مشاهده انوار جمال خود نماید و آن غیب احدیه در مریای مصقوله و مجالی قدسیه ملاحظه عکس طلعت بی مثال خود فرماید." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۶) همچنین می‌فرمایند: "مَثَلِ خُدا بِه مِثْلِ اَقْتابِ اِست، مَثَلِ خُلُقِ بِه مِثْلِ اَشیاء، در دل هر ذره‌ای از اَقْتابِ تابشی و درخششی دارد و همچنین در هر سَری سَری، در هر افقی نوری از آن محبوب بی همتا و ذات یکتاست." (مائده، ج ۹، ص ۸۹)

در حقیقت در این مقام، حق مانند دلبر طنازی است که در مقابل آئینه شفاف ایستاده و جمال و کمال و حُسن خود را در این آئینه مشاهده می‌کند. حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات (صص ۱۴۹-۱۵۰) می‌فرمایند:

"ذرات کائنات عمومیه در این فضای نامتناهی هر یک حکایت و دلالت از کمالی از کمالات الهیه کنند و چیزی محروم نیست... لِهَذَا ربوبیت الهیه که مستجمعیت جمیع کمالات است، تجلی در حقیقت انسانی کرده؛ یعنی ذات احدیت مستجمع جمیع کمالات است و از این مقام یک تجلی بر حقیقت انسانیه کرده، یعنی شمس حقیقت اشراق در این آئینه نموده، اینست که انسان مرآت تامه مقابل شمس حقیقت است و جلوه‌گاه اوست. تجلی کمالات الهیه در حقیقت انسان ظاهر است این است که خلیفه الله است، رسول الله است. اگر انسان نباشد عالم وجود نتیجه ندارد چه که مقصد از وجود، ظهور کمالات الهیه است."

مرتبه سوم، از تفصیل به تفصیل یا من العبد الی العبد (در هر دو لوح) است. در این مقام، انسان‌ها تجلی جمال الهی را در عالم تکوین (در اینجا آفاق) ملاحظه می‌نمایند، به طوری که هر شیء از اشیاء مانند آئینه‌ای است که جمال و کمال حق را در خود منعکس نموده و بدین ترتیب، هر آنچه در عالم وجود است. نشانی از حق داشته، نشانگر اسمی از اسماء الهی است. این رتبه‌ای است که حضرت محمد در باره آن می‌فرماید: "سنریهم آیاتنا فی الآفاق" (آیه ۵۳، سوره فصلت) و همچنین "رحماء بینهم" (آیه ۲۹، سوره فتح) و همین طور "ما رایت شیئاً الا و قد رایت الله فیه او قبله او بعده". (ایقان، ص ۷۷)

این رتبه، رتبه‌ای است که انسان در آن به علم‌الیقین می‌رسد، یعنی با مشاهده آثار و نشانه‌های حق به وجود حق پی می‌برد. چنانچه حضرت عبدالبهاء در لوح "کنت کنز" می‌فرماید:

"و یا از تفصیل به تفصیل. چنانچه اکثر افراد انسانی، عکس جمال مطلق را در مرایاء حقائق ممکنات مشاهده نمایند و اشراقات انوار صبح الهی را در مجالی موجودات ملاحظه کنند و این مقامی است که می‌فرماید: "سنریهم آیاتنا فی الآفاق" که مقام علم‌الیقین است. " (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۶-۱۷)

مرتبه چهارم، از تفصیل به جمع یا من العبد الی الرب (رتبه دوم در لوح شاهزاده محب) است. در این رتبه و مقام، عاشقان جمال احدیت، معشوق خود را بدون واسطه و وسیله و بدون توجه به مرایای متجلی در آن ملاحظه می‌نمایند، یعنی در این مقام چشم از کثرت ظاهری عالم وجود بر می‌بندند و به وحدت حقیقی حق ناظر می‌شوند. این مقامی است که آیه قرآنی "یحیونه" شاهد و گواه آن است. چنانچه در لوح "کنت کنز" می‌فرماید:

"و یا آن میل و محبت از مقام تفصیل به جمع است و آن مشاهده و محبت عاشقین و مجتذبین است جمال آن ذات احدیت و معشوق حقیقت را لکن منزله از غبار تیره وسایل و وسایط و مبرا از کدورت مجالی و مرایا، و سالکین در این مقام از کثرات وجود به واحد حقیقی ناظر گردند و چنان در تجلیات جمال قدیم و در اشراقات آفتاب طلعت محبوب جمیل محو و مستغرق گردند که از کائنات بی خبر شوند و از ممکنات سفر کنند تا در فضای جانفزای لقاء جمال ذات احدیت مفر گزینند." (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۸-۱۹)

در این مقام، انسان در مرابای وجود ممکنات فقط یک تجلی و یک جمال را می‌بیند نه آن که در هر مرآتی، عکسی مخصوص یا یک تجلی از تجلیات الهی را مشاهده کند. مثال حضرت عبدالبهاء، این مطلب را به خوبی نشان می‌دهد. مثلاً اگر برکه‌های پر آب متعددی را در نظر بگیریم، در هر کدام عکس ماه را می‌توان دید و به تعداد برکه‌ها، عکس ماه هم متعدد می‌شود. این مقام، حاکی از مقام تفصیل به تفصیل است ولی اگر چشم را از برکه‌های متعدد بگیریم و به ماه نگاه کنیم و نه عکس‌های متعدد آن، فقط یک ماه را در آسمان مشاهده می‌کنیم و این مقام، مرتبه تفصیل به جمع و یا کثرت در وحدت است.

و اما رتبه پنجم که حضرت عبدالبهاء آن را به مراتب چهارگانه عرفا اضافه نموده‌اند، دارای این خصوصیت می‌باشد که مفهوم "نفس" در آن وارد شده است. یعنی حضرت عبدالبهاء این رتبه را چنین تعریف می‌نمایند: "اما رتبه پنجم از محبت، آن میل روحانی و محبت وجدانی عاشقان جمال احدیت است به جمال خود در نفس خود." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۹) همان طور که از قبل گذشت، در مرتبه تفصیل به تفصیل، تجلی الهی در آفاق و کائنات ملاحظه می‌شود چنانچه فرموده‌اند: "سنریهم آیاتنا فی الآفاق" ولی بیان کامل حضرت محمد چنین است که می‌فرمایند: "سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم" تجلی الهی در آفاق را در مقام و مرتبه تفصیل به تفصیل مشاهده نمودیم و تجلی الهی و جمال احدیت را در نفس خود در این مقام مشاهده می‌نماییم. حدیث معروفی است که می‌گوید: "من عرف نفسه فقد عرف ربه" این حدیث و همچنین آیات دیگری از قرآن کریم شاهد و دلیل این مقام است. از آن جمله است: "و فی انفسکم افلا تبصرون" (آیه ۲۱، سوره الذاریات) و "اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً" (آیه ۱۵، سوره بنی اسرائیل)

این مقامی است که سالک در آن تجلیات جمال احدیت را در جمال خود مشاهده نموده، به طوری که جمال خود را در جمال حق، فانی و جمال حق را در جمال خود باقی می‌یابد. نظر به همین موارد است که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که این مرتبه از محبت، از مرتبه جمع به جمع حکایت می‌نماید و علت آن را این گونه ذکر می‌فرمایند که این مقام از عنصر لاهوتی خلق شده است که همان مرتبه حقیقی فنای در حق و بقای در حق است. عین بیان مبارک چنین است:

"این مقام و مرتبه از محبت از جمع به جمع حکایت نماید زیرا این مقام از عنصر لاهوتی خلق شده و از لطیفه ربانی موجود گشته، حقائق ملکوتی و ماهیات جبروتی را از این رائجة رضوان احدیت و نفعه گلشن هویت

نصیبی نه و نفوس مقیده و ارواح محدوده را از این مائدهٔ قدسیه بهره نه... سالک در این مقام... لمعات و تجلیات جمال احدیت را از فجر جمال خود طالع بیند... از فقدان صرف بر دولت بی زوال پی برد و از فقر کلی و مسکنت واقعی بر غنای حقیقی و ثروت دائمی ابدی رسد جمیع اسماء را از مشرق اسمش ظاهر بیند و جمیع صفات را از مطلع ذاتش باهر یابد، جمال خود را در جمال حق فانی نگرد و جمال حق را در جمال خود باقی یابد." (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۹-۲۱)

این مقام، مقام وحدت حقیقی با حق است، چنانچه در این تفسیر حضرت عبدالبهاء در توضیح این مقام، مثال معراج حضرت محمد را می‌زنند که در انتهای سفر معراج، حضرت هویت به حضرت محمد خطاب می‌فرمایند که "قف یا محمد انت الحبيب و انت المحبوب" یعنی در این مقام حبیب و محبوب یکی می‌شوند و اتحاد حقیقی بین آنها ایجاد می‌گردد. همچنین بیان مبارک حضرت محمد را ذکر می‌نمایند که فرموده‌اند: "لی مع الله حالات، هو انا و انا هو الا هو هو و انا انا".

ولی حضرت عبدالبهاء این رتبه و مقام را همان گونه که از قبل ذکر شد برای همگان میسر نمی‌دانند و می‌فرمایند که نفوس مقیده و ارواح محدوده از این مرتبه نصیبی ندارند. پس این مرتبه به چه کسانی اختصاص دارد و چه نفوسی می‌توانند در فضای بیکران آن طیران نمایند؟ هیکل مبارک در لوح "گنت کنز" جواب این سؤال را می‌دهند که این مقام عظیم در رتبهٔ اول مختص به مظاهر مقدسه الهیه است و در رتبهٔ ثانی، برای سالکین و مؤمنینی مقدر شده است که مرآت قلبشان را از عبارات عوالم کثرت پاک نموده، قابل تجلی انوار این شمس حقیقت نموده باشند. حضرت بهاءالله در تفسیر حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه" نیز نفس را به دو گونه تفسیر می‌نمایند. یکی آنکه می‌فرمایند: مقصود از نفس، نفس مظهر امر الهی است و دیگر آن که مقصود از نفس، نفوس انسانی و وجودات بشری است (نقل به مضمون، مجموعه الواح، صص ۳۵۱-۳۵۴).

بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در لوح "گنت کنز" چنین است:

"باری این مقام اعظم اکبر در مرتبهٔ اولیه مختص است به شمس حقیقت که از فجر الهی طلوع نمودند و طلوعشان را طلوع و غروب نه و در مغرب ربانی غروب نمودند و غروبشان را افولی و نزولی نه بلکه لم یزل از صبح الهی انوار جمالشان بر هیاکل توحید لائح و رخشنده است و لایزال در وسط

الزوال خورشید طلعتشان بر حقایق تجرید روح بخشنده ولكن تجلیات این مقام از این شמוש لانتحات در مرایا و حقائق سالکین و طالبین تجلی فرموده، چنانچه اگر مرآت قلوبشان از کدورات عوالم کثرت و حدود ممتاز گردد تجلیات این مقام در او منطبق آید و اگر زجاجه نفوس و مشکوه صدور به قوت نفوس مقدسه صافی و رقیق شود سراج فیوضات الهیه در او مشتعل گردد. " (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۲)

ب- مراتب دوگانه محبت

در لوح "کنت کنز" علاوه بر مراتب پنج‌گانه محبت، حضرت عبدالبهاء، فضلاً علی العرفاء، مراتب دوگانه محبت را نیز به نقل از ایشان ذکر فرموده‌اند. این دو مرتبه عبارتند از:

مرتبه اول، محبت حق به عباد است که عبارت از تجلی ذات حق در عالم ناسوت و بقاء صفات حق در عالم امکان است. حضرت عبدالبهاء در مورد این رتبه می‌فرمایند:

"بعضی از واقفین اشارات قدسیه برآنند که محبت حق به عباد، ظهور تجلیات الوهیت و ابقاء صفات لاهوتیت است در هیاکل و مجالی ناسوتیه... چنانچه گفته‌اند که، محبة‌الله للعبد ابقاء اللاهوتية فی فناء الناسوتية... و نسبت محبت به حضرت رب العزه حقیقت دانند ولكن نسبتش را به عبد مجازی دانند، زیرا محبت حق اصل است و سبقت داشته بر محبت عباد، چنانچه در آیه مبارکه می‌فرماید، فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه. " (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۳)

مرتبه دوم، محبت عبد به حق است که عبارت از فنا شدن و فنا کردن هستی و صفات و خواسته‌های امکانی و دنیوی برای باقی بودن در حق است. چنانچه می‌فرمایند: "محبت عبد به حق انعدام هستی و افناء صفات ناسوتی است در بقاء لاهوتیه و ظهورات الوهیه چنانچه گفته‌اند ... و محبة‌العبدلله، افناء الناسوتية فی بقاء اللاهوتية. " (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۳)

در حقیقت، این دو رتبه از محبت که حضرت عبدالبهاء در این مقام ذکر می‌نمایند دقیقاً همان دو رتبه‌ای است که در ابتدای لوح شاهزاده محب شیرازی، به همین الفاظ و ترتیب ذکر نموده‌اند و آیات قرآنی "یحبههم" و "یحبونه" را نیز شاهد آن آورده‌اند. و حکایت از دو مرتبه جمع به تفصیل و تفصیل به جمع در مراتب پنج‌گانه محبت دارد.

ج- محبت مظهر امر الهی

حضرت عبدالبهاء، در لوح "کنت کنز" می‌فرماید که مقصود از معرفت مذکور در این حدیث، معرفت انبیاء و اولیای الهی است، زیرا ذات ازل، لم یزل غیرمعروف بوده و خواهد بود (نقل به مضمون، مکاتیب، ج ۲، ص ۵۰). بنابر این چون انسان را به معرفت و محبت ذات حق راهی نبوده و نیست، لذا معرفت و محبت مظهر امر الهی به جای آن قرار گرفته است.

این مرتبه از محبت را حضرت عبدالبهاء در لوح شاهزاده محب شیرازی نیز توضیح داده و فرموده‌اند که این مرتبه، ظاهراً از مرتبه "من العبد الی العبد" یا از محبت خلق به خلق حکایت می‌نماید، زیرا هیکل بشری و شئون بشری و مقام تحدید مظاهر مقدسه امر، نشانه‌ای از مقام خلق در آنهاست. ولی از آنجایی که این شئون مانند ابری در مقابل شمس حقیقت است که در پس این ابر، مقام توحید و مقامات الهیه مظاهر امر مختفی و پنهان است؛ لذا این مرتبه به حقیقت، حکایت از مرتبه "من الخلق الی الحق" می‌نماید، زیرا مظاهر مقدسه امر جانشین حق در این عالم بوده و محبت آنها، محبت حق است. چنانچه می‌فرماید: "محبت مظهر نفس‌الله و مطلع الهام هر چند من العبد الی العبد است ولی به حقیقت من الخلق الی الحق است، چه که من احبه فقد احب الله." (مائده، ج ۵، ص ۲۴۶)

این محبت به مظهر ظهور، به شئون او سر می‌زند. عشق بدو، عشق به پیمان او، عشق به میثاق او و عشق به تعالیم اوست. آیه "ان اعمالوا حدودی حباً لجمالی" یا "اعمل حدودی حباً لی" اشعار بر این دارد که عشق به مظهر ظهور عالی‌ترین و والاترین نوع عشق آدمی است که امکان حصولش در این جهان مقدور و میسر است.

د- مراتب و اقسام محبت در عالم خلق

همان گونه که در مبحث مراتب پنج‌گانه محبت ملاحظه شد، یک مرتبه از این مراتب، مرتبه "از تفصیل به تفصیل" یا "من الخلق الی الخلق" یا "من العبد الی العبد" است. حضرت عبدالبهاء محبت در بین عالم انسانی و جامعه بشری را نیز به اقسام مختلفی منقسم می‌فرماید که این اقسام عبارتند از: اول، محبت عائله‌ای که در میان اعضاء یک خانواده ایجاد می‌شود. دوم، محبت جنسی که در بین یک نژاد حاصل می‌شود. سوم، محبت وطنی که در میان افراد یک کشور و یک ملت

واقع می‌گردد. چهارم، محبت نوعی که در میان نوع و قبیله‌ای از قبایل ایجاد می‌شود. پنجم، محبت الهی و اخوت روحانی که به وسیله نفثات روح القدس حاصل می‌گردد. چنانچه می‌فرمایند:

"محبت بر چند قسم است، یک قسم محبت عائله‌ای است و اخوت جسمانی ... و همچنین محبت و اخوت جنسی ... قسم دیگر محبت و اخوت وطنی است ... و قسمی محبت و اخوت نوعی است ... پس باید محبت الهی و اخوت روحانی در میان باشد که به نفثات روح القدس حاصل می‌شود..."
(بدایح، ج ۲، ص ۳۵)

ه- مقبولیت و کفایت مراتب محبت

در خاتمه این فصل مناسب است که این سؤالات را مطرح نماییم که کدام یک از مراتب محبت، مقبول است و برای عالم بشری و فرد انسانی، کافی می‌باشد؟

حضرت عبدالبهاء در آثار مبارکه خویش به این نکته اشاره می‌فرمایند که توقف عبارت از تدنی و نزول است زیرا در عالم، همه چیز منوط به حرکت است، حال یا این حرکت به سوی کمال است یا به سوی نقص. حرکتی که به سوی کمال است عبارت از ترقی، و حرکتی که به سوی نقص است عبارت از تدنی است (نقل به مضمون، *مفاوضات*، ص ۱۷۶). بنابر این در ارتباط با مراتب محبت بین انسان‌ها نیز این قانون کلی صادق است که باید قصد و هدف، حرکت خلق به سوی کمال و مراتب بالاتر محبت باشد. ولی حضرت عبدالبهاء هر مرتبه‌ای از مراتب محبت را نیز مقبول می‌دانند و در عین حال به ترقی در این مراتب و مقبولیت بیشتر آن نیز اشاره می‌نمایند. چنانچه می‌فرمایند:

"دیگر از الفت و یگانگی سؤال نموده بودید این واضح و پدید است، محتاج به سؤال نیست. الفت و یگانگی مراتب دارد. هر مرتبه‌ای از مراتب مقبول و آنچه ترقی بیشتر نماید، مقبول‌تر و محبوب‌تر و خوش‌تر است و سبب تقرب بارگاه ذوالجلال و حصول تأییدات نامتناهی." (مکاتیب، ج ۳، ص ۵۰۲ یا مکاتیب، ج ۲، صص ۳۰۲-۳۰۳)

اما در خصوص کفایت انواع و مراتب محبت برای عالم انسانی، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که: "انواع و مراتب محبت موجود بین خلق، هیچ یک برای عالم انسانی کافی نیست زیرا عاقبت منجر به منازعه و مخاصمه شده، به نتیجه‌ای محدود و موقتی که عبارت از ایجاد محبت بین اعضای

یک خاندان، یا یک جنس، یا یک وطن و یا یک نوع است، خواهند رسید ولی آن مرتبه‌ای از محبت که برای نجات عالم کافی خواهد بود، محبت الهی و اخوت روحانی است. علت این امر نیز اولاً آنست که نتایجش غیرمحدود و ثانیاً ابدی خواهد بود.

اما در مورد فرد انسانی نیز مورد فوق صادق است. بدین معنی که انسان، جویای کمال و ترقی است و سزاوار شأن و مقام انسان نمی‌باشد که در مراتب کمال توقف و یا تدنی نماید؛ لذا در مراتب عشق و محبت نیز البته راه کمال را طی نموده، کفایت و قناعت به مرتبه‌ای از مراتب محبت نمی‌نماید. حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرماید:

"هو الله ای مؤمنه بالله در سن صغر به محبت جلیل اکبر موفق شدی،
بشارات الهیه شنیدی و دیده بصیرت گشودی، پس به عشق الهی خانه دل
بیارا ولی باید در این مراتب به درجه‌ای قناعت ننمایی بلکه روز به روز بر
اكتساب مواهب بیفزایی تا چنان منجذب جمال باقی گردی که شهیر آفاق
شوی و اندر همه عالم مشهور به شیدایی گردی و علیک التحیه و الثناء. ع"

(مکاتیب، ج ۱، ص ۱۶۴)

پاسخ به چند پرسش پژوهشی در آثار حضرت عبدالبهاء^۱

فتحیه رشیدی

یکی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء که به زبان عربی صادر شده متضمن پاسخ به چند سؤال است. این لوح مبارک با خطبه مهیمنی آغاز می‌گردد. خطبه معمولاً در ستایش ذات الهی و یادآور صفات مقدسه برگزیدگان الهی است.

حضرت عبدالبهاء در ابتدا ستایش ذات الهی را می‌نماید که از غیب اکوان که اعلی ذروه ملکوت است حقیقتی نورانی در عالم خلقت و طبیعت آفرید که فیض و تجلی او بر امکان و اکوان مستمر است. و همچنین برای آن حقیقت نورا صورت رحمان قرار داد و از کمالات الهیه در آن ذات مقدس ودیعه گذاشت. در یکی از مکاتیب مبارکه حضرت عبدالبهاء بیانی به این مضمون می‌فرماید: "هر عنوان بلند و متعالی و اوصاف ارجمند خواهی تمام به مظهر ظهور و مطلع نور راجع" در جای دیگر در همان مکتوب به این مضمون می‌فرماید: "بدرستیکه تو متعالی و مقدس از ادراک کائنات هستی، السبیل مسدود و الطلب مردود. لذا کینونت لامعی و حقیقت ساطعی ابداع فرمودی و دعوت نمودی که همه نزد آن حقیقت سجده نمایند و امر فرمودی در ساختش وارد شوند و مادون آن اوهام واهیه و تصاویر گذشته است." (مکاتیب، ج ۱، ص ۲۲۱)

سپس می‌فرماید آن ذات غیب منیع، حقیقت کلیه (مظهر ظهور) را کتابی مبین قرار فرمود و با احسن تبیان و اعلی افصح بیان ناطق نمود.

حضرت بهاء‌الله در لوحی هیکل اطهر خود را کتاب مبین ابلاغ می‌نمایند، چنانچه می‌فرمایند: "قل قد ظهر کتاب‌الله علی هیکل الغلام فتبارک الله احسن المبدعین." (منتخباتی از آثار، فقرة ۸۰)

و نیز حقیقت کلیه الهیه و حجت باهره را حضرت مولی‌الوری نقطه جامعه‌ای که جمیع اسرار الهی در آن به ودیعه گذارده شده توصیف می‌فرمایند، نقطه‌ای که تجزیه و تحلیل و تفصیل گردید و مبدأ حروفات و کلمات در لوح محفوظ و رق منشور قرار گرفت.

همچنانکه در نقطه کلیه حروف الفباء به فرموده مبارک مندرج و مندمج است، نقطه حقیقت نیز مصدر و منشأ حقایق و اسرار امر الهی است و به عبارت دیگر نقطه (که همانا مشیت اول یا نقطه اولی می‌باشد) منشأ خلق روحانی نفوس جدیده (عالم تکوین) و نشریح اصول و حقایق بدیعه (عالم تدوین) است و گردش چرخ وجود در کلیه عوالم غیب و شهود از او و بسوی اوست. خداوند در او بنفس او تجلی فرموده و در هویت او مثال تجلی خود را ودیعه گذاشته و بوجود او خلق حقایق ممکنات کرده و چون حق همواره متمایز از خلق بوده و خلق را بساحت قدسش راهی نیست عالم ابداع را از نقطه حقیقت که مظهر و مثال اوست مستفیض داشته است و این سر یا نقطه همان است که به شجره مبارکه و نار مشتعل در صخره و دره بیضاء و ذکر اول و جلال و شمس ازلی تسمیه گردیده است. هنگامی که کتاب مستطاب بیان را زیارت می‌کنیم در می‌یابیم که این اصطلاح نقطه برای عموم انبیاء و رسل در عهد ظهورشان منظور بوده و نکته لطیفی از مرکزیت شمس حقیقت یا مبدئیت نقطه ظهور است (آهنگ بدیع، سال ۲۴، شماره‌های ۵ و ۶، ص ۱۲۲).

فاضل مازندرانی در شرح نقطه می‌نویسد که نقطه "لقب و شهرت روحانی باب اعظم گردید و خود این کلمه را اصطلاح بدیع نموده لقب مشیت کلیه و مظهر آن قرار دادند و به این اعتبار خود را نقطه بیان و محمد رسول‌الله را نقطه فاء، یعنی فرقان، و عیس مسیح را نقطه الف، یعنی نقطه انجیل، و موسی کلیم را نقطه تاء، یعنی نقطه تورات خواندند." (سفینه عرفان، دفتر پنجم، مروری بر مواضع زیارتنامه حضرت سیدالشهداء) حضرت بهاء‌الله در لوح معروف به لوح موجود [لوح مقصود] می‌فرمایند: "هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار حمد مقدس از ذکر و بیان حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزا که از نقطه اولی کتب لاتحصی پدید آورد و از کلمه علی‌آخاق اولینو آخرین ظاهر فرمود." (مجموعه‌ای از الواح، ص ۹۵) اولین و

حضرت بهاء‌الله در سوره هیکل می‌فرمایند: "قل إنا بدأنا كل الحروف من النقطة و أرجعناها إليها ثم بعثناها علی هیکل بشر فتعالی من هذا الصانع الأبدع البديع و سوف نفصل منها مرة أخرى

یاسمی الأبهی فضلاً من عندی و أنا الفضال القديم ... و سوف نستشرق منها مرة أخرى فضلاً من لدنا علی العالمین. " (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۹۱) مضمون بیان مبارک این است: "بگو ما تمام حروف را از نقطه آغاز نمودیم و به آن راجع می‌نمائیم. سپس آن را بر هیكل بشری مبعوث نمودیم. متعالی است این صنع ابداع بدیع، و همچنین از آن [نقطه] به اسم ابهای خود تفصیل خواهیم نمود و این فضیلت از جانب من که بخشاینده قدیمم ... و بار دیگر از آن اشراق خواهیم نمود و این فضلی است از جانب ما بر عالمیان. حضرت عبدالبهاء در پایان خطبه مزبور بر حقیقت کامل و کینونت شامله و هویت جامع و تجلی لامع و نور تابان و حجت باهر و نعمت فراوان [مظهر ظهور الهی] و نیز بر نفسی که از مطلع اسرار اقتباس انوار نموده و از مرکز آثاری که کاشف پرده‌هاست فیض برده تحیت و ثنا می‌فرستند.

تقدیس ذات الهی

پس از ستایش خداوند قدیر در قسمت بعدی لوح مبارک که با عبارت: "یا من نطقت السن الممكنات بتقدیس ذاته" شروع می‌شود لسان به تقدیس ذات باری تعالی گشوده مناجاتی در ذکر و ثنا و ستایش خداوند بیان می‌فرمایند که می‌توانیم در مناجاتهای فارسی نیز نظیر آن را زیارت نمائیم. چنانچه در مناجاتی به همان عبارات مترنم قوله الأهلی: "هو الأبهی الأبهی. پروردگارا، آمرزگارا، چگونه زبان به ستایشت گشایم و پرستش و نیایش نمایم. تقریر عین تقصیر است و تحریر دلیل نادانی. در این امر عسیر زبان آلتی است مرکب از عناصر، صوت و بیان فرضی است از عوارض. به آلت عنصری و صوت عارضی چگونه توان نعت و ستایش حضرت بیچون گفت. آنچه گویم و جویم از مدرکات عالم انسانی است و در تحت احاطه عالم بشری. نتایج فکریه چگونه به معارج الهیه رسد و عنکبوت اوهام چگونه بلعاب ظنون و افهام بر رفر تقدیس تند. جز بیان عجز چاره‌ای نه و بغیر از اعتراف به قصور بهانه‌ای نیست. تو غنی متعالی و مقدس از ادراک اهل کمال. عع" (مجموعه مناجاتها، صص ۱۴۲-۱۴۳)

پس از آن حضرت عبدالبهاء از درگاه حی قدیر خداوند جلیل رجا می‌فرمایند که به وجوه باهره عباد و نفوس ناطقه نظری نموده آنان را شامل عواطف سلطان فردانیت خود نماید و همچنین مؤید بر استقامت بر امر الهی و ثبوت بر میثاق فرماید. و نیز در تبلیغ آیات ربّ ودود و هدایت نفوس در ممالک و بلاد موفق نموده تا در آفاق آثار و اشراقات الهی منتشر گردد.

پاسخهای حضرت عبدالبهاء به سؤالات

سؤال اول

نخستین سؤال از حدیثی است که چگونه نوحه آدم هزار سال بوده.

حضرت عبدالبهاء در یکی دیگر از الواح مبارکه چنین تبیین می‌فرمایند: "و اما در آیه فرقانی فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه مقصد آن است که امور عظیمه و وقایع کلیه و حوادث بی‌نهایتی که ظهور و اجرائش منوط به مدت خمسين الف سنه است در آن یوم واحد مجری گردد، اینست که در مقام دیگر در لمح بصر می‌فرماید و مقصود از این آیه یوم ظهور جمال ابهی است که به مقدار خمسين الف سنه است نه خمسين الف سنه چنانکه گفته می‌شود یک ساعت فراق مانند هزار سال است." (مائدة آسمانی، ص ۷۷)

و نیز در نطق مبارکی که حضرت مولی‌الوری در روز پنجم جمادی‌الاول سنه ۱۳۳۴، مطابق ۹ مارچ ۱۹۱۹، ایراد فرمودند به این بیان احلی وقایع لیلۀ بعثت را تبیین می‌فرمایند: "این یوم مبارک بدایت قیامت است ... حضرت اعلی می‌فرمایند که در یک دقیقه این وقایع واقع گشت. در طرفة‌العین [چشم بهم زدن] خمسين الف سنه منقضی شد و جمیع این وقایع واقع گشت، زیرا اینها وقایع معنویه است، نه وقایع جسمانیه ... به نصّ مبارک حضرت نقطه اولی روحی له الفدا در طرفة‌العین گذشت یعنی پنجاه هزار سال در یک دقیقه منقضی شد و جمیع این وقایع عظمی و شروط یوم قیامت مجری گردید ... (ایام تسعه، ص ۱۱۵)

سؤال دوم

سؤال دوم از ناچه صالح بود که از قلم اعلی در سوره نصح به آن اشاره شده است.^۲

در لوح مبارک تفسیر سوره والشمس که از قلم اعلی نازل شده جمال اقدس ابهی اشاره‌ای به قوم ثمود و نبی صالح به این مضمون نموده: همان طور که در کتب مذکور است ثمود طائفه ایست که خداوند نبی صالح را در میان آنان مبعوث فرمود و آن قوم را به معروف امر و از منکر نهی نمود. آنان امر او را اطاعت ننموده و سنن الهی را ترک نمودند و ناچه را ذبح کردند. پس غضب الهی بر آنان نازل و آن قوم عبرة للعالمین گشتند، ولی می‌فرمایند در حقیقت هر نفسی که از حق اعراض نماید او از هر نسلی باشد از ثمود محسوب می‌گردد. (مجموعه الواح، صص ۱۵-۱۶)

حضرت مولی‌الوری در این لوح مبارک به این مضمون می‌فرمایند: و اما ناقه الهیه مذکوره در سوره‌النصح عبارت است از نفس مقدس صالح به دست اعداء افتاد و او را ذبح نموده، عذاب دادند و با زبانهای تیز و برنده خود پوست از تن او جدا نموده و او را عقاب و مجازات نمودند، تا آنکه افتده و قلوب محترق گردید. سپس به علت گناهانی که مرتکب شدند غضب الهی آنان را فرا گرفت، از مواهب الهیه محروم شدند و خداوند آنان را اخذ نمود و در غفلت و شقاوت و حرمان و جهل خود تا ابد الآباد قرار داد.

هیكل صالحی: صالح نبی در قرآن شریف مذکور است و در کتب مقدسه عهد عتیق و جدید نامی از او و قوم ثمود موجود نیست. در قرآن مجید آیات بسیار در سوره‌های متعدد در باره صالح و قوم ثمود نازل شده است - در سوره‌الاعراف، سوره هود، سوره حجر، در سوره‌الشعراء - داستان شتر صالح و کره‌شتر و کشتن شتر به دست قوم صالح و نزول عذاب الهی بر آنها به تفصیل نازل شده است ... و خلاصه داستان آن است که قوم ثمود بت می‌پرستیدند، خداوند صالح را برای دعوت آنان فرستاد، ولیک آن مردم عنود انکار کردند و بالاخره طلب معجزه نمودند که از میان سنگ خداوند شتری خارج کند. خداوند شتر را از سنگ خارج کرد و آن شتر مدتها در بین قوم بود که از شیر او می‌نوشیدند و بر سر آب چشمه که شتر می‌نوشید قوم صالح اعتراض کردند، و بالاخره خداوند فرمود که آب چشمه یک روز مخصوص قوم باشد و روز دیگر مال شتر باشد. ولی پس از مدتی به درخواست قوم آن شتر را خداوند بچه‌ای عطا فرمود و بالاخره قوم عنود شتر را پی کردند و کشتند و کره‌شتر سر بر بیابان نهاد و از انظار مخفی شد. و خداوند صیحه‌ای از آسمان فرستاد و ثمود از آن صیحه به هلاکت رسیدند و فقط صالح و پیروانش محفوظ ماندند ... صالح نبی بر حسب احادیث وارده در شانزده سالگی مبعوث شد و تا صد و بیست سالگی دعوت می‌فرمود. (فاموس ایقان، ج ۴، ص

۱۸۴) ۱۸۰۸

حضرت عبدالبهاء در باره ناقه صالح می‌فرمایند قوله العزیز: "ناقه صالح در آثار مبارکه اشاره است که نفس مقدس صالح بود و از لبن معانی که پستان رحمانی آن وجود مبارک است رزق روحانی و لبن رحمانی نازل. اما نفوس خبیثه آن ناقه الهیه را پی نمودند و انکار کردند و تکذیب نمودند و به عذاب الیم و حرمان و کفران و طغیان گرفتار شده، به هلاکت ابدی افتادند. و اما آن چشمه حیات این جهان فانی بتمامه شایان ایشان باشد. لهذا به انکار و استکبار و اذیت و اضطهاد قیام کردند و آن ناقه الهی را پی نمودند و چون آن ناقه الهی را انکار کردند نتیجه و اثر آن حضرت از میان آن

قوم خروج نمود و غائب گردید. این است که مذکور است که نتیجتاً ناقه رو به کوه و صحرا نهاد و غایب گردید و آن قوم به خسران ابدی افتادند و به انعدام سرمدی مبتلا گشتند، محو و نابود شدند، نه ثمری و نه اثری و نه ذکر و خبری و نه حیاتی و بقائی لا تسمع لهم صوتا و لا رکزا. (امر و خلق، ج ۲، ص ۲۰۶)

سؤال سوم

از آیه مبارکه در زیارتنامه سیدالشهداء استفسار شده که می‌فرماید: "بمصیبتک ترکت النقطة مقرها الأعلى و اتخذت لنفسها مقرا تحت الباء." مضمون بیان مبارک این است که به مصیبت تو نقطه مقر اعلائی خود را ترک نمود و برای خود مقری زیر باء اتخاذ کرد. در جواب حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند مقر نقطه عنوان کتاب انشاء است، یعنی عالم وجود.

حضرت ربّ اعلی در باب ثامن از واحد ثالث کتاب مستطاب بیان می‌فرمایند "نقطه مقام مشیّت ظهورالله است." و نیز در باب تاسع عشر از واحد خامس می‌فرمایند "مشیّت اولیه که در هر ظهوری به اسم نبی آن ظهور ظاهر گشته."

در کتاب قیوم‌الاسماء بارها به تلویح و یا به تصریح به بهاءالله موعود اشارت گشته است. عبارت نقطه‌الباء از جمله نازل در سوره‌های سوم، هفتاد و پنجم، هفتاد و نهم، و هشتاد و سوم اشارت به حدیث "الباء بهاءالله و أنا نقطة تحت الباء" است که مراد از باء جمال اقدس ابهی و مراد از نقطه نفس مبارک حضرت نقطه اولی است.

(یوسف بهاء در قیوم‌الاسماء، ص ۹۹)

حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث کنت کنز از حضرت امیرالمؤمنین نقل می‌فرمایند که می‌گوید "کل ما فی التورات و الإنجیل و الزبور موجود فی القرآن ... و کل ما فی البسملة فی الباء و کل ما فی الباء فی النقطة و أنا نقطه" و در شرح نقطه حضرت عبدالبهاء در همان لوح منبع بیان می‌فرمایند که "مثلاً در نقطه ملاحظه فرمائید و به حروفات و کلمات که چگونه در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی [در داخل آن] و مکنونند به قسمی که به هیچ وجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یک دیگر هم امتیازی در میان نه، بلکه محو صرف و فانی بحتند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه ... و این نقطه اصلیه کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او مندرج و مندمج بوده و از او ظهر گشته ..." (مکاتیب، ج ۲، ص ۸-۹)

و نیز در باره نقطه حضرت عبدالبهاء بیانات مبارکه خود را به این مضمون ادامه می‌دهند: و چون شهادت در سبیل الهی عبارت از محو و فنا و سر فدا است لذا اقتضا نمود که نقطه زیر بآ قرار گیرد و بیهوش افتاده سجده نمود و منصعق و محزون و متأسف بر سید شهداء روح المقربین له الفدا بیهوش شده و در تحت بآ مستقر گردید.

سؤال چهارم

از آیه مبارکه منزله در قرآن استفسار شده که می‌فرمایند حمل می‌نماید عرش پروردگار را ملائکه عما در انفس ثمانیه.

در کتاب بدیع از قلم جمال قدم جل جلاله در باره مفاهیم مختلفه عرش و معانی متعدده آن این بیانات مبارکه نازل گردیده قوله تعالی: "می‌فرماید حمل می‌نماید عرش پروردگار را ملائکه عما در انفس ثمانیه همان برهانی است واضح که اهل ادیان موقن به این ظهور نشوند الا قلیل، چنانچه به ثمانیه ذکر فرموده چه که در اول هر ظهور چنین بوده، تخصیص به این ظهور نداشته و ندارد و مقصود از عرش در این مقام امرالله بوده و خواهد بود و اول ما یتفوه به لسان الله بوده و خواهد بود، و آن کلمه ایست که به فرع آیند از او کل من فی السموات و الأرض و منصعق شوند کل من فی جبروت الامر و الخلق و آن کلمه ایست که به ثقل اکبر نامیده شده در الواح الله و هر نفسی قابل حمل آن نه و آن کلمه ایست که بعد از ظهور آن کل قبائل به نوحه آیند و ارکان کل شیء متزلزل شود و احدی قابل حمل این عرش نه مگر ملائکه عما که به اعانت الله این امانت اکبر را حمل نمایند و به قبول آن هیاکل امرالله ظاهر شود و کلمه ابداع اعظم تنطق فرماید و در یک مقام عرش نفس ظهور است که مابین ناس چه که آن آیه توحید و جوهر تفرید در مقر خود واحد بوده و احدی با او نه - کان الله و لم یکن معه من شسء - در آن مقام عرش نفس ظهور است و ملائکه سمائیه مدلین بر این اسم مبارک ابداع امنع، چنانچه عددش با بهاء من غیر همزه مطابق و در حقیقت اولیه حامل آن عرش جز نفس مقدسش نه.

عرش او را این زمان جز ذات او می‌نیارد حمل این از من شنو

و این فرد از اشعاری است که از لسان ابداع احلی در عراق جاری، و در مقام دیگر عرش اول من است است. ^۲ "و اول من حضر و اول من بعث و اول من حمل او است" اول خلق و اول ناطق و اول بصیر و اول صمیع و اول عارف و اول موقن و اول خیبر، و سمع او باب سمع الهی است از برای

کل وجود و هر سمیعی به آن باب داخل نشد از اهل سمع نیست و عندالله اصم مذکور، و همچنین بصر او باب بصر الهی است از برای کل نفوس و همچنین علم او باب علم الهی است در مابین بریه و همچنین قدرت او باب قدرت صمدانی است و لسان او باب لسان الهی و قلب او باب قلب الهی و عرفان او باب عرفان الهی. و به قول او ظاهر می شود آنچه مستور بوده و به طلب او کوثر حیوان افزایده می شود و به توجه او سحاب رحمت رحمانی اعطای فیض نماید و به استماع او کلمه الهیه از مخزن علم احدیه ظاهر شود." (رحیق مختوم، ج ۲، صص ۱۵۵ - ۱۵۷)

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی به این مضمون مذکور است: و اما آیه مبارکه حمل می کند عرش رب را در آن روز ثمانیه. بدانکه **فشت** حامل نه است، و این اشاره ایست به اینکه اسم اعظم مقدس بر هشت که حامل عرش خود می باشد جالس است (من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۸۲).

سؤال پنجم

سؤال از بیان مبارک در لوح مبارک **حج** است که بر طائف فرض شده حین طواف ندای حق را استماع نماید و اگر ندا را نشنید طواف را تکرار کند.

یکی از الواح مبارک حج حاوی اعمال حج بیت مکرّم شیراز است و مخاطب آن جناب نبیل زرنندی است که به او امر می فرمایند به شیراز بروند و جمیع اعمال نازل در این لوح مبارک را به تفصیل و جمیعاً انجام دهد و از هیچ کس ترس و بیمی نداشته باشد. و او هم می رود امر مبارک را اطاعت می کند و جمیع اعمال را بجا می آورد. مرحوم افغان حاجی میرزا حبیب اعلائی علیه الرحمه می فرمود نبیل به شیراز آمد و اعمال حج را بجا آورد و مردمی که او را می دیدند می گفتند که این مرد دیوانه شده است. ولی او به این حرفها اهمّیت نداد و مأموریت خود را انجام داد و شرح این داستان را خود نبیل زرنندی در مثنوی وصل و هجران خود ذکر کرده است. قوله:

که ناگه بمن سوره حج رسید	که بر شطر شیراز باید دوید
پی طوف بیت خدا یک دله	ز شوق و شغف پوی با هر وله
به آداب منزل در لوح یار	شدم طائف بیت پروردگار

به شرحی که در این مثنوی و در سایر مواضع تصریح شده لوح حج در ادرنه نازل گشته و لوح حج ثانی هم که در باره مراسم حج بیت اعظم بغداد است در ادرنه نازل شده و در ضمن آن لوح اعظم

نبیل زرنندی را پس از خاتمه دوران مأموریت حج بیت شیراز امر فرمودند که به بغداد برود و مراسم حج بیت مبارک را انجام دهد و در همان لوح است که می‌فرمایند باید ندای الهی را بشنود. حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع در باره این مأموریت نبیل زرنندی فرموده‌اند: "جمال اقدس ابهی او [نبیل زرنندی] را مأمور فرمودند که به طواف و زیارت بیت مبارک در شیراز و بیت اعظم در بغداد عزیمت و از قبل حضرتش لوحین حج را که در همان احیان از قلم اعلی نازل شده بود تلاوت و آداب و مناسک حج را چنانکه در الواح مذکوره تنصیص شده اجراء نمایند و این رسالت و مأموریت بمنزله مقدمه‌ای جهت تنفیذ یکی از فرائض مقدسه این دور اعظم بود که بعدها دستورالعمل آن در کتاب اقدس از سماء مشیت مالک قدم نازل گردید." (گنج شایگان، صص ۸۲-۸۴)

و حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک اشاره می‌فرمایند که خداوند بر طائف حول بیت فرض نموده است که حین طواف ندای حق را استماع نماید و اگر ندای رحمن را نشنید طواف را تکرار کند تا استماع حاصل شود، و مراد از نداء همان نداء رحمان است در وادی ایمن از قلب انسان، و این بقعه مبارکه ایست که نداء از آن مرتفع می‌شود که اذن (گوشه‌های) واعیه صاغیه (شنوا) آن را استماع می‌نماید و قلوب قاسیه (سنگدل) از استماع آن محروم است. حضرت بهاءالله در هفت وادی می‌فرمایند: "و چون انوار تجلی سلطان احدیه بر عرش قلب و دل جلوس نمود، نور او در جمیع اعضاء و ارکان ظاهر می‌شود. آن وقت سرّ حدیث مشهور سر از حجاب دیجور بر آرد "لازال العبد یتقرب الیّ بالنو اقل حتی أحبته فإذا أحبته كنت سمعه الذی یسمع به" مضمون بیان مبارک این است: "پیوسته بنده با ادای عبادات بیشماری (زیادتر از حدّ وظیفه) به من تقرب می‌جوید، تا اینکه او را دوست بدارم، زیرا اگر او را دوست بدارم سمع او می‌شوم که با او استماع می‌نماید." (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۱۴)

وادی ایمن: می‌دانیم که رضوان، مدینه، دیار جانان، وادی ایمن، و امثال آن، همه اشاراتی است که گویای مفهوم دین الهی و ظهور امر ربّانی و فضاهای خوش روحانی می‌باشد. در تعبیرات عرفانی گفته‌اند: "وادی ایمن در اصطلاح عرفاء آن وادی است که در آن ندای حق به موسی رسید و در اصطلاح سالکان وادی ایمن از طریق تصفیة دل است."

آتش آن نیست که در وادی ایمن زده‌اند آتش آن است که اندر دل درویشان است

(۱) قرن بدیع طبع کانادا، صص ۳۵۷-۳۵۵

و در فرهنگ اصطلاحات عرفانی از سجادی آمده است: "و نیز آن را اشاره به وحدت مطلق و پاکی دل نموده‌اند و گویند که مراد از وادی ایمن وحدت مطلق است که آنجا بجز ندای انا الله نیست.

درآ در وادی ایمن زمانی شنو انی انا الله بی گمانی "

حافظ گوید:

"شب تار است و ره وادی ایمن در پیش آتش طور کجا موعد دیدار کجا"

سؤال ششم

سؤال آخر در باره رعد و برق می‌باشد که حضرت عبدالبهاء به این مضمون توضیح می‌فرماید که برق عبارت از اجتماع دو قوه عظیمه مثبت و منفی، یعنی قوه جاذبه و قوه دافعه، است. هنگامی که این دو قوه به هم می‌پیوندند برق جرقه زده هوا را خرق می‌نماید (می‌شکافد) و فضاء لحظه‌ای خالی می‌شود، مجدداً هوا به محل خلاء باز می‌گردد و تموجاتی در هوا ایجاد می‌شود و از آن تموجات عصب گوش متأثر می‌شود و این همان رعد است.

در خاتمه لوح مبارک حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرماید که مسائل معضله این لوح را با بیانی شیوا، مهیمن، موجز، و قانع‌کننده برای کسی که معانی را با ایجاز الفاظ درک می‌نماید تبیین فرموده‌اند.

یادداشت‌ها

۱- این لوح مهیمن در مکاتیب ج ۲، در صص ۱۳۰-۱۳۶ توسط فرج‌الله کردی در مطبعة کردستان العلمیه منسوب به مشارالیه در مصر به تاریخ ۱۳۳۰ هجری به زیور طبع درآمده است.

۲- سوره‌النصح: پیش از اظهار امر علنی حضرت بهاء‌الله در بغداد به لسان عربی به اعزاز سید جعفر یزدی، یکی از علمای برجسته روحانی که بسیار مورد احترام ساکنان یزد بود، نازل شد. با وجود این، به صراحت تمام، از مقام آن حضرت حکایت می‌کند. جمال اقدس ابهی در این صحیفه نوره خود را منصوب به حق معرفی نموده و من‌جانب‌الله تکلم می‌فرماید. ظهور مظاهر مقدسه را از آدم تا حضرت باب تشریح، و منشأ الهی آنان را تصریح و شرح زندگانی و حقیقت رسالت روحانی هر یک را تفهیم می‌نماید. حضرت بهاء‌الله همچنین این حقیقت را بیان می‌فرماید که چگونه این

انبیای الهی در هر دوری از ادوار با وجود مخالفت و انکار شدید رؤسای دینی و تزییقات و حملات مردم عامی بالمآل بر همه آنان غالب گشته‌اند (نجات ظهور، ج ۱، صص ۱۵۷-۱۵۸).

۳- در این خصوص متذکر می‌شویم که حضرت ربّ اعلیٰ جلّ اسمہ الأعظم در باب هفتم از واحد سادس در باره اول من آمن می‌فرمایند قوله تعالی: "چنانچه جوهر کلّ وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونت او بود که مقترن با کل نتوان ذکر کرد" انتهى. ملاحظه فرمائید که اول من آمن را می‌فرمایند جوهر کلّ وجود بود و او را با دیگران نمی‌توان مقایسه کرد زیرا در کینونت او مناعت و ارتفاع خاصی بود و این همان استعداد قبول کلمه است که در آن ساعت معین فقط در او موجود بود و لهذا به او القاء کلمه شد، و اگر او نبود همانا در القای کلمه تأخیر می‌شد، زیرا صاحب استعداد که کینونتش دارای مناعت و ارتفاع باشد وجود نداشت و این است مقصود جمال قدم که در کتاب مستطاب ایقان فرموده‌اند "لولاہ ما استوی اللہ علی عرش رحمانیتہ" (قاموس ایقان، ج ۳، صص ۱۴۰۵-۱۴۰۶)

رشحات عرفان

ترجمه مکتوب بیت العدل اعظم الهی

خطاب به یکی از افراد احباء

مورخ ۲۵ جولای ۱۹۷۴

دوست عزیز بهائی،

نامه آن یار روحانی متضمن مطالبی که در کلاس تزیید معلومات امری در باره عصمت مولای حنون حضرت ولی امرالله ابراز شده بود واصل گردید و نگرانی شما مورد توجه قرار گرفت. بنا بر نامه آن یار روحانی این مسئله در ارتباط با بعضی از مطالبی که حضرت ولی امرالله در کتاب "قرن بدیع" در باره وقایع تاریخی ذکر فرموده اند و توصیفی که از اخلاق و رفتار مخالفین امر مخصوصاً حاجی میرزا آقاسی فرموده اند مطرح شده بوده است. نامه‌هایی که توسط منشی حضرت ولی امرالله از طرف هیکل مبارک خطاب به افرادی که سؤالات مشابهی را مطرح کرده بودند صادر گردیده بطور وضوح حوزه معصومیت حضرت ولی امرالله را مشخص می‌سازد. از این نامه‌ها که یکی در سال ۱۹۳۴ و دیگری در سال ۱۹۵۶ صادر شده دو قسمت در اینجا نقل می‌شود.

"مصون بودن ولی امرالله در حدود مسائلی است که اختصاصاً مربوط به امر الهی و تبیین تعالیم آنست. ولی امرالله مرجعی مصون از خطا در مواضع دیگر از قبیل اقتصاد و علوم و غیر آن نیستند."

"معصومیت ولی امرالله مربوط به تبیین آثار مبارکه و نحوه اجرای آنست و همچنین هر دستوری که در ارتباط با حفظ و صیانت امرالله صادر فرماید باید دقیقاً از آن پیروی شود، زیرا ولی امرالله در امور مربوط به صیانت مصون از خطا هستند. همان طور که در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء صریحاً منصوص است، ولی امرالله تحت هدایت و حمایت حضرت بهاءالله و حضرت نقطه اولی هستند."

و اما در باره صحت مطالب تاریخی، حضرت ولی امرالله متکی به اطلاعاتی بوده‌اند که در دستریشان بوده است. مثلاً در کتاب قرن بدیع* در باره حاجی میرزا آقاسی چنین آمده است که او "عنصری بی کفایت و بدقلب و متلون المزاج و معلّم و مرشد محمدشاه بود." نقل قولی که متناسب و مربوط به این توصیف و مؤید آنست در صفحات ۴۳۹ - ۴۴۰ جلد دوم کتاب "تاریخ ایران" تألیف "پرسی سایکس" (P.M. Sykes) مندرج است و در حاشیه صفحه ۲۳۳ "تاریخ نبیل" درج شده است:

"اوضاع ایران رضایت بخش نبود، زیرا حاجی میرزا آقاسی که مدت سیزده سال عملاً زمام امور را بدست داشت، بنا بر گفته رالینسن Rawlinson در باره وضع ایران در نیمه قرن نوزدهم، از سیاستمداری و دانش نظامی بکلی بی اطلاع و در عین حال چنان مغرور بود که به توصیه‌های دیگران توجهی نمی کرد و آنقدر حسود بود که همکاری کسی را نمی پذیرفت. در کلام بی رحم، در رفتار خشن و موهن، و به کاهلی معتاد بود. خزانه دولت را به مرز ورشکستگی و کشور را به آستانه انقلاب کشاند."

حضرت ولی امرالله در باره مستند بودن مطالب تاریخی بسیار دقت می فرمودند. یکی از احبای یزد عریضه‌ای به حضور مبارک تقدیم کرده بود دائر بر این که شرحی که حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح در باره وقایع مربوط به شهادت بعضی از یاران در یزد مرقوم فرموده‌اند با اطلاعاتی

که در باره وقایع مزبور در دست است اختلاف دارد. حضرت ولی امرالله در پاسخ مرقوم فرمودند که احبای الهی باید با نهایت دقت اطلاعات لازم را جمع‌آوری و بلا تأمل بصورت مدارک تاریخی ثبت و ضبط نمایند، چون حضرت عبدالبهاء بنفسه در ابتدای لوح مزبور مرقوم فرموده‌اند که آنچه در لوح مذکور آمده بر اساس اطلاعاتی بوده که از یزد به حضورشان عرض شده بود.

مایه تأسف شدید است اگر بعضی از یاران نتوانند نثر شیوا و بدیع آثار حضرت ولی امرالله را تشخیص دهند. تسلط و استادی حضرت ولی امرالله در زبان انگلیسی معنای کلام را بسیار واضح می‌سازد و این از خصوصیات آثار مهم است.

بسیار خوشوقتیم که آن یار روحانی و قرینه محترمه کلاسهای تزیید معلومات امری برای احباء ترتیب می‌دهید. در احیان دعا در اعتاب مقدسه مذکور خواهید بود.

با تحیات ابدع ابهی

بیت العدل اعظم

آیه و آیات

محمد افنان

اصطلاح آیه از ریشه "ا و ی" (الف، واو، یاء) مشتق شده و در قرآن مجید، و بعداً در معارف امر بدیع، معنی و مفهومی کاملاً مخصوص و مشخص پیدا کرده است. این کلمه اگرچه در قرآن نیز متضمن همان مفهومی است که در آثار فراوان امر بابی-بهائی آمده، ولی احتمالاً در ذهن عامه اهل علوم اسلامی وضوح کامل و مفهوم خاص خود را نیافته است. این کلمه و معادل مشابه آن در عبری به معنی اثر و نشانه و معادل کلمه sign در انگلیسی است و مفهوم عام آن به معنی علامتی است که در آن خداوند متعال امر و اراده خود را ظاهر ساخته و مخصوصاً متضمن قدرت و احاطه الهی است. کلمه آیه و همزاد آن در عبری در تورات و انجیل و قرآن به مناسبت‌های مختلف آمده و به طور کلی برای هر تشابه و علامتی که از جانب خدا باشد به کار رفته است. مفاهیم وسیع و متنوع آیه و آیات در این سه کتاب اسمانی شامل معجزه، علائم قدرت و اراده حق، شواهد اثبات امور الهی در موارد مختلف در مظاهر وجود، کیفیت و اثر آداب و احکام دینی، و بالاخره وسیله انذار و تخویف می‌باشد. اما در قرآن اختصاصاً آیات برای کلام ملفوظ نیز آمده و آن را حجت بالغه باقیه مقرر فرموده است، و این کیفیت از مفهوم آیه و آیات است که در امر بدیع اهمیت خاص پیدا کرده و ملاک شناسائی ظهور مظاهر الهی معرفی شده است. در آیات ۴۹-۵۱ سوره عنکبوت (۲۹) می‌فرماید: "هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ فَلْإِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ

مِن
مُسِين

يُؤْمِنُونَ"؛ و در تبیین آن در آیه ۷ سورة آل عمران (۳) چنین نازل: "هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ". در قرآن کریم اشارات متنوع در آیات متعدد از دو اصطلاح آیه و آیات نازل شده که همه مورد اشاره قبل را در بر دارد، اما مخصوصاً در باره آیات ملفوظ تذکر و یادآوری فرموده که: "تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ" (سورة آل عمران، آیه ۱۰۸)

در تعریف آیه همه اهل اطلاع اتفاق نظر دارند و آن را کلامی از قرآن که معنی و مفهوم آن کامل و جامع و شامل باشد ذکر کرده‌اند. در حقیقت آیه از لحاظ دستور زبان همان جمله است که برای تفخیم و احترام به این حقیقت که کلام مظهر الهی است اسم مخصوص به آن اطلاق شده و به همین جهت مفهوم کلمه آیه متضمن بیان عظمت و خلاقیت معنوی آن است.^۱

بررسی این نکته که اصطلاح آیه در آثار این دور بدیع به چه مفاهیم و مقاصدی به کار رفته محتاج تحقیقی مستقل و خارج از بحث این مختصر است. مقصود از این بررسی تحقیقی مقدماتی در باره مفهوم آیه و آیات ملفوظ است که مدرک و مستند دو ظهور کلی الهی در این دور بدیع بوده و تمایز حق از باطل به آن موکول است. تصفح و بررسی آثار حضرت نقطه اولی این نکته را نشان میدهد که حضرتش دلیل حقیقت دعوت خود را نزول بلاانقطاع و سریع آیات مقرر فرموده و دلیل موعود بیان (من یظهره الله - حضرت بهاء الله) را نیز به آیات منحصر فرموده است (بیان فارسی، واحد ششم، باب هشتم)، و در مقام احتجاج و استدلال عدم امکان تقلید از آیات را تصریح نموده، و مخالفان و معترضان را به آوردن کلمات و آیاتی همانند آثار مبارکش دعوت کرده و آنان را بدینوسیله ملزم فرموده است، و چون کسی به این کار توفیق نیافته و حتی جرأت مقابله به مثل ننموده، آن را به عنوان اظهار معجزه بیان نموده و کیفیت مشترک بین قرآن و آثار مبارکه معرفی فرموده است. به طور کلی، در خصوص کیفیت آیات ذکر این مطلب لازم است که آیات ملفوظ و کلمات صادره در قرآن و مخصوصاً آثار متعدده این دور اعظم از جهت قواعد زبان، چه عربی و چه فارسی، عموماً با قطعات فخیم ادبی، و بعضاً با آثار ساده و روان، تشابه و تناسب دارد. اما آیات، بنا بر اراده الهی، دارای تأثیرات مخصوصی است که در عمل مردم را به دو گروه مؤمن و معاند تقسیم می‌نماید. اگرچه گروه معاند و مخالف، بر خلاف اهل ایمان، به آیات و کلمات الهی ایمان نمی‌آورند، مع‌ذلک در برابر تحدی و دعوت صاحب آیات که "فاتوا بآیة من مثله" است نیز ناتوان می‌مانند و از قبول

اين پيشنهادهای تن می‌زنند و تاریخ شاهد این حقیقت است که همواره جواب این پيشنهادهای تکفیر و ردّ و بهانه‌جویی و اعراض بوده است.

لازم به تأکید نیست که کلمات و آثار نازل از مظهر حقّ باید متضمّن خصوصياتی باشد که اصطلاح آيات بر آن درست آید، و این مطلب شامل دو نکته است، نخست کیفیت ترتیب و ترکیب آن، دوم قدرت اعجاز آن، که هر دو در آثار مبارکه تجلی دارد.

در این مختصر فرصت آن نیست که از همه آثار این دور بدیع استشهاد کرد و استفاضه نمود، فقط به مواردی معدود از آثار حضرت نقطه توجه و توسّل می‌شود تا بدینوسیله دلائلی بر این مختصات ارائه شده باشد.

۱- کیفیت ترکیب و ترتیب آيات و کلمات نازل

الف) بدعیت و اصالت کلام

در صحیفه عدلیه چنین نازل: "حال آنکه حروف بیست و نه گانه بر ید علماء بوده و هست و این نهج بدیع بر ید احدی جاری نگشته و ممکن نیست. هر گاه عالمی قلم دست گرفت و بدون اخذ از کتاب الله بر فطرت آياتی نوشت ظاهر میشود که امر بغایت عظیم و صعب است و در حقّ احدی ممکن نیست الاّ من شاء الله، که نه تنها متضمّن اظهار امر الله است، بلکه به انحصاری بودن آن تصریح مخصوص فرموده است." (محفظه ملی آثار، شماره ۸۲، ص ۱۵۰) و در تویحی خطاب به خال اصغر چنین فرموده: "به حقّ خداوندی که جانم بر ید اوست که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند به اینکه یک آیه بیاورند عاجز خواهند شد. اگر هم چیزی بیاورند کلمات مسروقه خواهد بود، نه اینکه بر لسان ایشان بر فطرت جاری شود..." (محفظه ملی آثار، شماره ۹۱، ص ۱۷۳)

ب) سرعت نزول آيات

در کتاب مستطاب بیان است که "هر گاه کسی تصوّر در ظهور این شجره نماید بلا ریب تصدیق در علوّ امر الله مینماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کلّ بانها متعلّم میگشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آيات مینماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیّه در علوّ

مقامات معرفت و توحید ظاهر مینماید که کلّ علما و حکما در آن موارد اعتراف بجز از ادراک آنها نموده شبهه نیست که کلّ ذلک من عندالله هست. " (بیان فارسی، باب ۲، واحد ۱)

۲- قدرت اعجاز

اعجاز در حقیقت ارائه و اتیان آثار و دلائلی است که همگان از آوردن همانند آن عاجز و ناتوان باشند، و این مطلب در قرآن مجید با دعوت پیغمبر اکرم از غیرمؤمنان به آوردن سوره‌ای همانند سُورِ قرآن ذکر شده است (سوره بقره، ۲، آیه ۲۳): "وَأِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ ...". در امر بدیع این مقابله و تحدی به یک آیه منحصر شده و مکرر در موارد مختلف مخالفان ظهور به ارائه کلمات و کتبی برای مقابله با ظهور حق دعوت شده‌اند. در کتاب الاسماء می‌فرمایند: "فاذا روا آیات بینات من عند اعجمی لم يتعلم بما هم يتعلمون فاذا علی دینهم و ما نزل الله فی الفرقان لا سبیل لهم الا و ان يقولون هذا من عندالله المهیمن القیوم و ان يقولون لا یکفینا هذا. جردهم الله و قوله فی الفرقان من قبل قل انتم آیه الاعلی فی سورة العنکبوت لتقرئون ... و ان انتم فی ریب من هذا فاتوا بأیه واحدة ان کنتم مدعین. لن تستطیبا و لن تقدروا و ان بما قد قضی الله فی الفرقان قد خرجتم عن دینکم و لا نستطیعون ان ترجعون." (محفظه ملی آثار، شماره ۲۹، ص ۲۶۸)

مفهوم بیان این است که با زیارت آیات بینات که از قلم حضرتش که عرب نیست و علوم آنها را نیاموخته نازل شده باید بر حسب دلالت آیه سورة عنکبوت ایمان آورند ... و اگر در شک و تردید هستند جا دارد که در مقابل آن اظهار و اتیان آیات، حتی یک آیه، بنمایند و چون بر این کار قادر نیستند از دین خود (اسلام) خارج شده‌اند و راهی به سوی حقیقت اسلام نخواهند یافت. و در رساله ذهبیه (نازل در شیراز) نیز چنین تحدی فرموده که: "و علیک یا ایها الناظر بالانصاف و الحبّ فان ذلک حکم الدین و لا تصعب علی نفسک الامر و فکر فی مقام المیزان. ان استطعت بالمبارزة فخذ القلم و اجره علی الالواح و الا شأن الجواب فی مقام العلم بکلمات اهل الرسوم لا ینفع احدا ولو کان حقاً ... لا قول ان کلّ شبهات اهل الجمال و اعتراضات اهل النقل یرجع بصحة المیزان و عجز اهل البیان ... و ان دلیل حجته هو عجز ما سواه و لا عرفانه لانتک لن تقدر ان تعرف الفضاحة الواقعية الجارية من خزائن الفطرة ... فانی قد نرکت المراء و لا احبّ مع ما کان الحق معی ان اجادل مع احد لانی بالیقین لاری لا یقدر ان یقوم معی فی شأن کلمات الحجية التي تجرى من لجة بحر الفطرة و طمطمایم القدرة احدٌ ولو ینفکرون فیما یقولون لینصفون و یعتذرون." (محفظه ملی آثار، شماره ۵۳، صص ۱۷۰-۱۷۴)

در اين بيان مطلب همه بر اساس ذکر ميزان تمايز حقّ از غير اوست که تنها بوسيله نزول آيات اثبات ميشود، و در ضمن آن حضرتش مخاطب و خواننده را به مقابله و مبارزه روحاني دعوت مي‌فرمايد و تصريح مي‌فرمايد که اگر اهل نظر تفکر کنند انصاف خواهند داد و عذر خواهند خواست و اين استدلال مبني بر آيه قرآني است که مي‌فرمايد: "لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ... " (سوره عنکبوت، ۲۹، آيه ۴۶)

در خاتمه اين مطلب استشهاد به اين کلام بهترين ختام در باره آيه و آيات است: "همين است دين خالص خداوند احد. هر کس مي‌خواهد تصديق نمايد از براي نفس خود تصديق نموده و هر کس هم مي‌خواهد تکذيب نمايد از براي نفس خود تکذيب نموده و حجّت خداوندي بالغ است بر کلّ عالم. الا يا ايها الناس من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فانا فقد اعرفه بنفسي من احبّني فقد احبّ الله و رسوله و اوليائه و من جهلني فقد جهل الله و رسوله و اوليائه و كفى بذلك لنفسى فخراً و كفى بالله على شهيدا" (رساله عدليه، محفظه ملي آثار، شماره ۸۲، ص ۱۵۹)^۲

توضیح

^۱ در خصوص اهميت کلام، حضرت نقطه در تفسير حرف هاء (از آثار نازله در شيراز) چنين فرموده: "ولو علم الله شيئا اشرف من الكلام ليجعله بينه و بين رسله". بيان مبارک فوق در حقيقت تأييد و امضای شعر معروف است که گفته:

گر بُدی گوهری و رای سخن آن فرود آمدی بجای سخن.

^۲ برای مطالعه تکميلي در باره آيات نازله در دور بيان علاقمندان می‌توانند به خوشه‌هائي از خرمن ادب و هنر، ج ۶، صص ۶۸-۹۳ مراجعه فرمایند.

تذکر

جناب دکتر گیو خاوری با اشاره به موردی که در یکی از مقالات مندرج در سفینه عرفان میرزا یحیی "صبح ازل" نامیده شده است، با استناد به شواهدی متعدد از آثار مبارکه و سایر مأخذ در باره سوابق این عنوان، متذکر شده‌اند که شایسته است مؤلفان بهائی از بکار بردن عنوان "صبح ازل" برای میرزا یحیی، برادر ناتنی حضرت بهاء‌الله، خودداری نمایند.

ضمائم

کتابشناسی

و راهنمای عنوانهای اختصاری مآخذ

آثار امری

H. M. Balyuzi, <i>The Báb</i> , George Ronald, Oxford, 1974	<i>The Báb</i>
حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلی (کتاب مبین)، مؤسسه معارف بهائی، چاپ سوم ۱۵۳ بدیع، ۱۹۹۶ میلادی)	آثار قلم اعلی
منتخبات آثار مبارکه برای محافل تذکر (مؤسسه ملی مطبوعات امری) آهنگ بدیع (سال ۲۶، شماره ۱۲؛ و شماره مخصوص پنجاهمین سال صعود حضرت عبدالبهاء)	آثاری برای محافل تذکر آهنگ بدیع
جمع آوری روح الله سمندری، آیات بینات، الواح نازله از قلم حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء به افتخار خاندان سمندر و نبیل ابن نبیل (انجمن مطالعات بهائی به زبان فارسی، کانادا، ۱۵۶ بدیع)	آیات بینات
حضرت بهاءالله، ادعیه مبارکه (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۲۰۰۳ م) جناب فاضل مازندرانی، اسرارالآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع)	ادعیه مبارکه اسرارالآثار
اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق، (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع)	امر و خلق

- ايام تسعه
عبدالحميد اشراق خاوري، ايام تسعه (مؤسسه ملی مطبوعات امری،
طهران ۱۲۱ بدیع)
- ايقان
حضرت بهاءالله، کتاب ايقان (مؤسسه ملی مطبوعات بهائی، هوفهایم،
آلمان، ۵۱۵ بدیع)
- بدايع الآثار
ميرزا محمود زرقانی، بدايع الآثار، در ۲ جلد (چاپ مجدد، لانگنهاین،
... آلمان، ۱۹۸۲)
- بقای روح
عبدالحميد اشراق خاوري، رساله نصوص و الواح در باره بقای روح
... (طهران، لجنة ملی مطبوعات امری، ۱۰۴ بدیع)
- بهاءالله و عصر جديد
دکتر جان اينزر اسلمنت، بهاءالله و عصر جديد (من منشورات دارالنشر
البهائيه فی البرازيل، ۱۴۵ بدیع)
- بهائيه خانم
بهائيه خانم، مجموعه‌ای از الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و
توقيعات و مکاتيب حضرت ولی امرالله و دستخطهای
حضرت ورقه علیا (لجنة ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی
و عربی، آلمان، ۱۴۲ بدیع)
- بهجت الصدور
حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجت الصدور
حضرت نقطه اولی، بیان فارسی
- بیان فارسی
پیام آسمانی، ج ۲ (از انتشارات پیام بهائی، ۲۰۰۱م)
- پیام آسمانی
محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه، نشریه پیام بهائی (شماره ۱۷۵،
مورخ ژوئن ۱۹۹۴؛ و شماره ۲۰۰، مورخ ژوئیه ۱۹۹۶)
- پیام بهائی
تاریخ شهدای امر
محمدعلی ملک خسروی، تاریخ شهدای امر (طهران، مؤسسه ملی
مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع)
- تذکره الوفا
تذکره الوفا، فی ترجمه حیاة قدماء الأحياء (حيفا، مطبعة عبّاسیه،
۱۹۲۴م)
- توقيعات
حضرت ولی عزیز امرالله، توقيعات مبارکه (لجنة ملی نشر آثار امری
به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۲م)
- حضرت باب
نصرت الله محمدحسینی، حضرت باب (مؤسسه معارف بهائی، کانادا،
۱۵۲ بدیع)

- حضرت بهاء الله
حضرت بهاء الله
حضرت نقطه اولی
خاطرات حبیب
خاطرات نه ساله
خاندان افنان
خطابات
دلایل سبعة
دور بهائی
رحیق مختوم
مقاله سیاح
سیاسیه
صدرالصدور
طاهره
ظهور الحق
عالم بهائی
- حضرت بهاء الله فیضی، حضرت بهاء الله (لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۵۰ بدیع)
- حضرت بهاء الله فیضی، حضرت نقطه اولی (لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۴۳ بدیع)
- دکتر حبیب مؤید، خاطرات حبیب، در ۳ جلد (لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، هوفهایم، آلمان، ۱۵۵ و ۱۶۰ بدیع)
- دکتر یونس افروخته، خاطرات نه ساله عکا (عصر جدید، دارمشتات، آلمان، ۱۶۰ بدیع)
- محمد علی فیضی، خاندان افنان (بدیع ۱۲۷)
- حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء (لجنة ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۸۴ م)
- حضرت نقطه اولی، دلایل سبعة
- حضرت ولی عزیز امرالله، دور بهائی (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۸ م)
- عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم، در ۳ جلد (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۰ بدیع)
- حضرت عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح (لجنة ملی نشریات امری، ۱۰۲ بدیع)
- حضرت عبدالبهاء، رساله سیاسیة (طهران، ناشر: محمد لیب، ۹۱ بدیع)
- نصرالله رستگار، تاریخ حضرت صدرالصدور (لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۰۴ بدیع)
- نصرت الله محمدحسینی، حضرت طاهره (مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۵۷ بدیع)
- اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، در ۹ جلد (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۱ بدیع)
- (The Bahá'í World)، در ۲۰ جلد

- عهد اعلی
 ابوالقاسم افنان، عهد اعلی، زندگانی حضرت باب (Oneworld Publications، آکسفورد، انگلستان، ۲۰۰۰م)
 به اهتمام دکتر وحید رأفتی، قاموس توقیع ۱۰۸۱ (مؤسسه عصر جدید، آلمان ۱۵۸ بدیع)
- قاموس لוח ابن ذئب ۱۰۸۱
 عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس لוח ابن ذئب (نسخه تاییبی موجود در مهد امرالله)
- قاموس لוח قرن
 عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس لוח مبارک قرن (طهران، لجنه ملی نشریات امری، ج ۱، ۱۰۲ بدیع، ج ۲: ۱۰۳ بدیع)
 حضرت ولی عزیز امرالله (ترجمه جناب نصرالله مودت)، کتاب "قرن بدیع" (مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۴۹ بدیع)
- گنج شایگان
 عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۴ بدیع)
- لثالی حکمت
 حضرت بهاءالله، لثالی حکمت (دارالنشر بهائی در برزیل، ۱۴۸ بدیع)
 محمدشفیع روحانی نیریزی، لمعات الانوار (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران ۱۳۰ بدیع)
- لوح شیخ
 حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی، معروف به نجفی (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۱۹ بدیع)
- مآخذ اشعار
 دکتر وحید رأفتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی، در ۴ جلد (مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ج ۱: ۱۴۷ بدیع، ج ۲: ۱۵۲ بدیع، ج ۳: ۱۵۷ بدیع، ج ۴: ۶۱ بدیع)
- مائده
 عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی، در ۹ جلد (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸ و ۱۲۹ بدیع)
- مجموعه‌ای از الواح
 حضرت بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، هوفهایم، آلمان، ۱۵۶ بدیع)
- مجموعه الواح
 حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه (مطبعة سعادة، قاهره، ۱۳۳۸)

- ه.ق.۰)
- مُحاضرات
عبدالحمید اشراق خاوری، مُحاضرات، در ۴ جلد (مؤسسه ملی
مطبوعات امری، طهران، ۱۲۰ بدیع)
- مدتیّه
حضرت عبدالبهاء، رساله مدتیّه، (چاپ چهارم، آلمان ۱۹۸۴)
- مطالع الانوار
جناب نبیل زرنندی (ترجمه و تخلص از عبدالحمید اشراق خاوری)،
مطالع الانوار (حروف چینی از روی نسخه قبلی، انتشارات مرآت،
دهلی نو، هندوستان، ۱۹۹۱ م)
- مفاوضات
حضرت عبدالبهاء، گردآوری خانم کلیفورد بارنی، مفاوضات (مطبعه
برزیل، ۱۹۰۸ م)
- ملکه کرمل
محمدعلی فیضی، ملکه کرمل (۱۳۲ بدیع)
- منتخبات آثار
منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی (مؤسسه ملی
مطبوعات امری ایران، ۱۳۴ بدیع)
- منتخباتی از آثار
حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله (لجنه ملی نشر آثار
امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۴۱ بدیع)
- منتخباتی از مکاتیب
حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۵ جلد
لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، هوفهایم، آلمان،
۱۵۹ بدیع)
- مکاتیب
حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۹ جلد (چاپ مصر)
حضرت بهاءالله، نبذه من تعالیم حضرت بهاءالله (قاهره، ۱۳۴۳ ه.ق.۰)
- نصوص تربیتی
نصرالله مودت، مجموعه نصوص تربیتی (دائرة مطالعة نصوص و الواح
بیت العدل اعظم الهی، آگوست ۱۹۷۶)
- نفحات ظهور
جناب ادیب طاهرزاده (ترجمه باهر فرقانی)، نفحات ظهور حضرت
بهاءالله، جلد اول (مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۵۵ بدیع)
- نورین تیرین
نورین تیرین (۱۲۳ بدیع)
- یادداشت‌ها
هوشنگ محمودی، یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء، در ۳ جلد
(م م م، ۱۳۰ بدیع)
- یاران پارسی
مجموعه الواح مبارکه جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء به افتخار

بهائیان پارسی (مؤسسه ملی مطبوعات امری، آلمان، ۱۵۵ بدیع)
حضرت بهاء‌الله، کتاب اقدس، (مرکز جهانی بهائی، حيفا، ۱۹۹۵ م)

کتاب اقدس

سایر مآخذ

- احیاء علوم
محمد غزالی، احیاء علوم‌الدین (بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیه،
1986 م)
- الوجوه
اکبر بهروز، الوجوه و النظائر فی القرآن (تبریز، دانشگاه تبریز،
۱۳۶۶ ه.ش.)
- اوصاف
محمد نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف (دفتر نشر فرهنگ اسلامی،
چاپ اول، ۱۳۶۸ ه.ش.)
- بحار الانوار
محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، (طهران، اسلامی، ۱۴۰۵ ه.ق.)
- بحث در آثار
قاسم غنی، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ (طهران، انتشارات زوار،
چاپ سوم،
۲۵۳۶ ش)
- تفسیر لاهیجی
بهاء‌الدین محمد شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، در ۳ جلد،
(طهران، علمی، ۱۳۴۲ ه.ش.)
- حلیة المتقین
ملا محمدباقر مجلسی، حلیة المتقین (طهران، کتابفروشی محمدحسن
علمی)
- دایره‌المعارف تشیع
دایره‌المعارف تشیع، در ۵ جلد (طهران، نشر شهید سعید محبتی،
۱۳۷۵ ه.ش.)
- رجال ایران
مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران (طهران، زوار، ۱۳۴۷ ه.ش.)
- روض الجنان
ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، در ۱۲
جلد، (مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۷ ه.ش.)
- سوانح
احمد غزالی، سوانح (بر اساس تصحیح هلموت ریتز، انتشارات بنیاد
فرهنگ ایران)
- سیر حکمت
محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا (طهران، انتشارات کتاب
فروشی زوار، ۱۳۴۴ ه.ش.)

- عشق در ادب
ارژنگ مدی، عشق در ادب فارسی (طهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، چاپ اول، ۱۳۷۱ ه.ش.)
- عشق و عقل
نجم‌الدین رازی، رساله عشق و عقل (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ه.ش.)
- فرهنگ اساطیر
دکتر محمدجعفر یاحقی، فرهنگ اساطیر (طهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی سروش، ۱۳۶۹ ه.ش.)
- فرهنگ اشعار
احمدعلی رجایی بخارایی، فرهنگ اشعار حافظ (طهران، انتشارات علمی، چاپ سوم)
- فرهنگ لغات
جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی (طهران، کتابخانه ظهوری، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ه.ش.)
- گلشن راز
محمود شبستری، به اهتمام دکتر صمد موحد، گلشن راز (طهران، چاپ گلشن، کتابخانه ظهوری، چاپ اول، ۱۳۶۸ ه.ش.)
- مطلع الشمس
محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، به اهتمام تیمور برهان لیمودهی، مطلع الشمس (طهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۲ ه.ش.)
- منطق عشق
علیقلی بیانی، منطق عشق عرفانی (شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ه.ش.)
- مولوی‌نامه
جلال‌الدین همایی، مولوی‌نامه (طهران، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ پنجم، ۱۳۶۲ ه.ش.)

مآخذ مقاله "برخی جلوه‌های حیات بهایی در زندگانی حضرت عبدالبهاء" که در دفتر هفتم سفینه عرفان درج شده است

مقدمه

ص ۱۸۷. "تنها راه نجات عالم بشری ... " جزوه نمونه حیات بهایی، ص ۴
ص ۱۸۷. "حضرت ولی امرالله فرموده‌اند که همواره بایستی حضرت عبدالبهاء را بعنوان ... " انوار
هدایت، ص ۲۸۵ (توقیع منبع صادره از جانب حضرت ولیامرالله خطاب به یکی از احباء، ۱۶ مارچ ۱۹۴۶)

بخش اول: محبت

ص ۱۸۷. "فیض روحانی... " مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت بهایی، ص ۱۱
ص ۱۸۷. "امانت عظمی... " مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت بهایی، ص ۱۲
ص ۱۸۷. "آیات کبری... " مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت بهایی، ص ۱۱
ص ۱۸۷. "ناموس اعظم در کور عظیم ... " مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت بهایی، ص ۱۲
ص ۱۸۷. "روابط منبعث از حقایق اشیاء ... " مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت بهایی، ص ۱۲
ص ۱۸۷. "رابطه بین حق و خلق ... " مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت بهایی، ص ۱۲
ص ۱۸۸. "در آغوش گرفتن ... " یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۵۱۴
ص ۱۸۸. "بیان جمله تشویق آمیز ... " خاطرات ۹ ساله عکا، ص ۱۶۳
ص ۱۸۸. "گاه با دادن انعام ... " خاطرات ۹ ساله عکا، ص ۱۶۳
ص ۱۸۸. "تسمیه ابواب حظیره القدس (مقام اعلی) بنام خادمینی ... " ملکه کرمل، ص ۱۱۲

- ص ۱۸۸. "انتخاب قطعه سنگ سفیدی جهت حفر زاویه مشرق‌الاذکار ... "کتاب ششم درس اخلاق، ص ۱۴۰
- ص ۱۸۸. رأفت و محبت ملکوتی ایشان شامل حال کارگر ساده‌ای ... یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۶۳
- ص ۱۸۸. دغدغه عکاسی که نگران ... یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۸۰
- ص ۱۸۸. در آغوش گرفتن صمیمانه کودکان، نگاه کردن گرم و عاشقانه ... عطا کردن و بخشیدن ... درگه دوست، ص ۸۷
- ص ۱۸۸. بخشیدن گل و شیرینی مورد علاقه کودکان ... یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۶۷۸
- ص ۱۸۹. داستان اجاره قایق ... یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۷۰۰
- ص ۱۸۹. توجه هیکل مبارک به مشق و تکالیف اطفال بهایی ... خاطرات حبیب، ص ۷۸
- ص ۱۸۹. بطور مرتب و همیشگی به منزل فقرا ... در پایان به هر یک هدیه‌ای عنایت می‌فرمودند...
- الف) یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۵۴؛
ب) خاطرات ۹ ساله عکا، ص ۱۵۴
- ص ۱۸۹. داستان خرید اسباب بازی ... الف) سفرنامه، ج ۲، ص ۳۳۷؛
ب) یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۶۸۴
- ص ۱۸۹. داستان فقیر ژنده‌پوش ... درگه دوست، ص ۱۷۴
- ص ۱۸۹. بازدید از محل زنان و اطفال فقرا و ... دادن عیدی ...
الف) سفرنامه، ج ۲، ص ۴۰؛
- ب) یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۶۸۴
- ص ۱۸۹. در جمع زنان صحبت از تربیت اطفال و تسلی خاطر ... یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۶۸۴
- ص ۱۸۹. پرسش درباره نظر اطفال چه دوست دارید؟ ...
الف) سفرنامه، ج ۲، ص ۳۳۷
- ب) یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۶۸۴

بخش دوم: دعا و مناجات

- ص ۱۹۰. قبل از طلوع آفتاب ... خاطرات ۹ ساله عکا، ص ۲۰
- ص ۱۹۰. سحرها حتی نیمه شب تا صبح ... خاطرات ۹ ساله عکا، ص ۲۱۲
- ص ۱۹۰. در باره کل نفوس دعا می فرمایند ...
- الف) خطابات، ج ۲، صفحات ۸، ۲۶، ۳۸، ۴۳؛
ب) خطابات، ج ۱، ص ۱۸
- ص ۱۹۰. برای همگان عزت ابدیه و موهبت سرمدیه ... خطابات ج ۲، ص ۸
- ص ۱۹۰. دعا در حق کودکان که هر یک شجره مبارکه شوند و ثمرات طیبه ... خطابات، ج ۲، ص ۲۶
- ص ۱۹۰. دعا در حق اطفال که با هم در نهایت الفت و محبت باشند ... خطابات، ج ۲، ص ۴۳
- ص ۱۹۰. احبای الهی را تعلیم داده که بایستی همواره در حق کل دعا ... خطابات، ج ۱، ص ۶۷
- ص ۱۹۰. حضرت ولی امرالله فرموده اند "چه بسیار از لسان مبارک شنیده ... "قرن بدیع، ج ۳، ص ۱۵۷
- ص ۱۹۱. به صریح بیان حضرت ولی امرالله ...
- الف) توقیعات مبارکه، ص ۶۴
- ب) حیات عنصری حضرت عبدالبهاء، ص ۲۵۸
- ص ۱۹۱. مناجات ای خداوند مهربان به فریاد بیچارگان برس ... حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۲۶۵
- ص ۱۹۱. می فرمایند: "ستمکاران را کامرانی جوئیم و جفاکاران را ... "مکاتیب، ج ۱، ص ۲۲۸

بخش سوم: انقطاع

- ص ۱۹۲. ایشان البسه خود را از نازترین نوع پارچه ... یادداشتهای حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۹۶
- ص ۱۹۲. رعایت سادگی در امر ازدواج ... یادداشتهای حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۶۸
- ص ۱۹۲. به موجب فرمایش حضرت مسیح ... یادداشتهای حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۰۸
- ص ۱۹۲. در سفر غرب احبا و جوهی تقدیم نموده قبول نمی فرمودند ... یادداشتهای حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۰۰

- ص ۱۹۲. فرموده از قبل من به فقرا انفاق نمائید ...
 الف) بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۹۶
 ب) یادداشتها، ج ۱، ص ۴۸۶
- ص ۱۹۲. نزد شما به امانت می‌گذارم تا بفروشید و قیمت آنرا برای مشرق‌الاذکار شیکاگو بفرستید ...
 بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۹۶
- ص ۱۹۲. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند " ... در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشید " ... مجموعه
 الواح مبارکه، چاپ مصر، ص ۲۹۸
- ص ۱۹۲. داستان پیشکشی تمام گوسفندان حضرت بهاء‌الله به چوپانها ... مجله ورقا، سال ۲،
 شماره ۱۰
- ص ۱۹۲. می‌فرمایند: "چگونه ممکنست من ... " ... یادداشتها، ج ۱، ص ۵۶
- ص ۱۹۲. داستان بخشش قالی به فقیر ... پیام بهایی، شماره ۲۵۱، ص ۹
- ص ۱۹۳. اجازه گرفتن خوابگاه را در ترن ندادند ... داستانهای آموزنده، ص ۴۷
- ص ۱۹۳. حکایت سفر اسماعیل و نقل اقامت در پاریس ... داستانهای آموزنده، ص ۱۹
- ص ۱۹۳. در هنگام زندگی دسته جمعی ابتدا بفکر دیگران بودند ... داستانهای آموزنده، ص ۹

بخش چهارم: خدمت

- ص ۱۹۳. "هدف و غایت خلقت انسان" ... آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۷۰
- ص ۱۹۳. "ثمره زندگانی" ... اشراقات، ص ۲۰۹
- ص ۱۹۳. "شهادت کبری" ... امر و خلق، ج ۳، ص ۱۷
- ص ۱۹۴. داستان سال ۱۹۱۴ در بحبوحه جنگ جهانی ... یادداشتها، ج ۲، ص ۵۵۰
- ص ۱۹۴. داستان لوا گتسینگر ... درگه دوست، ص ۱۱۵
- ص ۱۹۴. کوزه‌های مس را آب نموده بر سر می‌گذاشتند ... خاطرات حبیب، ص ۱۷۴
- ص ۱۹۴. می‌فرمودند کاش آزاد بودم خودم می‌رفتم و ... داستان دوستان، ص ۷۷
- ص ۱۹۴. داستان سفر غرب و شرایط سنی و حالت بیماری ... سخنرانی و تشریفات و تبلیغ
 امرالله ...

الف) قرن بدیع، ج ۳، ص ۵۶؛

ب) یادداشتها، ج ۱، ص ۴۳۳؛

پ) پیام بهایی، شماره ۲۴، ص ۲۱

ص ۱۹۵. نهایت آمال و آرزوی حضرت عبدالبهاء خدمت به یک یک احباء ... مکاتیب، ج ۴، ص ۸۶

ص ۱۹۵. آب گرم بر روی دستهای میهمانان خود می‌ریختند ... خاطرات حبیب، ص ۶۲

ص ۱۹۵. برای آنان غذا عنایت می‌فرمودند ... آهنگ بدیع، سال ۳۲، شماره ۳۴۳

ص ۱۹۵. شخصا از بیماران عیادت و دلجویی می‌نمودند ... یادداشتهای، ج ۱، ص ۷۶

بخش پنجم: تحمل و بردباری

ص ۱۹۵. داستان در ۹ سالگی از بس سنگ به منزل حضرت بهاء الله ریخته بودند ...

(الف) سفرنامه، ج ۲، ص ۲۰۵ (ب) حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۷

ص ۱۹۵. می‌فرمایند: امور زندگی به درجه‌ای سخت و مشکل شده بود ... یادداشتهای، ج ۱، ص ۱۱۹

ص ۱۹۶. دیدار حضرت عبدالبهاء از حضرت بهاء‌الله در سجن سیاه‌چال ... یادداشتهای، ج ۱، صفحات ۶ و ۲۰۶

ص ۱۹۶. به فرموده مبارکش زحمت و عسرتی که به وصف نیاید ... خاطرات حبیب، ص ۱۶۱

ص ۱۹۶. سرما و یخبندان به درجه‌ای شدید ... سفرنامه، ج ۲، ص ۸۷

ص ۱۹۶. نقل خاطرات بدیع بشرویه‌ای ... دو سال در اطاق بدون پنجره ... یادداشتهای جناب بشرویه‌ای، پیام بهایی شماره ۲۵۱، ص ۸

ص ۱۹۶. می‌فرمایند: "استخوان مرا آب کردند ... فرداً وحیداً" ...

(الف) سفرنامه، ج ۲، ص ۱۶۴ (ب) یادداشتهای، ج ۱، ص ۲۱

ص ۱۹۶. می‌فرمایند: "آن مسرت دیگر به وصف نیاید..." ... خاطرات حبیب، ص ۱۶۵

ص ۱۹۶. می‌فرمایند: "خوراک مختصر بود، قطعه‌ای نان ..."

(الف) گوهر یکتا، ص ۳۸؛ (ب) یادداشتهای، ج ۱، ص ۱۳۷

ص ۱۹۷. توصیف دکتر مؤید از زمان اقامت در عکا ... خاطرات حبیب، ص ۱۳۰

ص ۱۹۷. داستان ۲۴ سال تحمل رفتار مرد افغانی ... (الف) خاطرات حبیب، ص ۱۲۵؛ (ب) یادداشتهای، ج ۱، ص ۵۸

ص ۱۹۷. داستان میس رمزی ... خاطرات ۹ ساله، ص ۴۱۱

ص ۱۹۷. دلجویی و احوالپرسی و دعا در حق ناقصین ... خاطرات ۹ ساله، صفحات ۲۳۰ و ۴۱۰

بخش ششم: عبودیت

- ص ۱۹۷. مه‌ری که روی آن نوشته شده بود "عبده عباس" ... جزوه خدمت و عبودیت، ص ۸
- ص ۱۹۷. من طاف حوله الاسماء - سرالله و "سرکار آقا" ... یادداشتها، ج ۱، ص ۴۷
- ص ۱۹۷. خودداری از ذکر نام خود بر روی آثار ... جزوه راهنمای درس معرفی آثار مبارکه، دوره اول معارف عالی امر
- ص ۱۹۷. با دستهای مبارکشان آب برای ... خاطرات حبیب، ص ۶۲
- ص ۱۹۷. در جاده‌ای که حضرت مسیح پیاده راه می‌رفتند ... یادداشتها، ج ۱، ص ۱۰۱
- ص ۱۹۸. ما که ایم، ما چه ایم ... مکاتیب، ج ۸، ص ۱۲۶

فهرست مقالات سینه‌عرفان، دفتر اول

رسالة حضرت ربّ اعلی در شرح حدیث	
"من عرف نفسه فقد عرف ربه"	منوچهر سلمان پور
صحیفه بین‌الحرمین	وحید بهمدی
در باره احکام بیان و خطابات به اهل بیان	محمد افنان
در کتاب مستطاب اقدس	وحید رافتی
مراتب سبعة و حدیث مشیت	شاپور راسخ
کتاب عهدی	
انگیزه "حوریه" یا "دئینا" و "دین" و رده	کامران اقبال
پای فکر مزدیسنا در لوح ملاحقدس	منوچهر مفیدی
اسرار علم و حکمت الهی	ایرج ایمن
احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند	

فهرست مقالات سینه‌عرفان، دفتر دوم

عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص	شاپور راسخ
و الواح مبارکه امر بهائی	ایرج ایمن
مقاصد دین و مأموریت آئین بهائی	منوچهر سلمان پور
مفاهیم نار در آثار حضرت بهاء‌الله	
آثار منزله از قلم اعلی در ایران	وحید رافتی
قصیده رشخ عما	داریوش معانی
فرق متصوفه کردستان در دوره بغداد	فریدالدین رادمهر
هفت وادی	
از مسکن خاکی	
مآخذ مطالب منقول در هفت وادی	وحید رافتی
لوح مبارک جواهر الاسرار	وحید بهمدی

شاپور راسخ	کتاب مستطاب ایقان
محمد افنان	مستغاث
حبیب ریاضتی	روش تشخیص و تعیین مواضع الواح مبارکه
	آثار قلم اعلیٰ، دوران طهران - بغداد (۱۸۵۳ - ۱۸۶۳)

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر سوم

وحید رأفتی	مباحث ایام ادرنه
ایرج ایمن	ملاحظات در لوح نازله به اعزاز ملا عبدالرحیم
محمد افنان	توصیف کلمه‌الله در آثار قلم اعلیٰ
معین افنانی	ذیلی در باره مبانی احکام
وحید بهمردی	بررسی مضامین قصیده تائیة کبری و قصیده عز ورفائیه
محمد قاسم بیات	لوح کل الطعام نازل از قلم اعلیٰ در دارالسلام
شاپور راسخ	گلگشتی در رساله چهار وادی
منوچهر سلمان پور	مثنوی مبارک
نادر سعیدی	مروری بر لوح مبارک سلطان ایران
حبیب ریاضتی	کتاب بدیع و مسأله تکمیل بیان
	نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ نازله در اسلامبول و ادرنه
	رشحات عرفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ
	دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳ - ۱۸۶۸)

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر چهارم

	فقراتی از آثار حضرت بهاء‌الله در باره سجن عکا
	دو لوح از الواح نازله از قلم اعلیٰ در ادرنه
	لوح نازله از قلم اعلیٰ در اوائل ورود ادرنه

- به افتخار نبيل اعظم زرندي
 مروري سريع بر مباحث كتاب مستطاب اقدس
 مضامين عمده در الواح مباركه جمال ابهي
 خطاب به ملوك و رؤسا و زعمای دنيا
 سورة غصن و عهد و ميثاق بهائي
 زمينه تاريخي لوح احتراق
 مروري بر مواضع اساسي لوح مبارك حكمت
 سوابق تاريخي و مضامين لوح اشرف
 برخي از خطابات قهرتبه به زعمای عثمانی
 لوح رئيس و لوح فؤاد
 شأن و لزوم اجراي احكام الهی
 ملاحظاتی در باره لوح و حديث كنت كنز
 نظری بر لوح قناع
 مروري بر الواح حضرت بهاءالله
 خطاب به محمد مصطفی بغدادی
 رشحات عرفان
- الف - از آثار عبدالحمید اشراق خاوری
 ب - نقطه و حرف در معارف بيانی
 ج - سراج و سراج
 د - نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم
 به ذبیح کاشانی
 شرح تشرّف میرزا محمد باقر هائی به
 حضور حضرت بهاءالله جلّ جلاله
 فهرست منتخبی از آثار قلم اعلی
 نازله در اوائل دوره عکا (۱۲۸۵ - ۱۳۰۰ ه.ق.)
- شاپور راسخ
 شاپور راسخ
 محمد افنان
 روح الله خوشبین
 منوچهر سلمان پور
 مونا علیزاده
 سیامک ذبیحی مقدم
 ایرج ایمن
 معین افنانی
 وحید رافتی
 کامران اقبال
 تنظیم و تدوین: وحید رافتی
 محمد افنان
 محمد افنان
 وحید بهمردی
 موهبت الله هائی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر پنجم

وحدید رأفتی	مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره "بسیط الحقیقه"
شاپور راسخ	راهنمایی برای مطالعه "بسیط الحقیقه"
محمد افنان	مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره "کلمات فردوسی"
منوچهر سلمان پور	سه لوح از آثار استدلالی جمال اقدس ابهی و دلیل حکمت
شاپور راسخ	مروری بر مواضع زیارتنامه حضرت سید الشهداء
مونا علیزاده	مضامین "لوح دنیا"
شاپور راسخ	مروری بر سوره الزیارة (زیارت نامه جناب باب‌الباب)
کیان سعادت	ارتباط میان کتاب اقدس و الواح متمم آن
آرمین اشراقی	نگاهی به ادعیه شفا و ادعیه مخصوصه در امر بهائی
فتحیه رشیدی	مروری بر دو زیارت نامه از آثار قلم اعلی شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر ششم

محمد افنان	کلیات مقدماتی درباره "قیوم الاسماء"
مهری افنان	نظری بر مندرجات رساله دلائل سبعة
شاپور راسخ	از مدنیّه تا سیاسیّه: ۱- رساله مدنیّه
شاپور راسخ	۲- رساله سیاسیّه

ع. صادقیان	مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی و سوابق تاریخی پارسیان در ایران
فتحیه رشیدیلوچی	مروری بر تفسیر بسمله
آرمین اشراقی	در شرح "لایسعی..."
فریدالدین رادمهر	ما الحقیقه
فاروق ایزدینیا	مقاله شخصی سیاح
فریدالدین رادمهر	مرکز میثاق و عرفان
مونا علیزاده	سیمای حضرت مسیح در آثار حضرت عبدالبهاء
وحید رأفتی	پاسخی به چند پرسش: نامه‌ای از جناب آقا شیخ محمد علی نبیل‌اکبر

فهرست مقالات سینه‌عرفان، دفتر هفتم

فریدالدین رادمهر	منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولی
مهری افنان	نظری اجمالی بر مندرجات "صحیفه عدلیه"
محمد افنان	نظری بر محتوای لوح مبارک "افلاکیه"
وحید رأفتی	تشریح و تبیین
شاپور راسخ	علم و علماء از منظر حضرت عبدالبهاء
مونا علیزاده	تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد برخی از آیات قرآن و احادیث اسلامی
فاروق ایزدی نیا	جلوه‌هایی از حضرت بهاء‌الله در آثار حضرت عبدالبهاء
فلاور سامی (کاوینی)	برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء
محمد افنان	تأملی در باره علم تعقلی

انتشارات مجمع عرفان

'Irfán Colloquia Publications

سفینه عرفان، دفتر اول تا هفتم
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر اول، دوره طهران - بغداد
 (نشر سوّم با تجدید نظر و اضافات کلی)
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر دوّم، دوره اسلامبول - ادرنه
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر سوّم، دوره عکّا (بخش اول)
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر چهارم، دوره عکّا (بخش دوّم)
 راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر اول (نشر دوّم)
 راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفاتر دوّم تا چهارم
 مثنوی ابهی: معرفی تحلیلی و تطبیقی مثنوی جمال مبارک
 بسیط الحقیقه: راهنمایی برای مطالعه لوح مبارک "بسیط الحقیقه"
 برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء

M. Momen (ed.), *The Bahá'í Faith and the World Religions*
 (Oxford: George Ronald, 2005)

M. Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

Maryam Afshar, *Images of Christ in the Writings of of 'Abdu'l-Bahá, Irfan Occasional Papers, 2004*

Lights of 'Irfán: Compilation of Papers Presented at 'Irfán Colloquia, Book One to Book Six

Booklets of Abstracts: Papers Presented at 'Irfán Colloquia, 1993 - 2005

Distributed by:

Images International

5010 Austin Road

Hixson, TN 37343

Telephone: 800-470-4525

E-mail: images@chattanooga.net

Web site: www.imagesinternationalinc.com

Bahá'í Distribution Service

4703 Fulton Industrial Blvd.,

Atlanta, GA 30336-2017

Telephone: 404-472-9019

Fax: 404-472-0119

E-mail: bds@usbnc.org



Answers to some Questions: A Search in the Writings of 'Abdu'l-Bahá	Fathiyyih Rashidi	320
---	-------------------	-----

PART THREE
Rashahát-i-`Irfán (Elucidations)

Infallibility of the Guardian of the Bahá'í Faith	Universal House of Justice	331
The Concept of Verse in the Scriptures	Muhammad Afnan	334
Title of Mirza Yahya : A Reminder	Give Khavari	339

PART FOUR
Appendices

Bibliography		340
The References and Endnotes of Flower Sami's essay 'Manifestation of Bahá'í Life in the Life of 'Abdu'l-Bahá" Published in <i>Safiniy-i-`Irfán</i> , Book Seven		347
Tables of Contents of <i>Safiniy-i-`Irfán</i> , Books One to Seven		353
Publications of the 'Irfán Colloquia		358

CONTENTS

Foreword	7
----------	---

PART ONE **La'áliy-i-'Irfán**

<i>Súriy-i-Ghusn</i> (Surih-i-Branch)	12
<i>Lawh-i-Hawdaj</i>	15
Some of the previously unpublished Writings of Bahá'u'lláh	17
The Báb's Epistle to Sultan Abdu'l-Majid	26

PART TWO **Gulchín-i-'Irfán (Essays)**

A Review of <i>Súriy-i-Ghusn</i>	Vahid Ra'fati	28
A Review of the Contents of <i>Lawh-i-Hawdaj</i>	Sana Rouhani	40
Some of the Writings of Bahá'u'lláh Addressed to the Muslim Divines Opposing Him	Mehry Afnan	58
Gradual Development of the Báb's Revelation	Muhammad Afnan	69
The Báb's Epistles to the Rulers of His Time	Shapour Rassekh	88
Introductory Remarks on a Manuscript of the Báb's Early Writings	Muhammad Afnan	105
A Discussion on an Epistle of the Báb on Divine Knowledge	Farid Radmehr	123
Theory of Arts in the Bábí and Bahá'í Religions	Tooraj Amini	178
'Abdu'l-Bahá's Tablet of Two Calls	Shapour Rassekh	189
The Background and Contents of the Tablet of the Aunt (<i>Lawh-i-'Ammih</i>)	Ala' Ghuds-Jurabchi	201
The Image of the Báb in the Writings of 'Abdu'l-Bahá	Faruq Izadinia	215
Kingdom of Creation and Kingdom of God	Franak Nikookar	272
The Concept of Love in the Writings of 'Abdu'l-Bahá	Sharareh Taj-e Taraqi	290

Safíniy-i 'Irfán is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith, particularly papers presented at 'Irfán Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English, Persian and German languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861-1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. 'Irfán is a Persian-Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. 'Irfán Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from a Bahá'í perspective.

'Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: (847) 733-3501
Fax: (847) 733-3527
E-mail: <iayman@ameritech.net
www.irfancolloquia.org

SAFÍNÍY-I 'IRFÁN

Studies in Principal Beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith
Book Eight

Publisher: 'AÔr-i Jadíd

Sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund

First Edition in 700 copies

Printed by Reyhani, Darmstadt, Germany

162 B.E. - 2005 C.E.

SAFÍNIY-I 'IRFÁN

Studies in Principal Beliefs
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

Book Eight

Asr-i Jadid Publishers
Darmstadt, Germany
2005